

یادداشت‌های علام

ویرایش و مقدمه مشروحی دربارهٔ شاه و علم

از
علینقی عالیخانی

یادداشت‌های علام

جلد سوم ۱۳۵۲

ویرایش از

علینقی عالیخانی



یادداشت توضیحی سال ۱۳۵۲

هزار و سیصد و پنجاه و دو را می‌بایست سال نفت نامید. رشد سریع اقتصاد جهانی در دو دهه پیش و نیاز روزافزون به سوخت، خریداربازار (buyer's market) نفت را تبدیل به فروشنده بازار (seller's market) کرد و این امر منجر به تغییر اساسی در مالکیت شرکت‌های تولید کننده و نرخ فراورده های نفتی شد. در دهه های ۳۰ و ۴۰ (۱۹۵۰ و ۱۹۶۰) امکان عرضه نفت پیوسته بیش از تقاضای آن و موجب ارزانی بهای این فراورده به نسبت سوخت‌های دیگر بود. در نتیجه مصرف نفت به سرعت بالا رفت و در جهان غیر کمونیست از ۱۹ میلیون بشکه / روز در آغاز دهه ۴۰ به بیش از دو برابر این مقدار در آغاز دهه ۵۰ رسید. تا آن هنگام آمریکا که پس از شوروی بزرگترین تولید کننده نفت در جهان بود، همواره مازاد ظرفیت تولیدی برابر ۴ میلیون بشکه / روز در درون کشور برای روز مبادا نگه می‌داشت. افزایش بی‌سابقه تقاضا، از یک سو این مازاد را به کمتر از یک میلیون بشکه / روز کاهش داد و از سوی دیگر میزان واردات نفت آمریکا را از ۲/۲ میلیون بشکه / روز در ۱۹۶۷ به ۶ میلیون بشکه / روز در ۱۹۷۳ بالا برد. به این سان نه تنها آمریکا بلکه اروپای باختری و ژاپن نیز که روی مازاد ظرفیت تولیدی آمریکا حساب می‌کردند، آسیب پذیر و بیش از پیش وابسته به واردات نفت، به ویژه از حوزه خلیج فارس و آفریقای شمالی شدند. تا چند سال پیش از آن، شاه در سفرهای خود به آمریکا پیوسته خواستار صدور نفت به آمریکا خارج از سهمیه وارداتی بود ولی هرگز در این زمینه کامیاب نشد. اکنون، به وارونه، همه نگرانی آمریکا این بود که واردات نفت، به هر مقدار، بی‌دردسر و به صورت منظم تأمین شود. به مناسبت افزایش سهمیه وارداتی نفت آمریکا، علم در یادداشت ۵۲/۱/۳۰ می‌نویسد که «یادم هست هفت سال پیش که جانسون رئیس جمهور بود و من در رکاب شاهنشاه باز به آمریکا رفته بودم، چه مذاکراتی بر سر این بود که از این سهمیه فقط دو در صد به ما بدهند

و شرکت‌های نفتی مانع می‌شدند. شاهنشاه به خنده به جانسون فرمودند. یک روزی التماس خواهید کرد که ما به شما نفت بیشتر بدهیم و ما نخواهیم داد.» به دنبال موافقت نفتی تهران در بهمن ۱۳۴۹ (فوریه ۱۹۷۱) کشورهای عضو اوپک خواستار مشارکت در شرکت‌های نفتی شدند و در حوزه خلیج فارس در اکتبر ۱۹۷۲ شرکتها پذیرفتند که ۲۵٪ سهام خود را بی‌درنگ و تا ۵۱٪ را به تدریج تا ۱۹۸۳ به کشورهای تولید کننده واگذارند. روشن بود که این تغییر ساختار مالکیت شرکت‌های نفتی، گامی آغازین به سوی در دست گرفتن کامل عملیات استخراج و صادرات نفت به وسیله کشورهای نفت خیز خلیج فارس بود و این امر، با توجه به وابستگی شدید اروپای باختری و ژاپن به نفت این منطقه و وضع سیاسی نا آرام و متشنج خاور میانه، موجب نگرانی اضافی کشورهای مصرف کننده شد. به موازات توافق مشارکت کشورهای نفت خیز عربی با شرکت‌های صاحب امتیاز، ایران نیز قرارداد تازه ای با شرکت‌های عضو کنسرسیوم بست که به موجب آن قرارداد ۱۹۵۴ ملغی و قرارداد فروش و خرید نفت Sale and Purchase Agreement جانشین آن شد. بر این پایه اداره کلیه عملیات در مناطق نفت خیز و پالایشگاه آبادان در اختیار شرکت ملی نفت ایران قرار گرفت. شاه به این مناسبت در گفت و گویی با علم و چند تن از وزیران یاد آور می‌شود که «جز این راهی نیست که کشورهای صاحب نفت، فروشنده، و کمپانیها خریدار باشند و لاغیر ... من به همه لیدرهای اروپا گفته ام که شما بی‌جهت در مورد [امنیت] خود صحبت می‌کنید. کلید عمر شما در دست ماست» (یادداشت ۵۲/۳/۳). قرارداد «فروش و خرید» موفقیت بزرگی بود، ولی نه به آن اندازه که شاه و علم گمان می‌کردند. ایران در زمینه میزان تولید نفت در حوزه قرارداد آزادی عمل نداشت و این امر اساسی با نظر شرکت‌های عضو کنسرسیوم تعیین می‌شد. همه خریدهای کالا و خدمات نیز از راه شرکت خدماتی نفت ایران Iranian Oil Services (IROS) انجام می‌شد که در واقع ادامه روش گذشته و

هنگامی بود که اختیار این عملیات با کنسرسیوم بود. وانگهی مدت قرارداد تازه بیست سال بود و در ۱۹۹۳ پایان می‌یافت و این همان تاریخ پایان قرارداد ۱۹۵۳ کنسرسیوم با دولت ایران بود. به عبارت دیگر حقوق کنسرسیوم به نحوی تا پایان موعد پیش بینی شده در قرارداد ۱۹۵۳ محفوظ می‌ماند.

از همان آغاز سال ۱۳۵۲ بازار جهانی نفت داغ بود و کمبود نسبی عرضه به چشم می‌خورد و روشن بود که باید در نرخ نفت خام تجدید نظر شود. هم زمان با حمله ناگهانی مصر و سوریه به اسرائیل (جنگ یوم کیپور) کشورهای عضو اوپک به دنبال مذاکراتی که از یک ماه پیش از این تاریخ آغاز شده بود، توانستند نرخ اعلام شده نفت را ۷۰٪ بالا برند و بهای هر بشکه نفت شاخص خلیج فارس به ۵/۱۱ دلار رسید که برابر با بهای نفت در بازار آزاد بود. نقش ایران در این مذاکرات اساسی بود و شاه به شرکت‌های نفتی یادآور شد که اگر به توافق نرسند «... نفت را به روی کمپانی‌ها می‌بندیم و به هر کس خریدار باشد، خواهیم فروخت» (یادداشت ۵۲/۸/۲). عمر نرخ تازه بسیار کوتاه بود. کشورهای نفت خیز عرب برای اعتراض به پشتیبانی دولتهای غربی از اسرائیل تصمیم گرفتند از تولید خود به تدریج بکاهند و از این گذشته فروش نفت به چند کشور از جمله آمریکا و هلند را تحریم کنند. در آذر ماه ۱۳۵۲ (دسامبر ۱۹۷۳) عرضه نفت در بازار جهانی نزدیک به ۴/۵ میلیون بشکه / روز کاهش یافت. این امر موجب کمبود شدید نفت در برخی کشورها و افزایش سریع قیمت آن شد و ایران توانست بخشی از نفت آزاد خود را در بهمن ماه همان سال به مزایده به بشکه ای ۱۷/۳۴ دلار یعنی بیش از سه برابر نرخى که دو ماه پیش تعیین شده بود بفروشد. دوباره اعضای اوپک و شرکت‌های نفتی در بهمن ۱۳۵۲ (دسامبر ۱۹۷۳) در تهران به گردهم آمدند و با نرخ تازه ۱۱/۶۵ دلار برای هر بشکه نفت خلیج فارس، که از سوی ایران پیشنهاد شده بود، موافقت کردند. از این مبلغ ۷ دلار در بشکه نصیب کشورهای نفت خیز و بقیه، پس از وضع هزینه، به شرکت‌های نفتی تعلق

می‌گرفت. شاه بی‌آن که بخواهد از کشورهای تندرو پیروی کند، اعتقاد داشت که دوران نفت ارزان سپری شده است. استدلال او این بود که:

- نفت ماده با ارزشی ست که برای تهیه فراورده های گوناگون، از جمله مواد غذایی، می‌تواند به کار رود. افزایش بهای نفت از مصرف بی‌پروای آن به عنوان سوخت جلوگیری می‌کند.
- بهای نفت، با توجه به ارزش حرارتی آن، باید برابر با سوخت‌های دیگر باشد.

• بهای نفت باید همراه با افزایش نرخ کالاهای ساخته شده بالا رود. کشورهای باختری از بالا رفتن سرسام آور نرخ نفت سخت نگران شدند و نیکسون از همه سران کشورهای نفت خیز و از جمله از شاه خواست که در این نرخ تجدید نظر شود. ولی شاه که موقع خود را استوار می‌دید به او پاسخ داد اول و نزولاً، نیجریه و اندونزی و لیبی و الجزایر قیمت‌های خودشان را پایین بیاورند تا ما مطالعه کنیم» (دستخط شاه در حاشیه پیام نیکسون به تاریخ ۵۲/۱۰/۹). پاسخ شاه بسیار زیرکانه بود زیرا کشورهای مورد اشاره او به علت نزدیک بودن به بازارهای مصرف، نفت خود را به نرخ بالاتری از نرخ تعیین شده در خلیج فارس می‌فروختند. به هر حال، به رغم فشار شدید آمریکا، انگلستان و دیگر کشورهای باختری، نرخ تازه نفت که تا چند ماه کسی خواب آن را نیز نمی‌دید، تثبیت شد و بر پایه آن در آمد سالانه نفتی ایران به حدود ۱۹ میلیارد دلار رسید. برای شاه نگهداشتن نرخ نفت در سطح بالا — که به او امکان جولان بی‌سابقه ای در عرصه سیاست جهانی و سرمایه گذاری در طرح‌های بزرگ در درون کشور را می‌داد — نهایت اهمیت را داشت و در نتیجه به هیچ رو آمادگی کاهش آن را نداشت. چند کشور تندروی عرب، به ویژه عراق، خواستار افزایشی بیش از این بودند، ولی در برابر عربستان سعودی با این گونه تندروها مخالف بود. از این پس نقش عربستان سعودی به عنوان بزرگترین صادرکننده و دارنده بزرگترین ذخائر

نفت در جهان، سرنوشت ساز گردید. ملک فیصل نیک آگاه بود که برای کشور ثروتمند او، تفاهم با غرب و به ویژه آمریکا، بر هر گونه فشار بیش از اندازه بر این کشورها تقدم دارد. وزیر نفت او احمد زکی یمانی نیز اصولاً اعتقاد داشت که کشورهای منطقه قدرت جذب چنین درآمد ناگهانی عظیمی را ندارند و پیوسته به هم‌آورد خود در اوپک، جمشید آموزگار وزیر دارایی ایران، یادآور می‌شد که افزایش بی‌رویه نرخ نفت چیزی مگر فساد، نفله کاری و تورم به بار نخواهد آورد.

در تیر ماه ۱۳۵۲ سردار محمد داود خان با پشتیبانی افسران جوان ارتش علیه پسر عموی خود، محمد ظاهر شاه، کودتا کرد. علم به شاه پیشنهاد کرد که محمد ظاهر شاه با کمک ایران به غرب افغانستان آورده شود تا با داود مقابله کند. ولی شاه که گویا محمد ظاهر شاه را بهتر از علم ارزیابی کرده بود، می‌گوید که محمد ظاهر شاه «این جنم را ندارد، به علاوه باید صبر کرد» (یادداشت ۵۲/۴/۲۶). پس از آن نیز علم چندین بار موضوع مداخله ایران در غرب افغانستان را به میان می‌آورد و شاه، به رغم تردید خود، به او دستور بررسی مقدماتی در این زمینه را می‌دهد. ولی دیگر کار از کار گذشته بود و محمد ظاهر شاه در آغاز شهریور رسماً استعفاء می‌دهد و جمهوری نوپای کشور خویش را به رسمیت می‌شناسد. شاه نیز به موازات ترتیب کمک مالی کافی به شاه و خاندان سلطنتی افغانستان، می‌کوشد با رژیم تازه این کشور روابط دوستانه ای برقرار کند.

شاه در یکم آذر ماه، نخست وزیر، رئیس‌ان دو مجلس، فرماندهان ارشد ارتش و اعضای برجسته دربار را به کاخ نیاوران احضار و مطالبی درباره روش اداره کشور پس از درگذشت خویش بیان می‌دارد و علم این بیانات را وصیت سیاسی شاه می‌شمارد. شاه پس از تأکید این که ارتش می‌بایست به طور مطلق فرمانبردار جانشین او باشد، می‌افزاید که وظیفه ارتش دفاع از تمامیت کشور و «...[حفاظت] کلمه به کلمه قانون اساسی [ست]. البته آن قانون اساسی که من

آن را اعمال می‌کنم.» سپس با تعبیر شگرف آوری از قانون اساسی می‌گوید که «قوه مجریه، طبق قانون اساسی، مختص پادشاه است و قوا نباید در وظایف یک دیگر مداخله کنند. مردم باید از طریق انجمنهای ده و شهرستان و استان به وظایف ملی و سیاسی خود آشنا شوند و به این ترتیب در سرنوشت خود دخالت کنند» (یادداشت ۵۲/۹/۱). گفتار شاه چندان عمقی ندارد و در آن هیچ نکته دورنگرانه و ریشه داری در باره آینده کشوری که به زعم و امید او می‌بایست پویا باشد، به چشم نمی‌خورد. شاه حدّ مداخله مردم را نیز در چهار چوب «انجمنهای ده و شهرستان و استان» می‌داند و به نقش مجلس شورای ملی و نیاز به انتخابات آزاد نمایندگان آن اشاره ای نمی‌کند. این سند به آشکار نشان می‌دهد که شاه هرگز به دموکراسی و مشارکت سیاسی مردم اعتقادی نداشته است و هرگونه امتیازی را در این زمینه به مردم زیر فشار و به عنوان تاکتیکی زود گذر ممکن بود بپذیرد.

یادداشت‌های ۱۳۵۲

جمعه ۲۴ فروردین ۱۳۵۲

صبح امروز هوا مثل بهشت بود. سواری رفتم. در حدود ساعت یازده صبح شاهنشاه تشریف آوردند تا ساعت ۱۲ هم در رکاب شاهنشاه سوار بودم. امروز اسب عربی که امیر بحرین تقدیم کرده است سوار بودند. اسب بسیار عالی عربی مثل این که کمپیلان خالص باشد. قبل از سوار شدن شاهنشاه، رو پا ایستاد. عرض کردم سوار نشوید، قبول نفرمودند. من هم شاهین اسب ترکمنی عزیزم را سوار بودم. فوق العاده عالی بود. فکر می‌کنم زیباترین اسب دنیا باشد.

سر سواری صحبت از همه چیز کردیم. از سفیر جدید آمریکا که مدتی در دیدن رسمی که از من کرد نشست و حرف زد. فرمودند می‌خواهد با تو طرح دوستی بریزد.

صحبت از معامله شرکت نفتی [اکسیدنتال] Occidental آمریکا با روسها [شد که قراردادی به مبلغ تقریباً] هشت میلیارد دلار [برای ایجاد کارخانه‌های کود شیمیائی بسته اند] : آمریکا فسفات به شوروی بدهد و شوروی آمونیا به آمریکا.

فکر شاهنشاه مشغول دو مسئله عمده است، یکی مذاکرات نفت که هنوز جریان دارد و باید تمام شود، دیگری هم کمی باران در جنوب خوزستان و مشرق فارس. عرض کردم کشور به این بزرگی بالأخره بعضی گوشه‌هایش هم باران نمی‌گیرد. این غصه ندارد.

بعد در رکاب شاهنشاه با هلیکوپتر به نیاوران آمدم. شاهنشاه سلمانی رفتند. موهای شاه به کلی سفید شده است، حتی یک موی سیاه هم در سر نیست، به این جهت رنگ خاکستری رقیقی می‌زنند، وقت خیلی می‌گیرد. فرموده بودند کارهای عقب افتاده را عرض کنم، عرض کردم. یک ساعت و نیم طول کشید.

باز من با هلیکوپتر به فرح آباد برگشتم و آن جا با بچه هایم و نوه ها و خانم ناهار^۱ پیک نیک بسیار خوبی خوردم.

بعد از ظهر و شب در منزل گذشت. یک ساعتی منزل غلامعلی سیف ناصری که موزه فرش و اشیاء عتیقه بسیار عالی دارد رفتم و شام مختصری آن جا خوردم. با او صحبت کردم تمام فرشهایش را بخرم، در موزه علّم بیرجند بگذارم و وقف بر امام رضا بکنم. قبول کرد. خدا کند پشیمان نشود.

شنبه ۱۳۵۲/۱/۲۵

صبح ملاقاتهای زیادی بود که در منزل انجام شد. منجمله زن شهبازی که شوهرش در زمان نخست وزیری من بر علیه اصلاحات ارضی یاغی بود و بعد با سایر طاغیان فارس دستگیر و به دار آویخته شده بود، پیش من آمده بود که بدهی به بانک دارم، نمی‌توانم بپردازم. ترتیب کارش را دادم، چون مبلغ کمی بود (در حدود پنجاه هزار تومان).

بعد به کاخ نیاوران رفته شرفیاب شدم. شرفیابی بسیار کوتاه بود. یکی دو تلگراف خارجی توشیح فرمودند. جواهراتی هم که باید هدیه مرحمت می‌کردند به نظر رساندم، انتخاب فرمودند.

جهانگیر آموزگار سفیر اقتصادی ما در آمریکا به دیدنم آمد. می‌خواهیم یک شرکت نفتی بزرگ به مبلغ دو میلیارد دلار در آمریکا بخریم، برای این امر آمده است.^۲ شرحی هم از مسئله [واترگیت] Watergate که عوامل نیکسون

۱- علّم در یادداشتها به جای «ناهار» همه جا «نهار» نوشته است.

۲- شرکت مورد اشاره سیتیز سرویس (Citiles Service) بود که شبکه گسترده ای در آمریکا داشت. این معامله را مارتین روزن (Martin Rasen) رئیس شرکت مالی First Washington Corp. و رئیس پیشین IFC (وابسته به بانک جهانی) پیشنهاد کرد. بر پایه بررسیهای وی دارایی شرکت حدود ۲ میلیارد دلار و ارزش آن در بورس فقط چند صد

می‌خواستند در ستاد انتخاباتی دموکراتها جاسوسی کنند و قضیه بر ملا شده است حکایت می‌کرد. آبروی نیکسون واقعاً رفته است و اگر مطلب ثابت شود، بیشتر خواهد رفت. مقاله خوبی در خصوص قیمت نفت چنان که شرکت‌های بزرگ نفتی وانمود می‌کنند اضافه قیمت نفت به جیب کشورهای تولیدکننده نمی‌رود، در نیویورک تایمز نوشته بود، بسیار خوب بود. خواندم. برای او وقت گرفتم فردا شرفیاب شود.

عصری سفیر انگلیس به دیدنم آمد. می‌خواست خودش و دولتش را تبرئه کند که تانک‌های چیفتن اگر به جای ۷۵۰ اسب فعلاً ۶۸۰ اسب قوه دارند این عیب را رفع می‌کنیم و توپ‌های کشتی‌های خریداری انگلیس اگر سیستم آخری نیست علت آن چیست و کارهای تجارتی. بعد هم جریان مسافرت هویدا نخست وزیر را به انگلیس که بر حسب دعوت هیت نخست وزیر انگلیس، صورت گرفته است تعریف می‌کرد که البته [اهمیت] significance کاری نداشته، ولی خوش و بش خوبی بوده است برای افکار عمومی ایران و انگلیس و تظاهر به نزدیکی دو ملت. در خصوص عراق به تفصیل صحبت کردیم. گفتم افکار قدیمی ایران هنوز معتقد است که شما در عراق انگشت دارید و این حکومت بعثی هم در دست شماست. ولی من این عقیده را ندارم، چون شما دیگر قدرتی نیستید که بتوانید از این کارها بکنید و مسلماً قدرت روسها که به طرف خلیج فارس و کشورهای افریقایی سرازیر شده اند از شما بیشتر است. چیزی که هست شما به هر حال سابقه در این مناطق دارید و منافع هم دارید که همان جریان نفت است. مطلب در این جاست که ببینیم اگر نفت به شما برسد، آیا فرقی می‌کند که یک رژیم کمونیست یا کمونیست

ملیون دلار بود و در این شرایط خرید آن مقرون به صرفه بود. شاه از این پیشنهاد استقبال کرد و دستور داد آموزگار با رضا فلّاح، مسئول امور بین المللی شرکت ملی نفت ایران، موضوع را بررسی کنند. فلّاح از همان آغاز این پیشنهاد را با سردی تلقی کرد و دنبال آن را نگرفت.

مآب آن را به شما برساند یا یک کشور شاهنشاهی؟ در این امر من مشکوک هستم، به این جهت با آن که عقیده ندارم که حکومت عراق ممکن است در دست شما باشد، ولی معتقدم که از ته مانده نفوذ خودتان هم نمی‌خواهید برای خلاصی مردم عراق از دست این حکومت اقدامی بکنید. ناراحتی یا عدم ناراحتی ما هم برای شما فرقی ندارد. اگر هم باز مثل مردم بدبین ایران این عقیده را بگیریم که شما بین ما اختلاف می‌اندازید که بتوانید اسلحه به ما بفروشید که وای به حال ما و وای به حال شما. وای به حال ما از این وضعیت و از این مخارج و وای به حال شما که به دست خود گور خودتان را می‌کنید. تعجب دارم که در تمام مدت سکوت داشت و فقط حرفهای مرا ... یادداشت می‌کرد.^۳

مدتی هم راجع به هند و پاکستان صحبت کردیم، که به هر حال وضعیت سرحدات شرقی ما هم مایه نگرانی ماست، با این تحریکاتی که از طرف هند و شوروی به عمل می‌آید. گفت حالا که مجیب الرحمن در بنگلادش انتخاب شد و بگو قانون اساسی را از مجلس گذرانند و ایندیراگاندی هم از مخارج نگهداری ۹۰ هزار اسیر پاکستانی عاجز شده است، ممکن است راه حلهایی پیدا شود. در مورد عراق هم آخر یک حرف گفت که چه خوب است بیشتر در این زمینه مطالعه و مبادله اطلاعات بکنیم!

سر شام رفتم. مطلب مهمی مذاکره نشد. علی دشتی را من استدعا کرده بودم سرشام بیاید.^۴ مدتی از مناقب اعلیحضرت فقید حکایت کرد و سر

۳- علم این گونه انتقادهارا صرفاً به دستور شاه می‌کرد.

۴- علی دشتی، نویسنده، روزنامه نویس و سیاست پیشه، از هواخواهان پادشاهی سردار سپه (رضا شاه) بود و در روزنامه خود «شفق سرخ» از او پشتیبانی می‌کرد. مدتی در زمان رضا شاه به زندان افتاد و کتاب «ایام محبس» را در این باره نوشت. از کتابهای معروف دیگر او «فتنه»، «پرده پندار»، «در دیار صوفیان»، «کاخ ابداع»، «سیری در دیوان شمس» و «عقل

شاهنشاه و علیاحضرت را گرم کرد. من هم یک شعر خنده دار از مرحوم بهروز خواندم.^۵

یکشنبه ۵۲/۱/۲۶

صبح شرفیاب شدم. مقداری تلگراف خارجی تقدیم کردم که توشیح فرمودند. یک تلگراف به عنوان حافظ اسد رئیس جمهور سوریه بود. عرض کردم در چهارم آبان تلگراف نکرده است. با وصف این تلگراف را حاضر کرده ام، لابد توشیح نمی فرمایید. فرمودند، خیر امضاء می کنم! خیلی تعجب کردم. فرمودند، تعجب نکن، ما می خواهیم رابطه برقرار کنیم و مشغول مذاکراتی هستیم. این چیزها را باید تحمل کرد، اهمیت ندارد. آنها [عقده ای] هستند ما که نیستیم. واقعاً به این دوربینی و گذشت شاه آفرین گفتم. تلگرافی رسیده بود که تروریستهای رم، ایرانی نبوده اند. چون آیت الله خوانساری به صورت مقدر برای رهائی آنها وساطت کرده بود، فرموده بودند تلگراف را بفرستم خوانساری ببیند. در جواب عریضه سپاس عرض کرده بود که می دانم اعلیحضرت بیدار و هشیار هستند و ایرانیها هم مرتکب این خطاها نمی شوند. فرمودند، فوری آقا را از این اشتباه بیرون بیاورید. خیر! ایرانیها مرتکب این خطاها می شوند. مگر این تروریستها که در ایران این همه کشتار کردند ایرانی نبودند؟ مگر اینها خود را مارکسیست مسلمان نمی خوانند؟ هیچ وقت

برخلاف عقل» را باید نام برد. نگارش کتاب «بیست و سه سال» را به نادرست به او نسبت می دهند. دشتی، در هنگام مورد اشاره یادداشت، سناتور بود.

۵- ذبیح بهروز، نویسنده، اعتقاد فراوانی به پاکسازی زبان، به ویژه از واژه های عربی، داشت و انجمن «ایران کوده» را برای پژوهش در فرهنگ ایران برپا کرد. چندین کتاب و نمایشنامه نوشت و از آن میان باید از «وزیر خان لنکران» و «جیجک علیشاه» نام برد. یکی از سروده های او «معراج نامه» است.

از این اشتباهات نکنند، که در آتیه من از تقصیر این نوع اشخاص نخواهم گذشت.

از خانم جانسون که قصد سفر به ایران دارد دعوت شده بود. جواب داده بود اواسط ژوئیه خواهد آمد. قبول فرمودند. فرمودند به ملک حسین پادشاه اردن اطلاع بده قبل از رفتن ما به واشنگتن، ۲۴ ژوئیه یا بعد از آن هر وقت می‌خواهد به ایران بیاید مانع ندارد.^۶ فرمودند پادشاه یونان هم در ژوئیه خواهد آمد، فکر پذیرائی او هم باشید....

بعد از ظهر دخترهای خودم و پیشکار خودم را خواستم و موضوع وصیت نامه ام را برای آنها تشریح کردم.

غم و شادی تفاوتی نکنند پیش آنان که مرگ و سور یکی است

سر شام نرفتم. با دخترهایم شام خوردم و به کارهای بیرجند رسیدگی کردم.

دوشنبه ۵۲/۱/۲۷

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری به عرض رسید. فرمودند، راستی تلگراف سوریه را رادیو هم بگوید. ماشاءالله به این سعه صدر شاه! وقتی پای منافع کشور در بین است آن قدر متحمل می‌شود که انسان نمی‌تواند از استعجاب خودداری نماید. فرمودند، سفیر آمریکا^۷ را بخواه و بگو ما ۳۵ هواپیمای اف-۵ به شما دادیم که به ویتنام فرستادید، در عوض شما ۱۶ فانتوم اف-۴

۶- شاه همیشه نزد مقامهای آمریکایی از ملک حسین پشتیبانی می‌کرد و به همین دلیل نیز معمولاً پیش از دیدار و گفت و گو با آنان با ملک حسین تماس می‌گرفت.

۷- ریچارد هلمز.

به ما قرض دادید که اجاره کرده ایم و ۶۴ فانتوم هم که خودمان داریم.^۸ اما درست معادل ۱۶ فانتوم که اجاره کرده ایم ۱۶ فانتوم ما به علت نداشتن وسایل یدکی [زمین گیر] grounded هست. با این کمکی که شوروی به عراق می‌کند وضع ما چه می‌شود؟

امروز حال بسیار بدی پیدا کردم. خواهر زنم ایران که زن دکتر نفیسی است بر اثر اشتباه در معالجه آپاندیسیت بستری و مردنی است. اشتباه را هم شوهرش که دکتر است کرد. زن بسیار خوبی است. ناهار که پیش مادر زنم رفتم، دیدم به جای آن که راجع به وضع دخترش با من صحبت کند در خصوص املاک و پول و غیره صحبت آغاز کرد! از زندگی بیزار شدم. عصر سفیر آمریکا را خواستم، اوامر شاه را ابلاغ کردم. قول داد اقدام کند. ضمناً از من پرسید به عقیده من در ایران از چه اشخاصی می‌تواند دیدن کند که موجبات کدورت شاهنشاه فراهم نشود. گفتم البته همه کس را می‌توانید ببینید، ولی در حدود کار آنها و لاغیر. ما که سیستم دیکتاتوری نداریم که ملاقاتها در کشور ممنوع باشد. قبلاً از او پرسیده بودم که آیا نیکسون داوطلب دریافت جایزه صلح نوبل هست؟ امروز خبر داد بلی. ...هوا پس از یک باران ده ساعته آفتاب شده و واقعاً بهشتی بود. افسوس که با این نره غول صحبت می‌کردم! او چنان که قبلاً نوشته ام رئیس کل سیاه بود که بر اثر این که صد در صد در اختیار نیکسون نبود، نیکسون او را عوض کرد و به سفارت ایران فرستاد. ...سفیر آمریکا راجع به حمله کوماندوهای اسرائیلی به بیروت با آن که کار بسیار مهمی انجام دادند اظهار عقیده خوبی می‌کرد، و آن این که این جور حملات حس حقارت اعراب را برمی‌انگیزد و به هر نحو که شده در صدد تلافی برمی‌آیند و کارها مشکل

۸- F-4 یا F-5. در یادداشتها معمولاً نوع هواپیماها به لاتین نوشته شده است:

۹- در یادداشتها سیاه معمولاً حروف لاتین نوشته شده است.

تر می‌شود. حمله کوماندوها به مرکز یک کشور عرب آن هم بیروت آن هم با اتومبیل سواری مرسدس بنز و کشتن تمام افراد سرشناس سازمان الفتح (به جز یاسر عرفات که در بیروت نبوده) در مرکز شهر و بعد مراجعت کوماندوهای اسرائیلی با دادن فقط دو نفر کشته و دو نفر زخمی از شاهکارهای عملیات نظامی قرن اخیر است و واقعاً دیگر آبرویی برای اعراب بدبخت باقی نگذاشت.^{۱۰}

سه شنبه ۵۲/۱/۲۸

صبح شرفیاب شدم. شاهنشاه را خنداندم. عرض کردم دیشب که سفارت پاکستان بودم، سفیر مصر گفت امیدوارم برای بازیهای ورزشی آسیائی از اسرائیلیها دعوت نکنید که اعراب بتوانند شرکت نمایند. من برای آن که جواب صحیحی ندهم، گفتم تا آن وقت شما اسرائیلیها را به دریا می‌ریزید و سفیر از آن خنده های بلند که خودش را مسخره می‌کرد سرداد. شاهنشاه هم خیلی خندیدند. فرمودند باید می‌گفتی دعوت این ورزشکاران با فدراسیون جهانی است. عرض کردم اصلاً نخواستم وارد بحث شوم.

جریان مذاکره با سفیر آمریکا را مشروحاً عرض کردم. فرمودند این که تعجب کرده که چه طور میان ما و سعودیها شکرآب است، حق دارد تعجب بکند. ولی به او بگو که آنها دائماً در کار ما اختلال می‌کنند و من تصور می‌کنم شیخ رأس الخیمه را هم بر علیه ایران دائماً آنها تحریک می‌نمایند. در خصوص اقدام سفیر برای فروش اسلحه دست دوم ایران به پاکستان اظهار رضایت فرمودند (چون ما تعهد داریم که اسلحه آمریکایی را به دولت ثالث نفروشیم).

۱۰- در این حمله ابویوسف، رهبر گروه «سپتامبر سیاه» (مسئول کشته شدن شماری از ورزشکاران اسرائیلی در بازیهای المپیک ۱۹۷۲ مونیخ)، و چند تن از رهبران نهضت آزادی فلسطین به قتل رسیدند.

در خصوص شناسائی کره شمالی که سفیر سؤال کرده بود در چه مرحله است، فرمودند به زودی خواهیم شناخت ولی وزیر دارایی آنها را پذیرفتم. خیلی مایل بود راجع به [یکی شدن] reunification [دو کره] هم حرفی بزنیم. گفتم این کار بسته به میل ملت‌هاست. شما می‌خواهید با کره جنوبی یکی بشوید، چرا ما مداخله نکنیم؟ مگر آلمان شرقی و غربی نمی‌خواهند یکی بشوند و نمی‌شوند؟ فرمودند، نیشی به متحدین آنها زدم و دهن وزیر را هم بند آوردم، دیگر تقاضایی نکرد. فرمودند به سفیر آمریکا بگو در مورد کمبود امر هواپیماها می‌تواند با فرمانده نیروی هوایی ملاقات کند. به فرمانده نیروی هوایی هم ابلاغ کن.

شب مهمانی دربار بود ... سفیر آمریکا [هم] بود. متن تلگرام بسیار شدید و غلیظی که برای کمبود وسائل یدکی به نیکسون کرده بود محرمانه به من داد که تقدیم شاهنشاه کنم. سر شام من پهلوی علیاحضرت شهبانو واقع شده بودم، خیلی صحبت‌های شعری و فلسفی و غیره داشتیم. بعد از شام فیلم جشنها را دیدیم. همه دیپلمات‌های تازه از این که چنین تشکیلات بزرگی را که در آن واحد از سی و هفت نفر رئیس کشور و ۷۸ رئیس میسیون که مقام آنها هم یا نخست وزیر یا وزیر خارجه بوده است پذیرائی کرده ام، به من تبریک گفتند و باور نمی‌کردند چنین واقعه [ای] ممکن است اتفاق افتاده باشد.

چهارشنبه ۵۲/۱/۲۹

صبح سفیر آلمان شرقی شرفیاب شد و اعتبارنامه تقدیم کرد. اولین سفیر آلمان شرقی است. بعد من نتوانستم شرفیاب شوم. دو سه موضوع فوری، منجمله تلگرافی که دیشب سفیر آمریکا داده بود، فرستادم، ملاحظه فرمودند. بعد هم عرض کردم نفتیها [که] آمده اند، چه اشخاصی هستند و کی شرفیاب

می‌شوند. با تلفن فرمودند، بعد از ظهر شرفیاب شوند و تو هم به آنها مهمانی بده، چون بچه‌های خوبی بوده اند....

سر شام رفتم، بحث و گفت و گوی اعلیحضرت همایونی و علیاحضرت شهبانو بود بر سر این که علیاحضرت می‌فرمودند، مناظر طبیعی کشور را به این آسانی خراب نکنید. شاهنشاه می‌فرمودند کشور باید پیشرفت کند و سریع پیشرفت کند. به علاوه اگر یک گوشه خراب می‌شود، من هکتارها جنگل به وجود آورده‌ام. شهبانو می‌فرمودند، مگر نمی‌توانید بفهمید که کویر چه قدر زیباست؟ شاهنشاه فرمودند، تو را نایب الحکومه کویر خواهم کرد. خیلی همه سرحال بودند. شهبانو فرمودند این علم و اقبال و پهلبد که این جا نشسته هستند، با من هم عقیده اند، جرئت حرف زدن ندارند. من به شوخی عرض کردم مگر نشنیده اید که:

اگر شه روز را گوید شب است این بیاید گفت اینک ماه و پروین

شهبانو خیلی خندیدند. نمی‌دانم شاهنشاه خوششان آمد یا خیر؟ ...

پنجشنبه ۵۲/۱/۳۰

صبح شرفیاب شدم. شاهنشاه خیلی سرحال نبودند. فرمودند ابرها روی شیراز و اصفهان آویزان هستند و باران نمی‌دهند. عرض کردم کشور شاهنشاهی بزرگ است، همه جا که نباید خوب باشد. مطلبی به من فرمودند که عراقیها توسط مدیر روزنامه کویتی با مسعودی مدیر اطلاعات مدّتی است تماس گرفته اند که با ما رابطه برقرار کنند. مسعودی را ببین، جریان را از [او] بپرس. عرض کردم اطاعت می‌کنم. مدّتی راجع به این که چه طور علیاحضرت شهبانو اوامری صادر می‌فرمایند که مثلاً فلان کار را به فلان کس قطعاً بدهید [ولی] اگر همین کار را ما بکنیم ایراد می‌کنند، بحث شد. من عرض

کردم، اطلاعاتی دارم که نخست وزیر همه اطرافیان علیاحضرت شهبانو و بعضی نوکرها را کاملاً با پول دادن در دسترس گرفته است و این خطرناک است. فرمودند تحقیق کن خیلی موضوع مهمی است. هر کس از این مقوله باشد، چه بالا چه پایین طرد کنید. در این ضمن من به مسئولیت خودم می‌اندیشیدم و برخوردهائی که پیدا خواهد شد. ولی وظیفه خدمتگزاری من حکم می‌کرد که این گزارش را بدهم. مدتی راجع به سفیر جدید آمریکا که باز یادداشتی برایم فرستاده بود... بحث شد. فرمودند به نظر می‌رسد مرد خوبی است. ما که قبلاً با او آشنا بوده ایم و حالا هم قصد خدمتگزاری و نزدیکی دارد.

بعد مرخص شدم در دفتر تا دیروقت کار کردم. والاحضرت اشرف به من تلفن فرمودند که آخر این نشان لژیون دونور درجه یک من که قرار بود پمپیدو بدهد چه شد؟ عرض کردم، قربان خجالت دارد آدم از پمپیدو چیزی بخواهد. نشان فرانسه بر شما چه اضافه می‌کند؟ چرا خودتان را کوچک می‌کنید؟ فوری به شاهنشاه تلفنی عرض کردم که این طور جواب دادم. فرمودند، بسیار خوب جواب دادی.

سفیر آمریکا خواسته بود با معاونین وزارت خارجه آمریکا که برای اجتماع سفراء آنها به تهران می‌آیند و شرفیاب می‌شوند، با هلیکوپتر داخل کاخ نیاوران بنشینند. [همایون] بهادری معاون من گزارش داد. گفتم، بگوئید که زیادی نخورید، چنین اجازه‌ای نمی‌دهیم. به شاهنشاه تلفنی عرض کردم، خیلی خندیدند.

شب نفتیها را مهمان داشتم. هیچ حرف نفتی و سیاسی نزدم. آخر شب فیلم جشنها را نشان دادیم. ولی بالأخره بعد از فیلم دل آنها صدا کرد؛ گفتند شاهنشاه می‌فرمایند یک حباب گاز به شما نمی‌دهیم، در صورتی که ما می‌گوئیم گاز را به همان صورت و به بهترین صورت که دیگران خریدار باشند، اگر ما خریدار باشیم، به ما بدهید. این دیگر چرا نه؟ گفتم متأسفانه

شما موقعی صحبت می‌کنید که خیلی بدبخت و بیچاره هستید. امروز نیکسون رئیس جمهور آمریکا موضوع ممنوعیت ورود نفت به آمریکا را لغو کرد و شما برای مصارف آمریکا بیش از پنج روز نفت ذخیره ندارید. پس ما فعلاً قوی هستیم و می‌توانیم اراده خودمان را دیکته کنیم. دیدند نمی‌توانند در این زمینه حرفی بزنند، گفتند ما فقط می‌خواهیم بدانیم که این حرف ما منطق دارد یا نه؟ گفتم چون من اجازه مذاکره با شما ندارم و مذاکرات از طریق فلاح انجام می‌گیرد و او هم زودتر، اول شب، رفت، وارد بحث نمی‌شوم. از اخبار مهم جهان همین لغو [سهمیه] "quota" نفت از طرف نیکسون است.... یادم هست هفت سال پیش که جانسون رئیس جمهور بود و من در رکاب شاهنشاه باز به آمریکا رفته بودم، چه مذاکراتی بر سر این بود که از این سهمیه فقط دو در صد به ما بدهند، شرکت‌های نفتی آمریکا مانع می‌شدند. شاهنشاه به خنده به جانسون فرمودند، (ناهار روز آخر) یک روزی التماس خواهید کرد که ما به شما نفت بیشتر بدهیم و ما نخواهیم داد. و این فرمایش چه قدر صحیح بود، پس از هفت سال به حقیقت پیوست.

جمعه ۵۲/۱/۳۱

صبح سواری رفتم. هوا بسیار سرد بود. در آذربایجان برف آمده است. یک ساعتی که سواری کردم، شاهنشاه تشریف آوردند. سه ربع هم در رکاب شاه اسب تاختم. بعد نقشه کاخ ملک آباد مشهد را که حاضر شده است، مهندس غیائی به عرض رسانید. جریان مهمانی دیشب را عرض کردم. با آن که شاهنشاه رد فرمودند، ولی مثل این که یک منطقی در حرف آنها جستجو کردند. احساس من این است.

۱۱- در یادداشت‌ها معمولاً فقط quota نوشته شده است که به جای آن از این پس سهمیه به کار می‌رود.

سر ناهار رفتم، نخست وزیر هم بود؛ ولی هیچ صحبتی از نفت نشد. نفتیها به اتفاق فلّاح از ساعت ۴ تا ۷ بعد از ظهر شرفیاب بودند. فلّاح تلفن کرد که مذاکرات عالی بود و شاهنشاه هر چه خواستند گرفتند ولی راجع به گاز با آنها هم یک توافقهایی شد. پس عرایض دیشب نفتیها توسط من خیلی بی‌تأثیر نبوده است. قرار است فلّاح را فردا یا پس فردا ببینم، که توضیح بدهد. گو این که فردا صبح شاهنشاه به من خواهند فرمود.

شنبه ۵۲/۲/۱

صبح شرفیاب شدم. با آن که روز تولّد حضرت ختمی مرتبت است و تعطیل عمومی می‌باشد، ولی برای ما تعطیلی نیست، شب و روز جمعه و شنبه یکسان است. باری منتظر بودم شاهنشاه را با موفقیت در مذاکرات نفت خوشحال ببینم؛ دیدم برافروخته و عصبانی هستند. به من فرمودند، وقتی من دستور دادم که چغندر قند را از زارعین به قیمت گرانتر بخرند، در عین حال دستور دادم دو قران از مالیات بر کارخانه‌های قند از هر کیلو شکر کم شود و این دستور من هم اجرا شده است. قیمت چغندر از امسال بالا رفت و دو قران مالیات را هم از سال دیگر کسر خواهند کرد و نخواهند گرفت. شنیده‌ام ... پسر [یکی از وابستگان] ... رفته پیش کارخانه چیپها و گفته است تمام کارخانجات قند ایران باید از بابت دو قران، سی‌میلیون تومان به من بدهند تا من ترتیبی بدهم که زودتر این امر اجرا شود. فوری ابلاغ کن اگر چنین پولی داده شود در آن کارخانه را که پول داده، خواهم بست. و بعد هم به این پسر ابلاغ کن، از ایران بیرون می‌کنم. حرص و ولع هم حدی دارد! بعد راجع به مذاکرات نفت فرمودند که خیلی خوب تمام شد و دیروز بالأخره گردن نفتیها گذاشتیم که گاز مال ماست و شما حق ندارید. اگر ایران محل گاز [اضافی] داشت و در صورتی که شما برنامه‌ای [برای مصرف آن ارائه کنید] و دولت من [آن را] تصویب کند، گاز به شما خواهیم داد، آن هم

در [توزیع] و منافع آن ۵۰٪ شریک خواهیم بود. به شاهنشاه تبریک عرض کردم....

سر شام رفتم. ... آخر شب امر شاهنشاه را به شرکت نفت ابلاغ کردم که انعکاس نطق نیکسون و برداشتن سهمیه [نفت] را در بازارهای دنیا و اثرات آن را بر روی منطقه خلیج فارس مطالعه کرده، نتیجه را به شرف عرض مبارک برسانند....

یکشنبه ۵۲/۲/۲

صبح شرفیاب شدم. باز هم در مورد نفت صحبت بود. عرض کردم یک آمریکایی [حقوق دان] lawyer موافقت نامه سنت موریتز را خوانده و گفته است دقیقترین سند اقتصادی و سیاسی است که من تا حالا دیده ام؛ به قدری با دقت تهیه شده، که مو به درز آن نمی رود و شرکتها جز آن که اعلیحضرت همایونی به آنها تحمیل کردند، پس از این مذاکرات و توافق، کاری نمی توانستند بکنند.

موضوع تاکس قند و مداخله ... را عرض کردم، ولی عرض کردم، بدبخت ... تنها نبوده، اشخاص دیگری هم بوده اند. فرمودند، من که به تو گفتم، لاشخورها هم جمع شده بودند. من دیگر اسامی را که عبارت بود از امیر هوشنگ دولو و یکی از وزرا عرض نکردم. شاهنشاه هم چیزی نفرمودند، ولی می دانم که می دانستند. حال باید دید عکس العمل آینده شاهنشاه چه خواهد بود.

عرض کردم تپه های کاشانک را تخلیه می کنیم و پول هم به صاحبان اعیانی می دهیم (تپه های کاشانک بالای نیاوران و مسلط بر کاخهاست و یک عده ناشناس آن جا اعیانی ساخته اند). ولی اجازه فرمائید هم پول و هم زمین به آنها بدهیم. سابقاً امر فرموده بودند پول خوب بدهید، کافی است. ولی چون برای امنیت وجود مقدس شاهانه این کار را می کنیم، امنیت باید خدایی

باشد، پس باید اینها راضی باشند و رضایت آنها هم به این طریق میسر می‌شود. فرمودند، بکنید. خوشحال شدم.

بعد از ظهر به ستاد نیروی هوایی و دانشگاه نیروی هوایی در فرح آباد تشریف بردند. در حدّ اعلای نظم و صحت و مدرن بود. شاهنشاه خیلی خوشحال شدند. گواهی نامه های خلبانان عزیز را مرحمت کردند. ۱۵ هزار نفر دانشجو در این دانشگاه بی‌سروصدا هستند. فرمودند در فرمان ارتش از فرمانده نیروی هوایی (خاتم) تقدیر شود. خاتم شوهر والا حضرت شاهدخت فاطمه است. مرد بسیار لایقی است، اگر استفاده هم می‌کند، نوش جانش باد، بالآخره کار و کار مؤثر می‌کند.

دوشنبه ۵۲/۲/۳

صبح پس از ملاقاتهای صبح و بدرقه شهبانو که به هفت تپه خوزستان تشریف می‌بردند، شرفیاب شدم. کارهای جاری زیاد بود به عرض رساندم. عرض کردم که دکتر خانلری، دوست من، که با قسمتهای فرهنگی افغانستان در تماس است عرض می‌کند با آن که شاه و صدراعظم خیلی مایل به تصویب قرارداد هیرمند در مجلس می‌باشند، زمینه فراهم نیست و تصویب نخواهد شد. شاهنشاه فرمودند، اطلاعاتی که به ما رسیده غیر از این است، خود شاه دارد مداخله می‌کند و به نظر می‌رسد که کار را تمام خواهد کرد. به علاوه قراری به این اندازه به نفع افغانستان را چرا تصویب نکنند؟ عرض کردم من که نخست وزیر بودم، صحبت از سی متر [مکعب] می‌داشتیم، حالا به ۲۶ متر خاتمه شد. فرمودند، به هر صورت حالا افغانها فهمیده اند که ما گذشت کرده ایم و معاملات دیگر یعنی معامله آب یا [مشارکت] joint venture ها در چخانسوز و کجکی انجام خواهند داد. عرض کردم انشاءالله!

راجع به بازیهای المپیک آسیائی که دو سال دیگر در ایران انجام خواهد شد، فرموده اند مطالعه بکنیم.^{۱۲} عرض کردم امکان فتوحات ما در فوتبال، بکس، هالتر، واترپلو، شمشیربازی، بیش از چیزهای دیگر است و اینها باید تقویت شوند، به علاوه باید کاری کنیم که چینیه‌ها در اغلب بازیها شرکت بکنند. گزارش مفصلی بود، تمام ترسم این بود که بفرمایند خودت سرپرستی کن، خوشبختانه نفرمودند، نفس راحتی کشیدم. فرمودند، مراتب را به تربیت بدنی اطلاع بده.

راجع به در دست گرفتن مسلمانان افریقا فرموده بودند گزارشی به کمک انگلیسیها حاضر کنم، تقدیم کردم. فرمودند، مطالعه بیشتری لازم دارد، به آیت الله خونساری بگوئید با ما همکاری کند.

عرض کردم وزیر دارایی شوروی که آمد، آیا راجع به تجدید نظر در قیمت گاز ما موافقت کرد یا نه؟ (حالا ما متر مکعبی ۲۴ سنت می‌فروشیم حال آن که قیمت دنیا حالا ۴۰ سنت است). فرمودند، فشار که آوردیم ولی جواب قطعی نداد تا بعد خبر بدهد (تفاوت سالیانه دویست میلیون دلار است).^{۱۳}

سه شنبه ۵۲/۲/۴

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم، ضمناً عرض کردم آبا ابان، وزیر خارجه اسرائیل، که به طور محرمانه به ایران می‌آید و جمعه شرفیاب می‌شود، می‌خواهد با من هم ملاقات کند. فرمودند لازم نیست. مکرر نوشته ام که: الملک عقیم. ...

۱۲- بازیهای آسیایی در تابستان ۱۳۵۳ در تهران برپا شد.

۱۳- ایران طبق قراردادی سالیانه ۱۰ میلیارد متر مکعب گاز به شوروی تحویل می‌داد. بهای گاز طبق فرمولی از تغییرات بهای نفت پیروی می‌کرد. تفاوت درآمد (به فرض تحویل حداکثر گاز) ۱۶۰ میلیون دلار می‌شد و نه دویست میلیون دلار.

عرض کردم، آبروی نیکسون بر سر مسئله [واترگیت] در خطر است... فرمودند، همین طور است، جنجال بزرگی به راه افتاده. عرض کردم مردمان و اشخاص بزرگ وقتی اشتباه می‌کنند، چون بزرگ هستند، اغلب احساس نمی‌شود، ولی وقتی هم یکی از خطاها بروز کرد خیلی به سختی جبران می‌پذیرد و معنی اصلی کلمه سیاست هم همین است، یعنی کسی که در سیاست است واقعاً در سیاست است! فرمودند همین طور است.

عصری به کنگره ای که دانشگاه تهران از روشنفکران و اساتید و اندیشمندان برای مطالعه در برنامه های انقلابی شاه، بر حسب فرمان خود شاهنشاه، درست کرده است، رفتم. یعنی باید می‌رفتم و حاضر می‌شدم. قرار است انقلاب ما و پیشرفتهای ما و احیاناً نواقص کارمان در آن جا نقادی شود. نمی‌دانم به چه صورتی پیش خواهد رفت. این امر را شاه در کنگره بزرگداشت انقلاب فرمودند که در جراید همان وقت به چشم می‌خورد. اگر خوب پیش رفت و جرئت کردند حرفشان را بزنند، به نظرم مفید واقع شود....

چهارشنبه ۵۲/۲

صبح شرفیاب شدم. عرض کردم وزیر خارجه اسپانی که به ایران می‌آید، می‌خواهد از من دیدن کند و دعوت نماید که شام در سفارت اسپانیا پیش او بروم. نفرمودند، بسیار خوب، فرمودند، «هر چه معمول است بکنید!» یعنی چه؟ نفهمیدم. نخواستم هم که توضیح بخواهم. نمی‌دانم تا چه حد شاهنشاه می‌خواهند من در جریانات سیاسی (در ظاهر) باشم. باز هم نوشته ام: الملک عقیم. و من جز رعایت میل شاه کاری نکرده و نخواهم کرد، مگر جایی که به منافع خودش و کشورم بخواهد صدمه وارد بیاید که آن وقت بی‌محابا اقدام می‌کنم ولو این که خدای نکرده مورد بی‌مهری واقع شوم....

عرض کردم سناتور جواد بوشهری فوت کرد. بیچاره مرد طماع و حریص عجیبی بود. ده سال به عنوان رئیس شورای جشنها حقوق گرفت و کاری

نکرد، تا بالأخره شاهنشاه به من فرمودند کار را انجام دهم و به حمدالله انجام شد. دو روز قبل از فوت به دیدنم آمده بود و با حال لرزان و لوله مصنوعی در مثانه از من کار اکتیو می‌خواست. یاللعجب!...

بعد از ظهر با مدیر مجله نیوزویک آمریکا ملاقات داشتم. دو ساعت صحبت کردم. از هر دری سخن گفتیم. مطلب عجیبی می‌گفت که سادات می‌خواهد سر و صدائی راه بیندازد و اسرائیل را به جان خود بیندازد که افکار عمومی دنیا را بر علیه اسرائیل به غلیان بیاورد و ضمناً من که با کیسینجر ملاقات داشتم، او هم می‌گفت با این افکار طرفداری از اسرائیل که در کنگره هست، دولت آمریکا نمی‌تواند اقدامی بر له اعراب بکند، مگر آن که اسرائیل یک عمل احمقانه بکند و اعراب ولو به طور موقت جریان نفت را قطع کنند. آن وقت دولت آمریکا موفق می‌شود به اسرائیل فشار بیاورد، یعنی برنامه سادات را دنبال کند. پس سیاست کیسینجر و سادات مآلاً یکی است و این کار به طوری که چینیه‌ها خبر داده اند تا دو سه ماه دیگر خواهد شد (یعنی حمله مصر به اسرائیل که بالنتیجه اسرائیل) به جان مصر بیفتد.^{۱۴}

پنجشنبه ۵۲/۲/۶

صبح شرفیاب شدم. برنامه مسافرت جنوب را به تفصیل به عرض رساندم، تصویب فرمودند. عرض کردم فواد شهاب رئیس جمهور اسبق لبنان مرده است. فرمودند تلگراف تسلیتی به رئیس جمهور لبنان و خانواده اش مخابره شود، که انجام شد. مذاکرات با سر دبیر مجله نیوزویک را به عرض رساندم. فرمودند پس قروند زکی یمانی وزیر نفت عربستان سعودی با دستور خود آمریکایی‌هاست! عرض کردم این طور به نظر می‌رسد. بعد از ظهر به بطالت گذراندم، مدت زیادی با نوه ام به بازی گذراندم.

۱۴- این موضوع چند ماه بعد با جنگ یوم کیپور در اکتبر ۱۹۷۳ به حقیقت پیوست.

شب مهمانی منزل مجید اعلم بود.^{۱۵} در این جا نخست وزیر بود. مجدداً همان بازی که بر سر حزب مردم درآورد، تکرار شد. به این معنی که نخست وزیر خیلی ناراحت از انتقاداتی است که در کنگره دانشگاه تهران (کنگره اندیشمندان و روشنفکران) از دولت شده است. مدتی عرایضی به حضور شاهنشاه کرد. شاهنشاه مرا احضار و فرمودند که به رئیس دانشگاه بگو این چه حرفهائی است که در کمیسیونها می‌زنند؟ کی گفته است باید زمینهای بایر را غصب کرد؟ به علاوه چرا وزرا را دعوت نکرده اند که لااقل حرفهای خود را بزنند؟ من فوری متوجه شدم که نخست وزیر از انتقاداتی که از دولت به عمل آمده ناراحت است و می‌خواهد کلک این جلسه را هم مثل حزب مردم بکند (چون شاهنشاه امر فرموده اند دائمی باشد). باری عرض کردم اطاعت می‌کنم. فرمودند مشهد و سرخس باران آمده، درست وضعیّت را از استاندار سؤال کن....

جمعه ۵۲/۲/۷

دیشب حالم سخت به هم خورد. معده ام خراب شد و تهوع پیدا کردم. صبح با سختی برخاستم، دوش آب سرد گرفتم که شاید سواری بروم، ممکن نشد. مجدداً حالم به هم خورد. باری تا ظهر خوابیدم، نیم ساعت به ظهر نپاوندی رئیس دانشگاه تهران پیش من آمد. توضیح داد که ما از وزرا دعوت کرده بودیم، خودشان نیامدند؛ حتی معاونین وزارتخانه ها به من اطلاع دادند که ما نمی‌توانیم در کمیسیونها حاضر شویم، چون دولت گفته است نروید. بعد هم من می‌دانستم که دولت از این مذاکرات سخت ناراحت خواهد شد، قبلاً هم به عرض شاهنشاه رسانده بودم. آن شخصی هم که گفته است

۱۵- مجید اعلم، از برجسته ترین مهندسان راه و ساختمان ایران، از دوستان کودکی شاه و همبازی بریج او بود. اعلم سالی یک بار مهمانی بزرگی به افتخار شاه ترتیب می‌داد.

زمینهای بایر را بگیرند، این طور گفته است [که] اگر زمینهای داخل شهر تهران تا ده سال دیگر ساختمان نشود، دولت به قیمت منطقه خریداری کند (در صورتی که همین حالا دولت هر جا را دلش بخواهد ملّی اعلام می‌کند). اینها همه بهانه جویی است که کلک این کنگره هم از بیخ و بن کنده شود. از ساعت ۱۰ صبح تا یک بعد از ظهر آبا ابان وزیر خارجه اسرائیل که به طور محرمانه به تهران آمده است شرفیاب بود. بعد من در سلمانی شرفیاب شدم (ساعت یک بعد از ظهر). عرایض مختلف و زیاد داشتم، ضمن سلمانی عرض کردم. یک ساعت طول کشید. شاهنشاه فرمودند، از وزیر خارجه که به طور محرمانه در سوئیس با وزیر خارجه عراق مذاکره می‌کند، هیچ خبری نرسیده، جای تعجب است (من اطلاع داشتم). عرض کردم تحقیق کنم؟ فرمودند، نه. فرمودند به سفیر آلمان بگو مرد که پانصد میلیون مارک ما را پنج سال است در تهران معطل کرده اید که ادوات جنگی بسازیم، حالا به ما می‌گوئید ۳۷ ماه عقب تر از برنامه هستیم. تکلیف فرع این پول چه می‌شود؟ مطالب نهاوندی را عرض کردم. فرمودند همین الساعه فوری به نخست وزیر تلفن کن و تمام را بگو. عرض کردم نهاوندی مطالب را به قید محرمانه به چاکر گفت. فرمودند، هیچ اهمیت ندارد، همه را بگو. نمی‌دانم شاهنشاه از نخست وزیر چه رودرواسی دارند؟

مولای عبدالله برادر ملک حسن پادشاه مراکش مهمان ما است امروز وارد شد. من هنوز او را ندیده‌ام....

شنبه ۵۲/۲/۸

صبح شرفیاب نشدم، چون دیروز عرایضم را تمام کرده بودم. سر ناهار رفتم، مولای عبدالله برادر پادشاه مراکش سر ناهار بود. صحبت تمام در مورد سوء قصد به هواپیمای پادشاه مراکش در سال پیش دور می‌زد. مولای عبدالله بعد

از ناهار به من گفت، «شاهنشاه به من امر دادند تو و تیمسار نصیری (رئیس ساواک) متفقاً با من صحبت کنید.»

سر شام نرفتم، قبلاً اجازه گرفته بودم. سر دنیس رایت سفیر سابق انگلیس و رفیق من به تهران آمده، سفیر فعلی انگلیس [رمزباتوم] Ramsbotham مرا به شام دعوت کرده بود و التماس زیاد کرده بود که بروم. مشروط به این که هیچ کس دیگر را دعوت نکند، با این شرط قبول کرده بودم و شاهنشاه هم اجازه فرموده بودند....

یکشنبه ۵۲/۲/۹

صبح شرفیاب شدم. عرض کردم به ملک حسن پادشاه مراکش چه جواب بدهیم؟ فرمودند مطالب آن را قسمت به قسمت با تعارف جواب بدهید. غیر از تعارف که با اینها کار دیگری نمیتوان کرد، چون معلوم نیست چه می‌کنند. عرض کردم آیا پیش مولای عبدالله با نصیری بروم؟ فرمودند البته برو. مدتی راجع به کارهای مراکش و خاورمیانه و کشمکش آمریکا و شوروی مذاکره کردیم.

ناهار ولیعهد بحرین شرفیاب بود. من سر ناهار عرض کردم شاهنشاه در فرمایشات امروز فرموده اید (فرمایشاتی که به کنگره اندیشمندان در کاخ فرمودند...) که اگر برای سرویسهای عمومی مثل مدرسه، یا پارک و غیره زمین بایر لازم بود، ملی خواهیم کرد. آیا عین این مطلب در رادیو و جراید منعکس شود؟ فرمودند خیر، به این صورت اصلاح کنید ... [و] همان سر ناهار من نوشتم، پسندیدند. ... به این جهت نتوانستم ناهار بخورم، تا وزیر اطلاعات و رئیس تلویزیون و غیره را پای تلفن خواستم، دیگر ناهار تمام شده بود، من فقط قدری اسپرژ اول را با سس خوردم. این ناهار من بود! سر ناهار شاهنشاه به نخست وزیر فرمودند: «این کنفرانس اندیشمندان مشغولیات خوبی برای جوانهاست.» مثل این که کار اینها باید در همین حدود باشد!

بعد از ظهر به عروسی تیمسار ارتشبد غلامعلی اویسی فرمانده نیروی زمینی که مرد بسیار خوبی است رفتم. زنش بیچاره دو سال پیش فوت شد و حالا یک دختر جوان ۱۸ ساله می‌گیرد. ولی بسیار مرد شریف و با قدرتی است و صحیح العمل هم می‌باشد. در انقلاب ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ که من نخست وزیر بودم، او فرمانده پادگان مرکز بود^۶ و شجاعانه عمل کرد. هم چنین ارتشبد نصیری که آن وقت رئیس شهربانی بود و حالا رئیس سازمان امنیت است. بعد دیدن مولای عبدالله رفتم. صورت مذاکرات را که منشی تیمسار نصیری برداشته است این جا می‌گذارم.^۷ این آقا می‌خواهد امور مراکش را در دست بگیرد! جای تعجب است.

ساعت ۶ بعد از ظهر ولیعهد بحرین دیدنم آمد، بسیار جوان ورزیده تحصیل کرده و فهمیده یست، در [سندهرست] Sandhurst بوده است. خیلی جوان است، ۲۳ سال دارد. شام هم مهمان او بودم، مهمانی مفصل بود. نخست وزیر ما به صورت خیلی نامطلوبی مست شده بود و حرکات ناشایست می‌کرد، منجمه این که لااقل پنج شش دفعه به سلامتی سفیر آمریکا و خانمش شراب نوشید. تقریباً تمام سفرای خارجی بودند و این حرکت خیلی قبیح بود. این اندازه هم تملق!

دوشنبه ۵۲/۲/۱۰

صبح شرفیاب شدم. مذاکرات با مولای عبدالله را به عرض رساندم. فرمودند این آقا خودش که از ملک حسن بد نام تر است! با وصف این او را امشب

۱۶- اویسی در آن هنگام فرمانده لشکر گارد شاهنشاهی بود.

۱۷- صورت مذاکرات در پرونده های علم یافت نشد. به نظر می‌رسد مولای عبدالله از شیوه حکومت برادرش، ملک حسن، انتقاد کرده است. یک سال بعد از این تاریخ، مولای عبدالله، به تقاضای خود، از هر گونه شغل رسمی معاف شد.

خواهیم دید؛ بگو شام بیاید. ملک حسین تلگرافی عرض کرده بود که هر وقت بفرمایند، خواهم آمد. فرمودند بسته به میل خودش می‌باشد، قبل یا بعد از سفر آمریکا. فرمودند، جواب نامه کنستانتین پادشاه [یونان] را بنویس و به او برای تبریک عید پاک، از طرف من و شهبانو، خیلی گرم تلگراف کن. کارهای جاری را نیم ساعتی عرض کردم. آخر کار فرمودند، مهمانی دیشب چه خبر بود؟ عرض کردم، نخست وزیر مست شده بود، حرکات ناشایست می‌کرد، ولی عرض نکردم چه می‌کرد. عرض کردم، سفیر آمریکا مدتی با من صحبت داشت، تمام تملق می‌گفت و از اعلیحضرت همایونی تعریف می‌کرد، حتی می‌گفت خوب است اعلیحضرت همایونی ولیعهد بحرین و پادشاه مسقط و شیخ نشینها را تربیت بفرمایند. فرمودند، تملق نیست! من قدری خیط شدم. فرمودند دیروز که اعضاء دانشگاه جنگ آمریکا را پذیرفته بودم و دو ساعت شرفیاب بودند، حرف آنها هم همین بود، سفیر هم حضور داشت....

امشب امیر متقی معاون من که مرد بسیار زیرک و باهوش و کارآمدی است، مهمانی مفصل داده است. اتفاقاً سرشب علیاحضرت شهبانو که از مشهد برگشته اند به محض ورود به کاخ به من تلفن فرمودند که شام بیا این جا. عرض کردم مدتی است معاون من برای من مهمانی کرده، اگر اجازه فرمائید نیایم. اجازه دادند. بسیار خانم احساساتی خوبی است و مطلب را درک فرمودند.

سه شنبه ۵۲/۲/۱۱

صبح شرفیاب شدم. عرض کردم، صبح زود نهماوندی پیش من آمده بود (رئیس دانشگاه تهران) و می‌گفت در دانشکده پلی تکنیک بی جهت بچه هایی را که اجتماع کرده بودند کتک زدند. یعنی گارد انتظامی دانشکده بدون توجه به نظر رئیس و غیره آنها را کتک زد و می‌گفت قطعاً یک دستوری

از طرف دولت است که این رابطه خوب که بین دانشگاه‌ها و دستگاه سلطنت پیدا شده، برهم بزنند. با آن که شاهنشاه فرمودند، نهاوندی را چون دولت به بازی نمی‌گیرد بدبین است، ولی خیلی خیلی تأمل فرمودند و به من امر دادند رسیدگی کن.

شهردار پیغامی داده بود که راجع به زمین این همه در جرائد و انجمن شهر حرف می‌زنند برای این است که نمی‌خواهند من نقشه عباس آباد را عملی کنم و افکار مردم را می‌خواهند منحرف سازند. فرمودند، به او بگو چرا می‌گذارید این مزخرفات را به جرائد بدهند؟...

سر ناهار وزیر خارجه اسپانیا بود. با وصف این شاهنشاه به فارسی از من سؤال فرمودند که در آن مورد تحقیقات کردی؟ عرض کردم بلی و تفصیل را عرض کردم، که نمی‌دانم عمد یا سهو بود. فرمودند، دقت کن که گزارش دقیق بگیری، به علاوه همه دانشگاه‌ها گزارش وضع روزانه خود را به تو بدهند. امروز عصر گزارش دانشگاه تهران واصل شد که تقدیم کردم، ملاحظه کردند....

شب مهمان وزیر خارجه اسپانیا بودم که به ایران آمده است. خیلی در مورد دیکتاتوری و حکومت مردان بزرگ و خلائی که بعد از آنها به وجود می‌آید صحبت کردیم. من می‌دانم که این شخص خیلی برخلاف پرنس کارلوس جانشین ژنرال‌سیسم فرانکو می‌باشد. ولی با وصف این امشب خیلی در مورد پر [شدن] خلاء بعد از فرانکو (به وسیله کارلوس) صحبت می‌داشت....

چهارشنبه ۵۲/۲/۱۲

امروز صبح از تصادفات عجیب این که هیچ کس در منزل به دیدن من نیامد. مثل این که آفتاب از غرب طلوع کند. ... شرفیاب شدم. مدتی درباره مسئله [واترگیت] و [خانه تکانی] shake-up نیکسون بحث و مذاکره شد. شاهنشاه فرمودند، تمام ۲۵۰ میلیون دلاری که برای انتخابات آمریکا خرج می‌شود، اساس

آن بر تقلب است. به این معنی که در [جلسه تعیین نامزد حزبی برای ریاست جمهوری] convention بالآخره سرمایه دارهای بزرگ، چه در حزب دموکرات و چه جمهوری خواه، نظر خود را نسبت به کاندید ریاست جمهور اعمال می‌کنند. آن وقت یک مسئله را که قاعدتا باید جزء تاکتیکهای انتخاباتی به حساب آورد، این همه باد می‌دهند و بزرگ می‌کنند. من عرض کردم شاید هم فراماسون بین المللی نیکسون را که داشت یک [چهره] figure بین المللی می‌شد، دارد خورد می‌کند. کسی چه می‌داند؟ چون اساس فرماسونری خورد کردن شخصیت‌های ملی است. گر چه شاهنشاه تظاهر فرمودند که عرض مرا قبول ندارند ولی قدری فکر کردند، یعنی زیاد فکر کردند. بعد به من فرمودند تو یقین داری که خود نیکسون فراماسون نباشد؟ عرض کردم خیر. دیگر در این زمینه حرفی نداشتیم بزنینم.

فرمودند به نهاوندی بگو موضوع سختگیری به دانشگاهها را خودم دستور داده بودم که گارد دانشگاهی این عمل را بکند. یاللعجب! دیروز نخست وزیر شرفیاب شده و این مطلب را در ذهن شاهنشاه گذاشته است. نخست وزیر زرنگی عجیبی دارد. اول در ذهن شاهنشاه می‌گذارد که این امر خودتان بوده تا شاهنشاه تعصب پیدا کنند، بعد هر قصه ای می‌خواهد در زیر جور می‌کند. چنان که در مورد دکتر کنی رئیس حزب مردم هم گفته بود که چه طور کسی می‌تواند تفوه بکند به این که در دوره سلطنت شاهنشاه آزادی انتخابات نیست؟ باری این ظاهر قضیه است. کسی چه می‌داند که شاهنشاه آن قدر عمیق نباشد که این تظاهرات را هم به صورتی بکند که ما احقها قبول کنیم که این مسائل و این حرفها جدی است، ولی در هر صورت نقشه اصلی که ترسیم شده، جریان خود را طی کند؟ یعنی این آب جریان داشته و این بساط چنان که باید پا برجا بماند و ما سردر نیاوریم.

به من فرمودند، به دوّلُو هم گفتم همراه بیاید، در صورتی که سه روز پیش به من فرموده بودند که نیاید.^{۱۸} این همان امیر هوشنگ دوّلُو کذایی است که من او را ملیجک این عصر لقب داده‌ام. این هم از عجایب روزگار است که مردی به عظمت و فراست و ذکاوت شاهنشاه چنین عناصری را که هر جور صدمه به او زده و می‌زنند باز همراه ببرد....

پنجشنبه ۵۲/۲/۱۳

صبح خیلی به اختصار شرفیاب شدم. چون شاهنشاه زیاد گرفتار بودند و بعد از ظهر هم باید حرکت کنیم برای مسافرت جنوب. چند تلگراف و نامه را امضاء فرمودند از جمله تلگراف ۲۵ سال تأسیس اسرائیل. البته چون روابط رسمی نداریم توسط کنسول ما در اسرائیل فرستاده می‌شود. ...فرمودند فلّاح روز یکشنبه به شیراز بیاید گزارش نفت را آن جا بدهد. عصر شیراز آمدم....

شنبه ۵۲/۲/۱۵

صبح به بندر عباس رفتیم. هوا گرم بود. تأسیسات مفصل دریایی مورد توجه واقع شد. سه چهار ساعت در آفتاب گرم بندر عباس پرسه زدیم. خیلی مشکل بود. ناهار در بندر عباس صرف فرمودند. قرار بود بیمارستان شیر و خورشید را نیز ببینند. سر ناهار فرمودند نمی‌روم، علّت را بعداً به تو خواهم گفت. به اتاق استراحت شاهنشاه رفتم، علّت را جویا شدم. فرمودند، «آخر اسمش ثریاست» (ملکه سابق). بیچاره ثریّا! «آن وقت علیاحضرت خیال خواهند کرد من مخصوصاً این کار را کردم.» از شاه تا گدا گرفتار زنهایمان هستیم.

۱۸ — اشاره به سفر روز بعد شاه است به جنوب ایران.

بعد از ظهر وارد کیش شدیم و در دریا شنا کردیم. شب هم در پیشگاه شاهانه بودیم، بسیار عالی بود....

یکشنبه ۵۲/۲/۱۶

صبح برای مانور دریایی حرکت کردیم که با کشتیهای جنگی باید انجام می شد و با کشتی به ابوموسی و تنبها رفتیم. مانور که عبارت از تیراندازی با موشک و توپ به هدفهای دریایی بود و هم چنین سرعت عمل کشتیها، شاهنشاه را خوشحال نکرد که بسیار هم عصبانی کرد. چند گلوله توپ به هدفها انداخته شد، یکی نخورد. شاهنشاه خیلی عصبانی شدند و به فرمانده نیروی دریایی فحش دادند. تا عصری حرف نزدند. من هر چه کردم که عرض کنم، نیروی دریایی ما جوان است، تکمیل می شود، شاهنشاه قانع نشدند. عرض کردم موشکها هم برای تمرین است و گر نه موشک sea killer که فقط ۲۴ کیلومتر برد دارد، چه فایده دارد؟ فرمودند موشک سرشان را بخورد، چرا تیراندازی توپها این قدر بد بود؟ آن هم در حال صلح و اعصاب راحت و آن هم هدف ثابت. فرمودند، عراقیها موشک برد ۴۰ کیلومتر دارند که روسها داده اند، خیلی هم خوب است. یک ناوچه اسرائیل را هم غرق کردند. ما هم بعد موشک هارپون می خریم که صد کیلومتر برد خواهد داشت، تا شش ماه دیگر تحویل می شود. من باز صحبت را ادامه دادم. فرمودند، من که این قدر با خارجیها لجاجت می کنم و پدرشان را در می آورم، به پشتیبانی اینهاست. اینها هم که این طور گه از کار در می آیند. آدم نمی داند چه کار کند؟

خلاصه این که خوشی این چند روزه از دماغ ما در آمد. شب هم شاهنشاه به طوری ناراحت بودند که تنها شام خوردند و یک کلمه را نمی شد دو تا کرد. ولی واقعاً آن قدر شاهنشاه آدم منصفی است که فرمودند، اطلاع بده که فردا برای بازدید پایگاه دریایی بوشهر نمی رویم. اولاً برای این که تنبیه بشوند،

ثانیاً برای این که من [پیش داوری] prejudice خواهم کرد، شاید کارهای خوبی هم کرده باشند، من باچشم بد خواهم دید. ...
 من شب در باغ ارم ماندم، با آن که حضور شاهنشاه هم نبودم، یعنی نمی‌شد به حضور رفت! شاهنشاه هم بر خلاف معمول ساعت ۱۰ به رختخواب رفتند. من تا پاسی از شب در باغ که پر از نسترن است قدم زدم. ...

دوشنبه ۵۲/۲/۱۷

صبح دکتر فلّاح شرفیاب شد. با آن که دیروز عصر آمده بود ولی نمی‌شد به واسطه ناراحتی شاهنشاه شرفیاب شود. امروز شرفیاب شد. یک ساعت و نیم شرفیاب بود. تمام کار قرارداد تمام شده، موضوع گاز را شاهنشاه می‌فرمایند نمی‌دهم که نمی‌دهم. درست هم می‌فرمایند. خدا عمرش بدهد برای پنجاه سال دیگر فکر می‌کند. مقدار و مبلغ هم شوخی نیست چهارصد میلیارد دلار است (حدّاقل).

من به حضور رسیدم. چند تلگراف تقدیم کردم. مطالب مختصری عرض کردم، شاهنشاه فرمودند به فرمانده نیروی دریایی کمال عدم رضایت ما را اطلاع بده. من این جوانها را روی کار آوردم (منظور حکومت سرهنگی است و همه اینها هم سرهنگ بودند که پس از متقاعد شدن کله گنده ها کارها را در دست گرفتند) که کار بکنند، این هم کار آقایان! عرض کردم دیشب که موضوع تشریف نبردن شاهنشاه را اطلاع دادم، بیچاره [رمزی] عطائی سکت می‌کرد. عرض کرد، من شش ماه بیشتر نیست کار را در دست گرفته ام، حدّاقل شاهنشاه شش ماه دیگر به من فرصت بدهند. فرمودند ترسم این است که چون اینها همه هم ردیف هم هستند، انضباط از دست رفته باشد.

عصری سفیر آلمان و صاحبان صنایع کروپ شرفیاب شدند، برای سرمایه گذاری در ایران و مخصوصاً تأسیس پالایشگاه در جنوب که از صد هزار

بشکه در روز شروع بشود و به پانصد هزار بشکه در روز برسد و همچنین انجام کارهای دیگر. ...

سه شنبه ۵۲/۲/۱۸

صبح اصفهان آمدم. شاهنشاه از دانشگاه اصفهان بازدید فرمودند. دانشگاه کوچکی است ولی روی پای خودش ایستاده و به جلو می‌رود. ... شاهنشاه بعد از ظهر از مرکز تویخانه و موشک اصفهان بازدید به عمل آوردند. من هم در رکاب رفتم. مسئله قابل توجه این بود که چون هم توپ و هم موشک آمریکایی و روسی داریم، در یک کلاس معلم آمریکایی تعلیم می‌داد و در یک کلاس معلم روسی! پهلوی یک دیگر! این واقعاً از نوادر اتفاقاتی است که ممکن است در دنیای امروز بیفتد، فقط زائیده نبوغ شاه است و بس که به این شکل تعادل سیاسی را در کشور خود حفظ کرده است. ... شب در پیشگاه شاه بسیار خوش گذشت.

عصری نقشه‌های عمرانی اصفهان و بلوارها و نقشه دانشگاه صنعتی آریامهر که باید از تهران به اصفهان منتقل شود و ۱۶ میلیون متر زمین برای آن در نظر گرفته شده و تعبیه دریاچه روی زاینده رود و تونل سوم کوه‌رنگ، همه و همه به عرض رسید. یک ساعت و نیم طول کشید. سرشام عرض کردم فکر نمی‌کنم هیچ پادشاهی در ایران به این اندازه موفق شده باشد چهره ایران را عوض کند و باید اعلیحضرت همایونی به شکرانه این موهبت خیلی صدقه بدهید و این شعر را خواندم:

شکر خدا که هرچه طلب کردم از خدای
بر منتهای همت خود کامران شدم

چهارشنبه ۵۲/۲/۱۹

صبح شاهنشاه شهر آریامهر (محل سکونت کارکنان ذوب آهن) را که به تازگی بسیار زیبا ساخته شده ملاحظه فرمودند. در مدرسه بسیار زیبایی که ساخته شده، بچه روسها هم در یک قسمت علی‌حده درس می‌خوانند. آن جا را هم بازدید فرمودند. تمام شعار میهنی و ارتشی و حتی رژه ارتش سرخ بود. فرمودند به وزیر آموزش بگو از اینها یاد بگیرند. بعد شاهین شهر را که در خارج اصفهان بخش خصوصی می‌سازد بازدید فرمودند. بعد سنگ بنای دانشگاه آریامهر را کار گذاشتند. بعد به فرودگاه آمده و به تهران [بازگشتیم]. در فرودگاه علیاحضرت شهبانو به استقبال آمده بودند.

...

سر شام رفتم، مطلب مهمی نبود، همان صحبت شعارهای میهنی شورویها بود و این که ایرانی غیر از انتقاد کار دیگری نمی‌کند. علیاحضرت طبق معمول مقابله فرمودند. انترسان بود.

پنجشنبه ۵۲/۲/۲۰

صبح به اختصار شرفیاب شدم. نطق امشب شاهنشاه را تقدیم کردم، ملاحظه فرمودند. برحسب امر خودشان از بوتو خیلی تعریف شده [است]. سفیر آمریکا نامه [ای] نوشته و گفته که برای تحقیقات و اترگیت به آمریکا احضار شده است، به این جهت پنجشنبه منزل من نمی‌تواند بیاید، ولی خانمش خواهد آمد. عرض کردم. خیلی تعجب فرمودند که چه طور او را احضار کرده اند. ...

عریضه از پاریس والاحضرت عبدالرضا عرض کرده بود، دادم ملاحظه فرمودند. مطلب خنده داری داشت که شاهنشاه پس از قرائت نامه به من فرمودند. فرمودند عبدالرضا و زنش مهمان ملکه هلند بوده اند. نوشته است پس از شام گرسنه به خانه برگشتیم. از بس اینها کنس هستند. در صورتی

که نصف واشنگتن متعلق به این خانواده است، علاوه بر ثروتی که در خود هلند و اروپا و جاهای دیگر دارند. ...

جمعه ۵۲/۲/۲۱

صبح ساعت ۱۰ بوتو شرفیاب می‌شد. چون من در مذاکرات نبودم، به سواری رفتم. بسیار خوب بود. ...

شام در کاخ گلستان مهمانی بوتو بود. قبل از آن که شاهنشاه وارد کاخ گلستان بشوند، پای پله‌ها منتظر ورود موکب شاهانه بودیم. بوتو به من گفت امروز که سفرای خارجی پیش من آمده‌اند سفیر شوروی به من می‌گفت «نطق‌های دیشب خیلی پروتکلی بود و موضوع مهمی نداشت. آیا مذاکرات رضایت بخش نیست؟» امشب می‌خواهم جوابش را بدهم و اتفاقاً سر شام جواب داد ... حزب عوامی پاکستان به شاهنشاه ایراد گرفته است. حالا لابد بیشتر لج خواهند کرد که فرمایشات شاهنشاه موضوع مداخله در امور پاکستان است. شاهنشاه مصاحبه [ای] با سالزبرگر (Cyrus Sulzberger) نیویورک تایمز فرموده بودند و این مصاحبه بوده است که باعث سرو صدای اقلیت پاکستان شده است.

بعد از شام سفیر شوروی در تالار تاج گذاری مرا به گوشه [ای] برد. اولاً از والاحضرت شاهدخت شمس گله کرد که چه طور دعوت صلیب سرخ شوروی را برای سفر به شوروی نپذیرفته‌اند؟ من گفتم باید از طرف رئیس جمهور شما دعوت شوند. ایشان خواهر شاهنشاه ایران هستند. یک کارشان ریاست جمعیت شیر و خورشید است. گفت البته من این کار را می‌کنم. بعد راجع به نطق‌ها مدتی صحبت کرد که خیلی اهمیت داشت و پرسید که آیا تمام منتشر خواهد شد؟ من گفتم البته وقتی رؤسای کشور ما یک نطق می‌کنند، منتشر می‌شود. کسی سانسور نمی‌کند. ولی نفهمیدم نظرش این بود که بشود بهتر است یا نشود بهتر است؟ راجع به ثبات و سیاست مستقل ملی

ایران صحبت کرد. من [تذکار] remark خودم را در اصفهان که معلّم روسی و آمریکایی به افسران توپخانه ما در جنب هم تعلیم می‌دادند برای او گفتم و گفتم که چنین وضعی به نفع شما و آمریکاییها هر دو هست. تصدیق کرد. راجع به مقاله سالزبرگر گفت او قدری شیطننت کرده، زیرا گفته است شاهنشاه در بلوچستان مداخله خواهند کرد، نگفته است در بلوچستان ایران از سرایت ناامنی جلوگیری خواهند فرمود (البته اگر اتّفاقی پیش بیاید). من گفتم به هر حال یک حقیقتی است که ما نمی‌توانیم [تجزیه] disintegration پاکستان را تحمل بکنیم و این مطلب را شاهنشاه صریحاً به کاسیگین هم فرمودند. ما که چیزی و زمینی از کسی نمی‌خواهیم، ولی نمی‌توانیم بگذاریم اطراف ما آتش بگیرد. در آخر گفت به هر صورت شما وضع خودتان را با پاکستان مقایسه نکنید، شما کشور قوی و روی پای خود هستید و احتیاجی به کسی ندارید. وضع آنها این طور نیست.

وقتی من منزل آمدم، فوری به شاهنشاه تلفنی عرض کردم که سفیر شوروی جويا می‌شد آیا نطقهای امشب منتشر خواهند شد یا نه؟ و من هم گفتم البته منتشر می‌شود. احتیاطاً گزارش عرض کردم. فرمودند، خوب شد این جواب را دادی. عرض کردم بقیه تفصیلات را فردا صبح عرض می‌کنم. حالا یک صبح به اعلیحضرت زحمت نمی‌دهم.

شنبه ۵۲/۲/۲۲

صبح شرفیاب شدم. تفصیل مذاکره با سفیر شوروی را عرض کردم. فرمودند، استنباط من این است که از پخش نطقها خوشحال بشوند. عرض کردم، بر عکس استنباط چاکر این است که خوشحال نمی‌شوند، به خصوص اگر نظراتی در تجزیه پاکستان داشته باشند. فرمودند، آخر خود اینها حتی هندیها مکرر به ما گفته اند که ما از تجزیه پاکستان خوشحال نمی‌شویم و عقب ویتنام دیگری نمی‌گردیم. عرض کردم به ظاهر ناچارند این حرفها را بزنند.

فرمودند، ما که به هر حال وضع خودمان را کاملاً روشن کرده ایم و غیر از این هم راهی نیست. می‌خواهد خوششان بیاید، می‌خواهد بدشان بیاید. فرمودند، در مورد مصاحبه سالزبرگر به ... [سفیر شوروی] بگو که او از من پرسید اگر بلوچستان آن طرف را قوای نامناسبی بگیرند شما چه خواهید کرد؟ من جواب دادم که البته [تدابیر بازدارنده] preventive measures خواهیم گرفت. بعد فرمودند، «به سفیر انگلیس بگو، بعد از شرفیابی تو، من به بوتو گفتم حالا که صحبت کردن با بنگلادش احتیاج به شناسایی قبلی ندارد، من فکر می‌کنم هندیها و پاکستانیها و بنگلادشیها سر یک میز بنشینند و اختلافات خود را حل کنند، یا لاقلاً بررسی کنند و اتفاقاً بوتو فوری حرف مرا پذیرفت. حالا من فکر می‌کنم شما انگلیسها میانجی بشوید که چنین جلسه [ای] تشکیل یابد. فرمودند، نطق مرا امروز صبح که در جرائد نگذاشته بودند. عرض کردم تا دیر وقت نتوانسته بودند از روی نوار پیاده کنند، وقت جرائد گذشته بود، عصری منتشر می‌شود.

کارهای جاری دیگر را عرض کردم، مرخص شدم. اوامر شاه را به سفیر شوروی و انگلیس ابلاغ کردم. سفیر انگلیس گفت* حالا که بین پاکستان و هند رابطه مستقیم هست ما مداخله را جائز نمی‌دانیم، به علاوه خیال می‌کنیم بنگلادش تا با یک [معامله همه جانبه] package deal ... که شناسایی ... [و] موضوع معاودت بیهاریهها هم جزء آن باشد [موافقت نشود]، حاضر به مذاکره نخواهد شد. من امشب سر شام مطلب را عرض کردم. فرمودند، فوری همین حالا به سفیر انگلیس تلفن کن که اگر شما مداخله نمی‌کنید، یک قدرت سومی را جلو بیندازید که به هر حال بلکه این جلسه تشکیل شود. فوری به سفیر انگلیس ابلاغ کردم.

امروز هویدا نخست وزیر برای یک مسافرت سه هفته به لهستان و تونس رفت. خدا شانس بدهد، از این بی‌خیالی و آسودگی و بی‌کاری یا بی‌کارگی! بوتو هم به شیراز و اصفهان رفت. فردا برخواید گشت.

یکشنبه ۵۲/۲/۲۳

صبح شرفیاب شدم. کاغذهای تشکرآمیز [کنت] راش (Kenneth) Rush معاون وزارت خارجه آمریکا را که پس از مراجعت از تهران از کنفرانس سفراء آمریکا نوشته بود، تقدیم کردم. فرمودند پدرسوخته، مثل این است که خودش هم ردیف من است، این طور کاغذ نوشته! ...

یک نفر اعدامی (به مناسبت هدایت خرابکاران)، اظهار ندامت کرده بود. عرض کردم [محکومیتش] تبدیل به حبس ابد شود. فرمودند، نمی‌شود در کارهای کشوری اغماض کرد. من اگر از [گناه] او بگذرم چند نفر دیگر را تشویق به این کار کرده‌ام و آن وقت [تکلیف] بی‌گناهای که در نتیجه به خاک و خون کشیده می‌شوند ... چیست؟ درست هم می‌فرمایند، ولی من عرض کردم به هر حال چون خودش مرتکب قتل نشده [است] از لحاظ قضائی و حتی مذهبی نمی‌توان او را اعدام کرد. فرمودند با جاسوس چه کار می‌کنیم؟ او هم مرتکب عملی شخصاً نمی‌شود ولی جان هزاران نفر را به خطر می‌اندازد، از این جهت اعدام می‌شود. باز اگر مطلب مربوط به خودم بود، چنان که ضاربین خودم را در قضیه کاخ مرمر عفو کردم، ممکن بود فکری کرد، ولی راجع به کشور نمی‌توان شوخی کرد. درست هم هست.

شب مهمانی خصوصی بوتو در پیشگاه شاهانه بود. بسیار خوب و خوش گذشت. بعد از شام فیلم آمریکایی بود که هر چه کودتاجی و رئیس این نوع کشورها بود مورد مسخره قرار داده بود. خیلی خندیدیم. بعد از شام و فیلم بوتو رفت. شاهنشاه قدری در مهتاب گردش کردند. من در حضورشان بودم. علیاحضرت هم تشریف داشتند. فرمودند، واقعاً این آمریکاییها نه برای خودشان نه برای دیگران چیزی باقی نمی‌گذارند و راجع به این فیلم خیلی بحث شد.

من اجازه خواستم فردا شیراز بروم. اجازه مرحمت کردند.

چهارشنبه ۵۲/۲/۲۶

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم مطلب مهم نبود، فقط در مورد مذاکرات نفت عرض کردم، نفتیها پیغام فرستاده اند که در مورد non-associated gas (یعنی گازی که [همراه] نفت استخراج نمی‌شود) عرض می‌کنند که در ابوظبی، در قطر، در عربستان سعودی، نیجریه، [برونای] Brunei و ساراواک از این نوع گاز هست و اگر ما امر شاهنشاه را بپذیریم یعنی [تخفیف] discount را قبول کنیم، وضع ما با این کشورها به کلی به هم می‌خورد چون با آنها قرار [قیمت تمام شده به اضافه مبلغی معین] cost plus^{۱۹} داریم و این منجر به leap frogging [روی دست یک دیگر بلند شدن] خواهد شد، یعنی کشورهای دیگر هم خواهند خواست. حال که ما قبول کرده ایم اگر پروژه‌های ما در مورد عمل آوردن گاز مورد قبول شاهنشاه واقع نشود، اصولاً مردود است، پس چرا شاهنشاه این مطلب را قبول نمی‌فرمایند. من به عرض رساندم. فرمودند هم به آنها، هم به سفیر انگلیس، هم به سفیر آمریکا (یعنی کاردار، چون هلمز سفیر آمریکا که ... به آمریکا رفته است) بگو من نمی‌توانم راجع به ثروت کشورم، که مال خودم است یعنی مال مردم است، شاه بخشی بکنم. اگر در این زمینه اصرار بکنید، همه چیز را به هم می‌زنم. زور هم دارم و روی ثروت خود نشسته‌ام، شما هم هیچ گهی نمی‌توانید بخورید و تأکید فرمودند که همین طور بگو.

من مرخص شدم و اوامر شاهنشاه را به همین نحو ابلاغ کردم. آنها به دست و پا افتادند که پس فورمولی پیدا کنیم لااقل یک [نامه الحاقی] side letter امضاء بکنیم که [تخفیف] discount [قابل رقابت] competitive خواهد بود. من فردا باز جریان را به عرض رساندم. می‌خواستم سر شام عرض کنم، ممکن نشد چون دکتر اقبال رئیس شرکت ملی نفت ایران حضور داشت و نمی‌شد

۱۹- در یادداشت‌های علم به اشتباه cost price (قیمت تمام شده) نوشته شده است.

در حضور ایشان صحبت کرد! واقعاً کارهای کشور ما نوع خاصی است و شاهنشاه در اداره کشور نوع مخصوص خودش را دارند که ملائک آسمان هم نمی‌توانند سر در آورند. مثلاً رئیس شرکت نفت چرا نباید در مذاکرات نفت وارد بشود؟ خدا می‌داند و شاه و بس!

با اولین سفیر آلمان شرقی ملاقات داشتم. حرف مضحکی در مورد انتخابات آلمان شرقی می‌زد که اگر وکیلی در مجلس آلمان موجبات عدم رضایت — موکلین خود را فراهم آورد، مردم می‌توانند او را عزل کنند. این را نفهمیدم!

...

مسئله واترگیت روز به روز بیشتر ریشه پیدا می‌کند، به طوری که در اثناء رسیدگی برخورد به کثافت کاریهای دیگر کاخ سفید شده است (اینها سابقاً ما را [فاسد] corrupt می‌گفتند!) ...

امروز [فریدون] تولّی را که برای سرودن اشعاری در حاشیه حرم مطهر امام رضا به مشهد فرستاده بودم، برگشت. اشعار نغزی سروده. ... گفتم فقط اسم مرا بزند. بر نهج سعدی مطلبی هم برای خودم نوشت که این جا به یادگار می‌گذارم.^{۲۰}

پنجشنبه ۵۲/۲/۲۷

صبح شرفیاب شدم.... به عرض رساندم باید از طرف دفتر مخصوص به دولت ابلاغ شود آن منافی که کارخانه قند تربت جام عاید سازمان گسترش می‌کند، در بودجه بگنجانند که کارخانه را سازمان مذکور بتواند به آستان

۲۰ — فریدون تولّی شاعر و نویسنده سرشناسی بود. در آغاز گرایشهای دست چپی داشت و از مخالفان علم بود. پس از آن که علم در ۱۳۴۳ رئیس دانشگاه شیراز شد، رسول پرویزی که دوست مشترک هر دو بود، اینان را به یک دیگر نزدیک کرد. علم به منظور کمک به تولّی، شغلی در دانشگاه شیراز برای او ترتیب داد. نوشته مورد اشاره، به خط تولّی، به دنبال این یادداشت آمده است.

از: فریدون نوالی

۱۳۵۲/۲/۴

قصیده

۱

خاکبوس

به دیده سرب کنده خاک آستان رضا را
 دلی که مرکبِ همت کند، سمندِ قضا را
 بزرگوار امامی که فیضِ رحمت طاش
 به زیرِ چترِ نهایت گرفته، شاه و گدا را
 تبارِ مهرِ علم بود و التفاتِ شهنشاه
 که داد دولت دیدم در گمش، دل ما را
 مقیم کوی وصالش، گره زد دل بگشاید
 چو برگِ نخلچه که بنید بخود نسیم صبا را
 اگر شکسته دلی، مومیایِ رحمت او جو
 که در خزانه او جسته ام، طبعِ شفا را
 ز بویا به سریرت نهاده بدستِ نهایت
 نبوید از تو، چو باداغِ سینه، بویِ ریا را
 علی، جمالِ خدا دید و در نهادِ تبارش
 توان معاینه دیدن، کمالِ لطفِ خدا را

۲

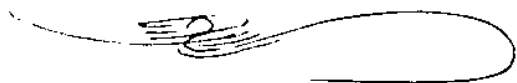
تو اگر رضای رضا جوئی، از سزای سزا به
 که در رضای رضا دیده‌ام، سزای را را
 به ناخدائی او، هر که، دل بوج فنا زد
 به خاک تیره فشاند، بسوی آب بقا را
 سخن دراز نگویم، که وصف طره لیلی
 به گرد کردن مجنون نهد، کند بلا را
 به کیمیاگریش، در نهاد تیره خود بین
 نه برق کند زرین و بارگاه طلا را
 به یک کرشمه، هزاران غمت، ز دل برداید
 دمی که بر تو گذارد، نگاه نموده گشت را
 ترا، به پوزش آن جان پرگناه تو بخشد
 به گونه‌های تو گر بگردد، شرک رضا را
 در آ و خاک درش، توییای دیده خود کن
 به پیش آنکه، نبوشی بجان، خروش در را
 تو برگ زردی و برسان تند باد خزان
 نقیب مرگ، به گوشت، زند صغیر صلا را
 دلی که قبله گشت، خاک آستان رضا شد
 دگر رها نلند، آستین قبله نما را

سراسیمه عاریت است این جهان و همت پاکان
 نموده پیش تو، بقتاح گنج هرده سرا را
 خطا بود، که ضامنش، به جان و دل نپذیری
 کیسه، ضامن جان شته، آهوان خطا را
 به استخوان سلامت، گلوئی کس نخواست
 کریم ما، که به بیجا سپرد، آهوان خطا را
 تو، زهر غشسته انگور بین و حیلۀ مأمون
 که از زمانه برانداخت، راه و رسم وفارا
 امام ما، که روانش حجتیه باد، دما دم
 زند خروش، که برگزین بنای جور و جفا را
 زند خروش، که گرگزین من به معرکه خواهی
 به لاین هرچه سنگر، کشاده دار لوا را
 رضا، نه از پی تسلیم خواندنت، به شهادت
 که در نغزهای شهیدان، کشی ز مملکت پا را
 درین زمانه، هزاران رضا است، بندهی مأمون
 تو برشته به به طالم، زبان مدح و ثنا را
 به تیغ تیز اگر دست میرسد، پسندد
 خدای غر و جل، از تو دست جزو دعا را

۴

خیانت است، خموشانه سر به سجده نهادن،
 به گوش مسلم و ترسارسان، خروش رسا را
 روان عالمی، از مار سامری، بگدازد،
 اگر که موسی عمران، نه به لگوشه محصا را
 کمر، به خدمت در باب جور و فساد بستان
 جفا نیتی است، قوی پنجگان نیزه ربا را
 دلی، که قصد شکر کند، به جوشن ایمان
 دلاورانه، بخون شویید، آستین قبا را
 لگام خانه نگیرد اگر، به چامه، فریدون
 شمشیر فکرت او، بشکند حریم ادا را

فریدون توللی



تظلم فریدون توللی

شیراز : ۱۰ ار ۱۳۵۳

کالا

هفتی برشته نثر کهن

کاروانی از سوداگران، به راه کوهپایه همی رفت، که دزدان، کین بر شود
و اموال هگان در ربوند.

دانشوری در آئینان بود. بلی لکشی: « با آنکه شامع، که از تو برند
دم فردیتش و آسوده نیتش چرا؟ »
فرزانه مرد، بچندید دگفت:

— شامع من، در من بود، نه بر من، و آن کالای فضیلت و خلعت،
که آدمی راست، نتواندنی است، نه ربودنی!

آنگاه، دیوان توللی، از بغل برکشید و این دوبیت، از آن برشونده فردخوا:

از طبع پال دل، نر باید شامع او
گر زانکه، دزد گردند، لیرد به غارتش
خوشی خوش علم، که فریدون، آسیر اوست
هرگز نیرود، به زوال صد ارتش

قدس بفروشد. فرمودند، «خیر! گفتم امسال بهره برداری کنند، پس از بهره برداری به شما بدهند.» عرض کردم این کار را یک سال عقب می‌اندازد، برای این که ما باید زراعت امسال را تحت نظر بگیریم و اقدام کنیم و به این صورت نمی‌شود. فرمودند چرا نمی‌شود شما زراعت چغندر را از امسال تحت نظر بگیرید. عرض کردم اداره کارخانه با دیگری و زراعت با دیگری نمی‌شود، به علاوه تا این کارخانه و کارخانه تربت حیدریه یکی نشود، اصولاً برای بلژیکی‌ها صرفه ندارد آن جا را تحویل بگیرند. فرمودند، «خیر! البته که می‌شود، زیرا من امر می‌دهم.» عرض کردم کار اقتصادی با امریه جور در نمی‌آید، این کار را برای صرف مالی می‌کنیم، نه به منظور دم و دستگاه راه انداختن. فرمودند، «من می‌گویم، می‌شود!» دیگر من چیزی عرض نکردم. فرمودند به رئیس سازمان گسترش بگو بیاید خراسان آن جا اوامر صادر خواهم کرد. عرض کردم، چشم! ولی چون تاریخ می‌نویسم، ناچارم بگویم که صدور این گونه اوامر از جهت این است که شاهنشاه، شاهنشاه زاده بوده اند و از پائین وارد جریان امور نبوده اند (غیر از پدرشان که از مدارج پائین کار را شروع کرده بودند) و احساس نمی‌فرمایند که فی‌المثل در یک کارخانه که موضوع اقتصادی است با وجود دو دستگاه عامل ممکن نیست کار جلو برود.

عرض کردم روزنامه های فرنگی زبان ما مصاحبه شاهنشاه را با نیوزویک نوشتند. عصری قرار بود فارسی زبانها بنویسند، گویا امر داده اید نوشته نشود، کسب تکلیف می‌کنند. فرمودند، بلی باید فارسی آن را به دقت بخوانم. من احساس کردم که میل ندارند [به فارسی منتشر شود]. اصولاً [در یک مصاحبه] خیلی مسائل دقیق و جدی [مطرح] است و نمی‌شود همین طور گفت و رفت. شاهنشاه قریب سه ماه قبل [قبل از نوروز] به کلی قدغن فرموده بودند که روزنامه نگاری به هیچ وجه شرفیاب نشود، چون تولید دردسر بی‌ربط می‌شود. بعد هویدا لندن رفت، سروصدایی در جرائد راه انداخت، دوباره

تصمیم اتخاذ فرمودند مصاحبه فرمایند. ... چه باید کرد؟ الملك عقیم است. هویدا حق آن فضولیه را نداشته [است]. این مسائل را به من نمی‌فرمایند، ولی من که در جریان روزمره کارها هستم، احساس می‌کنم.

راجع به گاز عرض کردم که کنسرسیومها استدعا دارند [تخفیف مورد توافق] (agreed discount) [قابل رقابت] competitive باشد و چنین نامه ای به آنها داده شود. فرمودند، «بگو می‌دهیم و قابل مطالعه است. اصولاً وقتی آنها پنجاه درصد در پروژه های گازی با ما شریک باشند، ما که نمی‌توانیم به چنین شرکتی گاز به قیمتی بدهیم که برای آن شرکت ضرر داشته باشد.» من مرخص شدم....

[بعد از ظهر] به من تلفن شد که شاهنشاه اوامر دارند. فرمودند، در مورد گاز تو چیزی به کنسرسیوم نگو، فقط به آنها بگو فلّاح که مسئول مذاکرات است اوامر مرا ابلاغ خواهد کرد. عرض کردم همان صبح اوامر مبارک را ابلاغ کردم. فرمودند، به هر حال حالا بگو هرچه فلّاح بگوید همان است (کاش در همه کارها همین طور از طریق خودش که صحیح هم هست اقدام شود). عرض کردم چشم.

عصری حضور علیاحضرت شهبانو رسیدم که نشان جمعیت زنان ایتالیا حضورشان تقدیم می‌شد. شهبانو خیلی اظهار مرحمت کردند و حتی گره کراوات من که کج بود وقتی خواستم عکس بگیرم با دست خودشان درست کردند. خیلی باعث تعجب شد، چون من انتظار هیچ گونه لطف و مرحمتی از جانب ایشان ندارم، حق هم به ایشان می‌دهم و از طرفی به این مسئله اهمیت هم نمی‌دهم.

شب خانم سفیر آمریکا و چند نفر از دوستان آمریکایی منزل من آمدند. مطلب مهمی گفتگو نشد. بیچاره آمریکاییها خیلی پکر هستند. آنها که همیشه ما را [فاسد] corrupt می‌گفتند. ...

جمعه ۵۲/۲/۲۸

چون امر فرموده بودند کارهای عقب افتاده را به عرض برسانم، صبح سواری نرفتم. کارها را مرتّب کردم. شاهنشاه صبح سواری تشریف برده بودند، وقتی ظهر برگشتند، فرمودند چرا نیامده بودی. عرض کردم به شرفیابی نمی‌رسیدم.

از وضع جنگلکاری و درختکاری حدود فرح آباد اظهار رضایت فرمودند. واقعاً خیلی خوب است که شاهنشاه این قدر به درختکاری علاقمند شده اند. همین حالا تپّه های شمشک، تپّه های ازگل درختکاری شده و پارک آریامهر در کنار بزرگ راه کرج بسیار جنگل زیبایی شده است. هم چنین در سطح کشور همه جا برنامه وسیع جنگلکاری پیش می‌رود. خدا کند بعد از ما اینها برای مملکت بماند.

باری در سلمانی شرفیاب شدم. تا سر شاهنشاه را شست و ته رنگی زد (رنگ جو گندمی و خاکستری)، یک ساعت و نیم طول کشید. من تمام عرایض عقب افتاده را به عرض رساندم.

در خصوص مسئله گاز فرمودند، ... به کنسرسیوم‌ها ابلاغ کردی که اوامر مرا فلّاح ابلاغ خواهد کرد؟ عرض کردم بلی. فرمودند، چیزی نگفتند؟ عرض کردم خیلی ناراحت شده اند، چون گویا فلّاح هم به آنها گفته است که امری به من ابلاغ نشده، ولی فکر می‌کنم فلّاح خواسته بازار گرمی کند! شاهنشاه خندیدند و من هم فهمیدم که همین طور است ولی دیگر چیزی عرض نکردم. عرض کردم، دکتر علی امینی پیش من به خدا حافظی آمده بود که به اروپا برود. می‌گفت در سلام عید نوروز شاهنشاه به من که از طرف رجال تبریک عرض کردم، فرمودند حالا دنیا روی ما حساب می‌کند، خوب، اگر این طور است چرا شاهنشاه در مسئله اعراب و اسرائیل فشاری به آمریکا و شوروی وارد نمی‌آورند که این کار به جایی برسد؟ بعد هم واقعاً آمریکاییها که این قدر به ما احتیاج دارند چرا چنین باجی به اعلیحضرت همایونی نمی‌دهند؟

شاهنشاه خندیدند. فرمودند پس معلوم می‌شود باور امینی شده که دنیا روی ما حساب می‌کند. ولی این کار را خود ما احتیاط می‌کنیم که وارد نشویم، چون دردسر زیاد دارد و منافع ما را به خطر می‌اندازد. ...

سوال فرمودند دیشب که مه‌مان آمریکایی داشتی، صحبتی نشد؟ عرض کردم آمریکاییها خیلی پکر بودند و حال حرف زدن نداشتند و من را هم ماشاءالله شاهنشاه امان ندادید که بتوانم بنشینم حرفی بزنم! چندین دفعه پای تلفن احضار فرمودید و در نتیجه باز باید اوامر مبارک را به اشخاص ابلاغ می‌کردم، تمام وقتم گرفته شد.

در کارهای جاری نامه [ای] از نخست وزیر هند به عنوان شاهنشاه رسیده بود که با اسدالله رشیدیان در مورد اوامر شاهنشاه و مسئله پاکستان صحبت کردم و پیامهائی وسیله او دادم که به عرض خواهد رسید. خیلی باعث تعجب من شده بود. عرض کردم مثل این که رشیدیان فضولی کرده [است].^{۲۱} فرمودند خیر! هیچ همچو چیزی نیست، امر خودمان بود و حالا هم جواب بنویسید که خودم امضاء کنم و بگوئید که این نوع روابط را ما مفید می‌دانیم. بعد هم از طریق وزارت امور خارجه نفرستید، بدهید خودم امضاء کنم و خودم هم به رشیدیان خواهم داد که بفرستد. خیلی خیلی تعجب کردم که چه طور شاهنشاه با این قدرت فکری گاهی چه نوع اعتمادهایی می‌فرمایند؟ ولی دیگر خودم فضولی بیشتری نکردم.

۲۱- اسدالله رشیدیان و برادر بزرگتر او سیف الله رشیدیان، در پوشش بازرگانی موفق، هر دو از مأموران شناخته شده سرویس اطلاعاتی انگلستان بودند و در جریان ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و واژگونی دولت مصدق نقش فعالی داشتند. پدر آنان، حبیب الله رشیدیان، نیز به اتهام داشتن همین رابطه با انگلیسیها، به دستور رضا شاه به زندان افکنده شد و تنها پس از اشغال ایران به وسیله نیروهای متفقین (شهریور ۱۳۲۰)، رهایی یافت. آشنایی اسدالله رشیدیان با ایندیرا گاندی از راه خانواده هندوجا که نمایندگی فیلمهای هندی را در ایران داشتند و با پسران ایندیرا دوست نزدیک بودند، صورت گرفت.

دوباره از من سؤال فرمودند اوامر مرا به [نیروی دریایی] چه جور ابلاغ کردی؟ عرض کردم، در یادداشت‌هایم هست، ولی به طور خلاصه عرض می‌کنم که به دریادار عطائی گفتم اعلیحضرت همایونی می‌فرمایند، من به شما اعتماد کردم، شما سرهنگها را به درجه سرتیپی و سرلشگری مفتخر ساختم، جواب اعتماد و محبت مرا این طور می‌دهید؟ این تیراندازی شماست؟ این هم انضباط شماست که وقتی از ژاپن ویزیت می‌کنید، تلویزیون بیش از احتیاج خود در کشتیها می‌آورید؟ ولی عطائی عرض می‌کرد این قضیه در زمان فرماندهی او نبوده است و حالا استدعا دارد که لااقل شش ماه دیگر به او وقت بدهید که رفع این معایب کوچک را بکند. فرمودند، معایب کوچک را خوب می‌گوئی! عرض کردم گویا تیراندازی به آن بدی که تصور می‌شد نبود. چون گلوله‌ها از هدف رد شدند و پشت هدف به آب برخورد کردند. شاهنشاه خیال فرمودند از بالای هدف رد شد. ماشاءالله پی‌گیری شاه، که به چیزی که پيله کردند، ول نمی‌فرمایند. حق هم همین است. با همین خون جگرها ما را به این جا رسانده است.

گزارش از لندن آمده بود که یک پرفسور انگلیسی متخصص شرق در دانشگاه لندن نطق کرده و ضمن سؤال و جواب گفته است که شاهنشاه در مسئله به وجود آوردن دو حزب توفیق نیافتند. این گزارش [را] چون مفصل بود و شاهنشاه زبردست سلمانی بودند می‌خواندم. از پشت سر در آینه به چشمان شاهنشاه نگاه کردم، معلوم شد خوششان نیامد. چیزی هم نفرمودند. در خصوص عبدالله انتظام^{۲۲} واسطه شدم که جای سناتور بوشهری که فوت

۲۲- عبدالله انتظام در دولت سپهبد زاهدی (۱۳۳۲-۱۳۳۳) وزیر امور خارجه و نایب نخست وزیر بود و مذاکرات نفت که منجر به تشکیل کنسرسیوم شد، زیر نظر او انجام گرفت. آخرین مقام دولتی او ریاست شرکت ملی نفت ایران بود. پس از واقعه ۱۵ خرداد، به ابتکار او و حسین علاء (وزیر وقت دربار) از چند تن از جمله شریف امامی و سپهبد یزدان پناه دعوت شد در جلسه‌ای به منظور «مصلحت اندیشی» در باره تحولات کشور شرکت کنند. هنگامی

کرده سناتور بشود. فرمودند من درویش دروغی هم ندیده بودم. مرد که تمام مزایای مالی را می‌خواهد ولی نشان مرا قبول نمی‌کند، که من درویشم. خیر! ابدأً لازم نیست. همان دکتر اسفندیاری^{۲۳} باشد. بعد مدتی در خصوص دماغوژی صحبت شد. عرض کردم انسان اگر به خود اعتقاد داشته باشد هیچ احتیاج به دماغوژی ندارد. من مکرر به نخست وزیر گفته ام آخر شما که ماشین کوچک پیکان سوار می‌شوید، اگر از لحاظ تشویق اتومبیل ساخت وطن است فبها، وگرنه وقتی در اتومبیل پیکان هستید و چهار پنج اتومبیل بیوک و کرایسلر و مرسدس پشت و جلوی سر شما اسکورت هستند، مردم از خود

که این دو دریافتند جلسه بی اجازه شاه تشکیل شده است، آن را ترک گفتند و جریان را به آگاهی شاه رساندند. شاه از این که کسانی بخواهند در اموری که می‌پنداشت از آن پس باید در انحصار او باشد مداخله کنند، سخت برآشفته و در شرفیابی هفتگی انتظام (به عنوان رئیس شرکت ملی نفت ایران) او را بازخواست کرد. در پاسخ انتظام به شاه یادآور شد، «اعلیحضرت! وطن پرستی مونوپول کسی نیست.»^{۲۴} چندی بعد انتظام و علاء از کار برکنار شدند. هویدا که در وزارت امور خارجه و سپس شرکت ملی نفت زیر دست انتظام کار کرده و به او مانند پدری احترام می‌گذاشت ترتیبی داد که وضع زندگی انتظام (که در خانه ای اجاره ای زندگی می‌کرد) مختل نشود. انتظام مرد بسیار وارسته و صریحی بود و هنگام وزارتش از پذیرفتن نشانی که شاه می‌خواست به او اعطاء کند خودداری و استدعا کرد به جای آن تمثال امضاء شده شاه را دریافت دارد. این چنین رفتاری هرگز به مذاق شاه خوش آیند نبود. (انتظام همان روز جریان برخورد با شاه را برای هویدا نقل کرد و هویدا چند روز بعد، این داستان را به ویراستار یادداشت‌های علم گفت). نگاه کنید به یادداشت‌های علم، جلد دوم، پانویس ۱۳۱ صفحه ۱۸۵-۱۸۴.

۲۳- سرتیپ دکتر حسینعلی اسفندیاری، شوهر خاله شاه، وی پسر دوم حسن اسفندیاری (حاجی محتشم السلطنه) بود و تحصیلات خود را در رشته دامپزشکی در آلمان به پایان رسانده بود. در دهه ۱۹۵۰ مدتی سرپرست دانشجویان ایرانی در آمریکا بود. پس از انقلاب مدتی زندانی شد. پس از آزادی به دست نوکرش، که گویا قصد ربودن کلکسیون مینیاتورهای ایرانی او را داشته است، کشته شد.

نمی‌پرسند آیا نخست وزیر نمی‌توانست یکی از همین‌ها را سوار شود؟ به علاوه اتوموبیل نخست وزیری که متعلق به خود ایشان نیست که خود را این قدر به زحمت بی‌جهت می‌اندازی. ... می‌خواهی که را گول بزنی؟ شاهنشاه خیلی خیلی خندیدند. فرمودند جواب چه داد؟ عرض کردم جوابی نداشت بدهد. با جانم و عمرم و آخر جانم و این حرفها سر مطلب را هم آورد. ... موضوع واترگیت هر روز بیشتر اقتضاح به بار می‌آورد. [لابراتوار فضایی] Skylab هم حال خرابی دارد، درجه داخل کابین به ۴۴ درجه رسیده است. بیچاره نیکسون، به قول وثوق الدوله:

چون بد آید هر چه آید بد شود یک بلا ده گردد و ده صد شود

شنبه ۵۲/۲/۲۹

صبح شرفیاب شدم. کار مهمی نبود، جز مسئله کنسرسیوم و گاز که عرض کردم اینها همین طور پکر هستند که پس اوامر شاهنشاه کی به فلّاح ابلاغ می‌شود؟ شاهنشاه خندیدند. اسامی ملتزمین رکاب خراسان را عرض کردم، عده زیادی وزیر هستند.

عرض کردم مصاحبه شاهنشاه را در جرائد فارسی زبان بگذارند یا نه؟ فرمودند خیر! تکرار مکررات است، چه لزومی دارد؟ عرض کردم خیلی خوب شد [که] وزیر خارجه آن قسمت قبل از مصاحبه و اظهار اطلاع مخبر نیوزویک را که گفته بود ما با اسرائیل و آمریکا تبادل اطلاعات و تبادل افسر و سرباز داریم تکذیب کرد. چیزی نفرمودند. من می‌دانم که شاهنشاه نسبت به قسمتی از این مصاحبه نگران و عصبانی هستند. شمه ای دیشب سر شام می‌فرمودند، مرد که گرچه درست نوشته، ولی نوشته است که افسران [نیروی

دریایی [navy ایران تمام احساسات شدید ضد عربی دارند. من عرض کردم منظور را می‌توان گفت عراق است! ...

یکشنبه ۵۲/۲/۳۰

صبح شرفیاب شدم. تمام کارهای جاری را عرض کردم و کاتالوگ مبل هائی که می‌خواهم در کاخ شهوند و کاخ ارم شیراز بگذاریم، از نظر گذراندم. وقتی قیمت آن را عرض کردم، تعجب فرمودند. فرمودند حالا می‌توان فهمید که این [مرسیه] Mercier^{۲۴} چه بنجل‌ها به چه قیمتهایی به ما تحمیل کرده است.

تعمیرات مسجد سپهسالار را به عرض رساندم و کاتالوگ چهل چراغ‌ها را ملاحظه فرمودند. عرض کردم اجازه فرمائید زودتر مرخص شوم، می‌خواهم در رکاب علیاحضرت برای بازدید کانون مددکاری و تربیت اجتماعی به کرج بروم. فرمودند برو. ...

تا آمدم که بروم، هلیکوپتر علیاحضرت پرواز کرد و نرسیدم به این جهت وقت زیادی داشتم. ...

دوشنبه ۵۲/۲/۳۱

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری زیاد بود به عرض رساندم. ... سفیر آلمان پیامی عرض کرده بود که آلمانی‌هایی که به شیراز آمدند، تمام تعهدات خودشان را عمل خواهند کرد و روز شنبه آینده پیشنهادات آنها را به من می‌دهد. به عرض رساندم، خوشحال شدند. واقعاً علاقه عجیبی به پیشرفت کشور دارند، افسوس که آن قدر ما دروغ می‌گوئیم و تقلب می‌کنیم که از این حسن نیت شاه به آن اندازه که باید منافی عاید کشور نمی‌شود.

به شاه عرض کردم، دوره سلطنت اعلیحضرت فکر می‌کنم از درخشانترین ادوار تاریخ کشور ما خواهد شد. فرمودند، «شاید! چون پادشاهان ما بیچاره‌ها تمام به جنگ و ستیز گذراندند و وقت عمران و آبادی نداشتند. حتی پدر من بیچاره فرصتی برای کار مثبت پیدا نکرد! گرچه ارتش ایران را ساخت، گرچه راه آهن را ساخت، گرچه ایران را از پراکندگی نجات داد، گرچه بانک ملی را بنیاد نهاد، گرچه راه‌ها را ساخت و رفع حجاب کرد و غیره و غیره، ولی نه فرصت پیدا کرد و نه وسائل و پول داشت که بتواند کار ما را بکند. به علاوه پدر من برای آن دوره ساخته شده بود و به هیچ وجه [نرمش] flexibility برای تماس یا کار با خارجی نداشت.» من عرض کردم در یک برخورد شهریور ۱۳۲۰ نتوانستند درست بازی کنند که فقط همین یک دفعه بود.^{۲۵} فرمودند همین طور است. فرمودند شاید اگر من به جای پدرم بودم، من هم از عهده کاری با آن شرایط برنمی‌آمدم. او برای آن دوره ساخته شده بود و من برای این دوره.

راجع به شناسایی اشخاص، عرض کردم شاهنشاه غوغا می‌کنید! این پسر که پسر شوفر اعلیحضرت همایونی است (امیر صادقی) و در همان روز اول فرمودند از او بدم آمد (در صورتی که با خرج شاهنشاه او را برای تحصیل به لندن فرستادیم)، خیلی بد از آب درآمد و باعث زحمت شده است، اجازه فرمایید از دربار اخراجش کنم. فرمودند، «من که سه سال پیش به تو گفتم، قبول نکردی! در همان لحظه اول او را شناختم.» مقداری در خصوص اردشیر زاهدی و مصاحبه ای که با واشنگتن پست کرده و از الواطیهای خودش تعریف کرده است تنقید فرمودند. فرمودند ... فقط صمیمیت دارد. ... صبح

۲۵- اشاره به سیاست متعایل به آلمان رضا شاه و اشغال ایران از سوی نیروهای انگلستان و شوروی.

سپهبد آق اولی^{۲۶} رئیس [هیئت مدیره] بانک سپه^{۲۷} دیدنم آمده بود که می‌خواستند او را بردارند. عرض کردم با آن که ۹۰ سال دارد، استخوان محکم و مرد وطن پرستی است و ماشاءالله هنوز قوه و قدرت دارد. حیف است آدم بی‌پوته ای جای او بیاید. فرمودند، درست می‌گویی، حالا بماند. ... باری برای والا حضرت شهناز عرض کردم که حالا رئیس دفتری تعیین کرده اند و دفتری می‌خواهند که اجاره کنم. فرمودند، ابتدا لازم نیست. چه کاری دارند که احتیاج به دفتر داشته باشند؟ عرض کردم سفیر شوروی اصرار می‌کند که والا حضرت شمس امسال مسیحی به شوروی تشریف ببرند. فرمودند، بگو قبول بکنند.

شب مهمان وان ریون (J.P. Van Reven) رئیس کنسرسیوم نفت بودم که برای رفتن وان دن برگ (Van Den Berg) معاون خودش مهمانی داده بود. من به این گونه مهمانیها نمی‌روم و نباید بروم، ولی چون وقتی رئیس دانشگاه پهلوی بودم این شخص کمکهای زیادی به دانشگاه کرد (حدود ۸ میلیون دلار)، این بود که ناچار به دعوت او رفتم. سفیر هلند و کاردار سفارت آمریکا آن جا بودند. [با] کاردار سفارت آمریکا، [هک] Heck درباره مصاحبه شاهنشاه با نیوزویک صحبت کردیم. گفت، «خیلی عالی بود، ولی کاردار سفارت شوروی به من می‌گفت که اعراب را رنجانده است.» گفتم آن قسمتی که اعراب را رنجانده است که مصاحبه شاهنشاه نبود، نوشته خود مجله بود،

۲۶- سپهبد فرج الله آق اولی، فرمانده ژاندارمری و سپس برای مدتی رئیس ستاد ارتش بود. در زمان اشغال ایران به وسیله نیروهای متفقین، جزو گروهی بود که به اتهام گرایش به آلمان، چندی بازداشت شد.

۲۷- بانک سپه در زمان رضا شاه با سرمایه صندوق بازنشستگی نیروهای انتظامی تاسیس شد و از بانکهای موفق کشور بود. موفقیت این بانک به میزان فراوانی مدیون شادروان یوسف خوش کیش بود که سپس به ترتیب مدیر کل بانک ملی و رئیس بانک مرکزی ایران شد و پس از انقلاب کشته شد.

ما هم تکذیب کردیم. در خصوص پاکستان و تقویتی که شاهنشاه از بوتو می‌فرمایند، صحبت کردیم. گفتم این برای ما مسئله حیاتی است که پاکستان [یک پارچه] *Intègre* بماند و راجع به دوستی ما و عربستان سعودی صحبت کرد که به هر حال به یک دیگر محتاج هستید. گفتم عربستان بیشتر به ما محتاج است، به علاوه قابل قیاس با ما نیست. نه آدم و نه علم دارد، فقط برای شما نفت دارد. گفت از جهت نفوذ او در شیخ نشینها و ساحل خلیج. گفتم مگر با پول خود آن جا نفوذ پیدا کند، چنان که حاکم رأس الخیمه را پول می‌دهد که بر علیه ما و شیخ زائد ابوظبی حرف بزند، وگرنه با هیچ کدام از شیخ نشینها رابطه معنوی نزدیک که قابل استفاده باشد ندارد. خودش هم پیرمرد دور از مأخذ و دور از منطقی شده است. [هک] می‌گفت لبنانیها از ما خواسته اند که از شما بخواهیم که به عراقیها فشار وارد بیاورید که آنها به سوریه ایها فشار وارد بیاورند که لبنان را کمتر اذیت کنند! گفتم فشار ما به عراق فقط باید با قوه قهریه باشد و گرنه ما که رابطه سیاسی نداریم که بتوانیم فشار وارد بیاوریم.

عصری هم سفیر لبنان پیش من آمد. می‌گفت هنوز وضع در لبنان آرام نیست و ما از شاهنشاه استدعای کمک نظامی داریم. مقداری هم در خصوص سنی‌ها (خودش شیعه است) حرف زد که می‌خواهند قدرت بیشتری به دست بیاورند. در مورد نزدیکی ما با بغداد حرف زد، من اظهار بی‌اطلاعی کردم. بعد گفت اگر ساواک شما به ما آدم بدهد، ما ایرانیانی را که در کمپهای فلسطینیها دارند تربیت می‌شوند، معرفی می‌کنیم.

سفیر کویت را هم صبح دیدم و به او گفتم علیاحضرت شهبانو شنیده اند خانم امیر می‌خواهد به طور آزاد و نشناخته به ایران بیایند، از ایشان دعوت می‌فرمایند که مهمان شهبانو باشند.

چهارشنبه ۵۲/۳/۲

در رکاب شاهنشاه به مشهد آمده ایم. طبق معمول به حرم مطهر مشرف شدند. تعمیرات صحن و حرم مطهر خیلی چشم گیر بود، به طوری که چندین دفعه شاهنشاه اظهار خوشوقتی و اظهار مرحمت فرمودند که باعث سربلندی من و نایب التولیه بود. البته در درجه اول خود من، زیرا اوامر شاهنشاه را مستقیماً من اجرا می‌کنم و نایب التولیه تحت دستورات من است و مسئولیت مستقیم در پیشگاه شاهانه من دارم. یک مطلبی را باید بگویم که از اول وقت صبح شاهنشاه با خوشحالی حرکت فرمودند، یعنی از یک پیش بینی کوچک من خوشحال شدند. فرموده بودند که با هواپیمای بزرگ ایران ار خواهیم رفت، چون ملتزمین زیاد هستند. من احتیاطاً گفتم جت استار^{۲۸} را هم حاضر کنند، چون می‌دانم شاه علاقمندی به پرواز شخصی دارند. اتفاقاً وقتی دیدند جت استار حاضر است خیلی خوشوقت شدند و فرمودند من با آن هواپیما می‌روم. بنابر این خوشوقتی از اول وقت شروع شد.

باری زیارت به خوبی برگزار شد. سر مقبره اجداد من که به طور زیبایی چراغانی شده است، سؤال فرمودند چند جای قبر دیگر این جا هست؟ من به عرض رساندم، دو جا که لابد استدعای چاکر را قبول می‌فرمائید که یکی به من داده شود. فرمودند این قدرها حق داری، البته با نهایت لطف و مرحمت. سر ناهار صحبت‌های طولانی برای آبادانی کشور و نقشه های بزرگ و مفصلی که شاهنشاه دارند، از جمله این که تولید فولاد ایران ظرف ده سال آینده باید به ۱۵ میلیون تن حداقل برسد، در کرانه خلیج فارس باید خط آهن کشیده شود که سنگ آهن یا مواد اولیه صنعتی دیگر از بندرعباس به سایر نقاط حمل گردد و بنادر خرمشهر و شاپور زیاد متراکم نگردد، صنایع ایران بیشتر در ساحل خلیج فارس تأسیس شود، برق ایران اتمی گردد و گاز

فقط به مصرف پتروشیمی برسد. واقعاً فکر و ذکر شاه جز برای ترقّی و تعالی کشور هیچ چیز دیگر نیست. باید به افغانستان از لحاظ مالی و سیاسی کمک شود، با پاکستان قرارداد پانزده ساله تولید گندم برای ایران عملی گردد. ...

صبح وقتی شاهنشاه از حرم به طرف ملک آباد حرکت کردند، من سر مقبره مادر و پدرم نماز خواندم و برای مادرم خیلی گریستم. راستی برایش دلتنگ شده ام.

عصری به لشکر تشریف بردند. وضع آن جا بسیار خوب و بنیه سربازان چشم گیر بود. آنها را هم تشویق فرمودند. بعد سر سدّ گلستان در وکیل آباد رفتیم که گرچه کوچک است، چون با قیمت ارزانی لارویی شده، خواستند ببینند. هوا مثل بهشت بود. مدتی پیاده راه پیمائی فرمودند و باز راجع به آبادانی خراسان به وزرا که در رکاب هستند اوامر صادر فرمودند. ... بعد از شام [خبر امضای قرارداد نفت] رسید. ... با این خبر یکی از فصول پر افتخار تاریخ ما شروع می‌شود.

[متن یادداشت علّم به شاه به دنبال دریافت گزارش فلّاح]

چهارشنبه شب ۵۲/۳/۲ ساعت ۹½ شب

فلّاح به عرض مبارک می‌رساند:

مطالبی که به عرض رسید ابلاغ شد. فردا جواب می‌آید و مسلماً مثبت خواهد بود و امضاء ساعت ده و نیم خواهد شد. این اطلاعیه مطبوعاتی تهیه شده، اگر اوامری باشد امر به ابلاغ فرمایند.

اطلاعیه مطبوعاتی

مذاکراتی که از چندی پیش بین شرکت ملی نفت ایران و شرکتهای عضو کنسرسیوم جریان داشت به طور موفقیت آمیز خاتمه یافت و اصول موافقتنامه فیما بین امروز با کسب اجازه از پیشگاه مبارک همایونی به امضاء رسید.

به موجب توافقیهای مزبور که بر اساس فرمایشات ششم بهمن ماه ۱۳۵۱ شاهنشاه آریامهر پی ریزی و تحت رهبریها و راهنماییهای مستقیم و مستمر معظم له تنظیم شده است، قرارداد ۱۹۵۴ کنسرسیوم از تاریخ اول فروردین ۱۳۵۲ ملفی تلقی گردیده و قرارداد فروش نفت خام به مدت بیست سال جایگزین قرارداد مزبور شده است و بدین ترتیب شرکتهای عضو کنسرسیوم برای مدت بیست سال از صنایع مطمئن نفتی ایران خریداری خواهند کرد. بر اساس قرارداد جدید، مالکیت تام و تمام شرکت ملی نفت ایران بر کلیه ذخایر و تأسیسات نفتی محرز شده است و کنترل کامل عملیات مناطق نفت خیز و اداره پالایشگاه آبادان از این پس در اختیار مطلق شرکت ملی نفت ایران قرار گرفته. به علاوه شرکتهای عضو کنسرسیوم متعهد شده اند که تا مدتی که شرکت ملی نفت لازم بداند کارشناسان خود را از طریق یک شرکت خدمات که در ایران ایجاد و تابعیت ایرانی خواهد داشت، در اختیار شرکت ملی نفت قرار دهند. منافع مالی و مزایای اقتصادی که به موجب قرارداد جدید ناظر به ایران خواهد شد، در هیچ حال کمتر از منافی نخواهد بود که به موجب قراردادهای اخیر عاید کشورهای نفت خیز حوزه خلیج فارس گردیده و این اصل در آینده نیز اساس و پایه روابط شرکت ملی نفت ایران و شرکتهای عضو کنسرسیوم خریدار نفت ایران تلقی خواهد شد.

متن نهائی قرارداد جدید که در نوع خود بی نظیر است، پس از تصویب مجلسین و توشیح شاهنشاه آریامهر به موقع اجرا گذاشته خواهد شد و فصل جدیدی را در روابط بین ایران و شرکتهای عضو کنسرسیوم خواهد گشود.

... معینیان تلفن کرد، چنان که [شاهنشاه] امر [فرمودند]، موضوع ترافیک کشتیهای پر از اسلحه به مقصد عراق را روزنامه‌ها منعکس کردند. آیا هویت کشتیها هم گفته شود؟ (چکسلواکی بوده‌اند). فرمودند لازم نیست. پس من این طور نتیجه می‌گیرم که نظر شاهنشاه نیست که روسها را ناراحت بفرمایند، بلکه می‌خواهند محملی برای خرید اسلحه زیاد از طرف ما برای مردم پیدا کنند، که واقعاً درست هم هست، یعنی اگر قوی نباشیم و به خود اتکاء نداشته باشیم، هیچ می‌شویم.

پنجشنبه ۵۲/۳/۳

صبح به سرخس رفتیم. شاهنشاه تأسیسات گاز سرخس را بازدید فرمودند. ... در سرخس شاهنشاه از مزارعی که اخیراً آباد کرده ایم بازدید فرمودند، بسیار خوشحال شدند. ما فعلاً شش هزار هکتار زیر گندم دیم و چهار هزار هکتار گندم و جو آبی و دو هزار هکتار هم پنبه کاری داریم که حسب الامر شاهنشاه باید قسمت پنبه کاری به ده هزار هکتار برسد که یک کارخانه پنجاه هزار دوکی نخ ریزی را تغذیه نماید. پانصد هکتار هم باغ سیب و انگور و زردآلو گرفته ایم. شهر سرخس هم که یک دهکده بود، ... حالا همه چیز دارد. تمام ادارات را دارد و به سرعت رو به آبادی می‌رود، به طوری [که] جلب توجه و حسادت روسها را کرده است.

سر ناهار تلگراف امضاء قرارداد نفت رسید. شاهنشاه خواندند و آن را به اقبال لطف فرمودند که ببینند. تازه ایشان مطلع شدند که قرارداد امضاء شده [است]. این هم رئیس شرکت ملی نفت! بعد لبخندی زده، فرمودند تو تلگراف را دیده‌ای؟ بعد در مورد این کار بزرگ مدتی سر ناهار با حضور وزرا و استاندار صحبت شد. ... مثل این که وزرا هم به عظمت کار واقف نبودند! شاهنشاه مدتی در این باره صحبت فرمودند که بالأخره دنیا هم دنبال ما خواهد آمد و جز این راهی نیست که کشورهای صاحب نفت، فروشنده، و

کمپانیها، خریدار باشند و لاغیر و هم اکنون شواهدی در دست است که الجزایر و لیبی بلا فاصله از ما تقلید خواهند کرد. بعد هم باز راجع به فروش ۴۰ میلیارد مکعب گاز به اروپا و اثرات آن در اقتصاد اروپا مذاکره فرمودند و فرمودند من به همه لیدرهای اروپا گفته ام شما بی‌جهت در مورد [امنیت] security خود صحبت می‌کنید، کلید عمر شما در دست ما است.... بعد شاهنشاه فرمودند که واقعاً من نمی‌دانم چرا مردم از این پیش آمد آن طور که باید خوشحال نشده اند. فرمودند حق هم دارند، نه از جریان خبر دارند و نه به بازی گرفته شده اند. من نمی‌دانم این نکته این قدر اساسی و بزرگ را چه طور، تا این اندازه، شاهنشاه با فراست و بزرگ ما در بوته فراموشی می‌گذارند؟ درست است که کارها ممکن است قدری از سرعت پیشرفت خود بکاهد ولی اثرات اجتماعی آن زیاد است.

در سرخس خانمی را که نسبتاً خوشگل هم بود و از مشهد آمده بود ... به شاهنشاه معرفی کردند که ایشان نماینده سرخس در انجمن [استان] هستند. این هم شرکت مردم حتی در کارهای محلی خودشان است! اتفاقاً شاهنشاه توجه فرمودند و فرمودند که این مطلب را نمی‌فهمم که چه طور ممکن است مردم سرخس این جنده خانم را انتخاب کرده، به مشهد فرستاده اند؟ عرض شد، خیر! حزب او را نامزد کرده و انتخاب شده است! (حزب حاکم ایران نوین).

مسائل آبیاری و آبادانی سرخس را بعد از ناهار من با وزرا بررسی کردیم. برای ساختن [آب برگردان] diversion روی تجن خوشبختانه روسها موافقت کرده اند. به این صورت آب به زمینهای ما سوار می‌شود و می‌توانیم مقداری هم ذخیره کنیم. خلاصه با تکمیل شبکه آبیاری و ساختن این آب برگردان بیست هزار هکتار می‌توانیم زیر کشت ببریم و اگر سد مخزنی با همکاری افغانها و روسها در داخل افغانستان بسته شد چهل هزار هکتار قابل کشت

می‌شود (به اندازه سیستان)، عصری که مراجعت فرمودند، بیمارستان شهناز پهلوی که خیلی مفصل است مورد بازدید قرار گرفت. آن هم خوب بود. ... سر شام جز چاکران خصوصی کسی نبود. با همه پیشرفتهای کارها و به خصوص کار و آبادانی سرخس که پانصد هکتار زیر باغ برده ایم و چهار ملیون درخت غرس کرده ایم، شاهنشاه سرحال نبودند. کسالت پیدا کرده کهیر زده اند. من فکر می‌کنم علت آن خوردن دواهای جوراجور است که شاهنشاه میل می‌فرمایند، هر کدام برای یک اثری! و اینها بالأخره روی کلیه معظم له اثر می‌گذارد. حتی بعد از شام فرمودند، من قرص ضد نفخ را فراموش کردم بخورم. عرض کردم تو را برای رضای خدا میل نفرمائید. فراموش شد که شد، خجالت کشیدند، میل نکردند. در سرخس یک ویلای کوچک ولی بسیار با سلیقه پهلوی اداره املاک با مبلمان خیلی شیک با دو اتاق خواب و یک دفتر و ناهار خوری و سالن ساخته ام. خیلی هم زود تمام شد. شاهنشاه خیلی پسندیدند. ...

شنبه ۵۲/۳/۵

صبح شرفیاب شدم. کارهای عقب افتاده زیادی بود. ضمن این کارها تقاضائی از فیلیپ شوهر ملکه انگلستان بود، برای عضویت در شورای سلطنتی اسب ایران، که آن را هم من جز کارهای عقب افتاده گذاشته بودم. شاهنشاه خیلی خندیدند. فرمودند خاطر من می‌آید اگر در سابق احیاناً یکی از رجال ایران در مهمانی کوکتل سفارت انگلیس دعوت نمی‌شدند، دیگر چه بدبختی بزرگی برای آنها پیش آمده بود و حالا تقاضای شوهر ملکه برای عضویت شورای سلطنتی اسب ایران جزء کارهای غیر مهم عقب افتاده است. باری امر فرمودند، سفیر انگلیس را احضار کن و این مطلب را به او بگو که جسته و گریخته می‌شنوم که وزیر خارجه هند که به بغداد رفته است در مورد امنیت خلیج فارس و اقیانوس هند با عراقیها صحبت کرده [است]. این چه

معنی می‌دهد؟ آیا هندیها می‌خواهند [محور] بغداد-دهلی به وجود بیاورند و ایران را توسط عراق تهدید کنند؟ و آیا این عکس العملی است درباره اعلامیه ما و پاکستان هنگام مسافرت بوتو به ایران؟ ما که مکرر گفته ایم می‌خواهیم واسطه صلح بین هند و پاکستان و اصولاً در این منطقه باشیم. این [تحریک] provocation برای چیست؟ از طرفی سیل اسلحه شوروی و کشورهای اقمار آنها از طریق خلیج فارس به عراق سرازیر است. آیا این کارها را هندیها به تحریک روسها می‌کنند؟ بعد هم می‌خواهم وقتی وزیر خارجه انگلیس [سر آلک داگلاس هیوم] Sir Alec Douglas Home به ایران می‌آید نسبت به همه این سؤالات، بعد هم وضع شیخ نشینها و ارتباط آنها با یک دیگر و عربستان سعودی و عراق و به طور کلی نسبت به [فدراسیون امارات خلیج فارس] صحبت کنم. اما به سفیر بگو بین کشورهای ما هیچ نکته تاریکی نیست و افق آینده روابط ما کاملاً روشن است و من راضی هستم و البته درباره استحکام بیشتر آن باید فکر بکنیم والا [مشکلی] problem نداریم. ...

یکشنبه ۵۲/۳/۶

صبح شرفیاب شدم. عرض کردم، سفیر انگلیس نیامده است که اوامر شاهانه را ابلاغ کنم. برای شنبه و یکشنبه به حدود خراسان برای گردش رفته [است]. ... اسامی دو نفر افسری را که باید به لبنان بفرستیم که ایرانیهای را که در کمپ فلسطینیها تعلیم می‌گیرند، محرمانه بشناسند، عرض کردم. تصویب فرمودند.

بعد مرخص شده به کارهای جاری رسیدم. گزارشاتی که از [طغیان] mutiny نیروی دریایی یونان بر علیه رژیم سرهنگها (که البته بر له پادشاه است) رسیده بود، برای شاهنشاه فرستادم. گویا چند نفر آدمیرال بازنشسته، دو تا [ناوشکن] destroyer را خواسته اند ببرند و یکی از جزایر را بگیرند و آن

جا با این آتو حکومت سرهنگها را وادار به استعفاء بکنند. بعد از ظهر ... از رم، سفیر شاهنشاه مرا پای تلفن خواست که وامصیبتا! پادشاه یونان (بعد از تبعید، در رم بسر می‌برد ولی خلع نشده) می‌خواهد با شاهنشاه تماس بگیرد، نمی‌تواند. مرا دیوانه کرده است. فوری ... به شاهنشاه تلفن کردم. فرمودند می‌دانم، ولی نمی‌خواهم با او تماس بگیرم، مصلحت نیست. این احمق نمی‌داند که تلفن او را کنترل می‌کنند.

باری سر شب به منزل والا حضرت اشرف رفتم، که عذر خواهی کنم نمی‌توانم برای شام بمانم، چون مهمان ارتشبد اویسی فرمانده نیروی زمینی هستم که به تازگی زن گرفته است، مهمانی عروسی می‌دهد. برحسب تصادف شاهنشاه زودتر تشریف آوردند و مرا دیدند. فرمودند همین حالا سفیر آمریکا را احضار کن و این مطالب را به او بگو که: خبرهای یونان چیست؟ پادشاه یونان از حکومت یونان ناراحت است و فکر می‌کند که این بازی را برای خلع او راه انداخته اند. آیا شما خبر صحیحی دارید؟ آیا فکر کرده اید که اگر رژیم سلطنتی یونان از بین برود شما با چه وضعی رو به رو خواهید بود؟ می‌خواهید یک ایتالیای دیگر و یک عراق دیگر به وجود بیاورید؟ فرمودند همین الساعه او را بخواه و بگو که فوری با پرزیدنت تماس بگیرد و ناراحتی مرا از این پیش آمد بگوید. تا من سفیر را خواستم که به دفترم آمد و رفت ساعت ۱۱ شب شد و بیچاره مهمانها در منزل اویسی معطل و سرگردان ماندند. ساعت ۱۱ شرفیاب شدم و عرض کردم که سفیر می‌گوید غروب از تبریز مراجعت کرده و هیچ خبری ندارد ولی ممکن است تا فردا خبر بگیرد و به هر صورت اوامر شاهانه را به پرزیدنت همین امشب می‌رساند. فقط می‌پرسد که منبع خبر شاهنشاه از کجا است؟ با عصبانیت فرمودند، «من که به تو گفتم، بگو پادشاه گفته. چرا نگفتی؟» در صورتی که نفرموده بودند و بعد هم عصری به من فرمودند نمی‌خواهم با او حرف بزنم.

عرض کردم، شاهنشاه نفرمودید که این مطلب را بگویم. فرمودند، گفتم. عرض کردم. چشم! دعوا ندارد. الآن تلفن می‌کنم و بعد کردم. خلاصه این که ساعت ۱۲ سر شام بیچاره اویسی رفتم. ...

دوشنبه ۵۲/۳/۷

صبح شرفیاب شدم. ... قدری در مورد وضع یونان صحبت شد. عرض کردم فکر می‌کنم عمل پادشاه گذشته باشد. هم چنین عمل پادشاه مراکش. پادشاه مراکش با این اصرار از ما خواسته که ارتشبد نصیری رئیس سازمان امنیت را بفرستیم برای کارهای او. حالا سه روز است که در آن جا است، هنوز او را نپذیرفتند. مگر چنین چیزی ممکن است؟

فرمودند، بعد از ظهر سلمانی هستم ساعت ۵ بیا آن جا. عصری آن جا رفتم، کارهای زیادی بود که همه را به عرض رساندم، منجمله مذاکراتی را که صبح با سفیر انگلیس داشتم. درباره اوامر سه روز پیش شاهنشاه، عرض کردم سفیر اصلاً خبر نداشت که وزیر خارجه هند به عراق رفته باشد. ولی به هر صورت مدتی از هندیها دفاع کرد که اگر آنها از لحاظ خرید نفت بخواهند با عراق تماس بگیرند، شما چرا ناراحت می‌شوید؟ بعد هم هندیها موقعی به طرف روسها رفتند که در مقابل چین هیچ کس به آنها کمک نمی‌کرد و آمریکا خود را گرفته بود. من گفتم اولاً اینها نظر بر تفوق کلی در شبه قاره هند دارند، ثانیاً در نتیجه قراردادی که پنج سال پیش با شوروی امضاء کردند، پدر پاکستان را در آوردند و بنگلادش را جدا کردند. مطلب به این سادگی هم که شما می‌گوئید نیست. بعد گفت اگر آنها به عراقیها و به طور کلی به اعراب نزدیک می‌شوند، علت آن به دست آوردن [پشتیبانی] support در [سازمان ملل] هم هست. گفت، شاهنشاه در شرفیابی من فرمودند، منتظر خبری هستم که از هند به من برسد. پس یک ارتباطی خود شما هم با هند دارید (یعنی رابطه خصوصی). شاهنشاه فرمودند همان خبر رشیدیان بود که

چیز مهمی نبود. [سفیر] گفت پیام‌هایی که هنگام توقف بوتو شاهنشاه فرمودند که بدون [شرط قبلی] precondition شناسائی بنگلادش، پاکستان و بنگلادش با هم صحبت کنند، ما اقدام کرده ایم و وقتی که سر آک بیاید در این خصوص عرایضی خواهد شد.

بعد در خصوص اتحادیه امیر نشینها صحبت کردیم. گفت ملک فیصل خیلی به آنها آزار می‌دهد، مضافاً به این که بین خودشان هم اتحاد مهمی موجود نیست، همه با هم بد هستند. مقداری راجع به [احمد] سویدی وزیر [خارج] آنها که ما از او خیلی بدمان می‌آید صحبت کردیم و او دفاع کرد که مرد خوبی است. [سفیر] گفت ملک سعود مثل این که می‌خواهد واحه بوریمی را به زور بگیرد. به علاوه به شیخ رأس الخیمه کمک نظامی می‌دهد که [از اتحادیه امارات] جدا شود. من گفتم بر علیه ما هم او را تحریک می‌کند.

بعد در مورد این که تراکتورسازی [مسی فرگوسون] Massy Ferguson را اجازه فرموده بودید بیاید در تبریز کار کند، حالا گویا باز هم رومانیها می‌خواهند کارشان را توسعه بدهند. وضع آنها چه می‌شود؟^{۲۹} ... فرمودند من مسی فرگوسون را برای تراکتورهای بالای ۶۵ اسب خواسته بودم. خیال می‌کنم این احمقها نمی‌توانند تصور کنند که پیشرفت ایران چه خواهد بود. چه طور در انگلیس پانصد هزار تراکتور دارند، در آلمان یک میلیون؟ چه طور ما نباید داشته باشیم؟ بعد هم در آینده تمام کار ما با تراکتور سنگین خواهد بود.

باری نامه ای از جیمیسون (J.K. Jamieson) رئیس شرکت نفت ... [اکزان] رسیده بود که در ژاپن نطقی کرده و تز دسته بندی شرکتها [ی نفتی] و

۲۹- از اواخر دهه ۱۳۴۰ تراکتورهای رومانی در تبریز مونتاژ می‌شد. بعد واحد بسیار بزرگتری برای مونتاژ و ساختن تدریجی تراکتورهای مسی فرگوسون برپا شد.

کشورهای مصرف کننده را در قبال کشورهای صادر کننده رد کرده بود. به نظر مبارک رساندم و جوابی که تهیه کرده بودم هم به نظر رساندم. یک قسمتی که داخل در معقولات شده بودم خط کشیدند، آن هم با عصبانیت! چه باید کرد؟ الملک عقیم. ...

فرمودند، حالا که کامل شمعون پیش من بود حکایت می‌کرد که هنوز در لبنان کشمکشها تمام نشده (کامل شمعون عیسوی و رئیس جمهور اسبق لبنان است). از رئیس جمهور برای من پیامی آورده بود که اسلحه می‌خواهند، باید هم به آنها بدهیم. تو فوری سفیر آمریکا را احضار کن و بگو اولاً آیا می‌توانیم ۳ عدد (یک اسکادران) اف-۵ به آنها بدهیم، یعنی بفروشیم؟ (چون بر حسب قرار ما و آمریکاییها، حق نداریم اسلحه [ای] که از آنها می‌گیریم به دیگری بفروشیم). ثانیاً [آیا] می‌توانیم معادل یک گردان توپخانه ۱۵۵ دور زن (لوله بلند) از آمریکاییها بگیریم و به آنها بدهیم؟ چون ما ۱۵۵ لوله کوتاه داریم. عرض کردم که سفیر لبنان هم که مقادیری [مهمات] ammunition خواسته که قبلاً به عرض رساندم. فرمودند آنها چیزی نیست. به علاوه اسلحه ما فرق دارد مال آنها فرانسوی است و مال ما آمریکایی است. که به هم نمی‌خورد. عرض کردم، فقط گلوله [شعله افکن] پنج اینچی گویا طوفانیان داشته باشد. فرمودند، بپرس.

بعد من مرخص شدم منزل آمده این یادداشتها را می‌نویسم. منتظر آمدن سفیر آمریکا هستم. سفیر آمریکا آمد مطلب را به او گفتم. گفت اگر اراده و امر شاهنشاه است، من فشار خواهم آورد که موافقت بگیرم. گفتم امر شاهنشاه است که قطعاً انجام شود. بعد گفت برای مذاکره درباره هواپیمای اف-۱۴ و اف-۱۵ که می‌خواهید بخرید، یک عده می‌آیند که هر وقت شاهنشاه اجازه مرحمت فرمایند، در اواخر ژوئن شرفیاب شوند. ...

سه شنبه ۵۲/۳/۸

صبح سفیر انگلیس را خواستم که به او بگویم خوشبختانه هندیها آن مطلب عراق را تکذیب کردند. او خبر داشت. ... راجع به افغانستان می‌گفت که وقتی پادگورنی آن جا رفته، در نطقهای رسمی او دائماً اصرار می‌کرده است که راجع به اتحادیه‌های منطقه ای صحبت کند و پادشاه افغانستان راجع به تز بی‌طرفی صحبت می‌کرده است.^{۳۰}

بعد من به فرودگاه رفتم چون شاهنشاه و شهبانو به یوگسلاوی، رومانی و بلغارستان تشریف می‌بردند. هوا اتفاقاً گرم بود. شاهنشاه فرمودند با سفراء آمریکا و انگلیس صحبت کردی؟ عرض کردم بلی صحبت کردم و نتیجه صحبت همراه است. فرمودند، بیا داخل هولپیما گزارش بده. نیم ساعتی بیچاره مردم رامعطل کردیم.

صبح امروز سفیر آمریکا یادداشتی در مورد یونان فرستاد (در جواب سؤال پریشب من) که خیلی [معنی‌دار] است یعنی کار [از کار] گذشته [است]. به نظر مبارک رساندم. خیلی به دقت ملاحظه فرمودند. فرمودند، فوری به سفیر بگو ما نمی‌خواهیم شما به این صورت بی تفاوت در قبال [رژیم پادشاهی] monarchy یونان باشید. ساعت ۱۰ شاهنشاه تشریف بردند. در فرودگاه معاون وزارت کار توسط وزیر کار معرفی شد (همان استاندار سابق بلوچستان که عزل شده بود، بنام معتمدی) ...

بعد از ظهر ... کامیل شمعون به دیدنم آمد. به او گفتم اقدامات سریعی در مورد مستدعیات شما انجام گرفت. خیلی ممنون شد.

عباس مسعودی آمد و گفت ... فولبرایت (رئیس کمیته خارجی سنای آمریکا) گفته است که ایران و اسرائیل منافع ما را در خلیج فارس و خاورمیانه حفظ

۳۰- شوروی می‌کوشید اتحادیه ای علیه چین مرکب از هندوستان، ایران و چند کشور آسیایی تشکیل دهد. این تلاش هیچ گاه به نتیجه نرسید.

می‌کنند. دلیل ندارد ما خودمان را در این منطقه آلوده بکنیم، فوق العاده باعث گله اعراب شده است، باید فکری بشود. گفتم به رفقای روزنامه نویس عرب خودتان بگوئید تکذیب کنند، شما هم تکذیب کنید. بعد هم از همه مهمتر کامیل شمعون است که وقتی برگردد به لبنان، بگوید شاهنشاه در قبال کشورهای عرب از بذل پول و مساعدت معنوی دریغ نمی‌فرمایند....

شنبه ۵۲/۳/۱۲

صبح [از رامسر] با هواپیما به تهران آمدم، برای رسیدگی به کارهای جاری و شرکت در مهمانی سفیر انگلیس برای تولد ملکه. من دوازده سال تمام بود که به این مهمانی نرفته بودم، چون از آنها کسی به سفارت شاهنشاهی ایران برای تولد شاهنشاه نمی‌آمد. ولی به علت همین سردی ما، در ۴ آبان گذشته لرد مونت باتن و عموی ملکه، دوک آف گلوستر، به سفارت آمدند. به این جهت شاهنشاه امر فرمودند من بروم.

به محض مراجعت، سفیر آمریکا وقت خواست. بعد از ظهر وقت دادم، دیدم آمد. اولاً در مورد لبنان یک یادداشت داد... ثانیاً به من گفت لبنانیها، یعنی دولت لبنان، عین این وسایل را که از شاهنشاه خواسته اند، از ما هم خواسته اند. با این تفاوت که نوع هواپیمائی که از ما خواسته اند Sky Hawk A4B است. آیا ما اجازه داریم که با لبنانیها چک بکنیم که آیا این همان وسائلی است که وسیله شمعون از پیشگاه شاهنشاه کسب اجازه کرده ... [بودند] ... یا چیز اضافی است؟ بعد برای من شرح داد که امروز صبح در تهران نایب سرهنگ [هاوکینز] Hawkins وابسته به میسیون نظامی آمریکا، به چه صورت توسط تروریستها به قتل رسیده است.^{۳۱} (پارسال همین موقع که نیکسون این

۳۱- سرهنگ Lewis Hawkins جانشین رئیس میسیون نظامی آمریکا، بیرون خانه اش به دست مجاهدین خلق کشته شد.

جا بود، با انفجار یک بمب یک سرتیپ آمریکایی را در داخل اتوموبیل او خواستند بکشند، کشته نشد، ولی پاهای او قطع شد).

بعد کسب اجازه کرد که هنگام مراجعت موکب شاهانه شرفیاب شود که شرح ماقع احضار خودش را به آمریکا به عرض برساند، تا وقتی که راجرز وزیر خارجه به این جا می‌آید، شاهنشاه در مورد او روشن باشند که [شهادت] testimony او بر علیه نیکسون نبوده است (چون این جا روزنامه هالین طور منعکس کردند). ولی مطالبی که می‌گفت به نظرم عذر بدتر از گناه بود. زیرا می‌گفت چون یکی از اعضاء سیا قبل از من در جریان استنطاق گفته بود که دستورات از کاخ سفید می‌رسیده است، من هم تأیید کردم و به این جهت پرزیدنت نیکسون از من گله مند نیست و به هر صورت روزنامه های شما مطلب را خیلی بی‌جهت بزرگ کردند.

راجع به بوتو و پاکستان پرسید. گفتم سیاست شاهنشاه تقویت صد در صد بوتو می‌باشد و ما نمی‌توانیم تجزیه پاکستان را تحمل بکنیم. بعد هم در خصوص دادن اسلحه به پاکستان پرسید. من گفتم نمی‌دانم، ولی می‌دانم که شاهنشاه میل دارند به آنها همه جور کمک شود. بعد هم جریان مذاکرات وزیر خارجه هند را با عراقیها که بعد هندیها تکذیب کردند، به او گفتم و گفتم که تأسف شاهنشاه در این بود که چرا حالا که می‌خواهند و سعی دارند واسطه صلح شوند [تحریک] provocation می‌شود و گفتم که در اثر پافشاری شاهنشاه شرط شناسائی بنگلادش برای مذاکرات مستقیم بین پاکستان و بنگلادش از طرف پاکستان لغو شد.

... به سفارت انگلیس رفتم. در سفارت انگلیس آن قدر سفیر و اعضاء سفارت از وزیر مختار و غیره دنبال من دوییدند که واقعاً خودم خجالت کشیدم. برای آنها حضور من که نوکر شاهنشاه هستم، افتخار بسیار بزرگی بود و مخصوصاً می‌خواستند به رخ مردم بکشند. تقریباً تمام مهمانها را می‌آوردند که به من معرفی کنند. بالأخره فرار کردم!

... حضور والاحضرت همایون ولیعهد شرفیاب شدم. باهمه خواهران و برادر و مادر بزرگ (خانم فریده دیبا) سر شام تشریف داشتند. نیم ساعتی نشستیم...

چهارشنبه ۵۲/۳/۱۶

امروز صبح ... سفیر شوروی دیدنم آمد. راجع به تشریف بردن والاحضرت شمس به شوروی، که در ژوئن قرار بود باشد [ولی] والاحضرت رد کردند، برای سپتامبر دعوت می‌کرد. واقعاً زیر سایه شاه به کجا رسیده ایم. دعوت دولتی مثل شوروی را رد می‌کنیم، مجدداً با التماس دعوت می‌کنند. یا سفیر انگلیس و آمریکا چه تملق‌هایی به من می‌گویند! مدتی راجع به اوضاع دنیا صحبت کردیم و جای تعجب است که تنها به دیدنم آمده بود (بدون مترجم) و به انگلیسی صحبت داشتیم. البته انگلیسی او خیلی ضعیف و آب کشیده است، ولی قابل درک می‌باشد. گویا این انگلیسی من هم تعریفی ندارد، ولی خیلی از او بهتر است.... راجع به خاورمیانه اظهار نگرانی می‌کرد و می‌گفت ... ما از حق و عدالت و مظلومین (یعنی عربها) پشتیبانی می‌کنیم و آمریکاییها از متجاوزین (یعنی اسرائیل). و می‌گفت با آن که شاهنشاه فرموده اند که در خلیج فارس باید مسؤولیت حفظ امنیت با کشورهای ساحلی آن جا باشد، ولی سیاست شما غیر از این است، می‌خواهید [تفوق داشته] dominant باشید. گفتم شما از کجا این مطلب را می‌دانید؟ گفت سالزبرگر گفته است! من گفتم اگر بین شما و آمریکاییها [تفاهم] entente به وجود بیاید، مسائل خاورمیانه حل می‌شود و این حمایت ظالم و مظلوم و این حرفها هم بهانه برای حفظ منافع خود شما [ابرقدرتها] super powers است. آن وقت باید کشوری نظیر ایران را که روی پای خود و با یک سیاست مستقل ملی ایستاده است، تقویت کنید تا ما میانجی شده مسائل را حل کنیم. از من پرسید خوب ممکن است چه نوع منافعی در خاورمیانه داشته باشیم؟ گفتم دسترسی به منابع انرژی و دسترسی به آبهای گرم و نفوذ در بازار این جا

و افریقا. این کم است؟ چیزی نگفت و خودش خجل شد. بعد استدعای شرفیابی کرد.

در آخر گفت کتابی از طرف یک نویسنده آمریکایی به نام ماروین زونیس (Marvin Zonis) منتشر شده، خیلی به کشور شما بد می‌گوید. چرا ورود آن را به ایران قدغن نمی‌کنید؟^{۳۲} گفتم رویه ما این نیست. چنان که کتابهای کمونیستی هم در کشور ما هستند، ما رد آنها را می‌نویسیم^{۳۳} ... گفت در کتاب زونیس نوشته شده که تو تنها نخست وزیری بودی که جرئت می‌کردی [با نظر] شاه [مخالفت] contradict کنی، درست است؟ گفتم مزخرف نوشته است. ولی من به خودم اجازه می‌دهم که عقایدم را به شاه عرض کنم، چون نسبت به او صادق و وفادار هستم.

بعد با یک نماینده مجلس انگلیس به نام [تاپ سل] Topsei ملاقات داشتم. محافظه کار است. مدتی در [لژیون] عرب در عمان خدمت کرده و با دنیای عرب مربوط است. نسبت به آینده خاورمیانه خیلی اظهار نگرانی می‌کرد که هم از لحاظ عدم توازن سیاسی و هم از لحاظ عدم توازن مالی قابل انفجار است. ... یک مطلبی که با [او] ... صحبت می‌کردم تغییر و اضافه دستمزد کارگرها بر حسب [شاخص] index قیمت‌ها بود که ما طبق قانون هر ساله در این مورد تجدید نظر می‌کنیم، یا آن که کارگرها در منافع کارخانه هاشریکند، همچنین سهم در کارخانه ها دارند. می‌گفت این غلط است، برای

۳۲- کتاب مورد اشاره، تز دکترای زونیس در دانشگاه هاروارد، درباره «نخبگان سیاسی ایران» The Political Elite of Iran است. زونیس که اکنون در دانشگاه شیکاگو تدریس می‌کند، چند سال پیش کتاب دیگری به نام Majestic Failure نوشت انباشته از اشتباه و روش نادرست تجزیه و تحلیل.

۳۳- این گفته علم گزاف است. شماری از نشریه های کمونیستی را به صورت آشکار، تنها در کتابخانه برخی از دانشگاههای ایران می‌شد یافت که آن را هم دانشجویان علاقمند به اینگونه مسائل، در نخستین فرصت می‌ربودند!

این که یکی از عوامل مبارزه با انفلاسیون پائین نگهداشتن دستمزد کارگراهاست! گفتم عجب غلطی می‌کنید. این [واقعیت] را چه طور می‌توان فراموش کرد؟ به این جهت است که اغلب دچار اعتصاب هستید. از این مقوله صحبت زیاد کردیم و این که کشور ما یک نوع سیاست خاص دارد فارغ از [ایسم] ism است، یعنی کمونیسم و فاشیسم و غیره....

پنجشنبه ۵۲/۳/۱۷

صبح زود سفیر انگلیس دیدنم آمد که مطلبی را که سر الک وزیر خارجه می‌خواهد با شاهنشاه صحبت کند به من بگوید. ... در آخر ملاقات گفت می‌خواهم یک حرفی به تو بزنم و آن این است که با آن که کشور من و دولت من و نخست وزیر من همه میل دارند این معامله تانکهای چیفتن تمام شده و [آنها را] زودتر تحویل بدهند، چون برای مردم ما کار پیدا می‌شود و برای خزانه ما پول، ولی من ترس دارم که هشتصد تانک به این بزرگی بار سنگینی بر دوش شما بگذارد، چه از لحاظ [تعمیرات] maintenance و چه از لحاظ تهیه افراد فنی، و تازه اینها در کشوری که نقاط سوق الجیشی آن یا کوه و یا زمینهای رودخانه ای و باتلاقی است (مراد از غرب و جنوب غرب است) خیلی قابل استفاده نباشند و این مسئله مآلاً روابط بین ما را که حالا در نهایت خوبی است به هم بزنند. من از این صراحت و صداقت او لذت بردم. از من پرسید تو می‌توانی مطلب را به عرض شاهنشاه برسانی؟ گفتم البته. گفت ولی نمی‌دانم از قول من باشد یا خودت؟ گفتم هرطور که بخواهی. گفت فکر می‌کنم، می‌گویم. ولی به هر صورت خیلی از این [صداقت] honesty او خوشم آمد. ...

بعد سفیر آمریکا را با مستر میکلوس^{۳۴} رئیس اداره ایران در وزارت خارجه آمریکا پذیرفتم که برنامه تشریف بردن شاهنشاه را به آمریکا پیش بینی کنیم. یک ساعتی طول کشید. ...

به فرودگاه رفتم که شاهنشاه و شهبانو از سفر یوگسلاوی و بلغارستان مراجعت می‌فرمودند. در فرودگاه عرض کردم کارهای فوری ولی غیر مهم دارم، کی شرفیاب شوم؟ فرمودند الآن می‌روم سلمانی، با من بیا آن جا. در سلمانی دو ساعتی شرفیاب بودم. ... در خصوص سفر آمریکا عرض کردم، چون state visit ... [است] باید [با تشریفات کامل] full ceremony باشد و ضمناً گفتم خوب است شب آخر توقف شاهانه، پرزیدنت به سفارت ما بیاید. فرمودند خوب است یعنی چه؟ باید بیاید، چرا این طور گفتی؟ و عصبانی شدند. حق با شاهنشاه بود. ولی عجیب است که تا عرایض که دو ساعت طول کشید چندین دفعه این مطلب به ذهن شاهنشاه گذشت و باز عصبانی شدند. خوب شد به خاطر رسید نامه ای از یک نفر دوست داشتنی در کیف من است. آن را تقدیم کردم، آرامش پیش آمد. یادداشت دیگری سفیر آمریکا راجع به یونان داده بود... فرمودند، سفیر آمریکا را بخواه و به او بگو ما این بی‌تفاوتی شما را قبول نمی‌کنیم و به شما [هشدار] warning می‌دهیم که در این جا هم اگر سلطنت را از بین بردید، مثل ایتالیا و عراق پشیمان خواهید شد.

پمپیدو وسیله سفیر فرانسه از علیاحضرت شهبانو دعوت کرده بود که وقتی بین ۲۱ و ۲۴ ژوئن به پاریس تشریف می‌برند که جایزه بهترین زن سال را دریافت فرمایند، روز ۲۳ ناهار با او بخورند. به عرض رساندم، تصویب فرمودند و فرمودند به شهبانو بگو. پرسیدند [این موضوع را چرا] در

۳۴- جک میکلوس Jack Miklos از ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۴ رئیس اداره ایران در وزارت خارجه آمریکا و سپس نفر دوم سفارت آمریکا در تهران (هنگام سفارت هلمز) شد. از هواخواهان نزدیکی با ایران بود و دوستان فراوانی در کشور داشت.

هلیکوپتر عرض نکردی؟ عرض کردم تا به شما عرض نمی‌کردم، به عرض [شهبانو] نمی‌رساندم. شاهنشاه را از این عمل خودم راضی یافتم. ...

جمعه ۵۲/۳/۱۸

صبح سفیر آمریکا را خواستم. موضوع یونان را به او گفتم که من دیروز اشتباه کرده بودم، چون مسافرت شاهانه state visit می‌باشد، باید رئیس جمهور به سفارت بیاید و این یک [امر حتمی] must هست. او هم قبول کرد. چون سفیر آمریکا از پیش من می‌رفت که شرفیاب شود و زود به منزل آمده بود، یک ساعتی [مرور کلی] tour d'horizon کردیم. از مسافرت شاهنشاه به کشورهای سوسیالیستی پرسید. گفتم خیلی خوب بود و راضی هستند. بعد گفتم که این کشورهای کوچک به خصوص رومانی و یوگسلاوی چون می‌خواهند خود را از یوغ مسکو برهانند، خیلی احساس احتیاج به ما می‌کنند، هم چنین لهستان. حتی چکسلواکی هم بی‌میل نیست. ولی نمی‌تواند، چون قشون روس در آن جا هست، پدرشان را در می‌آورد. بیچاره‌ها تمام کرم کارشان را دودستی تحویل شوروی می‌دهند. گفتم شاهنشاه به لهستان و رومانی و یوگسلاوی نفت می‌فروشنند و این نیست مگر برای آن که احتیاج آنها به شوروی کمتر بشود. تصدیق کرد. برنامه شاهنشاه را هم درست کردیم که بیش از سه روز نباشد. به علاوه بتوانند نمایش هواپیماهایی را که می‌خواهیم تازه بخریم ملاحظه فرمایند.

عصری سواری رفتم. خانم علم هم همراه آمد. دو ساعت تمام اسب تاختم. تعجب می‌کنم چه طور خانم علم مقاومت کرد. ...

شنبه ۵۲/۳/۱۹

صبح ... خیلی به اختصار شرفیاب شدم. شاهنشاه فقط دو سه نامه و تلگراف خارجی امضاء فرمودند.

• ظهر سر داگلاس هیوم (سر الک)، وزیر خارجه انگلیس، با زنش مهمان شاهنشاه بود. قبل از ظهر شرفیاب شده بود. از ساعت ۱۱½ [صبح] تا ۱½ بعد از ظهر شرفیاب بود. شاهنشاه در این ساعت برای ناهار تشریف آوردند. من در باغ سر راه بودم. وقتی به من رسیدند، در حضور هیوم به انگلیسی به من فرمودند به وزیر اقتصاد که در ایتالیا است فوری خبر بده، خیلی خیلی زود، که چرا مسافرت خودت را به انگلیس موقوف کرده ای؟ شنیده ام گفته ای چون نخست وزیر ناهار به افتخار شما نمی‌دهد نخواهی رفت. فوری توضیح بده که این مطلب راست است یا دروغ و علت نرفتن شما چیست؟ و به هر صورت باید بروی (قرار بود هوشنگ انصاری وزیر اقتصاد به آلمان و انگلیس و ایتالیا بروی). من اطاعت کردم. وقتی کوکتل پیش از ناهار صرف می‌شد، هیوم به من گفت من این مطلب را به شاهنشاه عرض کردم و عرض کردم که این مطلب به روابط فوق العاده حسنه ما حالا لطمه می‌زند. به هر صورت وقتی سر ناهار رفتیم، خوشبختانه من توانستم وزیر اقتصاد را در ایتالیا پیدا کنم. با او صحبت کردم و او گفت که قطعاً خواهد رفت و ابداً موضوع ناهار مطرح نیست. فقط چون شنیده بودم انگلیسها نمی‌خواهند وقت کافی برای مذاکرات بدهند، فکر کرده بودم نروم. حالا که امر می‌فرمایند، می‌روم. تمام این مدت بیش از نیم ساعت نشد. انگلیسها واقعاً تعجب کرده بودند که دستگاه ما چه گونه به این سرعت کار می‌کند. من احساس کردم که شاهنشاه خیلی راضی شدند.

سر ناهار من پهلوی دست علیاحضرت شهبانو نشسته بودم و دست راست ایشان هیوم نشسته بود، چون مهمان بود. علیاحضرت یواشکی به من شکایت کردند که بیچاره پیر شده و هنگام صحبت مخصوصاً وقتی که شراب می‌خورد به صورت من تف می‌پرانند! عرض کردم چاره نیست باید تحمل فرمائید.

...

شب مهمانی سرکار فریده خانم دیبا برای وزرای خارجه ترکیه و پاکستان بود. با آن که من خیلی خسته بودم، باز هم بد نبود. ...

یکشنبه ۵۲/۳/۲۰

صبح باز هم به اختصار شرفیاب شدم. سفیر مراکش را اول وقت ساعت ۸ صبح پذیرفته بودم (سفیر جدید). پیامی از پادشاه برای شاهنشاه داشت که وزیر دربار استدعای آمدن به ایران و شرفیابی دارد. به عرض رساندم، اجازه فرمودند. ساعت ۱۱ به سفیر تلفن کردم. پای تلفن به من گفت خوش به حال شما که چنین پادشاهی دارید که می‌توانید فوری به او دسترسی داشته، تصمیماتی که می‌گیرد ابلاغ نمائید. معنی این حرف معلوم است که وای به حال ما! گو این که خودش خیلی شاهدوست است، ولی این گله‌ها را از پادشاه خود دارند.

سر ناهار امروز وزرای [سنتو] CENTO شرفیاب بودند. من پهلوی الک هیوم وزیر خارجه انگلیس نشسته بودم. مدتی در مورد خاورمیانه صحبت می‌کردیم. ... گفتم آینده را چه جور می‌بینید؟ گفت وضع ارتش مصر از لحاظ اسلحه بسیار بد است چون شورویها نمی‌دهند. اسرائیل هم حالاها دست به حمله نمی‌زند. فکر می‌کنم [نه جنگ و نه صلح] no war, no peace برای مدت مدیدی ادامه پیدا کند.^{۳۵} ...

به منزل برگشتم. به محض ورود شاهنشاه تلفن فرمودند که ببین چه عکسی پدرسوخته هادر روزنامه‌ها از من و هیوم چاپ کرده اند. مثل این که من دارم به هیوم تعظیم می‌کنم. باید پدر اینها را در بیاوری. من فوری مشغول تحقیق شدم. معلوم شد یک وقتی شاهنشاه امر فرموده بودند هنگام تقدیم استوارنامه سفرا، عکسهایی که سفرا را زیاد در حال تعظیم نشان می‌دهد چاپ نکنند.

۳۵- جنگ مصر و اسرائیل در اکتبر همان سال اشتباه وزیر خارجه انگلستان را نشان داد.

به این دلیل ... روزنامه [از دو عکس موجود] آن یکی را چاپ کرده است. باری به هر صورت همه مسئولین را از سردبیر روزنامه اطلاعات تا مسؤول کانون خبرنگاران عکاس همه را گرفتم، تا ببینم نتیجه تحقیقات بعد چه می‌شود. ولی از این عمل خودم بسیار ناراحت هستم. ...

دوشنبه ۵۲/۳/۲۱

صبح به اختصار شرفیاب شدم جریان تحقیقات راجع به عکاسها را عرض کردم. ولی هنوز نتوانستم نتیجه گیری کنم. ...

... شام مهمان سفیر شوروی بودم مسائل خاورمیانه و عراق و مصر را صحبت کردیم. اینها هم عقیده دارند که [نه جنگ و نه صلح] no war, no peace ادامه خواهد یافت. [در ساختمان ییلاقی سفارت شوروی] در زرگنده مهمان بودم. گفتم تعجب می‌کنم بلبل نمی‌خواند. گفت ... فصل گذشته [است] ولی الآن من صدای بلبل برای شما می‌آورم. نواری از صدای بلبل که خودش گرفته بود آورد. خیلی عالی بود. جای تعجب است که سفیر شوروی چنین ذوقی از خود نشان بدهد و دو ساعت وقت صرف گرفتن نوارهای بلبل بکند. همه چیز دارد در دنیا عوض می‌شود. اینها هم بیچاره‌ها آدم هستند و خوشبختانه آن رژیم سختگیر دیگر در شوروی هم وجود ندارد، چنان که حالا دیگر این شخص بدون مترجم (معمولاً جزء KGB می‌باشد)، با من ملاقات می‌کند. ...

سه شنبه ۵۲/۳/۲۲

صبح شرفیاب شدم. باز هم تحقیقاتی که در مورد عکسهای روزنامه کرده بودم به عرض رساندم. ضمناً عرض کردم یک دختری به نام گ... شایعات عجیبی در شهر می‌دهد که شاهنشاه عاشق دلباخته او هستید. شاهنشاه که به کسی عاشق نمی‌شوید! فرمودند این پدرسوخته را یک وقتی دیده‌ام و من هم این مسائل و حرفها را شنیده‌ام. حتی به گوش نزدیکان علیاحضرت

شهبانو هم رسیده [است]. به هر صورت او را احضار کن و بگو اگر از این پدرسوختگیها بکنی، حبس خواهی شد.

مطلب نفت را عرض کردم که کار مهمی شده، اجازه بفرمایید برای روز توشیح قانون مالکیت تام و تمام ایران، تشریفات برگزار بکنیم. فرمودند انجام بدهید عیبی ندارد، ولی من هرگز در این تشریفات عکس نگرفته ام و تظاهراتی نکرده ام. مگر قانون اصلاحات ارضی کمتر از این بود یا فرامین انقلابی دیگر که داده ایم؟ عرض کردم به هر صورت این یک مسئله مورد علاقه مردم ایران بوده و هست که به حمدالله انجام شد و هنوز مردم درست نمی دانند. فرمودند عیبی ندارد.

فرمودند راستی من به راجرز (وزیر خارجه آمریکا) گفتم که برای من فرقی نمی کند که مسافرت state visit یا official visit باشد. من خیلی پیش خودم دلق شدم که این همه ایراد به من چند روز پیش چه بود؟ ولی چیزی عرض نکردم، فقط گفتم من عقیده دارم باید state visit باشد، چون ترم جدید نیکسون است و باید هم به سفارت بیاید.

عرض کردم، وزیر خارجه چین که می آید، از سفارت چین از من دعوت کرده اند. بروم یا خیر؟ فرمودند لزومی ندارد. ...

شب منزل شاهرخ فیروز،^{۳۶} پسر نصرت الدوله، مهمان بودم. سفیر آمریکا هم آن جا بود. سر میز شام سرکار خانم فریده دیبا، سفیر آمریکا و زنش، زن من و من، سر یک میز بودیم. مدتی سفیر آمریکا صحبت از وضع ایران و تسلط شاهنشاه به اوضاع ایران و جهان می کرد و می گفت یک هم چو آدم مسلطی با آن سادگی با وزرای خارجه و سفرای مربوط ناهار می خورد و در عین حال چه خیالات و نقشه هائی در سر می پروراند. می گفت شما خیلی

۳۶- شاهرخ فیروز پسر نصرت الدوله از همسر دوم اوست. مظفر فیروز برادر ناتنی او بود. در زمان نخست وزیری دکتر علی امینی، مدتی رئیس سازمان مدیریت صنعتی شد. از آن پس شغل دولتی نداشت تا این که در اواخر دوران شاهنشاهی سفیر ایران در غنا شد.

شانس دارید که چنین شاهنشاهی دارید. من به او گفتم که در یک مهمانی سفیر واتیکان که چند نفر از سفرای دیگر هم بودند، من گفتم که شما خیال نکنید من در تاریکی می‌رقصم. من می‌دانم که خدمتگذار یک دیکتاتور قوی هستم. ولی می‌دانم که نفع این دیکتاتور هزاران برابر ضرری است که به کشور ممکن است بزند. به علاوه می‌دانم که ... یک بشر خیرخواه است. ... خوی دیکتاتوری ندارد و مردم را دوست دارد. اگر اقدام شدید یا تنبیه می‌کند به خاطر مملکت است نه خود او. به علاوه به من، نوکر خود، اجازه گفت و گو و مباحثه می‌دهد. [به این دلیل است] که من با علم به یک محیط دیکتاتوری، با سر بلندی خدمت می‌کنم. سفیر ترکیه در آن شام گفت ای کاش ما چنین لیدری می‌داشتیم. سفیر آمریکا گفت این دیکتاتور [سر ناهار] با چه ظرافتی موضوع [مار] serpent را که حکایت از خرابکاری دستگاه‌های خبری و سیا می‌کند، برای ما گفت و بعد گفت این فیلم را برای شما می‌فرستم که ببینید و عجیب این است که همان شب تو این فیلم را فرستادی و ما دیدیم. عجب هوش و فراستی شاهنشاه دارند و عجب دستگاه منظمی شما دارید. باری از این صحبت‌ها زیاد شد. ...

چهارشنبه ۵۲/۳/۲۳

صبح الینگورت (Richard Ellingworth) وزیر مختار انگلیس دیدنم آمد (سفیر انگلیس امروز صبح مرخصی رفته است). نامه ای از سفیر انگلیس آورد این جا می‌گذارم. مقداری هم صحبت داشت در مورد کارهای تجارتي.

ترجمه بخش اصلی نامه سفیر انگلستان به علم

هنگام شرفیابی سر الک داگلس هیوم، شاهنشاه اشاره کردند ممکن است ایران و دولتهای دیگر خلیج فارس طی اعلامیه ای از قدرتهای بزرگ بخواهند از مداخله در امور این منطقه خودداری کنند. در پاسخ سؤال سر



Tehran

11 June, 1973.

His Excellency
Mr Amir Asadullah Alam.
Minister of Court.

Your Excellency,

When Sir Alec Douglas-Home called on His Imperial Majesty on 9 June, His Majesty referred to a possible declaration by Iran and the other Persian Gulf States, asking the Great Powers not to interfere in the region. After Sir Alec had asked how this would affect British operations, for example in Oman, His Imperial Majesty said that these would not at all be affected if the personnel were hired by Oman.

Sir Alec has asked me to write to you to ask if you could possibly lay the following before His Imperial Majesty. Many of the British personnel serving in Oman and in the United Arab Emirates are, of course, officers seconded to the local forces or on contract to the States concerned. There are, however, both in the United Arab Emirates and in Oman certain elements of the British Forces which are directly responsible to Her Majesty's Government in the United Kingdom. There is, for instance, a military advisory team at Sharjah concerned with training and the organisation of visits by the British Armed Forces to the United Arab Emirates. There are also serving Royal Air Force officers at Masirah manning the staging post there in addition to the Royal Air Force and British Army personnel serving at Salalah in connexion with the operation and protection of the airport.

I am sure that His Imperial Majesty is aware of the presence of these personnel and shares our

/view

CONFIDENTIAL

[illegible]



CONFIDENTIAL

- 2 -

that they are playing a vital and effective role in the protection of Oman and the lower Gulf. Sir Alec was, however, anxious that I should write to you about this in case there should be any misunderstanding about the status of these personnel.

Yours sincerely
Peter Ramsbotham

(Peter Ramsbotham)
H M Ambassador

الک درباره اثر چنین اقدامی بر عملیات [نظامی] انگلستان، مثلاً در عمان، شاهنشاه فرمودند که اگر افراد نظامی [انگلیسی] در استخدام دولت عمان باشند، مشمول این اعلامیه نخواهند شد.

سر الک از من خواسته است طی نامه ای از شما استدعا کنم این نکات را به عرض شاهنشاه برسانید. بسیاری از افراد انگلیسی در عمان و امارات متحده عربی، افسرانی هستند که مأمور خدمت در نیروهای محلی شده و یا قرارداد استخدامی با دولتهای مربوط بسته اند. با این همه، چه در عمان و چه در امارات متحده عربی، برخی از عوامل نیروهای انگلیسی مستقیماً زیر نظر دولت علیاحضرت ملکه انجام وظیفه می‌کنند. به عنوان نمونه، یک گروه مستشار نظامی انگلیسی در شارجه مشغول کار آموزی و ترتیب بازدید نیروهای مسلح انگلستان در امارات متحده عربی می‌باشند. هم چنین، علاوه بر افراد نیروهای هوایی و زمینی انگلستان که در رابطه با فعالیت و حفاظت فرودگاه سلاله مشغول خدمت هستند، گروهی از افسران نیروی هوایی سلطنتی این پایگاه را اداره می‌کنند.

بی گمان شاهنشاه از حضور این افراد آگاه و با ما هم عقیده هستند که اینان نقشی مؤثر و حیاتی در حفاظت عمان و پایین خلیج به عهده دارند. از آن جا که سر الک نگران است مبادا سوء تفاهمی درباره وضع حقوقی این افراد وجود داشته باشد، درخواست کرد این نامه را به شما بنویسم.

بعد شرفیاب شدم. جریان حرفهای الینگورت را عرض کردم. فرمودند بگو آیا نمیتوانند [وضع حقوقی] status [هیئت مستشاران نظامی آمریکایی در ایران] Armish Maag را آن جا اعمال کنند که عمال انگلیسی مشاور و حقوق بگیر شیخ نشینها باشند؟ به علاوه نظر من این است که از تنگه هرمز به طرف مشرق که خلیج فارس نیست، پس در عمان و مسقط که برای آنها مشکلی تولید نمی‌شود. در خلیج فارس اگر [وضع حقوقی] status [مشابه]

ما با [مستشاران نظامی آمریکایی را] در نظر بگیرند، دیگر اشکالی پیش نمی‌آید. به هر صورت باید وضعی به خود بگیرند که [به] داشتن [پایگاه] base [تعبیر نشود]. چون من مکرر گفته‌ام که باید قدرتهای بزرگ از خلیج فارس خارج شوند. بعد اوامری در خصوص کارهایی که انگلیسها قرار بود بکنند، فرمودند که یادداشت کردم. فرمودند خانم گاندی که به یوگسلاوی می‌رود، اگر بخواهد در این جا او را خواهم پذیرفت (فرداشب).

کارهای جاری را عرض کردم و مرخص شدم و اجازه گرفتم که فردا به کیش بروم، چون شاهنشاه سرحال بودند. در آخر موقع را مفتنم شمردم، صحبت‌های دیشب سفیر آمریکا را عرض کردم. بعد عرض کردم، دستور دادم روزنامه‌ها عکسهای تعظیم هیوم را بگذارند که گذاشته‌اند و اینک تقدیم می‌کنم. ملاحظه می‌فرمایید، ولی باید عرض کنم آن بدبختها را که گرفته‌ایم کاملاً بی‌تقصیر هستند و اگر آنها را در حبس نگاهداریم واقعاً ظلم کرده‌ایم. فرمودند آزادشان کنید. خیلی خوشحال شدم. مرخص شده فوری امر را اجراء کردم و به ساواک دستورات مقتضی دادم ...

سر شام رفتم. شاهنشاه [ناراحت بودند و] فرمودند روزنامه واشنگتن پست نوشته است این خرابکاران ایران چیزی نمی‌خواهند که خلاف عقل و منطق باشد. فقط با حکومت فردی شاه مخالف هستند. عرض کردم وقتی نسبت به خودشان آن همه پدرسوختگی می‌کنند و قضیه و اترگیت را راه می‌اندازند، اعلیحضرت همایونی می‌خواهید با ما چه جور رفتار کنند؟ چه اهمیتی دارد؟ ما باید کار خودمان را بکنیم. فرمودند درست می‌گویید.

پنجشنبه ۵۲/۳/۲۴ و ۵۲/۳/۲۵

در کیش گذراندم.

از اخبار مهم جهان همان تشکیل کنفرانس [سنتو] CENTO در تهران می‌باشد. ... اعلیحضرت شهبانو از این که فرانسه برای دریافت نشان

Couronne Civique تشریف ببرند، منصرف شدند و چه خوب شد. چون واقعاً ارزش نداشت که برای همچو مطلب کوچکی ملکه ایران به پاریس تشریف ببرند. نامه هائی دادم که با دست به پمپیدو که علیاحضرت را برای ناهار دعوت کرده بود و همچنین رئیس مجلس سنای فرانسه، به عنوان عذرخواهی مرقوم فرمودند. ...

شنبه ۵۲/۳/۲۶

صبح به اختصار شرفیاب شدم، چون سفیر چین به اتفاق وزیر خارجه چین باید شرفیاب می شدند. سر ناهار که وزیر خارجه چین بود، علیاحضرت شهبانو هم تشریف آوردند. ناهار بسیار خوبی آشپزهای فرانسوی ما آماده کرده بودند. چینیه‌ها خیلی تعریف کردند. علیاحضرت شهبانو هم از غذاهای چینی و از مسافرت خودشان به چین تعریف کردند. یک چیزی که زیاد تعریف کردند و به نظر من خوب نبود از جهت گلدانی بود که نخست وزیر چین تقدیم کرده بود و فرمودند اغلب جاها من آن را بغل می گرفتم. من هیچ خوشم نیامد. آن وقت از طرف دیگر امر داده بودند که ما به اینها هدایای خیلی ارزان بی ربط بدهیم، با آن که خود وزیر خارجه یک ظرف طلای میناکاری ... و یک عاج کاری بسیار اعلا هدیه آورده بود. من عرض کردم (پهلوی علیاحضرت نشسته بودم) هدایای ما خیلی ارزان و بی ربط است، اجازه فرمائید تجدید نظر کنیم. فرمودند، بکنید. ...

یکشنبه ۵۲/۳/۲۷

دو ساعت تمام شرفیاب بودم. تمام کارهای عقب افتاده هفته های اخیر را عرض کردم. تمام برنامه های عمرانی کیش را به عرض رساندم، تصویب فرمودند. ما در آن جا دو هتل لوکس، یک کازینو، تعدادی خانه های لوکس برای فروش به مردم و یک [باشگاه ورزشی] sport club می سازیم. پول آن را

بانک عمران می‌دهد. کیش چه از نظر تجارتي و توريستي و چه از نظر سياسي مرکز ثقل و يکي از نقاط مهم خليج فارس خواهد شد. بندر آزاد هم است. اين جا کشف من است. شايد در فصول قبل نوشته باشم که وقتی رئيس دانشگاه پهلوي بودم، يک روز سيزده به در از شيراز با يک هواپيماي يک موتوره با دوستم که با من در شيراز بود و تيمسار نصيري و بهبهانيان به کيش رفتيم و وسط صحرا به زحمت فرود آمديم و سيزده به در حسابي کرديم. من همان روز که زيبائي فوق العاده سواحل آن جا را ديدم، تصميم گرفتم کاخي براي شاهنشاه بسازم و موفق شدم و حالا هم اين تاسيسات دنبال آن است. ...

سه شنبه ۵۲/۳/۲۹

صبح شاهنشاه از کاخ نياوران به سعدآباد تشريف فرما شدند.^{۳۸} ولي حدود يک و نيم بعد از ظهر به کاخ رسيدند، چون صبح براي سرکشي نيروي هوايي تشريف بردند که پنج ساعت تمام طول کشيد. وقتی تشريف آوردند، واقعاً من خجالت کشيدم شرفياب شوم. عرض کردم مزاحم اعليحضرت همايوني نمي‌شوم. فقط يک تلگراف تبريک به مناسبت سالگرد زمامداري بومدين توشيخ فرمائيد، ديگر عرضي نمي‌کنم. فرمودند، بعد از ظهر براي کارها بيا. رفتم، ديدم گرفتاري و شرفيابي زياد است. عرض کردم اجازه فرمائيد فردا شرفياب شوم. فرمودند، مانع ندارد. ...

علياحضرت شهبانو فرمودند، براي مسافرت والاحضرت همايوني و فرحناز و عليرضا برنامه تهيه کن که ديسني لند (Disneyland) و ساير جاهاي ديدني آمريکا را ببينند.

۳۸- شاه در تابستان از نياوران به سعدآباد که هواي خنک‌ترى دارد، نقل مکان مي‌کرد.

چهارشنبه ۵۲/۳/۳۰

صبح شرفیاب شدم شاهنشاه را خیلی کسل دیدم. ... پیامهائی از سفیر آلمان رسیده بود برای تأسیس یک کارخانه لوله سازی در ایران. به عرض رساندم، تصویب فرمودند. سفیر تقاضا کرده بود ... [رئیس شرکت لوله سازی مانسمان] Manesmann شرفیاب شود. فرمودند، هیچ لازم نیست. به شوخی به او بگو، من دیگر پروژه هایی که کمتر از ۵۰۰ میلیون دلار باشد، به آن توجه نمی‌کنم. حالا که به این صورت برنامه پنجم را مورد تجدید قرار می‌دهیم، با این همه پول و مقدرات، دیگر این پروژه های کوچک اهمیتی ندارد که من صاحب آن را بپذیرم. فرمودند، وقتی برنامه پنجم را در شیراز درست می‌کردیم، از کجا می‌دانستیم که موفق می‌شویم در مورد نفت به این نتایج برسیم؟ از کجا می‌دانستیم که زمانی چهل میلیارد مکعب گاز می‌توانیم به اروپا بفروشیم؟ از کجا می‌دانستیم که از مس سرچشمه ممکن است فلان قدر استفاده داشت؟ از کجا می‌دانستیم که خارجی این همه پول به ما عرضه می‌کنند؟

بعد مذاکرات با سفیر کویت را عرض کردم که می‌گوید این جارالله، روزنامه نویس کویتی، که واسطه مذاکرات شما با عراق است، هیچ آدم قابل اطمینان نیست و ما هیچ تعهدی نسبت به او نمی‌توانیم بکنیم.^{۳۹} بعد هم گفت خانواده امیر برای تعطیلات تابستان به ایران نخواهند آمد. ...

... شام در کاخ علیاحضرت ملکه پهلوی بود. اخیراً یعنی دو سال قبل چشم معظم لها را که آب مروارید داشت، عمل کرده ایم. الحمدالله خوب شده [است]. ولی ایشان تصور می‌فرمودند عینک به صورتشان نمی‌آید و تصمیم گرفتند

۳۹- جارالله، مدیر روزنامه کویتی السیاسه، روزنامه نگار زبردستی بود و در شیخ نشینهای خلیج فارس، نوشته های او خواننده فراوان داشت. جارالله به تقلید از محمد حسنین هیکل، روزنامه نگار به نام مصری، گاهی به داستانهای خود شاخ و برگ می‌داد و از همین رو کسانی که او را می‌شناختند، اعتبار چندانی به گفته ها و نوشته هایش نمی‌دادند.

[عدسی] contact lens در داخل چشم بگذارند. این کار را امروز انجام داده اند. هر دو چشم به صورت عجیبی ملتهب بود. من، هم تعجب کردم و هم به این روحیه در سن ۸۰ سالگی یا شاید بیشتر، آفرین گفتم. وقتی شاهنشاه تشریف آوردند، من در کنار بالین علیاحضرت بودم. به انگلیسی مطلب را حضورشان عرض کردم. شاهنشاه خندیدند.

پنجشنبه ۵۲/۳/۳۱

صبح شرفیاب شدم، کارهای جاری را عرض کردم. عرض کردم اردشیر [زاهدی] از واشنگتن عرض می‌کند تاریخ تشریف فرمایی والاحضرت همایونی خوب انتخاب نشده [است]، من گرفتار تشریف فرمایی اعلیحضرت شاهنشاه خواهم بود. فرمودند، به علیاحضرت بگو بعد از سفر ما والاحضرت تشریف ببرند. با تلفن به علیاحضرت عرض کردم. فرمودند، آخر فکر کرده بودم وقتی بچه‌ها پس از مراجعت از آمریکا در سنت موریتز باشند، من بروم چند روزی آن جا بمانم. این موضوع برنامه ام را به هم می‌زند. عرض کردم خودتان با اعلیحضرت حل بفرمائید.

... عرض کردم، نخست وزیر عرض می‌کند مسئله ساختمان بیمارستان شیعیان لبنان را اجازه فرمائید [منصور] قدر سفیر جدید ما که می‌رود مطالعه کرده نظر بدهد. فرمودند، نخست وزیر گه خورده که می‌گوید روی امر من باید قدر برود مطالعه کند. بگوئید فوری باید تصمیم بگیرید! این کار باید شروع بشود.

عرض کردم، راجع به رئیس تشریفات که در جایی سفیر بشود، با وزیر خارجه صحبت کردم. او می‌خواست بداند که این چه کسی است که شاهنشاه مایلند سفیر بشود. من اسمش را نگفتم. فرمودند، خود من گفتم! عرض کردم حالا آن قدر تشبّث خواهد کرد که بیچاره بشویم. فرمودند، کی چنین جرئتی

دارد؟ عرض کردم، شاهنشاه که امر بفرمایید هیچ کس! ولی در دلم می‌دانستم که هم او تشبث می‌کند و هم ممکن است مؤثر واقع شود. فریده خانم را شورای زنان حزب ایران نوین برای جلسه خودشان دعوت کرده بودند. فرمودند، هیچ لازم نیست، این کار سیاسی می‌شود. به علاوه ایشان باید بی‌طرف باشند. اجازه خواستم برای سرکشی از فعالیتهای لژیون خدمتگذاران بشر به رضائیه بروم. فرمودند برو.

...

سفیر لبنان عصری به دیدنم آمد که شرایط معامله اسلحه را بدانند. خیلی آه و ناله داشت که هم ارزانتر بدهیم و هم با مدت طولانی تر. یک ساعتی حرف زد، وقت مرا خیلی گرفت، به علاوه تانک هم خواست. شب مهمانی والاحضرت شمس در مهردشت بود. وقتی شاهنشاه وارد شدند، مرا به گوشه‌ای خواستند که قرص [پمبریتین] Pembritin را که باید سر ساعت ۸ ۱/۲ می‌خوردم چون [آنتی بیوتیک] است، فراموش کرده ام بخورم. چه کار کنم؟ حالا ساعت ۸ ۱/۴ بود. عرض کردم، فوری تهیه می‌کنم، نگران نباشید. فوری هلیکوپتر نشسته به شهر آمده از دواخانه تجریش خریدم و درست ساعت ۹ ۳/۴ قرص را برده سر شام یواشکی تقدیم کردم که خوردند. خیلی خیلی راضی شدند. تصور نمی‌فرمودند به این زودی انجام گیرد. ...

جمعه ۵۲/۴/۱

صبح زود برای خوردن توت به باغ دکتر کنی در کن رفتم، با بچه ها. خیلی خوش گذشت. برگشتم ساعت ۱۱ ۱/۴ در سلمانی شرفیاب شدم. شاهنشاه قبلاً به باغ فرهاد (جمال آباد ناصرالدوله) که تازگی از ورثه فرهاد خریده ایم و حالا والاحضرت فرحناز آن جا ده روز دوران پیش آهنگی را می‌گذرانند، تشریف بردند. والاحضرت همایونی در کلاردشت این دوره را می‌گذرانند. بعد تشریف آوردند. خیلی خوشحال و راضی بودند. حالشان هم بهتر بود. راجع

به تشریف بردن والا حضرت همایونی به آمریکا، فرمودند تصمیم گرفتم بعد از برگشتن ما باشد.

عرایض سفیر لبنان را ... عرض کردم. فرمودند سفیر آمریکا را احضار کن، مطلب را بگو. فرمودند، به سفیر آمریکا بگو عراق وضع عجیبی به خود گرفته است، چه از لحاظ ورود اسلحه شوروی که شنیده ایم اخیراً قرار گذاشته اند هواپیماهای [توپولف ۲۴] TU24 به آنها [بدهند] که موشکی دارد که صد میل می‌پیماید، ثانیاً هزار نفر متخصص روسی در آن جاست، ثالثاً مستشار اداری آورده که وزارت کشورشان را مثل شوروی اداره کند، رابعاً حزب بعث و اشتراکیون، دولت ائتلافی تشکیل خواهند داد، خامساً [نمایندگان سندیکای کارگری] شوروی به آن جا خواهند آمد که با [سندیکاهای] عراق اتحاد برقرار کنند. [اگر] این کشور [دست نشانده] satellite نیست، پس چیست؟ عرض کردم انگلیسها هنوز معتقدند که نیست. فرمودند، نه! حالا نظر آنها هم تغییر کرده [است]. فکر می‌کنم دیروز که رئیس کل [اینتلجنس سرویس] انگلیس شرفیاب شد، این اخبار را عرض کرده باشد. ...

از اخبار داخلی، دبیر کل حزب مردم از طرف نخست وزیر تعیین شد! این است معنی حزب اقلیت که دبیر کل آن با نظر و مشورت دولت شاغل و لیدر اکثریت تعیین شود! البته ظاهر قضیه این نیست، ولی در باطن این است و این مسئله برای من معمای بزرگی است. ...

شنبه ۵۲/۴/۲

صبح [اسدالله] رشیدیان خبری از خانم گاندی نخست وزیر هند آورد که حالا نمی‌تواند بیاید. یا چهار روز دیگر و یا بیست روز دیگر خواهد آمد. وقتی شرفیاب شدم، راجع به امضاء قرارداد نفت و تشریفات آن عرض کردم. فرمودند بشود.

بعد از ظهر سفیر آمریکا دیدنم آمد. فرمایشات شاهنشاه را به او گفتم. گفت می‌رود تحقیق کند. به او گفتم لبنانیها هم رسماً آمده اند که اسلحه به آنها بدهیم. مضافاً تانک [ام-۶۰] M-60 هم می‌خواهند. گفت این که لبنانیها به شما مراجعه می‌کنند، برای این است که می‌خواهند قیمت خیلی ارزانی از شما بگیرند. من گفتم شاهنشاه فرمودند با همان شرایط که ما از شما می‌گیریم، به آنها بدهیم، مگر اسلحه ای که [خارج از رده (obsolete) یا مستعمل است که البته قیمت آن کمتر می‌شود.

سر شام رفتم. مطلب مهمی نبود. صحبت در مورد اعلیحضرت شاهنشاه فقید بود که خیلی احساساتی بود و حتی برای بچه های خودش گریه می‌کرده است. این حکایات را والا حضرت شاهدخت شمس تعریف می‌کردند که یک وقتی من عصبانی شدم و رفتم پیش بابا گفتم، من می‌خواهم زنده نباشم و بمیرم. ایشان شروع به گریه کرد و گفت چرا تو بمیری؟ کاش من برای تو بمیرم. این مطالب شاه را که چنین احساساتی ندارند، ناراحت کرد، ولی من از شاهنشاه دفاع کردم. گفتم رئیس کشور نمی‌تواند چنین احساسات داشته باشد.

یکشنبه ۵۲/۴/۳

صبح شرفیاب شدم. مذاکرات دیروز با سفیر آمریکا ... [و] کارهای جاری را عرض کردم. خیلی مفصل بود. به من فرمودند، می‌بینی اقبال برای این که خودش هم عکسی ببندازد و نخودی به آتش ببندازد، می‌خواهد کار قرارداد را دو هفته تأخیر ببندازد که یک عده بیایند این قرارداد را امضاء کنند و حال آن که اصلاً این کار لازم نیست. [وان ریون] Van Reven می‌رود [قرارداد را] به امضاء رؤسای شرکت‌های مختلف می‌رساند. بعد هم که آخر من ... [توشیح] می‌کنم. و از این خودخواهی شکایت داشتند. قدری راجع به والا حضرت شاهدخت شهنواز عرض کردم، قدری شاهنشاه ملایمتر نسبت به

ایشان شده اند. خوشحال شدم. حالا شاهزاده خانم می‌خواهند در فارس زراعت کنند.
بعد از ظهر به سفارت هلند رفتم که جشن ۳۵۰ ساله روابط ایران و هلند را جشن می‌گرفتند. ...

دوشنبه ۵۲/۴/۴

صبح شرفیاب شدم، برنامه ملک حسین را عرض کردم که چهارشنبه خواهد آمد. به من فرمودند، خاطرت می‌آید وقتی می‌خواستیم کره شمالی را بشناسیم، آمریکایی‌ها چه قدر قروَند کردند ولی ما گوش ندادیم؟ حالا خودش رئیس جمهوری کره جنوبی را این قدر تشویق [کردند ... تا اعلام داشت با عضویت کره شمالی در سازمان ملل موافق است]. عرض کردم خارجی این طور است. نفع خودش را می‌بیند. آن قروَند به ما برای این بود که کره جنوبی نرنجد. وقتی که خود کره جنوبی اقدام کرد، تشویق می‌کند. اعلیحضرت قدرت دارید و به این حرف‌ها نباید گوش بفرمایید و گوش هم نمی‌فرمایید.

بعد عرض کردم، این روزها شایعه کرده اند که اعلیحضرت همایونی زن گرفته اید! بعد هم برنامه های تبلیغاتی در پشت پرده طوری است که شاهان مقتدر را مسخره می‌کنند.^{۴۰} اینها همه به نظر من کار نخست وزیر است که می‌خواهد از علیاحضرت شهبانو ملائکه بسازد (که اتفاقاً هم هستند) و از اعلیحضرت همایونی یک تصویر نامطلوب، که اتفاقاً نیستند. خیلی شاهنشاه به فکر فرو رفتند. فرمودند این نکات را به [رضا] قطبی (پسر دائی شهبانو) که رئیس تلویزیون است بگو!

۴۰- اشاره علم به احتمال قوی به فیلم تلویزیونی «سلطان صاحب قران» و درباره آشفته ناصرالدین شاه است.

عرض کردم، چه طور است شاهنشاه به جای آن که قرارداد جدیدی برای نفت به مجلس ببرید، فقط ماده واحد ببرید که قرارداد ۱۹۵۴ لغو است. بعد از این ما فروشنده و اعضاء کنسرسیوم و حتی تمام دنیا خریدار است. قراردادهای خرید را دولت که صاحب سهم شرکت ملی نفت ایران است امضاء خواهد کرد. فرمودند این کار چه منفعتی دارد؟ عرض کردم حالا ما اگر خودمان را بکشیم که مردم بفهمند این چه قرارداد عالی است نخواهند فهمید. باز اسم قرارداد است و تصویب مجلس و حال آن که این عمل که من عرض می‌کنم در حکم لغو کاپیتولاسیون است. فرمودند آخر این پدر سوخته ها زیر بار نمی‌روند. من نسبتاً اصرار کردم، شاهنشاه قبول نفرمودند. ...

مخبر دیلی تلگراف و مخبر گاردین را که می‌خواهند مقالات مفصلی راجع به ایران بنویسند، برای سه ساعت ملاقات و مصاحبه کردم. واقعاً خسته شدم (چون آمده بودند شاهنشاه را ببینند، بعد فرمودند من نمی‌بینم، تو ببین). مخبر دیلی تلگراف سؤال کرد چرا به مردم آزادی بیان و قلم نمی‌دهید؟ من جواب دادم وقتی مردم آن چه خواسته اند به دست بیاورند به دست آورده اند (در نتیجه انقلاب شاه و ملت)، دیگر می‌خواهند چه بگویند؟ اما به طوری از این جواب خودم خجل بودم که حدی نداشت. مثل جواب کشورهای کمونیستی بود. ولی چیز دیگری نمی‌توانستم بگویم. البته خودم عقیده ام این است که با آن نوع آزادیهای سیستم اروپا کار ما و کشورهای شرقی به سامان نمی‌رسد و این مطلب را همه جا گفته و می‌گویم. منتها در [استدلال] argument انسان گیر می‌کند!...

سه شنبه ۵۲/۴/۵

صبح شرفیاب شدم. مقاله مستدل بسیار خوبی راجع به قیمت نفت، جهانگیر آموزگار سفیر اقتصادی ما در واشنگتن، در مجله [فورن افرز]

Foreign Affairs نوشته بود به نظر شاهنشاه رساندم،^{۴۱} پسندیدند. دکتر محمد یگانه که بسیار مرد ملّائی است و در صندوق بین المللی پول نماینده ایران است، گزارشی به صندوق داده بود که اصلاح پول بین المللی به این صورت که کشورهای بزرگ می‌گویند و می‌خواهند برای ما و برای کلیه کشورهای کوچک بسی مضر است.^{۴۲} آن را هم ملاحظه فرمودند. ...

۴۱- مقاله جهانگیر آموزگار The Oil Story: Fact, Fiction and Fair Play در شماره ژوئیه ۱۹۷۳ مجله Foreign Affairs منتشر شد.

۴۲- جدایی دلار از طلا در سپتامبر ۱۹۷۱، موجب تورّم بین المللی و آشفتگی نظام پولی جهان شد. به دنبال آن صندوق بین المللی پول کمیته ای مرکب از وزیران ۲۰ کشور برای اصلاح این وضع و پیدا کردن راه حل تشکیل داد. یکی از پیشنهادهای کمیته این بود که به وارونه گذاشته که تنها به کشورهای دچار کمبود ارزی توصیه می‌شد برابری پول خود را کاهش دهند. این بار می‌بایست از آنهایی که اضافه درآمد ارزی دارند، خواسته شود برابری پول خود را افزایش دهند. چنین ضابطه ای شامل کشورهای تولید کننده نفت می‌شد و برای برخی از آنها، مانند ایران، بسیار خطرناک بود. زیرا اگر بر این پایه ارزش ریال افزایش می‌یافت (یا به عبارت دیگر دلار و ارزهای دیگر ارزان می‌شدند) به تولیدات داخلی صدمه جبران ناپذیری می‌رسید. دکتر محمد یگانه که در آن هنگام یکی از مدیران اجرایی صندوق بود به اعضای کمیته یاد آور شد که در آمد ارزی کشورهای صادرکننده فرآورده های معدنی (از جمله نفت) را نباید در آمد صادراتی متعارفی تلقی کرد، چرا که ذخیره منابع معدنی پایان پذیر است و با منابع تجدیدپذیر (همچون کشاورزی و صنعت) قابل مقایسه نمی‌باشد. به عبارت دیگر درآمد حاصل از صدور مواد معدنی را باید همسان فروش دارایی (sale of assets) دانست. از این گذشته اگر قرار باشد از درآمد ارزی کشورهای صادر کننده نفت کاست، راه آن افزایش بهای نفت و در نتیجه کاهش تقاضا ست! تز یگانه تازگی داشت و بسیار چشمگیر بود. به درخواست کمیته، یگانه گزارشی در این زمینه زیر عنوان: The process of adjustment of mineral exporting countries تهیه کرد و در کنفرانس وزیران که در همان سال در جامائیکا تشکیل شد، مطرح و مورد تصویب قرار گرفت. اشاره علم در این یادداشت به گزارش مزبور است.

صبح زود با [امیر خسرو] افشار سفیر شاهنشاه در لندن مذاکرات مفصلی در مورد شیخ نشینها و نظرات ملک فیصل داشتم که به تفصیل عرض کردم. شاهنشاه از فیصل خوششان نمی‌آید، چون راجع به جزایر با ما خوب تا نکرد، دو رویی کرد. به ما می‌گفت انگلیسها مخالفند. بعد معلوم شد خودش مخالف است. ولی به هر حال وجودش فعلاً یک وزنه است. همه را عرض کردم و این که از این مطلب خیلی ناراحت است که در آن موقع [برزخی] transition بین روزهای آخر [قیمومت] mandate انگلیسها و استقلال [امارات] که شاهنشاه جزایر را گرفتند، او بوریمی را نگرفت. فرمودند همین طور است. ...

چهارشنبه ۵۲/۴/۶

صبح به اختصار شرفیاب شدم و برنامه شاهنشاه را در واشنگتن که با اردشیر [زاهدی] تمام کردم، به عرض رساندم. منجمه این که نیکسون به سفارت ما برای بازدید از شاهنشاه و صرف شام خواهد آمد. احساس کردم شاهنشاه راضی شدند. از سلامتی شاهنشاه جویا شدم. حالشان خوب بود. ... بعد از ظهر ملک حسین وارد شد. در فرودگاه ساعت ۳½ بعد از ظهر ۴۰ درجه سانتیگراد بود! ... شاهنشاه و ملک حسین و علیاحضرت شهبانو و عالیه، ملکه اردن، به شمال تشریف بردند. [ملک حسین] سه تا بچه های خودش را هم آورده بود که از دو زن دیگر هستند. در فرودگاه شاهنشاه به من فرمودند، فوری به نفتیها بگو باز دارید راجع به مسائل بی‌اهمیت بازی در می‌آورید. من شب به فلاح در لندن تلفن کردم و نفتیها را هم خواستم و گفتم.

پنجشنبه ۵۲/۴/۷ و جمعه ۵۲/۴/۸

به اتفاق خانم و دختر و نوه ام و مهندس اسدی و دکتر کنی به دیزین آمدم. این جا هوا بهشت است.

از اخبار مهم جهان اتحاد مصر و لیبی است. سرهنگ معمر قذافی رئیس کشور لیبی اصرار دارد با مصر متحد شود. خواب و خیال ریاست عرب را در سر می‌پروراند و می‌خواهد جای ناصر را بگیرد. سادات رئیس جمهور مصر گرفتار شده است، نه می‌تواند نه بگوید و نه بلی! از قدیم گفته اند: نه باید فلان دیوانه گذاشت و نه فلان به دیوانه داد! گو این که من او را دیوانه عامل آمریکاییها می‌شناسم. نفت آمریکاییها را هم ملی بکنند، بکنند، به هر صورت که به آنها می‌فروشد. بعد هم اگر مصر را در دست بگیرد، از نفوذ شورویها خارج می‌کند. مخارج آن را هم که می‌دهد. حالا اگر کتب ضالّه را در لیبی بسوزانند، به گاو و گوسفند کسی که بر نمی‌خورد. ...

یکشنبه ۵۲/۴/۱۰

ملاقات‌های بسیار زیادی داشتم. از جمله مدیر کمپانی نفتی [اشلند] Ashland آمریکایی که آمده با شرایط خیلی سهل از ما نفت بگیرد و با ما شریک شود و از محل فروش این نفت یعنی از منافی که ما می‌بریم، از ۵۰٪ حصّه خودمان ده ساله [تأسیسات] installation آنها را در آمریکا بخریم. ما در حقیقت نفت را به قیمت ارزان بفروشیم، مثل فروش به دیگران، ولی از مشارکت هرچه گیر آمد، بابت قیمت [تأسیسات] installation می‌رود. اولین معامله از این نوع است، ولی چون این کار را فلّاح می‌کند، اقبال به هم می‌زند.^{۴۳}

۴۳- پیشنهاد شرکت اشلند این بود که پالایشگاه خود را در شهر اشلند (ایالت کنتاکی)، به شرکت ملی نفت بفروشد و نفت ایران در آن جا تصفیه شود و در بازار آمریکا از راه شبکه پخش اشلند به فروش رسد. مدیریت پالایشگاه، در برابر پرداخت کارمزد (fee) با اشلند باشد و از سود فروش فرآورده‌ها نیز سهمی به اشلند پرداخت شود. این پیشنهاد در سن موریتز به شاه عرضه و مقرر شد دکتر پرویز مینا، مدیر امور بین‌المللی شرکت ملی نفت ایران، آن را بررسی کند. نتیجه این بررسی نشان داد که معامله پیشنهادی به هیچ رو

بعد از ظهر وزیر مختار انگلیس را پذیرفتم (چون سفیر در مرخصی است). [گفت] وزیر خارجه دارد نسبت به [وضع حقوقی] status [مستشاران آمریکایی] در ایران مطالعه می‌کند که ببیند منطبق با سربازان انگلیسی در خلیج فارس می‌تواند باشد یا نه؟ (چون شاهنشاه فرموده بودند حالا که ما می‌خواهیم اعلامیه بدهیم که قدرتهای بزرگ از خلیج فارس بیرون روند، وضع سربازهای انگلیسی در شیخ نشینها باید صورت دیگری بخود بگیرد).

راجع به آمدن وزیر دفاع انگلیس گفت بین ۳ تا ۶ اکتبر خواهد آمد، چه مسائلی مورد علاقه شاهنشاه است که بحث شود؟ پرسید خلعت بری در عربستان سعودی چه گفت و گو می‌کند؟ گفتم نمی‌دانم. ... فکر می‌کنم اینها به عربستان سعودی خیلی اهمیت می‌دهند، منتها خجالت می‌کشند به ما بگویند. چنان که ... [در مورد] شیخ نشینها ... [نیز] وزیر خارجه انگلیس خجالت کشیده بود به شاهنشاه عرض کند تا وضع عربستان کاملاً روشن نشود، من نمی‌توانم چیزی عرض کنم. راجع به خرید تانکهای [اسکورپیون] Scorpion اظهار تشکر می‌کرد.

راجع به تغییرات در حزب اقلیت (مردم) از من پرسید که چه پیشرفتی ممکن است داشته باشد؟ من گفتم شما نیامده اید که با من بحث سیاسی بکنید، برای کار آمده اید. بی‌نهایت خجالت کشید و قرمز شد که من از حرف خودم

به سود ایران نیست. پالایشگاه اشلند از دریا بسیار دور است و نفت مورد نیاز آن باید از داخل آمریکا تأمین شود. خود پالایشگاه نیز فرسوده است و بهره برداری از آن اقتصادی نیست. در واقع شرکت اشلند می‌خواست نفت ایران را به بهای ارزان بخرد و در برابر پالایشگاه زیان ده خود را به شرکت ملی نفت ایران بفروشد و تازه بابت اداره پالایشگاه و پخش فرآورده ها، سودی به جیب بزنند. کارشناسان شرکت ملی نفت ایران که مورد پشتیبانی دکتر منوچهر اقبال بودند به این نتیجه رسیدند که درآمد فروش نفت خام بیشتر از فروش فرآورده های پالایشگاه اشلند است. این معامله به وسیله یکی از ایرانیان مقیم آمریکا که از دلالتان به نام آن زمان بود و با دکتر فلّاح روابط بسیار نزدیکی داشت ساخته و پرداخته شد ولی سرانجام به نتیجه ای نرسید.

خجل شدم، ولی دیر بود. بعد پرسید خبر داری که بوتو به هند می‌رود؟ از بس خجالت کشیده بود، این سؤال بی‌معنی را کرد که هیچ ارتباطی به هیچ جا نداشت و هنوز اساس هم ندارد. من گفتم نه، و قدری راجع به هند و پاکستان صحبت کردم که تلافی حرف اول خودم را بکنم.

دوشنبه ۵۲/۴/۱۱

صبح به نوشهر رفتم. دو ساعت تمام شرفیاب بودم. از ساعت ۱۲ تا ۲ بعد از ظهر. در صورتی که شاهنشاه [ساعت] یک با ملک حسین معمولاً ناهار می‌خورند.

سر ناهار شهبانو از شاهنشاه اظهار گله از این تأخیر کردند. شاهنشاه خیلی با بی‌اعتنایی نسبت به شهبانو و ملک حسین، هر دو، فرمودند، «چه کنم؟ با وزیر دربار کار داشتم.» ولی ملک حسین ناراحت نشد. عرض کرد شاهنشاه خیلی کار دارید. مذاکرات با سفیر آمریکا، سفیر شوروی و وزیر مختار انگلیس را به تفصیل عرض کردم. خلاصه [ای] که از گزارش [گروه] اندیشمندان تهیه کرده بودم به عرض رساندم. ... فرمودند، با وصف این به متن را بخوانم. قربانت گردم! اگر می‌خواستی متن را بخوانی، چرا ده ساعت بیشتر وقت مرا گرفتی که این خلاصه را تهیه کنم؟ گزارش اشلند را به عرض رساندم. معلوم شد اقبال خرابکاری زیاد کرده [است].

در مورد لایحه درختکاری، عرض کردم این لایحه پدر مردم را به دستشان می‌دهد. ژاندارمری و کدخدا به جان مردم می‌افتند و به هر بهانه آنها را توقیف می‌کنند و پول می‌گیرند. فرمودند بگو مطالعه بیشتری بشود.

راجع به آمدن پادشاه یونان و خانم جانسون عرض کردم اگر من جای پادشاه یونان بودم، با این موقعیت نمی‌آمدم. فرمودند چه مانع دارد؟ عرض کردم ایشان سابقاً پادشاه همین کلنل‌ها بود، حالا دشمن اینها است. به این صورت ما چه طور می‌توانیم با یونان رابطه داشته باشیم؟ فرمودند اهمیت ندارد.

سرناهار تمام صحبت از انقلاب داخل عراق بود، چون دیروز رئیس امنیت عراق وزیر دفاع و وزیر کشور را به خانه اش دعوت کرد و خواست آنها را بگیرد و توقیف کند، با مقاومت آنها رو به رو شد و وزیر دفاع کشته شد. رئیس امنیت متواری شد و بعد دستگیرش کردند. به هر صورت صحبت تمام بر سر این وحشیها بود و صحبت خوبی بود. هم شاهنشاه راضی بودند هم ملک حسین.

بعد از ناهار شاهنشاه به من فرمودند، اولاً به وزیر مختار انگلیس بگو مسائلی که می‌خواهم با کارینگتون (وزیر دفاع انگلیس) صحبت کنم همان دنباله مسائل قبل است. راجع به ارتباط ارتش ما با ارتش انگلیس، مخصوصاً از لحاظ اسلحه و اختراعات تازه منجمله به کار بردن اشعه [لیزر] در تیراندازی تانکها و ساختمان اسلحه سازی اصفهان و خرید [رزمناو] Through deck cruiser. بعد هم به وزیر مختار انگلیس و سفیر آمریکا، هر دو، بگو که بیچاره ملک حسین جز moral [روحیه] خود و ارتش خود چیز دیگری [ی] ندارد. چرا عربستان سعودی و آمریکا به او کمک نمی‌کنند؟ سوریه همین حالا ۲۰۰۰ تانک دارد، هواپیمای میگ روسی مدرن دارد. اردن هیچ ندارد. چرا به او کمک نمی‌کنند؟ عربستان سعودی به جای دو هزار میلیون دلار که می‌خواهد برای تسلیحات خودش خرج کند، اگر دویست میلیون دلار به ملک حسین، بدهد اثرش صد برابر برای اعراب و برای خود ملک فیصل بیشتر است.

بعد من با ملکه اردن به تهران برگشتم. شب ملکه اردن در هتل اینترکنتینانتال برای شام مهمان بود. ...

چهارشنبه ۵۲/۴/۱۳

صبح را آزاد بودم که با یک دختر ایرانی پس از روزها ملاقات کنم. تلفن داخل اتومبیل من زنگ زد که شاهنشاه چون دندان درد گرفته اند، الآن به

تهران تشریف می‌آورند. فوری خودم را به آن منزل رسانده دختر را بوسیده خداحافظی کردم. به فرودگاه رفتم، به اتفاق شاهنشاه به محکمه دندانسازی رفتم. [دکتر منوچهر] اقبال هم که به شمال برای شرفیابی رفته بود در رکاب برگشت. مجدداً شاهنشاه را از محکمه دکتر نواب به فرودگاه بردم. بعد به سفارت آمریکا رفتم. عید استقلال بود. چون معاون رئیس جمهور به سفارت ما به مناسبت عید تولد شاهنشاه می‌رود، من ناچارم بروم. ناهار شهردار اسرائیلی بیت المقدس که از دوستان قدیمی من است، مهمان من بود. ...

ساعت ۷½ برای مهمانی علیاحضرت شهبانو به نوشهر آمدم. ... بعد از شام مدتی عرایض را به شاهنشاه عرض کردم. تعجب است در مذاکرات خودم با وزیر مختار انگلیس گفته بودم سوریه ۲۰۰۰ تانک ت-۶۲ روسی دارد. شاهنشاه خیلی عصبانی شدند. فرمودند، من کی گفتم؟ گفتم ۲۰۰۰ تانک دارد که تعدادی هم ت-۶۲ است. همین حالا تلفن کن، تصحیح کن. ساعت ۱۱ شب به وزیر مختار انگلیس تلفن کردم... بدبخت را از خواب پراندم و این تصحیح را کردم. بعد رفتم با شاهنشاه و ملک حسین نشستیم به حرف زدن، یک ساعتی طول کشید. فرمودند، همین حالا به سفیر آمریکا تلفن کن فردا بیاید ملک را ببیند.

بدبخت سفیر آمریکا را هم از خواب پراندم، در نصف شب! حال آن که امروز ۴ ژوئیه بود و اینها خیلی گرفتاری داشتند. ترتیب هواپیما و آمدنش را هم دادم.

یکشنبه ۵۲/۴/۱۷

صبح به نوشهر رفتم و شرفیاب شدم. از ساعت ۱۰½ تا ۱۴ بعد از ظهر سه ساعت شرفیاب بودم. خودم خجالت کشیدم و باعث حسادت عده زیادی شدم. کارهای اداری زیادی بود از جمله گزارشات بدبخت بانک عمران که

عرض کرده بود باید قیمت محصولات کشاورزی ایران مخصوصاً گندم بالا برود. چه معنی دارد گندم گران به دو برابر قیمت از خارج وارد کنیم و قیمت گندم داخلی نصف این باشد، یعنی تنی ۶۰۰ تومان؟ (و ۱۲۰۰ تومان از خارج وارد می‌شود). شاهنشاه فرمودند، باعث گرانی قیمت‌ها می‌شود. عرض کردم پس چه طور می‌خواهید سطح زندگی روستاییان را بالا ببرید؟ فرمودند، بروید مطالعه کنید. ...

لایحه درختکاری را عرض کردم. عرض کردم باعث خرابی باغات و جلوگیری از احداث باغ جدید می‌شود. فرمودند اصلاح شد، گفتیم قطر درخت‌ها را از ۱۰ سانتیمتر به ۱۵ سانتیمتر در متن قانون اضافه کنند. خیلی مایه تعجب شد مردی با این فراست چه طور گاهی ممکن است نسبت به بعضی مسائل این طور خام بشود. ولی مطلب دیگری فرمودند که کاملاً صحیح بود و این بود که تمام برنامه های انقلابی ما همین معایب را در اول داشت ولی وقتی اجرا شد، دیدیم که خوب است. این صحیح است ولی ممکن بود خیلی بهتر هم باشد، با آن که مجری آن خودم بوده ام، این موضوع را می‌گویم. ...

شب مهمانی در شاه چشمه نزدیک چالوس که چای خوران اعلیحضرت فقید بود و حالا مهدی شیبانی استاندار مازندران از اداره املاک خریده [است] مهمانی بود. شاهنشاه مهمان استاندار بودند. شب خوشی گذشت. ...

سه شنبه ۵۲/۴/۱۹

صبح شاهنشاه [به اتفاق شهبانو] از نوشهر تشریف آوردند که از مهمان خودشان بدرقه بفرمایند. قبل از آمدن شاهنشاه دو هواپیما از اردن رسید یک برای این که ملک حسین را مستقیماً به لندن و دیگری ملکه او را مستقیماً به عمان ببرد. نخست وزیر (رفاعی)، رئیس ستاد و سازمان امنیت هم آمدند که با ملک به لندن بروند. ... شاهنشاه و شهبانو به اتفاق مهمانها وارد

شدند. من بسیار خوشم آمد که ملک صورت تمام عمله و اکره خود را از نخست وزیر تا پایین بوسید، با آن که آنها دست او را نبوسیدند! من عرایضی نداشتم. شاهنشاه مرا صدا زدند و نامه خانم گاندی نخست وزیر هند را به من دادند (در جیبشان بود، معلوم بود رشیدیان برده است) که جوابی تهیه کنم. در این نامه گفته است من نمی‌آیم، شما بیایید. و تعجب است که شاهنشاه عصبانی نبودند. فرمودند، جواب مناسبی بدهید و بعد هم ببینید وزیر خارجه هند می‌تواند به ایران بیاید؟ در صورتی که بلافاصله بعد به من فرمودند، به این فرانسه‌ها روندهید، بگوئید من به فرودگاه نخواهم رفت. تومی روی، پمپیدورا بر می‌داری، می‌آوری به کاخ، با من شام بخورد. بعد او را برمی‌گردانی. تأکید فرمودند غیر از این چیزی نگوئید. می‌خواهد نیاید، نیاید (پمپیدو به پکن می‌رود و رئیس تشریفات او آمده است این جا راجع به آمدن پمپیدو مذاکره کند).

نشانی قرار بود به عزری سفیر غیر رسمی اسرائیل بدهیم. [نشان درجه] ۲ تاج تصویب فرمودند که به تاریخ ... قبل از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ داده شود. چه قدر شاهنشاه پیش بین و عاقل است. خدا حفظ کند. ... ناهار والاحضرت شاهدخت اشرف با عده [ای] مهمان من بودند که اموالشان را وقف بر خیرات بکنند. جلسه بسیار خوب و میمونی بود و کار تمام شد....

شنبه ۵۲/۴/۲۳

صبح به کارهای جاری و تهیه برنامه و کارهای مسافرت آمریکای شاهنشاه گذشت.

بعد از ظهر عروسی سرگرد اویسی با دختر دکتر رام بود. آن جا رفتم. سرکار فریده خانم مادر علیاحضرت تشریف داشتند. دیدم افسرده هستند. چیزی نگفتم. وقتی منزل آمدم، غفلتاً فریده خانم به منزل من آمدند و مدتی

در مورد اشاعه خبر ازدواج شاهنشاه مذاکره کردند. من گفتم دروغ محض است، ولی شایعه را دشمنان ما می‌اندازند. با وصف این سرکارنباید این حرفها را بزنید. از این حرفهای خاله زنکی، گریه کردن و سر و صدا راه انداختن بر ضرر خود شماست. چه طرفی از این کار می‌بینید؟ حال آمدیم چنین اتفاقی هم افتاده باشد، سروصدا راه انداختن شما که علاج آن را نمی‌کند. من اگر برای سرکار احترام قائل بودم و هستم برای این [است] که خودتان را بالاتر از این حرفها نگاه داشته بودید. به هر صورت طوری شدید حرف زدم که خانم از کرده پشیمان شد و از من قول گرفت که چیزی به شاه عرض نکنم. ... [وگرنه] خیلی مسائل دیگر را هم مخلوط با این کار می‌کردند و چیزی هم طلبکار می‌شدند! بعد که رفتند، خانم علم که حضور داشت، گفت خیلی تندی کردی، معنی نداشت. گفتم شما فضولی نکنید....

دوشنبه ۵۲/۴/۲۵

صبح ... سفیر آمریکا پیش من آمد. مقدار زیادی راجع به خاورمیانه و بچگیهای فیصل و ارزش ملک حسین و تقویت سوریه توسط شوروی صحبت کردیم. با وصف بچگیهای فیصل، به عربستان سعودی خیلی اهمیت می‌گذارند. [بزرگترین ذخیره] نفت دنیا را دارد. بیچاره پیغمبر اسلام اگر می‌دانست چنین ماده [ای] در آن جا هست، دیگر حج را برای زنده نگاه داشتن شبه جزیره عربستان راه نمی‌انداخت و مردم را به عسرت نمی‌گذاشت. ... بعد از ظهر شاهنشاه از شمال وارد شدند خیلی سرحال نبودند. ... یک صبح به استقبال خانم جانسون رئیس جمهور فقید سابق آمریکا رفتم که مهمان ماست.

...

سه شنبه ۵۲/۴/۲۶

صبح شرفیاب شدم. روز بسیار بدی بود چون صبح در افغانستان کودتا شده است. سردار داود خان نخست وزیر اسبق افغانستان، پسر عمو ... و شوهر خواهر شاه بر علیه شاه [کودتا کرده است]. تف بر این دنیا. بیچاره سردار عبدالولی خان شوهر دختر شاه، فرمانده پادگان کابل، هم گویا کشته شده باشد. خیلی با من دوست بود. شاهنشاه خیلی ناراحت بودند، به خصوص که این شخص طرفدار بسط نفوذ شوروی است گو این که نمی‌تواند کمونیست باشد، چون خیلی مالک بزرگ و متمولی است. اغلب دهات آباد افغانستان مال اوست. مضحک این است که این شخص دیکتاتور بود. ۱۵ سال نخست وزیر افغانستان بود، به طور استبداد مطلق. حالا می‌گویند برای آزادی دادن به مردم کودتا کرده ام. حتی با تشکیل مجلس رسمی هم مخالفت می‌کرد. با همه این تفصیل باز اگر کار به خودش ختم بشود راضی هستیم. مطلب مهم این است که تمام افسران ارتش افغانستان در شوروی درس خوانده اند و مسلماً [شستشوی مغزی] brain wash شده اند، به خصوص با فقر و مسکنت بزرگی که دامنگیر آن هستند. و بلا تردید بعد از مدت کوتاهی کلک داود را خواهند کند و افغانستان هم یک بلای دیگر مثل عراق برای ما می‌شود. آقای داود خان هم جمهوری اعلام کرده اند. مدتی در این باره گفت و گو شد. به شاهنشاه عرض کردم اگر پادشاه که حالا در ایتالیا بسر می‌برد، به خود دل بدهد، بیاید در غرب افغانستان پیاده بشود، می‌توانیم زیاد به او کمک کنیم و کلک داود را بکنیم، بدون درگیری نظامی، با عشایر فقط. فرمودند این جنّم را ندارد، به علاوه باید صبر کرد. وای که این صبر پدر ما را در می‌آورد!

ناهار مهمان سفیر آمریکا بودم. با خانم جانسون مدتی درباره افغانستان صحبت کردیم. یا واقعاً خبر ندارند، یا به اهمیت موضوع واقف نیستند. فقط گفت بیوگرافی داود را امروز خوانده است. در جیبش هم بود!

بعد از ظهر باز شرفیاب شدم. نتیجه مذاکرات با سفیر آمریکا را عرض کردم. فرمودند یعنی چه؟
 بعد ملّا مصطفی بارزانی رهبر کردها که آمده است، دو ساعتی شرفیاب بود. عریضه [ای] به شاهنشاه تقدیم کرده است که این جا می‌گذارم.^{۴۴}
 سر الک هیوم وزیر خارجه انگلیس از من با پیغام پرسیده بود حالا که شاهنشاه به انگلیس تشریف می‌آورند آیا ما تکلیفی داریم؟ گفته بودم البته که دارید. باید خودت به فرودگاه به استقبال شاهنشاه بروی. با آن که غیر رسمی توقف می‌فرمایند، بیچاره جواب داده بود چشم! به شاهنشاه عرض کردم. فرمودند چرا گفتی؟ و ناراحت شدند. نمی‌دانم در باطن هم ناراضی بودند یا نه. ولی به هر حال من کارم را کردم. شاهنشاه من در این موقع باید خیلی در سطح بالا قرار گیرند، به خصوص بعد از جریانات افغانستان.

پنجشنبه ۵۲/۴/۲۸

صبح به اختصار شرفیاب شدم. برنامه ای از بی‌بی‌سی شنیده بودم که شاه افغانستان را با شاهنشاه ایران مقایسه می‌کرد.

میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است

خیلی خوب و بی‌طرفانه بود و بالأخره می‌گفت شاه ایران یک وزنه بین المللی و یک مرد دینامیک است. شاه افغانستان در چهل سال سلطنت متحجر شده بود و کاری از پیش نمی‌برد. بعد هم می‌گفت به نظر می‌رسد یک عمل خانوادگی و با توافق بود. فرمودند، پس کشت و کشتار چه بود؟ ولی پسر

۴۴- رونوشت نامه به پیوست این یادداشت آمده است. در صفحه سوم این نامه تأکید شده که رابطه ایران و کردهای عراق عمیق تر از رابطه ترکیه با ترکهای قبرس است.

14/7/1973

To His Imperial Majesty the Shahinshah Aryamihir

We are utmost honoured to have this audience from You and are very grateful for it.

Your Imperial Majesty has been always concerned about Kurds who have been suffering for the last 12 years from the oppression and the racial war waged by successive Iraqi governments and Iran under Your esteemed leadership has done its best to help us survive and be protected from the aggressive policy practised by Baghdad towards us. We express here in the name of Kurds in Iraq our gratefulness and thanks to Your Imperial Majesty and the policy pursued towards us.

Events show that Baghdad regime will not implement the clauses of the March agreement by 11 March 1974, the dead-line set for that. as a consequence the resumption of their large scale hostilities against our people is the possibility one foresees. We expect that then all measures including non-conventional ones like poisonous gases will be used against our population, and we think that Kurdish people in Iraq has to become stronger in order not only to face events but to take initiatives against the aggressors.

Iraqi political formula shows clearly that Kurdish element in Iraq is a strong and stable one and has the greatest influence on events in this country, Furthermore we think that this importance has now increased because Baath regime did bring in foreign powers and tries to create troubles in the Persian Gulf and in the area as a whole including the Indian Ocean and Pakistan in cooperation with the others.

.... /2

The Kurdish movement in Iraq, being the only uncontrolled opposition, could through Your Majesty's support and under Your advices play a bigger role in the region's affairs and that role could well be backed by the big majority of Iraqi people who are against the regime. Taking into consideration the fact that the regime in Baghdad is not stable and internal differences are creating a process of gradual elimination of its members (well witnessed by latest events in Baghdad) and the fact that its hated by the big majority of Iraqi people; the role that we can play could go even up to the point of trying through cooperation with decent Arab elements and the way You think is feasible to change the present regime.

To try to take initiatives from our side and play that role our movement's capability level must be raised from a defensive to an offensive one and our financial problems need to be solved besides the utmost sponsoring possible by your Imperial Majesty's country for the whole thing .

At this very point we believe that full American understanding and backing for the big role Iran plays in the struggle for stability and freedom in the area, and for our cause and that of all the Iraqi people at this critical period is necessary specially when we see that the other front has USSR clearly and as deep as possible behind it and efforts are going on to strengthen Soviet influence and communism in the area .

Our people look at Your Imperial Majesty as a father and protector and is certain that any other door open to us had Your efforts behind it. Consequently and taking into consideration the fact that you have on many occasions said that

Iran cannot stay indifferent when genocide goes on against Kurds in Iraq and that relations between Iran and Iraqi Kurds should be deeper than what exist between Turkey and Cyprus Turks, we turn towards You to protect us from Baath threats backed by the Russians and to try to increase support to our movement in Iran and outside the way You think is feasible and through Iran, and we have no doubt that Your Imperial Majesty will not endeavour any efforts for that and on any occasion You have including Your coming visit to the United States of America . We have no doubt that any strength added to our movement will be an active participation in the struggle for stability ,freedom and getting rid of foreign influence in the region that struggle which Iran under Your esteemed leadership courageously leads, and concerns all states who like that struggle to succeed .

We would like to make it clear here that Your Imperial Majesty could talk in United States or any other place you find it necessary for us and we are ready to accept the commitments needed from us when we are helped and the way Your Majesty thinks those commitments should be made .

We again present our gratefulness to Your Imperial Majesty for every thing and are sure that you do what is best for us. We express here also our gratitude for our friend general Nasiri who has always applied what you have ordered for our cause with the best of good - will



Mustafa Barzani

پادشاه در نایروبی [کنیا] برای داود امید موفقیت کرده است. عرض کردم وزیر مختار انگلیس عرض می‌کند آن [اعلامیه] declaration که مورد علاقه شاهنشاه بود که کشورهای اطراف خلیج فارس صادر کنند و از حضور کشورهای بزرگ در آن جا اظهار بیزاری نمایند، با مخالفت فیصل رو به رو شده [است]. پس دیگر آن مسئله که امر فرمودند ما راجع به حضور نیروهای خودمان در شیخ نشینها تجدید نظر نماییم، منتفی می‌شود (شاهنشاه می‌خواستند که آنها به صورت مشاورین آمریکایی درآیند). فرمودند، به این احمق فیصل مگر می‌شود حرف حالی کرد؟ ...

جمعه ۵۲/۴/۲۹

ظهر شرفیاب شدم. ... افشار از لندن عرض کرده بود نخست وزیر انگلیس هم استدعای شرفیابی دارد. اجازه فرمودند. عرض کردم لابد در فرانسه هم نخست وزیر و وزیر خارجه و پمپیدو، رئیس جمهور، شرفیاب می‌شوند. فرمودند هیچ [اقدامی] نکنید. ولی من اقدام کرده ام و بعدها البته مورد بی‌مرحمתי قرار می‌گیرم! نمی‌دانم به ظاهر یا باطن؟ به هر صورت شاهنشاه مرد بزرگ و عاقل و نکته سنجی است و انسان حقیقتاً خیلی دشواری دارد که [سرخود] کار کند و نمی‌داند چه کار کند. عرض کردم رادیو پختونستان هم شروع به کار کرد، از کابل. فرمودند، چشم ما روشن!

...

شنبه ۵۲/۴/۳۰

صبح به اختصار چند دقیقه سر صبحانه شاهنشاه شرفیاب شدم. تلگرافی از اردشیر زاهدی سفیر از واشنگتن رسیده بود. مذاکراتی که با سفیر افغانستان راجع به این که رژیم جدید را بشناسیم کرده بود. سفیر افغانستان اصرار کرده است زودتر بشناسیم. اردشیر با سفیر پاکستان هم صحبت کرده است،

هم چنین با تلفن با بوتو، و بوتو گفته بود خوب است به آمریکا و انگلیس بگوییم، که بعد از ما بشناسند. فرمودند ما که تصمیم اتخاذ کردیم که امروز بشناسیم. به اردشیر جواب بده برای این که بهانه ای بعدها برای رژیم جدید به دست نداده باشیم، تصمیم گرفتیم آنها را بشناسیم. تا حالا شوروی و هند و آلمان غربی آنها را شناخته اند

بعد سفیر ونزوئلا و سفیر یمن شمالی اعتبارنامه تقدیم کردند. وقتی سفیر یمن آمد، شاهنشاه یواشکی به من فرمودند، تو خیال می‌کنی این چند نفر را با دست خودش سربریده باشد؟

ناهار وزیر خارجه هند شرفیاب شد. من سر ناهار بودم. صحبت‌های اقتصادی بیشتر بود. ولی قبل از ناهار برای یک ساعت وزیر خارجه هند شرفیاب بود. وزیر خارجه ما هم نبود.

...

سر شام رفتم، در کاخ علیاحضرت ملکه پهلوی. فریده خانم از این مسائل خاله زنکی و ازدواج شاهنشاه یک ساعت با من صحبت کردند، پوستم را کردند. من هم باز سخت جواب دادم.

امروز مصادف با ۳۰ تیر کذائی است که دکتر مصدق که وسیله قوام السلطنه برای سه چهار روز برکنار شده بود با کمال قدرت قوام را ساقط کرد و مجدداً بر سرکار آمد.^{۴۵} البته از پیروزی ما! من در این زمینه

۴۵- در تیر ماه ۱۳۳۱ دکتر مصدق، نخست وزیر وقت ایران، تصمیم گرفت خود عهده دار وزارت جنگ شود. مخالفت شاه با این امر منجر به استعفای دولت مصدق و روی کار آمدن احمد قوام شد. ولی دولت قوام بیش از چند روزی نپایید و به دنبال موج اعتراض در سراسر کشور و تظاهرات خونین در تهران و چند شهر دیگر، در ۳۰ تیر ۱۳۳۱، دوباره دکتر مصدق مأمور تشکیل دولت شد. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به:

Mostafa Elm: Oil, Power and Principle. Iran's Oil Nationalization and its Aftermath. ch. 16 Qavam's Prime Ministership... pp. 234-247.

بعدها اگر عمری بود چیزی خواهم نوشت که این اطرافیان آن وقت شاهنشاه مثل مرحوم [حسین] علاء وزیر دربار و مرحوم سپهبد [مرتضی] یزدان پناه و مرحوم حشمت الدوله دیبا چه پفیوزی به خرج دادند و دوباره کارها را دو دستی تقدیم مصدق کردیم و مقدمات اخراج شاهنشاه توسط مصدق از کشور پیش آمد. مردم خیال می‌کنند تمام بازی خارجی است، یا خارجی بود. ولی من تصور می‌کنم اگر انسان اندکی شهامت و دل داشته باشد، خارجی گه می‌خورد که بتواند فضولی بکند. تمام بدبختیها که داشته ایم بر اثر پفیوزی و بزدلی خودمان بوده است.

خارجی می‌خواست مرا هم روز پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ از نخست وزیری بیندازد به شاهنشاه عرض کردم توپ و تفنگ و قدرت دردست من است. از چهار تا اراذل و اوباش که پول سپهبد بختیار را گرفته است و او که پول آمریکاییها را داده است، بترسم؟ اول و آخر آنها را پاره می‌کنم! و کردم. نه تنها اول و آخر آنها را پاره کردم، آخوندها را و نفوذ آنها را برای همیشه از میان برداشتم. بعد خارجی از طریق دیگر آمد. حسنعلی منصور را به عنوان لیدر روشن فکران تراشیدند و به شاهنشاه قبولاندند که این شخص و این روشنفکران، ایران را گلستان خواهند کرد. شاهنشاه قبول فرمودند و به من امر دادند استعفاء کن. فوری سمعاً و طاعتاً اطاعت کردم. من به هر حال امر شاهنشاه ایران را که از جان و دل دوست دارم، اطاعت کردم و گرنه دوباره پدر خارجی و خارجی پرست را درآورده بودم. مطلب به قدری شور بود که در انتخابات نسبتاً آزادی که من انجام دادم، منصور که کاندید وکالت تهران بود و می‌خواست وکیل درجه یک تهران باشد، وکیل دوازدهم می‌شد. بعد از ظهر قرائت آراء [راکول] Rockwell پدر سوخته، وزیر مختار آمریکا، سراسیمه پیش من دوید که دستم به دامن، بگو منصور را بالا بیاورند. یاللعجب! او را فحش کاری کرده از منزل بیرون کردم و شب گزارش را به شاهنشاه دادم. باری وکیل درجه ۱ نشد، ولی دو ماه بعد نخست وزیر ایران

بود. و حالا هم هنوز همان حزب بر سر کار است و آقای هویدا نفر دوم منصور و مغز متفکر او بعد از کشته شدن منصور نخست وزیر هست که هست. حالا ۸ سال می‌گذرد.

...

چهارشنبه ۵۲/۴/۲۷

صبح شرفیاب شدم. باز موضوع افغانستان مطرح بود. داود دارد مسلط می‌شود. با پادشاه هم تماس گرفته ایم، یعنی هیچ! گفته است حالا منتظرم! معلوم نیست عبدالولی کشته شده باشد. شرح جریان را که از ساواک رسیده بود بررسی کردیم و دیگر هیچ.

... مذاکرات با فریده خانم را به تفصیل عرض کردم. عرض کردم، من جواب محکم دادم، ولی به هر حال این شایعه بسیار بد است. فرمودند، برو فکری بکن. عرض کردم این دخترهای بی سر و پا را که هر کسی معرفی می‌کند، بالأخره این زحمتهای راه می‌اندازند. شاهنشاه خندیدند، ولی ناراحت بودند. سر شام رفتم. صحبت تمام از افغانستان بود و صحبت خصوصی مدعوین، منجمله خود علیاحضرت ملکه پهلوی، ازدواج شاهنشاه! یعنی چه؟ مثل این که همه دیوانه شده اند.

یکشنبه ۵۲/۴/۳۱

صبح حضور شاهنشاه شرفیاب شدم که قرار بود دو ساعت دیگر به سمت لندن و واشنگتن پرواز فرمایند. شاهنشاه سرحال و تنها و نسبتاً بی‌کار بودند. دستخطی برای پادشاه یونان توشیح فرمودند، در جواب عریضه او. مدتی در خصوص یونان صحبت کردیم که آیا رژیم کلنل‌ها قابل دوام است یا نه. فرمودند معلوم نیست، ولی عجب این است که تمام کشورهای کمونیستی

هم از اینها راضی هستند، چون کار یونان به هر حال الآن سروسامانی گرفته است.

بعد در خصوص افغانستان صحبت شد. عرض کردم گو این که پادشاه هیچ عکس العملی نکرد، ولی ما هم خیلی مفتی آنها را شناختیم. ما امکان همه جور اقدامات داشتیم و داریم. فرمودند آخر اقدام یک طرفی ما کافی نبود. عرض کردم برای امتیاز گرفتن که خوب بود. من خودم می‌توانستم تا هرات دردسرش را فراهم کنم.^{۴۶} فرمودند می‌دانم، ولی از این عمل داود را جریحه دار می‌کردیم. عرض کردم هنگام این بدبختی و اول کار ناچار بود امتیازات فراوانی به شاهنشاه بدهد. دیگر چیزی نفرمودند. مثل این که از کمک آمریکا و انگلیس در مقابل شوروی خاطر جمعی ندارند. به هر حال من بنده شاه هستم، هرچه او خواست می‌کنم و مطمئن هستم از من بهتر می‌بینند.

صحبت‌های دیشب فریده خانم را عرض کردم و منجمله این که ایشان به من می‌گفتند، دختر من خوشبختانه به تجمل عادت نکرده [است] (یعنی این که می‌تواند طلاق بگیرد). گو این که این را برزبان نیاوردند، ولی معنی آن این بود. فرمودند، زکی! و بعد مفصل صحبت کردیم که چه باید بشود. قرار شد برای این دختره پدرسوخته شوهری پیدا کنیم.

کاری نبود عرض کنم. نامه ای از یک دختر بسیار خوبی رسیده بود، حضورشان تقدیم کردم. خوشحال شدند. مدتی خواندیم و مشغول شدیم. امر فرمودند مدتی حرف زده ایم، یک چای برای تو هم بیاورند. چای خوردیم.

۴۶- خانواده علم از زمانهای گذشته با سران منطقه هرات (خراسان خاوری تاریخی)، روابط نزدیک دوستی و خانوادگی داشتند و دارای املاکی در آن سوی مرز بودند. همسر امیر اسماعیل خان (شوکت الملک اول) برادر بزرگتر محمد ابراهیم (پدر علم)، دختر سلطان احمد خان بلوچ، شاه هرات، بود. برای آگاهی بیشتر در این زمینه نگاه کنید به تز دکترای پیروز مجتهدزاده در دانشگاه لندن:

Evolution of Eastern Iranion Boundaries. Role of the Khozeimeh Amirdom of Qaenat and Sistan. London, June 1993.

باز هم حرف زدیم. حوصله علیاحضرت شهبانو سرآمد. تلفن فرمودند، چه قدر حرف می‌زنید؟ فرمودند، آخر کار داریم! ... شاهنشاه ساعت ۱۶ پرواز فرمودند ...

دوشنبه ۵۲/۵/۱

... وزیر مختار آمریکا آمد. در خصوص برنامه والاحضرت همایونی ... [و] افغانستان و این که آیا داود دوام می‌آورد یا نه، صحبت کردیم. می‌گفت یک سال پیش داود به سفیر ما گفته بود که اگر وضع شاه به همین طورها بماند، قابل دوام نخواهد بود، باید حرکتی بکند. و حالا برادرش نعیم، که سابقاً وزیر خارجه افغانستان بود و من خوب می‌شناسم، به سفیر ما یادآوری کرده است که مگر حرف پارسال ما را از خاطر برده اید که از حرکت ما اظهار تعجب می‌کنید؟ بعد هم می‌گفت عکس کمیته انقلاب داود برای ما رسیده [است]. تمام افسران جوان یا همکاران سابق داود یا پسران آنها هستند. ...

چهارشنبه ۵۲/۵/۳

صبح ... رضا فلّاح پیش من آمد و گفت باید در هیئت مدیره جدید نفت چهره های تازه بیایند. راست می‌گوید. قرار شد در پاریس عرض کنم. از اخبار مهم داخلی که هیچ جا انعکاس پیدا نکرد، موافقت شورویها با اضافه پرداخت قیمت گاز ماست که در سال دویست ملیون دلار می‌شود. ... در عوض برای موفقیت در امر نفت جشن و چراغانی شروع شده و پشتیبانیهای لوس و خنک شبیه کارهای مصدّق. امروز در مجلس آن قدر تملّق گفتند که من به حال تهوع افتادم. واقعاً شاهنشاه ادعای خدایی نمی‌کند، مرد بسیار بزرگی است و یک انسان واقعی است. ما ایرانیها اسکندر را با تملّق به روزی انداختیم که تمام سران لشکری خودش را کشت که تملّق او را نمی‌گفتند.

... شب دیدن ولیعهد رفتم. با ایشان و والاحضرت‌های فرحناز و علیرضا کاراته بازی کردم. مقداری لگد به پر و پای من زدند. سرکار فریده دیبا آن جا بودند. باز صحبت‌های خاله زنکی را آغاز و یک ساعت و نیم وقت مرا تلف کردند.

شاهنشاه وارد واشنگتن شدند. نیکسون تجلیل زیادی کرد. شاهنشاه هم جواب بسیار خوبی دادند. ...

پنجشنبه ۵۲/۵/۴

... امروز عباس مسعودی مدیر اطلاعات دیدنم آمد. گفت از عراق خبردار که عراقیها حاضر شده اند مذاکره با ما را مجدداً شروع کنند و راجع به خطّ میانه شطّ العرب وارد مذاکره گردند. معلوم می‌شود وضع داخلی آنها متزلزل شده [است]. فوری به شاهنشاه تلگراف عرض کردم. [عباس] آرام^{۴۷} سفیر شاهنشاه در چین که تهران است، دیدنم آمد. گفت دیشب مهمان سفیر چین در ایران بود. او هم گفته بوده است که ما از یک سال پیش می‌دانستیم که روسها با داود خان مشغول مقدمه چینی کودتایی هستند. احتیاطاً به شاهنشاه تلگراف عرض کردم. ...

جمعه ۵۲/۵/۵

امروز مصادف با سالروز درگذشت اعلیحضرت شاهنشاه فقید بود. ساعت ۷ ۱/۲ صبح برای ادای احترام به آرامگاه رفتم. بعد به دفترم برگشتم. تا ظهر کار کردم و ظهر به طرف پاریس پرواز کردیم. قبل از حرکت معلوم شد رئیس تشریفات ساعت مراجعت موکب شاهانه را از واشنگتن اشتباه کرده

۴۷- عباس آرام در دولتهای علم، منصور و چند سال اول نخست وزیری هویدا، وزیر خارجه بود. بعد از بازنشستگی مدتی سناتور شد و سپس علم شغلی به او در دربار داد تا از نظر مالی در مضیقه نباشد.

است! اوقاتم خیلی تلخ شد. برنامه پروازها به هم می‌خورد، چون باید والاحضرت همایونی در پاریس با شاهنشاه ملاقات کنند و [بعد] به واشنگتن پرواز نمایند. شاهنشاه هم به موقع از واشنگتن به پاریس برسند. ...

...

... پرون رئیس جمهور اسبق آرژانتین که با آن تمهیدات برگشت که رئیس جمهور آرژانتین شود، دچار مرض قلبی شده [است]. مردکه احمق فکر نکرد که در هشتاد سالگی این کارها از آدم ساخته نیست.

امروز در راه فرودگاه باز اخبار لوس و تلگرافات پشتیبانی مردم را از امر نفت گوش می‌کردم. وای که چه کار بزرگی را با این حرکات احمقانه چه قدر خراب می‌کنند. اوقاتم تلخ شد، رادیو را بستم. راننده من پسر باهوشی است. فهمید من عصبانی شدم. گفت «فلانی، البته کار مهمی انجام شده [است]. ولی ملت درست سر در نمی‌آورد. به اضافه که قند و شکر و روغن نباتی و گوشت که ما به الاحتیاج مردم است، پیدا نمی‌شود. سیمان هم که برای ساختمان یافت نمی‌شود. من بعد از مدت‌ها دوندگی موفق شدم از شهرداری جواز ساختمان بگیرم، آن هم به زور تو و می‌خواستم در تابستان چند اتاقی برای خودم بسازم، تازه سیمان نیست.» خیلی حرف عجیب عبرت انگیزی گفت. پشت من لرزید. خدا لعنت کند این هویدا را. مثل این که واقعاً مأموریت خرابکاری دارد و کک هم او را نمی‌گزد.

حالا در هواپیما به طرف پاریس می‌رویم.

یکشنبه ۵۲/۵/۷

ساعت ۹ شاهنشاه وارد پاریس شدند. در فرودگاه، نخست وزیر فرانسه با گارد احترام حاضر بود. قبل از ورود شاهنشاه، من یک ساعت با نخست وزیر در فرودگاه ... صحبت کردم. مسیو [پیر] مسمر Pierre Messmer ... از گلیستمهای خیلی پروپا قرص است و اتفاقاً از اطرافیهای پمپیدو و سالها

وزیر دفاع بوده است. خیلی هم [پاک دامن] *intègre* است. ژنرال ارتش [بوده] است. راجع به خاورمیانه، نفت دنیا، دموکراسی و همچنین خاور دور و وضع آمریکا صحبت کردیم.

وقتی شاهنشاه وارد شدند، من داخل هواپیما رفتم. شاهنشاه به صورت استفهام، نه اعتراض، از من پرسیدند این تشریفات چیست؟ عرض کردم از خودشان پرسید، اعلیحضرت مهم هستید، اینها کوچکی می‌کنند. چه باید کرد؟ باری شاهنشاه با نخست وزیر فرانسه سوار شدند، ما در [صف همراهان] *cortège* رفتیم. در طول راه به قدری تشریفات پلیسی بود که به وصف در نمی‌آمد. با آن که مسافرت به کلی غیر رسمی است، این همه تشریفات قائل شده اند. البته دست امیر متقی معاون من هم در کار است. ولی که جرئت می‌کند به شاهنشاه عرض کند؟

باری چون شب تمام شاهنشاه پرواز کرده بودند، تشریف بردند استراحت. فرمودند یک بعد از ظهر بیدارشان کنند، برویم [بوآدوبولونی] Bois de Boulogne ناهار بخوریم و بعد از ناهار راه برویم. من عرض کردم چون والاحضرتها ساعت ۱ وارد می‌شوند، من می‌روم آنها را بردارم بیاورم سرناهار. فرمودند برو. علیاحضرت مخالفت فرمودند، ولی چون شاهنشاه اعتناء نکردند، همین کار را کردیم. ولی علیاحضرت تشریف نیاوردند، رفتند استراحت کنند.

بعد از ظهر با بچه های شاهنشاه رفتیم سه ساعت گردش کردیم. البته من خیلی خسته شدم. با آن که قرار بود برای به دست آوردن نتیجه چک آپ به بیمارستان بروم، نرفتم. من باز دچار زیاد شدن گلبول سفید شده ام. به شاهنشاه عرض کردم. فرمودند غصه می‌خوری، از این جهت است. ضمن گردش بعد از ظهر ... به شاهنشاه عرض کردم مسافرت چه طور بود؟ فرمودند بسیار بسیار خوب بود. هرچه خواستم دادند و برای هر کس هم وساطت کردیم، قول مساعدت دادند (منظور ملک حسین می‌باشد). عرض

کردم شاهنشاه سرحال نیستند، آیا هنوز از پرواز دیشب خسته هستید؟ فرمودند بعد یواشکی به تو خواهم گفت. آخر گردش که به سفارت برگشتیم، به من فرمودند هنوز کسالت من باقی است و به هیچ وجه معالجه نمی‌شود. ... شاهنشاه فرمودند تمام جهات نزدیکی نیکسون با شوروی را فهمیدیم. اولاً آمریکا می‌خواهد بین چین و شوروی اختلاف بیندازد، با هر دو لاس می‌زند. ثانیاً هر دو از جنگ اتمی وحشت دارند. ثالثاً شوروی به حدی از لحاظ تکنولوژی عقب است که چاره ندارد که این عقب افتادگی را با نزدیکی با آمریکا جبران نماید. از لحاظ غذا و مواد خوراکی هم که به آمریکا محتاج است. بنا بر این یک [نزدیکی] rapprochement قهری است. ولی خود آمریکاییها هم معتقدند که به هر صورت اگر از دست روسها برآید از سیاست جهانی خود که [تخریب] subversion در رده اول آن است دست بر نخواهند داشت. به این جهت با چینیه‌ها هم برای حفظ موازنه، قطعاً از این نزدیکتر می‌شوند.

شب به رستوران [کلوزری د لیل] Closerie des Lilas برای شام خصوصی رفتیم.^{۴۸} خوب بود. سرشام تمام به [حکایت گویی] anecdote گذشت. آخر شب عرض کردم اگر برای معاینات شاهنشاه که باید به اسم ناخوشی من در دانشگاه پهلوی انجام گیرد وجود من لازم است، در رکاب برگردم. فرمودند تا ببینیم نتیجه معاینات این جا ... [چه می‌شود]! اگر فایده نکرد بیا.

دوشنبه ۵۲/۵/۸

صبح باز نخست وزیر فرانسه با وزیر خارجه فرانسه آمدند سفارت، با همان تشریفات رفتیم فرودگاه. قبل از حرکت، شاهنشاه مصاحبه مختصری با

۴۸- در ماههای نخستین انقلاب، زمانی که آیت الله خمینی و هواداران او در پاریس بودند، این رستوران پاتق صادق قطب زاده شد.

تلویزیون فرانسه کردند. وقتی آنها علّت خرید این همه اسلحه و توجیه آن را از شاهنشاه سؤال کردند، شاهنشاه جواب دادند، من احتیاج ندارم این کار را برای دنیا توضیح بدهم! ما ملت زنده و بزرگی هستیم و هر چه لازم دانستیم برای عظمت خود انجام می‌دهیم. خیلی خیلی عالی بود. شب هم عیناً تلویزیون فرانسه نقل کرد، یعنی نشان داد. شاهنشاه تشریف بردند. بعد هم والا حضرتها را راه انداختم که به سلامتی به آمریکا رفتند.

از اخبار مهمّ جهان رفراندم یونان است که البتّه به نفع کلنل ها بود و پادشاه خلع شد.

امروز در تهران از شاهنشاه استقبال بزرگی به عمل آمد. می‌گویند یک ملیون و نیم نفر شرکت کرده اند. احتیاج به این کارها نیست. اگر برای چشم داخلیم است که اغلب می‌دانند به چه صورت این مردم را جمع آوری کرده اند و اگر برای خارجی است که خارج اعتنایی به آن ندارد. چنان که یقین دارم در هیچ جا منعکس نخواهد شد. جز در این گرمای تابستان باز هم مردم را ناراضی کردن نتیجه [ای] عاید نمی‌شود. قرار است تمام وکلا و سناتورها هم به فرودگاه بروند. اگر برای سفر آمریکا است که شاهنشاه خیلی به آمریکا تشریف برده اند، و اگر برای فتح نفت است که آن چه لازمه تملّق بود در مجلسین گفته اند. وزیر دارایی می‌گفت در مجلس یک نفر هم در مورد موادّ قرارداد حرف نزد. تمام تملّق بود و بس! عجب ملت بی‌چاره [ای] هستیم. ... به هر حال افسوس من آن است که کار با این عظمت شاه بدون دلیل کوچک می‌شود. می‌گویند: گفתי باور کردم؛ تأکید کردی شک کردم؛ قسم خوردی، فهمیدم دروغ می‌گویی. به نظر من هویدا این بازیها را برای گول زدن و منحرف کردن افکار شاهنشاه درمی‌آورد و تعجب دارم که مردی چنین با هوش و با عظمت گول این حرفها را می‌خورد، یا وانمود می‌کند که گول می‌خورد. این هم یک طرف قضیه است. در این صورت، با این قضاوت، ما گول می‌خوریم.

پنجشنبه ۵۲/۵/۲۵

ساعت ۴ صبح وارد تهران شدم. بچه‌ها را بردم منزل خودشان خواباندم. خوشبختانه در راه گرفتار ناراحتی بچه‌ها، یا راهزنی هوایی، یا حمله در فرودگاه بیروت که نشسته بودیم، نشدیم. تمام روز را در منزل گذراندم. فقط ظهر یک ساعتی به دفتر رفتم. تلفنی حضور شاهنشاه عرض کردم که اگر شنبه به سلامتی تهران خواهند آمد، من دیگر به شمال نیایم و مزاحم نشوم. فرمودند عیبی ندارد، نیایید.

جمعه ۵۲/۵/۲۶

جمعه در منزل گذراندم. عده [ای از] دوستان و اقوام دیدن آمدند. عصری سواری رفتم، بسیار خوش گذشت. اسب عزیزم را بعد از تقریباً یک ماه می‌دیدم. دل هر دومان برای هم تنگ شده بود! ... از اخبار داخلی باید همان ترقی اجناس را به خصوص ترقی قیمت شکر که در دست دولت است، نام ببرم. یاللهجب که نیکسون و هیت و پمپیدو و تمام مسؤولین دولتهای جهان هم و غم خود را مبارزه با انفلاسیون گذاشته اند و دولت ما نرخ اجناس را به شورای اصناف سپرده و خود را برکنار داشته است. و این شورا چه می‌کند؟ همان کاری که گربه با دنبه بکند، اگر به او سپرده شود! قندی که باید کیلویی ۲۲ ریال فروخته شود، به پنجاه ریال در بازار سیاه گیر می‌آید و [قیمت] سایر اجناس نیز به همین نسبت بالا رفته است. دولت بالأخره معامله ۶۰۰ هزار تن گندم را با آمریکا کردند. قبل از محصول می‌گفتند بیش از ۲۰۰ هزار تن کسر نداریم. حالا می‌بینند ۶۰۰ هزار تن هم کم است، باید یک میلیون تن خرید. قیمت گندم از آن تاریخ تا حالا ۱۰۰٪ بالا رفته و ملت ایران ۷۰ میلیون دلار غرامت این ندانم کاری را می‌دهد. باری زیاد ننویسم. در این گیرودار جشن ۲۸ مرداد برپا می‌کنیم و

همین مردم را به سان و رژه می‌پریم، یا از شاهنشاه استقبال یک میلیون نفری می‌کنیم. برای چه؟ من وضع را قابل انفجار می‌بینم و بسیار نگرانم.

شنبه ۵۲/۵/۲۷

صبح تمام به ملاقات گذشت، شاید صد نفری را دیده باشم. واقعاً این کار جانکاه است. ولی چه کنم؟ تنها سوپاپ اطمینان من هستم که لااقل مردم دلخوش می‌کنند که شاید عرض آنها به گوش شاهنشاه برسد. درست است که دستگاههای انتظامی دائماً گزارش عرض می‌کنند، ولی به هرحال دست مردم به آنها نمی‌رسد که باعث دلخوشی مردم بشود. حزب اقلیت هم که ماشاءالله تعالی دست نشانده دولت شده [است]. واقعاً نمی‌دانم چه طور و به چه صورت ممکن است مرد بزرگ و با عظمتی را این طور گول زد. یا شاهنشاه گول مصلحتی می‌خورند! این را دیگر نمی‌دانم. از زیرکی و هوشیاری شاهنشاه هرچه تصور کنم، دور نرفته‌ام. ولی به هر حال [واقعیت این است] the fact remains که اوضاع مایه نگرانی تام و تمام است و من به زودی این مسائل را به شاهنشاه عرض خواهم کرد.

بعد از ظهر، اول علیاحضرت شهبانو و بعد شاهنشاه تشریف آوردند.^{۴۹} علیاحضرت که طبق معمول اظهار لطفی نکردند، ولی شاهنشاه خیلی اظهار مرحمت فرمودند و احوالپرسی کردند. بعد هم مرا همراه بردند.

اولین چیزی که به من فرمودند این بود که اوضاع بلوچستان خیلی مایه نگرانی است. افغانها دم درآورده اند و توسط سفیر ما پیغام داده اند که دولت شاهنشاهی ایران باید به پاکستان بگوید که ما در مقابل حبس و تبعید سران بلوچ در بلوچستان پاکستان نمی‌توانیم ساکت بنشینیم. اگر دولت پاکستان بخواهد این رویه را تعقیب نماید، باید عواقب آنرا تحمل کند.

۴۹- شاه و شهبانو از نوشهر می‌آمدند.

شاهنشاه فرمودند این نیست مگر دست روس‌ها و هندی‌ها که درست پشت سر این التیماتوم پیداست. عرض کردم هیچ تردیدی در این امر نیست، ولی ما چرا نباید از موضع قدرت با آنها صحبت کنیم؟ چرا اجازه نمی‌فرمایید من غرب افغانستان را بشورانم؟ این کار امکان زیاد دارد. باید پاکستان و آمریکا و انگلیس هم کمک کنند. شاه [افغانستان] را هم که می‌توانیم در دست بگیریم. آتوهای زیاد داریم. چرا اجازه نمی‌فرمایید استفاده شود؟ من که همان موقع کودتا عرض کردم که نظرم بر مسالمت نیست. فرمودند مثل این که درست می‌گویی و باید از این فکرها کرد. حالا یک نقشه به من بده که چه می‌توانی بکنی؟ عرض کردم همه کار می‌توانم بکنم. به علاوه شاهنشاه از وضع بلوچستان خود ما به هیچ وجه ناراحت نباشید. من به اعلیحضرت همایونی اطمینان قطعی می‌دهم که صددرصد در کنترل ماست و در کنترل غلام شماس است که من باشم. من در عالم خصوصیت طوری با مردم تا کرده‌ام که به من معتقد هستند. سوای اوامر و از این حرفهای پوچ است. نظر مبارک هست وقتی در چند سال قبل یک آمریکایی را در بلوچستان کشتند، دولت نتوانست قاتل را به دست بیاورد، ایادی من پیدا کردند. با قاتلین جنگ کردند. چندین نفر کشته دادند، کشته گرفتند، تا بالأخره قاتلین را گرفتند. تازه آن دادشاه هم که یاغی شده بود، بر اثر بدرفتاری ژاندارمری بود که خیال تجاوز ناموسی به او کرده بودند و گرنه وقتی غلام شما حاکم بلوچستان بود، این دادشاه خانه شاگرد آشپزخانه من بود. فرمودند کاملاً خاطرم هست، ولی به هر صورت حواست جمع باشد که وضع بسیار ناراحت کننده به نظر می‌رسد. ...

یکشنبه ۵۲/۵/۲۸

صبح بر مزار شهدای ۲۸ مرداد و سپهبد زاهدی گل گذاشتم. فاتحه [ای] هم در آرامگاه شاهنشاه فقید خواندم. قسمت امور اجتماعی دربار شاهنشاهی

در مورد شهدا واقعاً عالی عمل کرده است. در آن جا یک استخر شنا و وسایل ورزشی بسیار خوب آماده شده است. سابقاً مردم دسته گل‌های بزرگ می‌آوردند. ما قدغن کردیم هر کسی یک شاخه گل بیاورد و بقیه پول دسته گل (یا سبد گل را) پول بدهد. از این کار سالی یک ملیون تومان جمع می‌شود. البته در فرصتهای مختلف و تشریفات متفاوت با این پول ما مدرسه، استخر شنا، درمانگاه و غیره می‌سازیم که خیلی طرف توجه مردم واقع شده است. امروز هم احساسات خوبی نشان می‌دادند. اما عجب این بود که بر سر مقبره زاهدی بانی کودتای ۲۸ مرداد و ساقط کننده مصدق مگس هم پر نمی‌زد. یاللعجب از این مردم ابن الوقت.

بعد برگشتم. شرفیاب نشدم. به فرودگاه رفتم. وقتی شاهنشاه وارد شدند، فرمودند، باز هم خبرهای بسیار بد از بلوچستان دارم که دسته های گریلای تربیت شده از عراق وارد شده اند (در بلوچستان ما). فرمودند، ابلاغ کن خائنین اگر گیر افتادند، فوری باید محاکمه شده، اعدام شوند. عرض کردم من هم خبر دارم، ولی غمی نداشته باشید، اوضاع تحت کنترل است، ولی باید به سرعت جنبید. در مورد افغانستان هم عرایضی دارم که به نوشهر خواهم آمد، عرض کنم. مهم است، باید کار کرد و سرعت به خرج داد.

شاهنشاه تشریف بردند.^{۵۰} من در برگشتن [مصاحبه] شاهانه را با Meet the Press در واشنگتن خواندم. بسیار عالی است. به شاه دعا کردم. فقط در مورد افغانستان فکر می‌کنم خوب نبود شاه و خانواده سلطنتی را به این زودی فراموش کنیم. چندی پیش هم شاهنشاه مصاحبه [ای] با یک روزنامه هندی کردند و سران عشایر را به طور کلی خائن خواندند. من عرض کردم این صحیح نیست. فرمودند همین که گفته ام خوب است، اصرار کردند که باشد. من بالأخره موفق شدم و اجازه گرفتم که در ترجمه فارسی و جرائد

ایران این مطلب حذف شود. چه باید کرد؟ قدرت، این اعتمادها را به شخص می‌بخشد.

از اخبار مهمّ جهان قسم خوردن رئیس جمهور جدید یونان است. همه زندانیان سیاسی را عفو کرد، حتی آنها که در کودتای اخیر بحریه دست داشته اند، و قول داد که جرائد آزاد خواهند بود و انتخابات آزاد هم تحت یک حکومت غیر نظامی ظرف یک سال انجام می‌پذیرد. باری پادشاه یونان هم مهمان ماست و هواپیمای شخصی شاهنشاه هم ایشان را آورده و می‌برد. من سابقاً عرض کردم خوب نیست ایشان بیایند. فرمودند چه عیب دارد؟ (این میل علیاحضرت شهبانو به اغوای دوست یونانی ایشان الی خانم است که خیال استفاده از قبل پادشاه داشت).^{۵۱} هزار عیب دارد. این مرد حالا مخالف رژیم جدید است، خود احمقش نباید بیاید و ما را گرفتار محظور سازد. ولی این مرد آن قدر گداست که چهار روز مهمانی را مفتنم می‌شمارد. در زمستان که در سنت موریتز هنوز پادشاه و مهمان ما بود، خرج سلمانی خود و خانم خود و بچه هایش را در سیاهه ما می‌نوشت.

...

دوشنبه ۵۲/۵/۲۹

امروز صبح رئیس سازمان امنیت و رؤسای عشایر بلوچ را در منزل خواستم و دو ساعتی دستورات لازم برای دستگیری گریلاها دادم. ولی این کافی نیست، باید ستاد عملیاتی به ریاست خودم در چاه بهار تشکیل شود. پس فردا که به نوشهر می‌روم، به عرض می‌رسانم و در برگشتن اقدام لازم می‌کنم. علاوه بر عملیات، باید مراقبت‌های زیادی بشود.

۵۱- الی آنتونیادس Eli Antoniadess مدتی دبیر دبیرستان ژاندارک بود. سپس همکار مهدی بوشهری، همسر والاحضرت اشرف، شد.

بعد به فرودگاه رفتم که علیاحضرت شهبانو را که [از نوشهر] برای افتتاح کنگره ورزشکاران آسیا تشریف می‌آورند خیر مقدم بگویم. تشریف آوردند و طبق معمول با من سرسنگین بودند. من در دلم می‌خندیدم و در عین حال حق به ایشان می‌دهم. بالأخره زن و تابع احساسات است. شاید یک ارزش زن هم همین باشد! در فرودگاه بودم، تا تشریف بردند و برگشتند به فرودگاه و رفتند.

بعد دفتر آمدم. وزیر مختار انگلیس دیدنم آمد و گفت ملکه انگلیس شکرگزار است که شاهنشاه سر راه برگشت از استرالیا برای ناهار از ایشان دعوت کرده اند که در فرودگاه صرف شود. من متأسفانه موقعی که این تصمیم اتخاذ شده، در تهران نبودم، و گرنه نمی‌گذاشتم که شاهنشاه به فرودگاه تشریف بیاورند. او را خدمت شاه می‌پردم که که افتخار صرف ناهار داشته باشد. خیلی حیف که دیر شده [است].

بعد از ظهر ... دیدن والاحضرت شاهدخت شهنواز رفتم، یعنی ایشان خواسته بودند که بروم. مدتی با من مشورت کردند که چه جور پدرشان را ببینند. من مشورت دادم که صبح چهارم آبان، روز تولد شاهنشاه، بدون خبر قبلی بروید به کاخ و وارد اتاق پدرتان بشوید و به ایشان تبریک عرض کنید و شروع به بوسیدن پدرتان نمایید. گفتم پدر، شما را دوست دارد و اگر با شما متغیر است برای سلامت خود شماست که دست از حرکات ناشایستی که به اغوای شوهرتان مرتکب شدید بردارید (اعتیاد به مواد مخدر و السدی). گفتند حالا که برداشته ایم (و به نظر می‌رسد که راست می‌گویند). گفتم پس دیگر اشکالی در پیش نیست.

...

سه شنبه ۵۲/۵/۳۰

صبح با وزیر اقتصاد ملاقات داشتم. مدّتی در مورد گرانی و بی‌سروسامانی کارهای دولت صحبت کرد. خوب آقای من خودتان که دولت هستید و وقت گران‌بهای کشور را به این صورت تلف می‌کنید! یک ساعتی صحبت کردیم. خودش آدم باهوشی است (هوشنگ انصاری). دوست من هم هست. در خصوص گرانی اجناس در دنیا به این نتیجه رسیدیم که متزلزل بودن وضع پول بین المللی که همه ارزها مواج شده و بدی وضع زراعتی چین و شوروی و فشار آمریکا بر ژاپن و آلمان برای بالا بردن قیمت ین و مارک و عکس العمل متقابل ژاپن برای تهیه [ذخیره] stock pile باعث این گرانی و بدبختی بین المللی شده و درست هم هست. لکن در ایران این مسائل نیست. به نان و گوشت که [کمک هزینه] subside می‌دهیم، چرا قیمت را بالا می‌برند؟ جز آن که رئیس اصناف دزدی می‌کند و خدا می‌داند با چه اشخاصی دست اندر کار است.

چهارشنبه ۵۲/۵/۳۱

امروز صبح به ... نوشهر رفتم. پیش از ظهر دو ساعت و بعد از ظهر ۱½ [ساعت] شرفیاب بودم. به این صورت که وقتی صبح دو ساعت شرفیاب بودم، نزدیک ظهر عرض کردم، اقبال، مدیر عامل شرکت ملّی نفت هم منتظر شرفیابی است. اگر اعلیحضرت او را نپذیرید، دق می‌کند. فرمودند، درست می‌گویی، برو بگو اقبال بیاید. خودت ناهار با ما بخور. بعد از ظهر باز کار می‌کنیم.

اول از سلامتی شاهنشاه جويا شدم. فرمودند خوشبختانه به کلّی معالجه شدم، معلوم شد کسالت ویروسی است. عرض کردم من که برای امتحان خون خودم به انستیتو پاستور پاریس رفته بودم، معلوم شد اخیراً ویروسها به قدری زیاد شده اند که اصولاً باب جدیدی در طب می‌گشایند و شاید تقریباً تئوریهای

سابق را به هم بریزند. به این جهت من دیروز در انستیتو پاستور تهران اصرار کردم که کار ویروس شناسی خود را آغاز کنند. مدتی در راز خلقت و قدرت خدا صحبت شد.

بعد در خصوص بلوچستان و افغانستان به تفصیل صحبت کردیم و تصمیمات مهم اتخاذ شد. به این معنی که عرض کردم قضیه بلوچستان همان طور که شاهنشاه توجه دارید، مسئله روسها است. چهارتا گریلایی که در عراق تربیت شوند، نمی‌توانند مؤثر باشند و کاری از پیش ببرند. باید منتظر پیش آمدهای بیشتری از جانب پاکستان (از جانب بلوچهای طاغی) و هم چنین از سمت افغانستان بود که خواه ناخواه باید به بلوچهای طاغی کمک کنند. بنا بر این ما دو کار در پیش داریم، یکی این که این چند نفر طاغی را در بلوچستان از بین ببریم، که به اقبال شاهنشاه کار مشکلی نیست، من ترتیب آن را دادم. دیگر این که افغانها را به زانو در بیاوریم. فرمودند، آخر دست روس پشت سر آنهاست. عرض کردم باشد، روس که نمی‌تواند به آن جا سرباز بفرستد. بر فرض هم کار مشکلی بود، چاره نیست، باید اقدام کرد. ما که نمی‌توانیم بنشینیم که بیایند سرما را ببرند. اگر اندک موفقیتی پیدا کنیم، چنان که در کردستان به دست آمده (ملاً مصطفی بارزانی)، خواه ناخواه انگلیس و آمریکا دنبال ما می‌آیند، چنان که در کردستان آمده اند. فرمودند، «درست می‌گویی. خوب، چه فکر کرده ای؟» عرض کردم در وهله اول اجازه فرمایید من غرب افغانستان را بشورانم. این کار امکان دارد. در ثانی باید پادشاه را در دست گرفت. فرمودند خیلی پیروز است، هیچ علاقه به اقدامی ندارد. هر قدر سفیر ما در رم خواسته است با او تماس بگیرد، نشده [است]. عرض کردم بدبخت زندانی نور محمد اعتمادی صدراعظم سابق و سفیر فعلی افغانستان است، که مرد دورویی است. مسلماً پادشاه به او اعتماد ندارد. بنابر این قطعی است که جرئت نمی‌کند با سفیر شاهنشاه تماس حاصل کند، باید از راه دیگر رفت. فرمودند چه راهی؟ عرض کردم مثلاً

اجازه فرمایید دکتر خانلری (پرویز ناتل) را که مرد نویسنده ای است و طرف توجه افغانها هم می‌باشد و سابقاً که به افغانستان می‌رفت خیلی طرف توجه پادشاه بود و حتی ناهار و شام با او خورده است، به عنوان این که در اروپا بوده و می‌خواهد ادای احترامی به شاه بکند، بفرستم. از طرف خودش این اقدام را بکند و برود شاه را ببیند و وقتی نفس او به نفس شاه رسید، یواشکی بگوید من آمده‌ام از طرف شاهنشاه به شما بگویم اگر در عسرت هستید هر قدر پول بخواهید تقدیم می‌کنم، که لااقل شاه در دست ما باشد و منتی از ما داشته باشد. موقعش که رسید و زمینه که آماده شد، هم خودش تشویق به آمدن می‌شود و هم ممکن است آمریکا و انگلیس به او فشار بیاورند، حتی چینیه‌ها. به خصوص که در ماههای آخر در قبال خواسته شورویها خیلی مقاومت به خرج می‌داد، چنان که هنگام آمدن پادگورنی به کابل در گرویدن به بلوک شرق خیلی مقاومت کرد. فرمودند به هر حال نظر خوبی است، فوری اقدام کنید.

راجع به سرکوبی چند نفر گریلایی که فعلاً به بلوچستان آمده‌اند هم نقشه هایم را تمام تصویب فرمودند. فرمودند، هرچه زودتر، من نمی‌توانم این مسائل را تحمل کنم، قابل قبول برایم نیست. عرض کردم با عجله نمی‌شود، ولی انشاءالله قطعاً انجام می‌شود، نگران نباشید.

در خصوص داود خان، صدراعظم و رئیس جمهور افغانستان، مدتی بحث کردیم که آیا چه وضعی به خود خواهد گرفت. آیا آلتی در دست نظامیهای متمایل به شوروی می‌شود یا تکانی می‌خورد و لااقل عشایر و علما را در قبال آنها حفظ می‌کند که تعادلی نگاهدارد؟ فرمودند هیچ معلوم نیست. عرض کردم مرد پخته ایست، فکر نمی‌کنم به این آسانیه‌ها آلت بشود. فرمودند تا چه امکاناتی داشته باشد، ولی سابقاً که علما از او نفرت داشتند.

شاه را خیلی خسته کردم. چون این صحبتها زیاد طولانی شد، قدری راجع به صحبت عروسی شاهنشاه و شایعات بین مردم گفتم، خیلی خندیدند. ...

راجع به والا حضرت شهنواز عرض کردم شاه را ملایم کردم. عرض کردم چرا تلگراف تبریک به رئیس جمهور یونان را اجازه نفرمودید مخابره کنم؟ فرمودند آخر بیچاره پادشاه مهمان ماست. چه طور من تلگراف تبریک مخابره کنم؟ واقعاً شاه یک انسان تمام عیار است. عرض کردم به همین ملاحظات بود که عرض کردم باید امسال نیاید، ولی خودش بچه احمقی است و مفت خور. شاه خندیدند. فرمودند تو اصلاً از او بدت می‌آید. عرض کردم چنین نیست.

...

راجع به یک معامله عرض کردم که فلان کس یک میلیون دلار حق معامله می‌خواهد از طرف ما بگیرد. با کمال تعجب دیدم اجازه دادند که باز هم معامله بکنیم. بعد پیش خودم این مطلب را تجزیه و تحلیل کردم که چه طور شاهنشاه که در این مسائل این همه سختگیر هستند، به این آسانی تسلیم این نظر شدند. باز هم دیدم شاه انسان کاملی است. می‌خواهد به این شخص کمک شده باشد.

...

یک مطلب آخری هم ... [که] چون پمپیدو نخست وزیر خود را به استقبال شاهنشاه فرستاد، لابد شاهنشاه هم امر می‌فرمایند نخست وزیر با غلام از پمپیدو استقبال کند. فرمودند در آن وقت پمپیدو در پاریس نبود، حالا که او می‌آید، خود من در تهران هستم! بنابر این لازم نیست نخست وزیر برود. من حالت تعجب به خود گرفتم. عرض کردم، مگر شاهنشاه به فرودگاه تشریف می‌آورید؟ فرمودند خیر. عرض کردم، پس چه فرقی می‌کند؟ فرمودند آخر نخست وزیر فرانسه به عنوان پذیرایی من آمده بود. به هر صورت دیگر من بحثی نکردم، ولی می‌دانم که شاهنشاه تا حدّ اعلا می‌خواهند تلافی نیامدن پمپیدو را به جشنهای شاهنشاهی درآورند. دیگر راجع به گارد احترام عرضی نکردم ولی مسلماً باید گذاشته شود.

راجع به آمدن ملکه انگلیس صحبت کردم که حیف شد قبول فرمودید ناهار در فرودگاه میل فرمایید. او را به خدمت می‌آوردیم. دیدم فوری احساس ناراحتی کردند و به هر صورت فرمودند بلی، درست فکر نکرده بودم. به هر صورت قبول کرده ایم، تمام شده [است]، ولی گارد احترام برایش لازم نیست.

پنجشنبه ۵۲/۶/۱

صبح اول وقت ساعت ۷ با فرمانده ژاندارمری و رئیس ساواک جلسه دو ساعته برای کارهای بلوچستان داشتم. بعد به ملاقاتها گذشت. از جمله سفیر سابق آمریکا دوگلاس ماک آرتور که مشاور کمپانی اسلحه سازی هیوز در بلژیک شده، به دیدنم آمد. بعد از ظهر ... به دیدن آیت الله خوانساری رفتم. بعد دیدن خانم مرحوم سپهبد ضرغام، فرمانده سابق ژاندارمری، که از افسران فوق العاده قابل و صحیح العمل بود و تازگی سکتہ کرد، رفتم.^{۵۲} وقتی من نخست وزیر بودم و عشایر کهکیلویه اغتشاش راه انداختند، او سرتیپ بود و آنها را با شجاعت و هوشیاری تمام قلع و قمع کرد. خدا رحمتش کند.

...

جمعه ۵۲/۶/۲

امروز ... ظهر به فرودگاه رفته، پادشاه سابق یونان که از نوشهر آمد، راه انداختم که به اسپانیا رفت. یک آمریکایی که به مسائل خاورمیانه خیلی وارد است دیدنم آمد. راجع به جانشینی ملک فیصل مثل این که خیال آنها راحت است. پرنس خالد شاه

۵۲- سپهبد محمد حسین ضرغام در ۱۳۴۱ فرمانده لشکر خوزستان بود و در عملیات سرکوبی یاغیان بویراحمدی، لیاقت فراوانی از خود نشان داد.

می‌شود، پرنس فهد نخست وزیر، و پرنس سلطان وزیر دفاع. الله اعلم بحقایق الامور. ولی به هر حال عربستان سعودی شیشه عمر (نفت) آمریکا را در دست دارد و اولین تولید کننده دنیاست و بزرگترین ذخایر نفت جهان را در اختیار دارد. آمریکا نمی‌تواند در قبال چنین مسئله [ای] ساکت و خاموش باشد. حتی شنیده‌ام نقشه‌های محرمانه دارند که در صورت لزوم آن‌جا را اشغال نظامی بکنند. معلوم نیست در مسافرت برژنف به واشنگتن چه جور تقسیماتی در این منطقه کرده باشند، ولی به هر حال قطعاً عربستان سعودی سهم آمریکاست، چنان که فکر می‌کنم ما هم باشیم! زبانم لال! ولی اوضاع و احوال این طور نشان داده است. به هر حال آنها ابر قدرت هستند و:

در کف شیر نر خون خواره ای غیر تسلیم و رضا کو چاره ای؟

البته یک چاره هست و آن اعتقاد و ایمان به وطن و شاهنشاه و از خودگذشتگی است، ولو عده [ای] ناچیز باشند. آن وقت می‌شود ابر قدرت را انسان به دنبال خود بکشاند، ولی با یک عده دیوث نوکر باب نمی‌شود. باری من فکر می‌کنم که افغانستان در حوزه نفوذ شوروی واقع شده باشد، چون نفوذ شوروی در جوار چین و هند در این منطقه برای شوروی یک مسئله حیاتی است و به این جهت است که فکر می‌کنم ما آهن سرد می‌گوییم. اما باید کوبید، نمی‌شود بیکار نشست که سر انسان را ببرند. لااقل با بعضی اقدامات شاید بتوان یک راه [سازش] compromise پیدا کرد.

...

شنبه ۵۲/۶/۳

امروز مصادف با حمله متفقین به ایران در زمان جنگ دوم است. یعنی شوروی و انگلیس از تمام مرزها به ما حمله کردند و غافلگیرانه به ما شبیخون

زدند. انصافاً ارتش ما با روحیه بسیار ضعیف و بد پا به فرار گذاشت که مایه ننگ است. فقط سرلشگر مقدم در کرمانشاه ایستادگی کرد و سبیل انگلیسها را دود داد. در همه جا با این کوهستانها همین کار را می‌توانستیم بکنیم، ولی فرماندهان ما متأسفانه از طبقه نوکرباب و معلق زن بودند و فقط در فکر خود و ما را با آن افتضاح رو به رو ساختند. نیروی دریایی هم مقاومت مذبحخانه [ای] کرد، ولی انصافاً خوب جنگید و شهدای فراوانی داد، منجمله مرحوم دریادار بایندر، فرمانده وقت که مردانه جنگید و کشته شد. خدایش بیامرزد. به هر صورت از بی‌ایمانیها متأسفانه پند نمی‌گیریم و در راه تولید ایمان هم نیستیم.

تمام امروز من به ملاقات گذشت. منجمله علی رضائی پیش من آمده و تعریف می‌کرد چه جور ناجوانمردانه نخست وزیر خواست او را جلوی شاهنشاه بی‌آبرو کند. خوشبختانه شاهنشاه متوجه شدند که باید حرف دولت بی‌معنی باشد، چون چندی قبل [رضائی] به نخست وزیر ایراد کرد که چرا پیش بینی گرانی مواد اولیه را قبلاً نکرده بودند، خواستند او را بزنند (رضائی رئیس کارخانجات ... نورد اهواز).

ساعت ۵½ شاهنشاه از نوشهر به اتفاق علیاحضرت شهبانو تشریف آوردند. اولین مطلبی که به من فرمودند این بود که دیدی پادشاه افغانستان چه کرد؟ امروز اعلامیه داده و به نفع جمهوری استعفاء و با داود بیعت کرده است. عرض کردم بلی قربان، از وقتی شنیدم تا حالا سرم درد می‌کند، ولی قدری تقصیر با ماست. او را رها کردیم. یک بدبخت با عائله سنگین در اروپا از گرسنگی که نمی‌تواند بمیرد. بیعت کرد که پول به او برسانند. امان الله پادشاه اسبق افغانستان هم تا چند سالی که با محمد نادر شاه، پدر ظاهر شاه، بیعت نکرد، به او پولی نمی‌دادند. بالأخره بیعت کرد. شکم گرسنه ایمان ندارد. ولی به هر حال او با داود بیعت کرده است. اگر جوانها داود را بیندازند، هنوز ممکن است از وجود او استفاده کرد و من عقیده دارم که ما

کار خودمان را بکنیم. چیزی نفرمودند. در این ضمن وزیر خارجه جلو آمد و عرض کرد که نعیم برادر داود خواسته است به ایران بیاید، در مورد بلوچستان و پختونستان عرایضی به شاهنشاه بکند. فرمودند گه خورده است! مگر من پاکستان؟ خیلی جواب سخت بدهید که این افکار را از سر خارج کنید.

سر شام رفتم. مطلب مهمی نبود. سفر والا حضرت شاهدخت اشرف به هند مطرح بود. بوتو استدعا کرده بود والا حضرت شاهدخت سر راه، به جای کراچی، در کویته بنشینند. قبول فرمودند. من نفهمیدم برای چه؟

یکشنبه ۵۲/۶/۴

امروز سلام مبعث بود. من درست هشت سال است که وزیر دربار شده ام. یک عمر است. چون روز مبعث بود که شاهنشاه به من امر فرمودند وزیر دربار باشم. شاهنشاه مجموعاً سرحال نبودند، با آن که سعی می فرمودند خودشان را خوشحال نشان دهند و بر خلاف معمول جواب همه تبریک ها را دادند!

اول که تشریف آوردند، به من فرمودند، «تا یادم نرفته، خانلری لازم نیست به رم برود. با این مرد (منظور پادشاه افغانستان) فایده ندارد.» عرض کردم برای بعد ها مفید خواهد بود. چون از دو حال خارج نیست، یا داود آدم می شود و با ما کنار می آید و یا از بین می رود. در صورت دوم باز هم مفید خواهد بود که در دست ما باشد. فرمودند ابداً. من دیگر لجاجت نکردم ولی بر عقیده خودم باقی هستم و باز هم اصرار خواهم کرد. ما سی و هشت روز اعتنایی به این بدبخت نکردیم. در اروپا که هوا نمی توانست بخورد. بالاخره احتیاج داشت، چه کند؟ گویا وقتی [محمد ظاهر] شاه لندن بوده، نعیم برادر داود پیش او رفته و خواسته است که شفیق نخست وزیر را برکنار و داود را

صدراعظم نماید. شاه زیر بار نرفته، در عوض عبدالولی خان^{۵۳} را که از ترس کودتای خود عبدالولی همراه داشته است، به عجله به کابل پس فرستاده است. عبدالولی به محض ورود قضایا را احساس می‌کند و به ولیعهد پیشنهاد می‌نماید داود را بگیرد. ولیعهد موافقت نمی‌کند [و] می‌گوید پدرم تا سه روز دیگر برمی‌گردد. ولی تعجب از این است که یک هنگ خود عبدالولی هم جزء یاغیها بوده است. عبدالولی به اتکائی چه قدرتی می‌خواسته چنین عمل تندی بکند؟

در سلام امروز نکته مهمی که شاهنشاه اشاره فرمودند این بود که انقلاب ما طبیعت و رنگ وطنی دارد و منطبق بر قوانین اسلام است. به رئیس سنا و مجلس هم فرمودند که از جانب افغانها نگرانی دارند و لایحه هیرمند را که این همه ایران در آن گذشت کرده است (به عقیده من به صورت خطرناک) و مجلسین هم تصویب کرده اند، دارند افغانها زیرش می‌زنند. بعد از ظهر چند مجلس عروسی رفتیم. بعد با پرفسور لنچوسکی استاد دانشگاه برکلی آمریکا دو ساعتی حرف زدیم. این شخص متخصص امور خاورمیانه است! و فکر نمی‌کرد که کیسینجر به اعراب اعتنایی بکند، ولی من بر عکس خیال می‌کنم. به هر صورت فعلاً نگرانی آمریکا این است که مبادا واقعاً اعراب مسئله نفت را در مبارزه خود با اسرائیل مورد استفاده قرار دهند.

از اخبار مهم جهان ... مذاکرات کویت و عراق بر سر جزائر بوبیان و ور به نتیجه نرسیده و جای تعجب است که رادیو بغداد به جای آن که این مطلب را بگوید (چون هیئت کویتی به ریاست نخست وزیر کویت در بغداد است) مقداری به ما فحش داد و این که دو کشور از ایران نگرانند. ...

۵۳- عبدالولی خان داماد پادشاه و فرمانده پادگان کابل بود.

امروز صبح مبعث رفتم منزل خواهرم که از من بزرگتر است (فاطمه خزیمه علم)، تبریک بگویم. از جلوی اتاق مرحومه مادرم گذشتم، خیلی خیلی منقلب شدم. تا چند ساعتی در سلام حالم بسیار بد بود. مردم خیال می‌کردند مورد بی‌رحمتی اعلیحضرت همایونی واقع شده‌ام!

دوشنبه ۵۲/۶/۵

صبح ... در شرفیابی مقداری باز راجع به شایعه ازدواج صحبت شد و این که بر ما مسلّم شده است که این تبلیغات وسیله شورویها انجام می‌گیرد (در دلم گفتم اگر نه وسیله دولت خودتان). البته قسمت اول درست تر است، ولی من اخیراً نسبت به دولت خیلی سوءظن پیدا کرده‌ام و ترسم از این است که علیاحضرت شهبانو را نیز در دست گرفته باشند. زبانم لال باشد! ولی زن ضعیف النفس است و جاه طلب.

شرح مذاکرات با سفیر آمریکا را در جمعه شب گذشته به عرض رساندم که فوق العاده از سفر شاهنشاه به آمریکا تعریف می‌کرد. می‌گفت فولبرایت که از هیچ کس تعریف نمی‌کند، در مجلس مهمانی سفارت ایران می‌گفت: He is a pro یعنی کار خودش را خوب می‌داند. ...

...

برای انتخابات دکتر بینا به سناتوری انتخابی آذربایجان عرض کردم. فرمودند جزء حزب مردم است که اصلاً اکثریت ندارد. عرض کردم با کمال تأسف ایران نوین هم اکثریت ندارد (حزب اکثریت). شاهنشاه خندیدند ولی فرمودند، حالا فکر کرده ایم این چیزها را آزاد بگذاریم. خیلی من از این فکر شاهنشاه عرض تحسین کردم. بعد موضوع ولیان و مداخله در انتخابات اتاقهای فرهنگ روستایی را به عرض رساندم که چه قدر احمقانه است. خواستم عرض کنم بدبخت دکتر کنی هم که غیر از این چیزی نمی‌گفت (کنی دبیر کل حزب مردم پیش از این بود). تأمل کردم. دیدم هنوز زود است.

اجازه خواستم از جانب شاهنشاه به احوال پرسی منصورالملک نخست وزیر اسبق پدر [حسن] علی منصور نخست وزیر سابق بروم. اجازه فرمودند. ... [سفیر] اقتصادی ایران در آمریکا (جهانگیر آموزگار) عرض کرده بود که مجلات و روزنامه های بزرگ، بر اثر مقالاتی که در خصوص نفت منتشر کرده است، از او دعوت کرده اند برود برای آنها سخنرانی کند. فرمودند باید این نکته را دائماً تذکر بدهد که قیمت نفت ما با قیمت [کالاهایی] که ما از آنها می‌گیریم هیچ تناسب ندارد. ...

چهارشنبه ۵۲/۶/۷

صبح باز هم خیلی به اختصار شرفیاب شدم ... تلگرافی از عیسی مبارکی از بلوچستان رسیده بود که شش قبضه مسلسل به دست آورده (یعنی همین گریلاها آورده تسلیم کرده اند).^{۵۴} مسلسل‌ها ساخت روسی است. شاهنشاه ضمن قدردانی، فرمودند چرا فشنگ آن را نداده اند؟ عرض کردم می‌پرسم ... لابد مهمات در دست رؤسای گریلاست و به دست افراد نمی‌دهند. ولی اصولاً مسلسل دستی اسلحه مؤثری نیست. اعلیحضرت مطمئن باشند همه را می‌گیریم. مسلسل برای بچه شهری مترسک است و از نزدیک مؤثر می‌باشد، در کوه اثری ندارد، چون نمی‌توان تیراندازی دقیق کرد، آن هم از راه دور ...

سر شام رفتم ... بعد از شام عرض کردم، امروز صبح که نخست وزیر کابینه را ترمیم کرد، رؤسای دانشگاه‌های ملی و مشهد را هم معرفی کرد. آخر اگر از غلام مسؤولیت می‌خواهید چه طور بدون نظر غلام رئیس دانشگاه

۵۴- عیسی مبارکی از سران طایفه مبارکی (ساکن جنوب ایرانشهر)، مدتی فرماندار ایرانشهر و سپس نماینده مجلس شد. در منطقه خود بسیار با نفوذ بود.

تعیین می‌فرمایید؟^{۵۵} فکر می‌کردم عصبانی بشوند. اتفاقاً نشدند. فرمودند، خوب حالا شده، دیگر نمی‌توان کاری کرد. با من دعوا نفرمودند. خیلی حرف حسابی بود، شاهنشاه هم با انصاف است. ...

پنجشنبه ۵۲/۶/۸

... بعد از ظهر در رکاب شاهنشاه و علیاحضرت شهبانو برای شرکت در جشن هنر رفتیم به شیراز. در راه من پهلوی دست اعلیحضرت همایونی نشسته بودم و عرایضم را عرض کردم. مطالب مهم تمام راه طول کشید. علیاحضرت هم تنها مشغول روزنامه خواندن بودند. من قدری ناراحت شدم. خوشبختانه خبر خوشی به اعلیحضرت همایونی دادم. در مورد عروسی که روزنامه‌ها نوشته بودند، به عرض رساندم. فرمودند بده شهبانو بخوانند ...

عرض کردم پادشاه نپال که می‌آید، همان طور که برای ملکه انگلیس تشریف می‌برید در فرودگاه صرف ناهار بفرمایید، با پادشاه نپال هم در آن جا صرف ناهار فرمایید، به جای آن که او را به سعدآباد بیاوریم. فرمودند چرا؟ عرض کردم آخر بین این دو برای ما فرقی نیست. هر دو رئیس کشور هستند و هر دو پادشاه، چرا فرقی بگذاریم؟ شاهنشاه فوری متوجه نکته شدند. فرمودند، راست می‌گویی. این تشریفات احمق هیچ عقل ندارد. عرض کردم اجازه فرمایید برای پمپیدو رئیس جمهور فرانسه هم گارد احترام بگذاریم. اجازه فرمودند (چون آن بی‌چاره این کار را کرده بود وقتی [پاریس] تشریف بردند).

عرض کردم آیت الله خوانساری به دزآشوب آمده همسایه ماست. بدون خبر خانه اش رفتم و متقاعد شد که بر علیه این مارکسیستهای اسلامی فتوی بدهد. عرض کردم قبلاً که دکتر کنی رئیس حزب مردم بود، اجازه

نفرمودید رستم امیر بختیار جزو کمیته مرکزی باشد، چون عضو دربار است. حالا اجازه فرموده اید که برود. کسب تکلیف می‌کند. قدری تأمل فرمودند. فرمودند خیر نباید برود (با آن که قبلاً اجازه داده بودند).

عرض کردم پاکستان برای عملیات نظامی در بلوچستان پاکستان هلیکوپتر خواسته [است]. فرمودند، گفته ام امروز شش فروند برونند. ... صحبت کم گندمی پیش آمد. خیلی خیلی با ملایمت به رئیس دولت، هویدا، فرمودند راستی در این کار هم قدری تأخیر شد. یاللعجب از این رودرواسی با این هویدا. گندم تنی ۸۴ دلار را حالا به ۲۲۰ دلار خریده ایم. در هفتصد هزار تن، اقلاً یک صدوسی میلیون دلار خسارت دیده ایم. بازخواست همین است؟ اگر در دولت من این کار شده بود، نمی‌دانم چه غوغایی می‌شد. نمایش باله تخت جمشید خوب بود. توسط [موریس بژار] Bejart^{۵۶} ... تهیه شده بود. خیلی سعی و دقت کرده بودند. تم آن چنین بود:

به چه کار آیدت ز گل طبقی؟ از گلستان من بیر ورقی
گل همین پنج روز و شش باشد وین گلستان همیشه خوش باشد

تطبیق حرکات باله، آن هم عده زیادی با آهنگهای موسیقی ایرانی، فوق العاده جالب بود. ...

جمعه ۵۲/۶/۹

با آن که دیشب دیر خوابیده بودم، صبح زود برخاستم و حسب الامر شاهانه به باغ عفیف آباد که حالا ارتش تعمیر کرده و بسیار عالی شده و از باغ ارم،

۵۶- موریس بژار، از هنرمندان و طراحان رقص به نام فرانسه است و در آن هنگام مدیر Ballet du XXe Siecle بود.

محل توقف شاهنشاه، بهتر شده [است] رفتم که ببینم چرا درختهای آن جا می‌خشکد. چیزی نبود. درختی ضایع نشده بود. قدری درخت تازه کاشته بودند. افراها نگرفته بود و گرنه بقیه درختها، به خصوص نارنج ها که تازه کاشته بودند، عالی بود. برگشتم گزارش، سر صبحانه، به شاهنشاه عرض کردم. ماشاءالله شاهنشاه چه علاقه به آبادانی کشور دارد. خدا عمرش بدهد و این دولت چه قدر در خواب است و چه قدر با این امکانات وقت تلف می‌کند. بودجه دولت من، عمرانی و غیر عمرانی، سالیانه دو میلیارد دلار بود و بودجه حالا ۱۸ میلیارد است که باز هم بالاتر خواهد رفت و چه تلفاتی به این پول خدا داده می‌زنند. نمی‌دانم بالأخره جواب شاهنشاه و مردم را چه خواهند داد. حالا که باید صبر کرد.

ناسزایی را چو بینی بخت یار عاقلان تسلیم کردند اختیار

ساعت ۱۰ در رکاب شاه تهران آمدیم ...

شنبه ۵۲/۶/۱۰

صبح به اختصار شرفیاب شدم. قبل از شرفیابی مثل معمول ملاقات گر زیاد داشتم، از جمله میرعبدی بلوچ که او هم به شیخ نشینها فرار کرده بود و دو سال قبل برحسب وساطت من برگشت.^{۵۷} مرد صاحب نفوذی است و حالا

۵۷- متن بخشنامه به این شرح است: «برحسب امر مطاع مبارک همایونی، به کلیه قسمتهای تابعه دربار شاهنشاهی ابلاغ می‌نماید، مادام که برای مصرف داخلی قند و کاغذ، کشور ناچار است قسمتی از این متاع را از خارج وارد کند، با آن که موجودی به حد فراوان هست، باید در مصرف آن نهایت صرفه جویی به عمل آید به طوری که مصرف آن به حداقل تقلیل پیدا کند. تقلیل مصرف بلا فاصله باید ۵۰٪ باشد. بعد اگر بیشتر امکان داشته باشد انجام خواهد شد. این امر مطاع مبارک، شامل آبدارخانه اختصاصی نیز می‌شود. بازرسی دقیق در

ما به او حقوق می‌دهیم. مطلبی که به من گفت و ناراحتم کرد این [بود] که محمد میرلاشاری با موسی مبارکی که حالا در عراق است، رابطه دارد. این محمد از طایفه خدمتگذارلاشاری است و این دوره می‌خواست وکیل مجلس بشود، نشد. ولی من برای آن که بی‌کار نباشد، او را بازرس نخست وزیر در بلوچستان قرار دادم و از دولت حقوق می‌گیرد. تعجب دارم اگر این خیانت را بکند.

باری شرفیاب شدم. به اختصار ... به من فرمودند راستی فلانی علیاحضرت شهبانو کاملاً متقاعد شده و باور کرده اند که این دختره [ای] که مردم با حرف به ریش ما چسبانند، دوست ارتشبد خاتم، فرمانده نیروی هوایی، است. تا جایی که به من می‌گویند ما چرا برای خاتم باید این همه [فداکاری] sacrifice بکنیم؟ عرض کردم چه بهتر! یکی از مشکلات اساسی ما حل شد، که علیاحضرت کلافه نشوند. حقیقت این است که شاهنشاه چند دفعه این دختر را دیده بودند، ولی بعد که مرخص شد، خاتم عاشق دل‌باخته او شد و چون چندین دفعه با هلیکوپتر و اتوموبیل اسکورت او را جا به جا کرد، مردم خیال کردند زن شاه است. به خصوص که خیلی هم خوشگل است و به علاوه صاحب ادعا و جاه طلب و خودش را لایق کرده.

بعد به من فرمودند، «به خواهرم اشرف بگو من از این حرکات عوام فریبانه خوشم نمی‌آید. شما ثروت خودتان را وقف بر امور خیریه می‌کنید، در حدود چندین ده ملیون تومان. آن وقت برای تعمیر کاخ خودتان از من می‌خواهید که به دولت بگویم چندین ده ملیون تومان به شما بدهد. که را می‌خواهید گول بزنید، خدا را یا من را، یا مردم را؟ خدا و من را که نمی‌توانید گول بزنید، از مردم هم چیزی پنهان نمی‌ماند. این حرکات چیست؟ به علاوه کاخ شما مال

این زمینه به عمل خواهد آمد و متخلفین به شدت مورد تنبیه قرار خواهند گرفت.» وزیر دربار شاهنشاهی

من است، چه طور جزو ثروت خودتان آن را وقف می‌کنید؟ من حرفی ندارم، ولی از این حرکات عوام فریبانه نفرت دارم.» بارک الله بر این طرز فکر. خدا عمرش بدهد.

بعداً اعضاء مدیره حزب مردم شرفیاب شدند. شاهنشاه نطقی فرمودند که برای یادگار این جا می‌گذارم و قضاوت را به خواننده واگذار می‌کنم که به این صورت تشکیل اقلیت ممکن است یا خیر؟^{۵۸} من فکر نمی‌کنم کسی باز جرئت حرف زدن پیدا کند. یعنی دولت هم به این صورت نخواهد گذاشت ولی فکر واقعاً عالی است و انصافاً خوب هم بیان فرموده اند. خدا کند توفیق حاصل نماید.

بعد از ظهر تمام کار کردم. تقریباً می‌توانم ادعا بکنم که کار عقب افتاده ندارم. زهی خوشبختی. سر شام رفتم. به من فرمودند این بخشنامه را که این جا می‌گذارم به قسمتهای دربار بدهم.^{۵۹} معینیان رئیس دفتر مخصوص هم به دولت بدهد. آیا دولت مسؤول نیست که این همه غفلت کرده و حتی تا شش ماه قبل اجازه توسعه کارخانجات قند داخلی را نمی‌دادند؟ عجب است، عجب است.

...

یکشنبه ۵۲/۶/۱۱

صبح شرفیاب شدم. بخشنامه مربوط به کم مصرف کردن قند و کاغذ را که ... پاکنویس کرده بودم، به نظر مبارک رساندم. عرض کردم وظیفه دارم.

۵۸- میرعبدی اهل چهار بود و دردشتیاری و جنوب سرباز نفوذ داشت. بیشتر هنگام یاغی بود.

۵۹- متن سخنان شاه در روزنامه های ۱۰ شهریور ۱۳۵۲ منتشر شد. همچنین نگاه کنید به یادداشت‌های علم، جلد یکم، مقدمه ویراستار، صفحه ۶۶.



دربار شاهنشاهی

یادداشت

۵۲۹

تاریخ ۱۰

۵۱

در میان
لیست در جدول
الام را در لیست
۱۳۴۴

در جدول

وزارت

لر - در

منی

مهرش
نرسد

نخبه

عبدالرحمان
که برای مهر
از این قاعه
آن جهت مهر
مهرش آن
تاریخ ۱۰

مهرش آن
تاریخ ۱۰

تقریب
به



دربار شاهی

تاریخ ۳۰ ک ماه ۱۳۴

یادداشت

انجام گردیده است در امر رفع باران نادر

آب از خانه اخفا صحرانورد
بازرسی رقیب در این روز شهر حجاب کرده و بمجلس

به شربت سوردنیه قرار گرفته اند

عمر در این سال

۵۲ - ۶ - ۱۰

عرض کنم، صدور این بخشنامه از طرف من [به دربار] و مشابه آن از طرف دفتر مخصوص به دولت ایجاد نگرانی می‌کند و ضرر آن بیش از نفع آن است. فکر می‌کردم عصبانی بشوند، ولی فرمودند درست می‌گویی، بگو با آن که به حد وفور هست! عرض کردم مردم خواهند گفت: قسم حضرت عباس را باور کنیم یا دم خروس را؟ باز فکری فرمودند. فرمودند، بگو چون قیمت آن را می‌خواهند بر ما تحمیل کنند، باید کمتر مصرف شود. عرض کردم این یک حرفی، با وصف این غلام شاهنشاه خیال می‌کند که بیشتر تولید نگرانی بکند تا آن که مفید باشد. به هر صورت امر می‌فرمایید صادر می‌شود.

...

ظهر علیاحضرت شهبانو از شیراز وارد شدند. استقبال ایشان رفتم. بعد از ظهر حضور والاحضرت شاهدخت شهنواز رفتم. شوهر ایشان، خسرو جهانبانی، خیلی آدم شده است ولی ماشاءالله بچه‌های خیلی قشنگ و خوبی دارند، کیخسرو و فوزیه. مخصوصاً فوزیه خیلی مامانی است. فعلاً کار و فکرشان این است که به اعلیحضرت همایونی نزدیک بشوند. کاری که از اول باید می‌کردند.

...

دوشنبه ۵۲/۶/۱۲

صبح به اختصار شرفیاب شدم. عرض کردم برنامه سفر غرب را درست کنم؟ فرمودند تا ببینیم. عرض کردم شاهنشاه مرتباً به شمال و جنوب تشریف می‌برند، به مشهد هم که سالی یک بار مشرف می‌شوید. خوب نیست به غرب این همه دیر تشریف فرما شوید. بعد هم می‌خواهم به غرب تشریف ببرید، سفر شرق و بلوچستان را هم درست کنم. ولی اگر اول به بلوچستان تشریف ببرید، خواهند گفت به علت انقلابات آن جاست. خیلی تأمل فرمودند. مثل این که از لحاظ امنیتی نگرانی دارند. فرمودند باشد برای بهار. عرض کردم

برای بلوچستان تا آن وقت دیر است و ابتدا به ساکن هم خوب نیست به بلوچستان تشریف ببرید. باز هم چیزی نفرمودند. عرض کردم، خبری که از شیراز دادند که شهبانو در اتوموبیل معمولی مثل سایر مردم به فلان محله تشریف بردند، خیلی مضحک بود. اولاً این که گفتن ندارد. ثانیاً علیاحضرت باید با محافظ و اسکورت بروند. آخر جانشان در خطر است. در همه دنیا این طور است. شاهنشاه خنده معنی داری فرمود. فرمودند خیر! کسی شهبانو را نمی‌کشد. کشتنی من هستم. من دیگر چیزی عرض نکردم.

مرخص شدم. بعضی ملاقاتها انجام داده فرودگاه رفتم. پادشاه نپال می‌آمد که به الجزیره به کنفرانس کشورهای غیر متعهد برود. شاهنشاه و شهبانو تشریف آوردند و ناهار را با پادشاه در فرودگاه صرف کردند، برحسب صلاح دید چندین روز قبل من. سرناهار از موضوعات مختلف بحث بود. منجمله من فضولی کرده از پادشاه نپال پرسیدم، definition of non-alignment [تعریف عدم تعهد] چیست؟ جوانک دستپاچه شد. همه چیز مرتب و خوب گذشت. ... شهبانو به پادشاه نپال فرمودند می‌خواهم بیایم نپال هیپی‌ها را ببینیم (چون آن جا حشیش آزاد است، هیپی زیاد می‌رود). پادشاه نپال را خوشایند نیافتاد. بعد از ظهر باز ملا مصطفی بارزانی شرفیاب شد. البته خیلی خیلی محرمانه.

سه شنبه ۵۲/۶/۱۳

صبح ... شرفیاب شدم. روزنامه لوموند شرحی نوشته بود که هر لحظه [اگر وضع سخت بحرانی شود] ممکن است هرات و غرب افغانستان به ایران ملحق شود. ... فرمودند ببینم چه می‌شود. عرض کردم، سیاست صبر و حوصله خوب است، ولی ممکن است خیلی ضرر بکنیم. فرمودند آخر از بازی بزرگها خبر

درستی نداریم. صحبت به درازا کشید. فرمودند، هنوز فکر می‌کنم انگلیسها با آن که پشم و پیل آنها خیلی ریخته است، می‌توانند این جا و آن جا به طور کلی اعمال نفوذ بکنند. چنان که فکر می‌کنم در عراق هنوز نفوذ دارند و بکر نوکر خود آنهاست، ولی پیش ما دست خودشان را باز نمی‌کنند. ... فرمودند، آخر من با هند که صحبت می‌کنم، می‌بینم آن جا شدیداً تحت تأثیر انگلیسهاست. در عراق دم خروس پیدا است. نفت خودشان را که از آن جا می‌برند، گور پدر چندتا عرب که یک دیگر را بکشند. فرمودند، این نعل وارونه را چه طور جلوی روسها می‌زنند و برای چه می‌زنند؟ این را نمی‌فهمم. آیا می‌خواهند دست آمریکا به آن جا نرسد، که روسها پا راوان باشد؟ عرض کردم ما که هر وقت از اینها راجع به عراق می‌پرسیم، می‌گویند آن جاکه ما سفیر و سفارت نداریم، پس خبری نداریم. ولی مگر خبر را سفیر می‌گیرد؟ فرمودند، زکی! سفیر یک مقام رسمی است. خبر و عمل را دیگران می‌کنند و من تردید ندارم که آن کودتای چهار سال قبل ما را هم انگلیسها لو دادند. عرض کردم، اما به نظرم می‌رسد در مورد کردستان به ما حقه نمی‌زنند. فرمودند تصور نمی‌کنم، چون خود وجود کردستان بین شوروی و عراق عامل مهمی در قطع نفوذ قاطع شوروی در عراق است. گو این که هواپیمایی خیلی مسائل را حل کرده، ولی ارتباط زمینی به کلی مطلب جداگانه و بسیار مهمی است. بعد فرمودند، ما از انگلیسها گله نمی‌کنیم، چون اخیراً به ما روشن شده که واقعاً قصد همکاری صمیمانه با ما دارند و روی ما حساب می‌کنند. نمی‌شود هم انتظار داشت که تمام اسرار خودشان را هم که به ما مربوط نمی‌شود به ما بازگو کنند.

عرض کردم در افغانستان داود اعتنایی به آنها نمی‌کند. فرمودند همین طور است، ولی امیدوارم ظاهری باشد. فرمودند، بوتو هم می‌خواست آنها را کنار بزند، به او گفتم چه طرفی از این کار خواهی بست؟ هند که شدیداً تحت تأثیر آنهاست. بوتو حرف مرا قبول کرد و فکر می‌کنم موضوع حل شدن کار

اسرا هم عمل انگلیسها باشد (۹۰ هزار اسیر جنگی پاکستان که در هند بود). بعد فرمودند، نمی‌دانم جدا شدن بنگلادش از پاکستان چه نفعی برای انگلیسها داشت؟ عرض کردم، اولاً که آن پاکستان عملی نبود! به علاوه سرشاخ سیاست شوروی با چین را در این نقطه هم بند کردند. فرمودند، خیلی عجیب است. هند با آن قرارداد عجیب خودش با شوروی جزء کشورهای غیر متعهد در کنفرانس الجزایر شرکت می‌کند. عرض کردم همه چیز معنی خود را از دست داده است، مثل است که همه رؤساء کشورها از بچگی کونی بوده اند که هیچ قباحتی سرشان نمی‌شود! شاهنشاه خیلی خندیدند. فرمودند باید همین طور باشد (البته به شوخی).

باز راجع به پادشاه افغانستان عرض کردم. فرمودند از این آدم هرگز طرفی نخواهیم بست. بعد با قدری تأمل فرمودند، نمی‌توانی نقشه بکشی، عبدالولی را از کابل فرار بدهیم؟ عرض کردم در خود کابل پهلوی قصر داود زندانی است. به آن آسانی که هیتلر، موسولینی را از سرکوه فرار داد، نمی‌شود عمل کرد.^{۶۰} ولی اجازه بفرمایید فکر بکنم، یا با یک عده از خود گذشته که همه خطر مرگ را بپذیرند، یا با پول و رشوه به نگهبانان. فرمودند ارزش دارد مطالعه شود.

...

چهارشنبه ۵۲/۶/۱۴

صبح ... سفیر جدید لهستان اعتبارنامه تقدیم کرد. مرد چاقی بود. به زحمت از جلوی در سعدآباد تا سالن کاخ سفید در طبقه بالا رسیده بود. اتفاقاً شاهنشاه شش دقیقه زودتر به سالن تشریف آوردند و فوری او را خواستند.

۶۰ — بنیتو موسولینی (Benito Mussolini) دیکتاتور فاشیست ایتالیا، در ۱۹۴۳ به دنبال کودتای سران ارتش، برکنار و در قلعه ای کوهستانی زندانی شد. کماندوهای آلمانی او را نجات دادند و به منطقه زیر اشغال نیروهای خود در شمال ایتالیا بردند.

من عرض کردم اجازه فرمایید نفس تازه کند، ممکن است بمیرد. با وصف این سه دقیقه زودتر احضار شد و اتفاقی هم نیفتاد. من بعد شرفیاب شدم. مدت زیادی هم شرفیاب بودم، ولی مطالب مهمی نبود.

مقدار زیادی به شوخی و حرفهای معمولی و صحبت از این طرف و آن طرف ... بود. کارهای عقب افتاده زیادی را هم عرض کردم و البته این حرفها برای این بود که شاهنشاه را زیاد هم خسته نکرده باشم. دستورات شاه قاطع است و تکلیف انسان معلوم. در این ضمن چای خواستند. فرمودند پیشخدمت چای با کشمش بیاورد. فرمودند، حالا که دستور [ساده زندگی کردن] austerity داده ایم، باید خودمان سرمشق هم باشیم. من لذت بردم. ولی افسوس که همه ما پیروی از این روح بزرگ نمی‌کنیم که هیچ، او را گمراه هم می‌کنیم. افسوس!

...

پنجشنبه ۵۲/۶/۱۵

صبح شرفیاب شدم. گزارش وضع مزاجی علیاحضرت ملکه پهلوی را که طبیب ایشان داده بود عرض کردم. ماشاءالله در سن بالای ۸۰ از هر حیث رضایت بخش است. گو این که خودشان گله دارند! فرمودند با ایشان صحبت کن که میل دارند برای چک آپ به آمریکا یا اروپا بروند یا نه؟ راجع به کنفرانس غیر متعهدین صحبت کردیم و مقداری خندیدیم. یکی این که چه طور مثلاً هند با قرارداد با شوروی غیر متعهد است و عربستان با آن وابستگی با آمریکا غیر متعهد می‌شود؟ عراق چه طور غیر متعهد است، مگر با شوروی قرار ندارد و افغانستان چه طور؟ وقس علیهذا. بعد هم از حرفهای مضحک قذافی. ولی یک حرف حساب زده است که کشورهای در حال توسعه باید منابع خویش را ملی کنند، البته اگر از لحاظ [کاردانی] know-how و پرسنل بتوانند.

بعد در خصوص این که علیاحضرت شهبانو به کلی متقاعد شده اند که چیزی (موضوع مضحک عروسی) در بین نبوده [است]، صحبت کردیم. عرض کردم مایه خوشحالی است. کارهای جاری به خصوص موضوعات مالی و خانوادگی شاهنشاه را عرض کردم. وقت زیادی از ما گرفت، یک ساعت شرفیاب بودم.

بعد وزیر خارجه را پذیرفتم. در مورد تعقیب افشار [قوقولی] پدرسوخته که خود دزد و تحت تعقیب است و ایران آزاد برای ما منتشر می‌کند، صحبت کردیم.^{۶۱}

شنبه ۵۲/۶/۱۷

... امروز به رامسر آمده ایم، برای کنفرانس عالی آموزشی یا انقلاب آموزشی که ششمین سال برگزاری آن است. صبح کنفرانس بود. بعد از ظهر من بی‌کار بودم. ... چیز غریبی است. با آن که تنها هستم، از این آزادی بی‌قید و شرط لذت فراوانی می‌برم. خانم علم در رکاب علیاحضرت شهبانو برای خاتمه جشن هنر شیراز به آن جا رفته و دیگر من هیچ نگرانی ندارم! نمی‌دانم خانمها چه قدر دیوانه هستند که ما را به این حالت می‌اندازند که فقط در نبودن آنها این همه لذت ببریم.

باری صبح کنفرانس بود. نخست وزیر، وزیر علوم، [و] وزیر آموزش و پرورش گزارشاتی عرض کردند. بعد دکتر محمد باهری معاون من که حسب الامر مبارک ملوکانه دانشگاهها را بازرسی می‌کند، خلاصه [ای] از نتیجه بازرسی خود عرض کرد که یک ساعت تمام طول کشید و همه را تحت تأثیر قرارداد. شاهنشاه هم فوق العاده توجه فرمودند. خوشحال شدند که دستگاه خودشان

۶۱- ناصر افشار قوتولی در آمریکا هفته نامه ای به نام «ایران آزاد» منتشر می‌ساخت و به همین سبب دولت ایران تلاش نافرجامی برای استرداد او کرد. نشریه دیگری به نام «ایران آزاد» در اروپا از سوی جبهه ملی منتشر می‌شد که با این یک هیچ گونه ارتباطی نداشت.

یک همچو مطالعات عمیقی و صحیحی می‌تواند بکند. گزارش باهری سه هزار صفحه است... از نکات مهمی که به عرض رساند وضعیت دانشجویی بود. با آن که از همه تسهیلات و بورسها استفاده می‌کنند، دل به کشور ندارند. برای چه؟ واقعاً سؤال مهمی است. به عقیده من چون در هیچ چیز کشور، چه در محیط دانشگاه و چه در محیط خانواده و کشور احساس مشارکت نمی‌کنند. درست است که بعضی از آنها تحت تأثیر عوامل خارجی ممکن است باشند و عده [ای] را هم دنبال خودشان بکشانند، ولی این بی‌تفاوتی عمومی فقط معلول این عامل نمی‌تواند باشد. همه مردم که منحرف نمی‌توانند باشند. اگر ما بتوانیم بر همین یک عیب غلبه بکنیم، دیگر در این نقطه دنیا هیچ قدرتی به پایه ما نخواهد رسید. شاهنشاه مطالب روشن و صریح و بسیار عالی و پر مغز بیان داشتند. ولی افسوس و هزار افسوس که دولت غافل است.

... دولت خود را در پناه این مرد بزرگ قرار می‌دهد و طرز رفتاری که با مردم دارد مثل دولت غالب به مردم کشور مغلوب است، بی‌اعتنا و گاهی هم [خشونت آمیز] aggressive. انتخابات را که مداخله می‌کند و انگشت می‌برد. انگشت که چه عرض کنم؟ به مردم حقنه می‌کند، حتی انتخابات ده و شهر را. برای مردم و علاقه مردم چیزی باقی نمی‌ماند، همه بی‌تفاوت می‌شوند. من موفق شده‌ام این مطلب را کم به خاطر شاهنشاه خودم راه بدهم که این راه، هر قدر هم ترقی مادی بکنیم، راه صحیحی نیست. اخیراً تراوشاتی می‌شنوم که انتخابات آینده آزاد خواهد بود. ولی هنوز نمی‌توان حکمی کرد، چون معلوم نیست دولت چه بکند، مگر آن که حکومت [موقتی] caretaker بیاورند، وگرنه با این دولت نمی‌شود.

مطلب مهم دیگری هم که گفته شد این بود که دستگاه نخست وزیری بزرگترین رقم هزینه کمک به دانشجو را می‌دهد! من در قیافه شاهنشاه می‌خواندم که می‌خواهند بفرمایند این جا هم رشوه می‌دهید؟ ولی چیزی نفرمودند، اما معلوم بود ناراضی شدند. مطلب دیگر اشتغال دانشجویانی

است که به ادارات معرفی می‌شوند. پولی می‌گیرند و کاری نمی‌کنند. ادارات به این صورت راضی تر هستند تا این که اینها بیایند، اسباب زحمتشان بشوند.

...

یکشنبه ۵۲/۶/۱۸

صبح به تنهایی ولی به خوشی گذشت. نزدیک سه ربع در دریا شنا کردم. دریا بسیار آرام بود، با آن که هوا ابری بود. مقداری هم تنها در ساحل راه رفتم و فکر کردم. ناهار با نخست وزیر خوردم. شاهنشاه را هم تنها گذاشتم. آخر این آدم هم حق دارد که قدری تنها، آن طور که دلش می‌خواهد، بگذراند! ولی اگر تنهای تنها باشند، حوصله شان سر می‌رود. قطعاً کسی باید با ایشان باشد. تازه چنین شخص هر قدر هم خوب و [جذاب] attractive باشد، پس از حداکثر دو سه ساعت شاه را خسته می‌کند، دوباره باید به کار برسند.

بعد از ناهار، شورای اقتصاد را احضار کرده بودند. بدبخت وزرا با هوای بسیار بد و باران شدید، با هواپیما از تهران خودشان را رساندند. من به راه رفتن گذراندم.

سرشب، نیم ساعتی حضور شاهنشاه بودم. از هر دری سخن رفت، منجمله راجع به فرمایشات شاهنشاه، عرض کردم مطلبی را که عنوان فرموده اید که هیچ فردی حق ندارد یک ایرانی را از سواد آموزی یا از راه تحصیلات عالیه باز دارد و چنین فردی باید مجازات شود، خیلی فرمایش انقلابی بزرگی است که حتی کدهای مدنی امروزی اروپا را هم تغییر می‌دهد. من امروز بی‌کارت‌تر بودم، عصری با باهری مطالعه می‌کردیم، چون او مرد حقوقدانی است و این مطلب را خوب درک می‌کند ... فرمودند بالأخره راه ورود ما به تمدن بزرگ است. من مطلب را خیلی طبیعی گفته‌ام. چه طور باهری فکر می‌کند این

موضوع اساس کدهای مدنی اروپا را تغییر می‌دهد؟ عرض کردم چون در کدهای امروز، تمام دفاع از حقوق شخص است. ولی اگر این شخص که در قانون از او دفاع می‌شود، به طور عمد یا غیر عمد زیانی به دیگر رساند، یا از این زیان رساندن به عنوان حقوق پدری یا مادری خود را ذی حق هم دانست، چنان که بگوید بچه من به مدرسه نرود، به من نان برساند، مسئولیتی در هیچ جا ندارد، مگر جایی که قانون تعلیمات اجباری باشد. آن هم که تا حدودی است، ولی برای تحصیلات عالی نیست. حال که فرمودید چنین شخصی را باید تنبیه کرد، یک قدم انقلابی بزرگی برداشته ایم. خیلی خیلی گوش دادند و توجه کردند.

عرض دیگرم در مورد گرفتاری دو گریلای بلوچ با مسلسل و فشنگ بود. عرض کردم اینها سرخ خوبی هستند. به علاوه من از عراق به آن دوری، در این طرف شرق، هراسی ندارم. اینها را هم جمع می‌کنیم یا سرکوب می‌کنیم. ترسم از تحریکات شوروی است از راه افغانستان که همسایه دیوار به دیوار است. فرمودند، به خصوص حالا که وزیر خارجه پاکستان سفر خودش را به مسکو موقوف کرد، لابد روسها در این جاها مجدداً عکس العملی نشان می‌دهند. عرض کردم این دو نفر را عفو بفرمایید. فرمودند اگر آدم نکشته باشند، عفو می‌کنم. من هم همین امشب به عیسی مبارکی تلگراف رمز کردم و عفو شاهانه را اطلاع دادم. دیدم حیف است بیش از این وقت شاه را بگیرم. ... گفتم مرخص فرمایید بروم به کارهایم برسم. فرمودند، شام بخور. عرض کردم یک شب هم شاهنشاه راحت و تنها باشید و قیافه ما را نبینید.

شاهنشاه در ویلای کوچک دولت که از والاحضرت شمس خریداری شده، شب توقف می‌فرمایند و روز هنگام کار در کاخ مرمر.^{۶۲} من به هتل برگشتم با باهری شام خوردم.

...

دوشنبه ۵۲/۶/۱۹

صبح کنفرانس آموزشی تشکیل شد که قطعنامه نتیجه کنفرانس را به عرض برساند و رؤسای دانشگاهها هم عرایض خودشان را بکنند. قطعنامه خوانده شد. یک کلمه از فرمایشات شاهنشاه (یعنی آن فرمایشات انقلابی) در آن نبود. شاهنشاه خیلی برآشفتمند و فرمودند پس مرا چرا به این جا کشانید؟ معلوم می‌شود این جا یک عده چرسی و بنگی آمده اند که نمی‌فهمند من چه می‌گویم، تمام یادشان رفته است. نخست وزیر هر قدر خواست اصلاح کند، چون خیلی دستپاچه شده بود، ممکن نشد. رنگ او هم شبیه به زعفران شده بود. عرض کرد می‌خواستم آن قسمت را کسب اجازه کنم! فرمودند اگر نمی‌خواستم منعکس شود که نمی‌گفتم. اتفاقاً شب به من اطلاع داده بودند که قطعنامه [ای] که خود رؤسای دانشگاهها و مدارس عالی حاضر کرده بودند، دولت قبول نکرده و داده است چند نفر وزیر چیزی حاضر کنند. چون رؤسای دانشگاهها به من شکایت کرده بودند، من ناچار مطلب را صبح قبل از کنفرانس به شاهنشاه عرض کردم، چون وظیفه داشتم. این هم شاهنشاه را خیلی ناراحت تر کرد که شاید قصد و غرضی در کار بود.

...

یک بعد از ظهر تهران آمدم. قبل از آمدن یک هلیکوپتر و یک هواپیمای سم پاش که برای دفع آفات گرگان آمده اند، نمایشات بسیار قشنگی دادند.

۶۲- منظور کاخ مرمر کوچکی است که در جنب هتل قدیمی رامسر قرار دارد.

بعد از ظهر شاهنشاه نمایشگاه صنایع داخلی و بین المللی را افتتاح فرمودند. سه ساعت تمام سرپا ایستاده بودیم. شب منزل نیک پی شهردار تهران مهمان بودم.

سه شنبه ۵۲/۶/۲۰

صبح ... شرفیاب شدم ... از طرف انگلیسها و آمریکاییها تا کنون معمول این بود که هر دو هفته شخصی با اطلاعات [محرمانه] intelligence شرفیاب شود. عرض کردم این کار خیلی تأخیر شده و از غلام می‌پرسند و کسب تکلیف می‌کنند. فرمودند مگر من بی‌کارم که به مزخرفات گوش کنم؟ یک مقدار اخبار رادیوها را روی کاغذ می‌نویسند، به عنوان خبر برای من می‌آورند! عرض کردم، تمام هم که چنین نیست. فرمودند خوب، اگر کاری باشد، آنها را خواهم پذیرفت. اگر کاری دارند به تو بگویند. فرمودند باز آمریکایی، او را ممکن است ببینم. فرمودند بالأخره می‌توانیم به انگلیسها اعتماد بکنیم. عاقبت فهمیدند که درگیری با ما فایده ندارد. ...

چهارشنبه ۵۲/۶/۲۱

صبح به اختصار شرفیاب شدم. بعضی هدایا که شاهنشاه امر فرمودند به بعضی اشخاص بدهیم، به نظر رساندم. در مورد بلوچستان عرض کردم، فکر می‌کنم لازم باشد دسته دیگر هم به سرپرستی بهمن، پسر دولت محمد خان، که طرف اعتماد است، به تعقیب گریلاها بفرستیم، که از همه طرف عرصه بر آنها تنگ شود. عیسی خان از یک طرف تعقیب می‌کند، کافی نیست. فرمودند آخر ژاندارمری هم هست. عرض کردم آن را فراموش نفرمایید. یک عده بچه مزلف شهری تهرانی و اصفهانی و یزدی که نمی‌توانند جنگ بکنند! فرمودند بسیار خوب، عمل کنید.

در مورد امور خانوادگی صحبت کردیم. فرمودند به اشرف، خواهر من، بگو شما باید تصمیم بگیرید یا واقعاً کار خیر بکنید و از تظاهر و دماغوژی بپرهیزید، در این صورت من حاضرَم با شما راه بروم و یا آن که اگر می‌خواهید از این کارها بکنید، با من کاری نداشته باشید. آخر چه طور می‌خواهید استفاده‌های بی‌ربط بکنید و از دست دیگر اموال خود را وقف می‌کنید؟ من سر در نمی‌آورم. مگر خواهرم شمس که زندگی عالی برای خود ترتیب داده [و] از محل فروش زمینهای خود الآن قصور عالی بنا می‌کند و بهترین زندگی را می‌کند، کسی از او طلبکای می‌کند؟ اتفاقاً مردم این زندگی صاف و راست را بهتر دوست دارند. عرض کردم اطاعت می‌کنم، با ایشان شخصاً صحبت خواهم کرد.

بعد از ظهر پیش والاحضرت شهنواز رفتم. ایشان دارند خیلی از کرده‌های سابق پشیمان می‌شوند. هم خودشان و هم شوهرشان. من هم حرفی ندارم. چه بهتر که چنین شود.

.... بعد حسب الامر شاهنشاه، آندرسن وزیر خزانه داری آمریکا در زمان آیزنهاور را پذیرفتم، که می‌خواهد در استرالیا گاوداری کند، در زمینی به مساحت یک میلیون و چهارصد هزار [ایکر] acre که دویست میل ساحل دریا دارد! می‌خواهد ایران شریک بشود و گوشت گاو خود را از آن جا تأمین نماید. مدتی بحث کردیم. شرایط مختلفی داشت از جمله این که باید پولی که قرض می‌کند، دولت ایران تضمین نماید. گفتم این نمی‌شود. باری مذاکره جریان خواهد داشت.

شام به مهردادشت مهمان والاحضرت شاهدخت شمس بودیم، به مناسبت تولد دخترشان شهرآزاد که دختر خوب و تمیز و پاکیزه، به علاوه خوشگلی است. سالروز ۲۱ سال تولد ایشان بود. مهمانی مفصل و عالی در منزل تازه ساز ایشان بود. البته با این که این منزل عالی است، خوشم نیامد، برای کازینو مناسبتر است تا منزل. ...

پنجشنبه ۵۲/۶/۲۲

صبح عده [ای] از بلوچها را در منزل پذیرفتم. عده [ای] را هم مأمور کردم دنبال گریلا [ها] رفته، خبر بیاورند. به دو نفر از آنها هم دو اتوموبیل پیکان هدیه دادم.

بعد شرفیاب شدم. ابتدا عرایض فوری را عرض کردم. شاهنشاه فرمودند، اتفاقاً وقت زیادی داریم. اگر کار غیر فوری هم داری بگو. عرض کردم پرونده ها در دفتر من است، فرمودند، برو بیاور. چند دقیقه شاهنشاه را معطل کردم تا پرونده ها رسید. در این بین برای شان چائی چینی که بدون قند می توان خورد دم کردم. خیلی خوششان آمد.

بعد کارها را عرض کردم. یک نفر به علت حمل چند گرم هروئین به اعدام محکوم شده بود، مادرش عریضه داده بود. ... فرمودند چه باید کرد؟ قانون است و در کار کشور نمی توان گذشت کرد. عرض کردم متأسفانه نمی دانم چنین مجازات سنگین مناسب چنین جرمی هست یا نه؟ مضافاً به این که هیچ اثر مثبت هم تا کنون گرفته نشده [است]. فرمودند حالا پرونده او را ببین ولی ما برای یک گرم هروئین هم اعدام کرده ایم. عرض کردم، با تمام این تفصیل فایده نبخشیده. فرمودند به هر حال، این که تریاک کاری را دوباره در شرکتهای سهامی زراعی شروع کردیم، کار خوبی بود، چون بی جهت پول کشور به خارج می رفت و ترکها و افغانها هم که دست بردار نیستند. با آن که ترکها با فشار آمریکا بیما تریاک کاری را قدغن کردند، حالا بعد از یک سال موضوع پلات فورم انتخابات آنها شده است و می خواهند شروع کنند. عرض کردم زراعت پر منفعتی است. من امسال با اجازه وزارت کشاورزی ۳۰ هکتار زراعت کردم. بعد امر فرمودید منحصر به شرکتهای سهامی زراعتی دولتی باشد، من و یک عده دیگر مردم که چنین اجازه را داشتند، زراعت را امحاء کردیم. ضرر من در حدود پانصد هزار تومان است. فرمودند عجب، عجب، هیچ نمی دانستم چنین باشد.

عرض کردم هویدا نخست وزیر به من می‌گفت شاهنشاه خیال دارند در ۱۴ مهر، روز افتتاح مجلس، موضوع گرانی و نایابی را تشریح فرمایند. دیگر آن وقت کسی جرئت حرف زدن نخواهد داشت. عرض کردم اگر راست می‌گوید و شاهنشاه چنین خیالی دارند، استدعای من این است که واقعاً صرفنظر فرمایید، چون به هر حال مردم از این نایابی و گرانی عصبانی هستند و واقعاً هم دولت غفلت کرده [است]. چرا اعلیحضرت همایونی بی‌جهت این مسئولیت را به گردن می‌گیرید؟ با آن که بی‌لیاقتی قطعی دولت است. مثلاً اگر اینها پیش بینی می‌کردند [و] فقط صد هزار تن شکر در بهار می‌خریدند، الآن کمیابی قند نبود. هم چنین گندم، هم چنین سیمان. موضوع گندم که در نظر مبارک هست، از شب عید که در جزیره کیش بودیم، امر فرمودید گندم بخرند. اول گفتند احتیاج نداریم. بعد گفتند فقط دویست هزار تن احتیاج هست. امر فرمودید، فوری بخرید، باز هم نخریدند. بعد بالأخره به هفتصد هزار تن رسید که یک ماه قبل تصمیم گرفتند به جای تنی ۸۴ دلار ۲۲۰ دلار خریدند. آن هم اگر اعلیحضرت در آمریکا تشریف نمی‌داشتید که دولت آمریکا اجازه صدور نمی‌داد. اینها غفلت است و غفلت غیر قابل بخشایش. من کاری ندارم که آنها را ببخشید یا نبخشید، این با خود شاهنشاه است. من هم عرضی ندارم، ولی این غفلت را دیگر چرا می‌خواهید شخصاً بر عهده بگیرید؟ من وظیفه دارم که این عرایض را بکنم و ناچارم عرض کنم که مردم به شدت ناراضی هستند، به طوری که فتوحات نفتی کوچکترین تأثیری در آنها نداشته است. تازه شاهنشاه می‌خواهید بفرمایید این غفلتها با من بوده است؟ برای چه؟ چه اجباری دارید؟ ... فرمودند آخر مردم هم قرقرو هستند و پفیوز. گاهی فکر می‌کنم مردم ایران بهترین مردم روی زمین هستند، گاهی هم می‌بینم که خیلی پفیوز و ضعیف النفس هستند. عرض کردم قرقر کردن به قول تالیران از حقوق حقه مردم است. شاهنشاه خندیدند. [اضافه کردم که مردم] بالأخره حق بازخواست هم دارند. آخر

دولت دولت آنهاست. حالا به احترام عمیقی که به شاهنشاه دارند و می‌دانند که مآلاً از منافع آنها دفاع می‌فرمایید، خرفی نمی‌زنند و نمی‌توانند هم بزنند، حرف دیگری است. ولی دیگر سرکوفت زدن به آنها که معنی ندارد. شاهنشاه خیلی تأمل فرمودند. خدا عمرش بدهد که نسبت به من تغیر نکرد، بلکه وانمود کردند که حرف تو مورد نظر خواهد بود، چون فرمودند نطق من در مسائل بالا و دنیایی خواهد بود.

در مورد دیوار کاخ سعدآباد عرض کردم که بودجه آن را از دولت گرفته ایم، حالا امر فرموده اید ساخته نشود. فرمودند آخر معنی ندارد پول دولت در منزل شخصی من خرج بشود. عرض کردم برای حفاظت جان شماست. فرمودند دیواری که شما می‌خواهید بکشید، مثل تعیین حدود ثبتی است یا دیوار قلعه. برای حفاظت سیم و این چیزها لازم است نه چنین دیوار. به هر حال اجازه نمی‌دهم پول دولت در منزل من خرج شود. خدا عمرش بدهد. باری باز هم موضوع منتفی ماند!

بعد از ظهر به کاخ گلستان برای جشن سالروز تولّد حضرت امام عصر رفتم. من در جلسات مذهبی دربار معمولاً شرکت نمی‌کنم، چون وقت ندارم. دکتر باهری معاون من می‌رود و ترتیب پذیرایی مردم را که خیلی هم استقبال می‌کنند می‌دهد. ولی این عید به خصوص را مرتّب می‌روم که خودم را از جرگه بهائیه‌ها کاملاً مشخص و متمایز بکنم. این بهائیه‌های بی‌وطن در همه شئون رخنه کرده‌اند. مخصوصاً مشهور است که نصف اعضای دولت بهائی هستند و مردم از این بابت خیلی ناراضی هستند. سپهبد ایادی طبیب مخصوص شاهنشاه هم که متأسفانه مشهور بهائی است. از این حیث شاهنشاه خیلی صدمه می‌خورد.

از اخبار مهم جهان شورش شیلی (ارتش) بر علیه آئنده رئیس جمهور کمونیست آن کشور است که دیروز اتفاق افتاد. مدّتی اعتصابات گوناگون در جریان بود تا بالاخره امور کشور فلج شد و دیروز ارتش کودتا کرد و آئنده

خودکشی کرد، ولی البته او را کشته اند. از خوشحالی آمریکا و ناراحتی شوروی و بلوک شرق چنین پیدا است که دست [سیا] CIA در کار بوده [است]. بالأخره آمریکای جنوبی حوزه نفوذ آمریکاست. آمریکا نمی‌توانست ساکت بنشیند که تمام سرمایه های او در آن جا ملی بشود که هیچ، یک کویای دیگر به این بزرگی به وجود بیاید. ... به قول بی‌بی‌سی خود آئنده هم اشتباه دیگری می‌کرد و آن این بود که خیال می‌کرد می‌تواند کمونیسم را با لیبرالیسم تحمیل نماید. در صورتی که لازمه تحمیل کمونیسم، فشار و قدرت است و بی‌رحمی و حکومت پلیسی. کمونیسم نقل و نبات نیست که مردم با میل بخورند. ابتدا ممکن است بین جوانها و احمقها [شوری] enthusiasm باشد، ولی یک رژیم خلاف نوامیس طبیعی را چه طور ممکن است بشر بپذیرد؟ مگر در جایی که بدبختی به حدی باشد که چاره دیگری برای جامعه نباشد، مثلاً چین یا هند. هند هم به نظر من بعد کمونیست می‌شود. باری خود آئنده مرد خوبی بود و صاحب ایدآل.

...

امروز سفیر چین دیدنم آمد و پاکت دعوت رسمی از شاهنشاه را از طرف دولت چین به من داد که به امضاء چوئن لای است.

شنبه ۵۲/۶/۲۴

صبح شرفیاب شدم... اجازه خواستم باهری روح مطلب کنفرانس رامسر را در تلویزیون تشریح کند. فرمودند آخر نوکر خود ما مطالب ما را بازگو کند صحیح نیست، مگر در یک فرصت مناسب باشد. عرض کردم هنگام توزیع جوایز سپاهیان ممتاز اجازه فرمایید باشد. فرمودند بسیار خوب است. ... بعد از ظهر کمیسیون پذیرایی از پمپیدو بود که آخرین تصمیمات را گرفتیم. سر شام رفتیم. موضوع کمبود و گرانی قند و گرانی سایر اجناس مطرح بود. شاهنشاه فرمودند باید مردم صرفه جویی کنند. علیاحضرت شهبانو فرمودند،

به هر صورت فکر می‌کنم تنها کسی که در تمام دستگاه‌های دولتی و درباری قند نمی‌خورد، شاهنشاه و من باشیم. من ناچار بودم سکوت توأم با رضا بکنم، چون مطلب درست بود. شاهنشاه هم چیزی فرمودند.

راستی فراموش کردم بنویسم. صبح شرح ملاقات خودم را با سفیر چین به عرض رساندم، منجمله عرض کردم وقتی پاکت دعوت را به من داد، باشد و به من تعظیم کرد. وقتی ترادیسیون تربیتی هست، برای کمونیست هم که شد، فراموش نمی‌شود. مطالبی که با سفیر چین مذاکره کردم، به عرض رساندم که این مسئله تقریباً برای اینها روشن شده است که شاهنشاه منتظر آمدن چوئن لای به ایران هستند که بعد بازدید بفرمایند [سفیر] می‌گوید فعلاً خیال خروج از چین ندارد چون باز گرفتار کنگره خلق چین که سوای کنگره حزب کمونیست است می‌باشد. بعد هم گفت در کنفرانس حزب لین پیائو و لیو شائوچی را اخراج کردیم (یعنی اخراج آنها را تأیید کردیم) و این کارهای انحرافی نتیجه فعالیت‌های شوروی است. گفتم اطلاعات و ضد اطلاعات شما که قوی است. گفت به همین دلیل اینها گرفتار شدند، ولی شوروی دست بردار نیست. شاهنشاه فرمودند دستگاه شوروی خیلی قوی تر است. ... راجع به خاورمیانه صحبت می‌کردیم. گفت در شبه قاره هندوستان که شاهنشاه موفق شدند بین هند و پاکستان آشتی ببندازند. شاهنشاه فرمودند عجب! از این مطلب خبر دارد؟ من به انگلیسها فشار زیاد آورده بودم. ... [سفیر] سیاست خلیج فارس ایران را تأیید می‌کرد و می‌گفت روسها فشار ... [می‌آورند] از راه بلوچستان به دریای عمان و خلیج فارس برسند. از این که ایران در صلح ویتنام ناظر شده [است] به ما تبریک می‌گفت و از سیاست آمریکا در خاورمیانه که باعث توسعه نفوذ شوروی شده است، تنقید می‌کرد.

یکشنبه ۵۲/۶/۲۵

صبح شرفیاب شدم. ابتدا تبریک سی و سومین سال سلطنت را عرض کردم. شاهنشاه فرمودند واقعاً چند سالی که با بدبختی عظیمی مواجه بودیم. عرض کردم واقعاً [گرفتاریهای] زمان جنگ غیر قابل تصور است. فرمودند نه! آن قدرها آن وقت مشکل نبود، چون ما جز مقاومت منفی و پاسیو (passive) کاری نمی‌توانستیم بکنیم. ولی زمان مصدق از بدترین دوران زندگی و سلطنت من است. این پدر سوخته پای جان من هم ایستاده بود. هر روز صبح خود را رفته می‌دیدم و ناچار فحشهای جرائد را هم برای چاشنی کار باید بخوانم. پدر سوخته کریم پور شیرازی از اهانت به ناموس من هم خودداری نمی‌کرد.^{۶۳}

عرض کردم پمپیدو از پکن نطق سرشام خود را فرستاده و خیلی تملق گفته است. خواندند، خندیدند. فرمودند، نطق گرمی از طرف من تهیه کنید و در آن راجع به دوگل و شباهت سیاست ما و اخلاق ما حرف بزنید. عرض کردم چشم.

بعد در مورد این که چه طور علیاحضرت شهبانو قبول کرده اند که موضوع آن دختر که گفتند زن شاه شده دروغ است و او رفیق ارتشبد خاتم شوهر خواهر اعلیحضرت همایونی است، فرمودند چند شب علیاحضرت به منزل خاتم تلفن کرده، جواب داده اند والاحضرت فاطمه که در لندن هستند، خاتم هم دو بعد از نصف شب به منزل خواهد آمد و علیاحضرت از این مسئله خیلی خوشحال شده و یقین کرده اند که خاتم مشغول الواطی است. به هر صورت مدتی خندیدیم که ماشاءالله اقبال شاهنشاه بلند است.

۶۳- کریم پور شیرازی، مدیر روزنامه شورش، از مخالفان سرسخت دربار بود. پس از واژگون شدن دولت مصدق، مدتی پنهان بود ولی سرانجام دستگیر و در زندان کشته شد.

... بعد از ظهر شاهنشاه از پارک جنوب شهر که در محل گودها درست شده بازدید کردند. خیلی خوب بود. شب به احوالپرسی والاحضرت شاهدخت اشرف رفتم. ایشان مدتی با من مذاکره می‌کردند که چرا شاهنشاه بی‌رحمت شده اند. عرض کردم نتیجه حرکات و اعمال خودتان است.

دوشنبه ۵۲/۶/۲۶

صبح شرفیاب شدم. نطق شاهنشاه را در جواب پمپیدو تقدیم کردم، خوب تهیه شده بود. پسندیدند. ... مدتی راجع به رادیو و تلویزیون صحبت فرمودند که به طور قطع افراد خرابکار در آن رخنه کرده اند. با سپهبد نصیری رئیس ساواک بنشین و آن جا را کاملاً تصفیه کنید.

...

راجع به تأسیس بنیاد علم که در بیرجند تأسیس می‌کنم و در وصیت نامه ام هست، اجازه گرفتم. شاهنشاه با تأمل اجازه فرمودند. خیلی باعث تعجبم شد. بعد هرچه فکر کردم که این شاهنشاه روشن دل خیر، چه طور در این مسئله تأمل فرمود؟ به این نتیجه رسیدم که اظهار وجود را به هیچ صورتی نمی‌تواند قبول بکند. البته حق هم دارد. شاهنشاه است و الملک عقیم است.

بعد از ظهر پمپیدو آمد. ... پمپیدو را با هلیکوپتر به سعدآباد بردم. سرشام نطقها رد و بدل ... شد. یک ساعت و نیم هم [دو نفری] tête à tête صحبت داشتند. وقتی پمپیدو را برگرداندم، خیلی راضی بود. به من گفت از وسعت اطلاعات و نظر شاهنشاه در حیرتم و خودم با معلومات کم خود در مقابل شاهنشاه شما خجل شدم. من احساس غرور کردم. سرشام نخست وزیر وعده [ای] از وزرا و نظامیها بودند. ولی کسی در مذاکرات شرکت نکرد.

...

سه شنبه ۵۲/۶/۲۷

صبح شرفیاب شدم. مطالبی که دیشب پمپیدو گفته بود، عرض کردم. فرمودند، من در مسائلی که علاقمندم این اندازه وارد هستم، نه در همه چیز. ولی از این که صحبتها با پمپیدو چه بود، مطلبی نفرمودند. من هم دیگر نخواستم سؤال کنم.

صحبتهای والاحضرت اشرف را عرض کردم. فرمودند، جواب خوب دادی. ولی به ایشان بگو اگر من با شما قلباً بد بودم که نمی‌گذاشتم به سازمان ملل بروید یا به هند بروید. عرض کردم، دیشب با والاحضرت شمس هم دعوا کردم. در آخرین دقیقه حرکت به طرف مسکو به من تلفن می‌فرمایند که نمی‌توانم بروم، چون اسهال خونی گرفته‌ام. من هم عرض کردم باید بروید. من چنین مطلبی را نمی‌توانم به عرض برسانم. اگر مریض هستید، در بیمارستانهای مسکو بستری شوید و ایشان را با کمال وقاحت راه انداختم. فرمودند، خیلی خوب کردی. عرض کردم، دیشب خیلی حیف شد که علیاحضرت شهبانو به استقبال مردکه پمپیدو آمدند. هیچ لازم نبود. شاهنشاه فرمودند آخر علیاحضرت آن جا می‌روند و اینها هم سنگ تمام گذاشته‌اند برای تشریفات آن جا. عرض کردم با وصف این لازم نبود. دیگر چیزی نفرمودند.

...

سفیر آمریکا دیدنم آمد. ... بعد فریده خانم مادر گرامی علیاحضرت شهبانو دیدنم آمدند. باز هم همان حرفها و گله‌های زنانه را آغاز کردند. جواب بسیار سخت دادم که مطلبی که گذشته دیگر حرف و گله ندارد (موضوع عروسی)، و معلوم شده که دروغ است. دیگر چه می‌فرمایید؟

صبح که سفیر آمریکا آمد کاغذ سربسته [ای] داد که تقدیم کنم. بعد هم گفت شاهنشاه سؤال فرمودند چند خلبان کره شمالی شنیده‌ام در عراق هستند، تحقیق کنید. تحقیق کردم، سی نفر هستند ولی انگیزه (motif) آنها

برای جلب پشتیبانی عراق در [سازمان ملل] هست، نه تشویق روسها. ... از مذاکرات شاهنشاه - پمپیدو پرسید. گفتم خبر ندارم. گفت می‌خواهم مشهد بروم و شنیده‌ام می‌خواهند مرا در آن جا بکشند. گفتم، بروید در باغ ملک آباد بمانید، آن جا محفوظ است. ولی نترسید، به هر صورت خطر چندانی نیست. سفیر آمریکا معتقد است سیاست نسبتاً آزادی‌گرایانه شوروی، برای بستن ذهن اروپا در این هنگام [تنش زدایی] détente است. این نظر را من هم می‌پسندم. بعد هم این آدم باتجربه ای است، حرف مفت نمی‌زند.

چهارشنبه ۵۲/۶/۲۸

صبح، قبل از شرفیابی، سفیر انگلیس که از سفر دو ماه و نیم انگلیس برگشته، با من ملاقات کرد. راجع به آمدن وزیر دفاع، لرد کارینگتون، و برنامه او صحبت کردیم و موضوع شرفیابی. او استدعا داشت ناهار در پیشگاه شاهنشاه صرف کند. من گفتم مشکل است، چون فقط به وزرای خارجه ناهار مرحمت می‌فرمایند، آن هم گاهی. از این که [هیت] Heath نخست وزیر انگلیس خیلی از زیارت شاهنشاه راضی بود گفت. ولی کسی اطلاع ندارد چه گذشته، چون کسی حضور نداشته [است] (وقتی شاهنشاه به آمریکا تشریف می‌بردند، هیت در انگلستان یک ساعت و نیم شرفیاب شد).

مدتی راجع به افغانستان صحبت کردیم که جالب بود. می‌گفت اولاً علت العلل این کودتا، تا آن جا که ما می‌دانیم، بی‌حالی پادشاه بود. یک نقشه هم عبدالولی و شفیق، نخست وزیر وقت، برای کودتا گویا داشته اند ولی نمی‌دانستند چه کنند. ... می‌گفت روسها قطعاً از کودتای داود مطلع بوده اند ولی دست نداشته اند. ولی معلوم نیست داود صد در صد روسی باشد. ... نعیم، وزیر خارجه و برادر داود، در شوروی است و به زودی برمی‌گردد. بعد سفیر ما را می‌بیند. آن وقت می‌توانیم اخبار بیشتری بدهیم. می‌گفت دفعه قبل که نعیم با سفیر ما صحبت کرده، گفته ممکن است برای پختونستان راه

میانه [ای] جست، به این معنی که پختونستان در کادر پاکستان استقلال داخلی پیدا کند. می‌گفت پیام شاهنشاه راجع به پختونستان و این که افغانها بلوچستان را جزئی از پختونستان می‌دانند و ایران نمی‌تواند این مزخرفات را تحمل کند، به وزارت خارجه رسید. ما گمان نمی‌کنیم افغانها زیاد دنبال چنین مزخرفاتی را بگیرند به خصوص که از جانب روسها فکر نمی‌کنم زیاد تشویق بشوند چون روسها فعلاً با درگیری با چین و [تنش زدایی] détente اروپا، با آن که هرگز از آمالشان صرف‌نظر نمی‌کنند، ولی نخواهند خواست در این جا درگیری تازه پیدا کنند و حتی خیال می‌کنم جلوی تندروهای داود را، اگر دولت ایران از روسها بخواهد، بگیرند (خیلی باعث تعجب من شد). می‌گفت تا آن جا که ما می‌دانیم، حرکت ارتش افغانستان به طرف مرز پاکستان و ایران به منظور جلوگیری از یک کودتای داخلی است که نزدیک کابل نباشند. ...

بعد من شرفیاب شدم. مذاکرات دیروز با سفیر آمریکا و سفیر انگلیس را عرض کردم. در جواب سفیر آمریکا فرمودند، به او بگو مطالب کاغذ شما را حضوراً [پاسخ] خواهم داد. ولی مذاکرات با پمپیدو بیشتر در خصوص سیاست چین و شوروی بود که چینیه‌ها به حد اعلا از شورویها می‌ترسند و نفرت دارند. این احساس پمپیدو بود. چینیه‌ها به پمپیدو گفته اند که شوروی از طرف افغانستان و بلوچستان می‌خواهد خود را به دریای عمان و خلیج فارس برساند. چینیه‌ها و فرانسویها سیاست ما را در خلیج فارس تأیید می‌کنند. پمپیدو به من گفت اگر در انتخابات رئیس جمهور فرانسه شرکت نکند، ممکن است میتران ببرد و این سانحه (catastrophe) است. به این جهت در انتخابات ریاست جمهوری فرانسه شرکت خواهد کرد. فرمودند اینها را به سفیر آمریکا بگو، ولی در مورد مسئله کره ایها در عراق به او دو مثل از طرف خود بگو. یکی موضوع آن دهاتی که پلنگ را در جنگل دید و آن قدر گفت که انشاءالله گربه است، تا پلنگ آمد و او را خورد! دیگر آن

مثل رشتی که یک غیر رشتی در منزل رشتی، زن و بچه های رشتی را می‌کرد و رشتی می‌گفت باید دید عاقبت کار به کجا می‌کشد، تا آمد و خود او را هم گایید! وضع شما غریبها شباهت به همین امثال دارد. گو این که در آخر کار ایستادگی می‌کنید، ولی قیمت زیادی برای آن می‌پردازید، چون پیش گیری نمی‌کنید. الآن کوباییها، چینیها و از همه بیشتر شورویها، در عدن هستند. شما چه می‌کنید؟

فرمودند، به سفیر انگلیس هم بگو حرفهای من با هیت بیشتر بر سر آشتی پاکستان و هند بود. فرمودند اگر پختونستان پاکستان مجزی شود، مال افغانستان هم که مجزی می‌شود! ولی شاید تجزیه افغانستان خود راه حلی باشد که تمام به دست شوروی نیفتد. چنان که زمان جنگ جناب بوین وزیر خارجه کارگر انگلیس همین نقشه را برای ایران داشت و می‌خواست از آذربایجان و کردستان شروع کند.^{۶۴} ...

بعد کمیسیون برای تصفیه تلویزیون و رادیو با قطبی رئیس تلویزیون و ارتشبد نصیری رئیس ساواک داشتم.

سر شام رفتم. مطلب مهمی نبود. سناتور علی دشتی سر شام آمده بود. گفت و گو تمام بر سر عشق مولانا به شمس تبریزی و خواندن اشعار بود. خیلی خوشحال شدم که کمی راجع به عرفان و ادب فارسی گفت و گو می‌شود. ...

پنجشنبه ۵۲/۶/۲۹

صبح شرفیاب شدم. تلگراف خارجی زیادی بود که باید به عرض برسانم، و تلگرافاتی هم که باید توشیح فرمایند همه را به عرض رساندم. منجمه تلگرافی از طوفانیان (ارتشبد) از آمریکا که می‌خواهم برای خرید اسلحه وام بگیرم،

۶۴- اشاره به مذاکرات وزیران خارجه سه کشور آمریکا، انگلستان و شوروی، پس از جنگ جهانی دوم است. نگاه کنید به: یادداشت‌های علم، جلد یکم، پانویس ۵۸، ص ۴۰۳.

وزارت دارایی برای گرفتن نرخ کمتری بهره، مداخله می‌کند، کار عقب می‌افتد. فرمودند، به نخست وزیر ابلاغ کن تا بیست و چهار ساعت اگر موفق نشوید، شما را ممنوع المداخله خواهم کرد.

...

بعد مرخص شدم. اخبار خوشی تیمسار نصیری از بلوچستان داشت که خوشحالم کرد. ولی یک خبر بدی داد که یک شبکه (باز هم در تلویزیون) کشف کرده، که قصد داشته اند ولیعهد را ترور کنند. همه را گرفتند. خیلی متأثر شدم.

بعد از ظهر شاهنشاه به پدافند ملی تشریف بردند و نطق بسیار عالی فرمودند، ضمناً سطح دانشگاه هم خیلی بالا بود، باعث خوشحالی من شد. عده زیادی افسر [دکتر] Ph.D. داشتند. بعد از مرخص شدن صبح، سفیر آمریکا را دیدم. شاهنشاه هنگام راه رفتن در محیط دانشگاه پدافند مرا خواستند و جویا شدند که مثل‌ها را برای سفیر آمریکا گفتی؟ عرض کردم بلی. خیلی خیلی خندیدند. مردم تعجب کردند که ما چه می‌گوییم. عرض کردم، سایر مطالب سفیر آمریکا را شنبه به عرض می‌رسانم.

...

از اخبار محرمانه خوب هم این است که بغداد شلوغ است و ... معلوم نیست چه دسته ای به منازل اشخاص مختلف می‌ریزند و همه را یکجا سر می‌برند. خیلی وحشت زیادی پیدا شده است.

شنبه ۵۲/۶/۳۱

۵

صبح زود سفیر انگلیس را پذیرفتم. ... خبرهای تازه [ای] از افغانستان داشت. ... شارژدافر سفارت آنها از کابل مخصوصاً آمده و این اطلاعات را داده است ... روسها میل ندارند نزدیک مرزهای آنها حتی الامکان شلوغ بشود. سابقه همیشه این را نشان داده است. چنان که در چکسلواکی، لهستان و آلمان

شرقی، اگر ناراحتی بود، حتی به زور خاموش کرده اند. بنابر این در افغانستان چنین میلی ندارند که شلوغی راه بیفتد. اگر در کوبا و شیلی یا ویتنام باشد، هیچ عیبی ندارد، ولی شلوغی را در مرز خودشان نمی‌توانند ببینند. بنابر این سعی خواهند کرد افغانستان باکسی درگیری پیدا نکند و داخله آن هم آرام بماند. به این جهت کمک‌های مالی معتدلی هم خواهند کرد، نه این که بی انتها باشد، چون این هم دردسر بزرگی برای آنها خواهد بود. نعیم وزیر خارجه با وحیدعبدالله که سابقاً رایزن سفارت افغانستان در لندن بود به یالتا رفته اند. در یالتا دو جلسه با برژنف داشته و یک ناهار هم خورده اند. سرناهار مترجم هم حضور نداشته است. برژنف دائماً سیگار می‌کشیده و ناهار نمی‌خورده است. بعد نعیم تقاضا کرده که دوست شکار خود، کاسیگین نخست وزیر شوروی، را ببیند. به این جهت ترتیب سفر او را به مسکو داده اند. گویا نوه نعیم به اتفاق خانمش که خواهر پادشاه است، در مسکو می‌باشد و نوه نعیم مریض است. به این جهت به آن جا رفته اند. این مسافرت از دهم تا چهاردهم سپتامبر طول کشیده [است].

خلاصه مذاکرات این که روسها قبول کرده اند به دولت افغانستان کمک بدهند. ولی اولویت برای کارهای عمرانی مثل راهسازی و سدسازی و غیره خواهد بود. همین طور استخراج منابع آهن حاجی گک که حالا ژاپنیا و آلمانها در آن جا کار می‌کنند. نسبت به پختونستان و امنیت جمعی آسیا مذاکره شد و وحیدعبدالله خیال می‌کند که این مسئله [بالقوه انفجارآمیز] potentially explosive است. راجع به امنیت آسیا فکر می‌کند برژنف می‌خواهد تنش زدایی (détente) مثل اروپا به وجود بیاورد که در این مورد افغانستان هم سهم خود را باید بازی بکند. افغانستان به هیچ صورتی به یک پیمان نظامی نخواهد پیوست.

روی هم رفته سفیر انگلیس در کابل خیال می‌کند که این مسافرت یک [اقدام روابط عمومی] public relation exercise خوبی بوده است، چون نشانه علاقه

روسها به افغانستان هست. ولی تعهدات قطعی برای طرفین آن قدر شدید نیست و سفیر انگلیس عقیده دارد که این مطابق همان نظر ماست که روسها با احتیاط عمل می‌کنند. و انگلیسها خیال می‌کنند که روسها به نعیم فشار آورده اند که در مورد پختونستان محتاط باشد. از آن چه نعیم بعد از کودتا و حالا با سفیر انگلیس حرف زده و از آن چه که وحیدعبدالله شنیده است، داود با ایران دعوایی ندارد، ولی نگران بوتو است و حتی خیال می‌کند پاکستان موقع بازداشت سران بلوچ را طوری انتخاب کرد که دهن کجی به ادعاهای افغانستان کرده باشد (به عقیده من، علم، کاملاً درست بود). سفیر انگلیس (در کابل) خیال می‌کند که راجع به بازداشت سران بلوچ هر رژیمی در افغانستان بود، جز این که با حرف لااقل عکس العمل نشان دهد، چاره [ای] نداشت و این [اقدام] داود ... [دلیل پرخاشگری] ... او نمی‌تواند باشد. داود خیلی متزلزل تر از آن است که بتواند حالا عملی بر علیه ایران بکند. به علاوه ... روسها هم او را تشجیع به این کار نمی‌کنند. وحیدعبدالله خیال می‌کند نگرانی ایران از نفوذ روسها در افغانستان غیر طبیعی است و اینها راهی جز دوستی با ایران ندارند. علت انتخاب محمد غازی، داماد داوود، به سفارت ایران همین است. غازی مرد خوبی است. همیشه نسبت به شاه [سرسپرده] loyal و در مورد [گرایاندن] orientation شاه به سمت غرب مؤثر بوده است. زن او، دختر داوود، این روزها در مهمانیها اغلب با پدرش دیده می‌شود. خواسته اند با این ژستها نشان بدهند که با ایران دعوایی ندارند. به انگلیسها گفته اند راجع به پختونستان با ایران کاری ندارند، ولی با بوتو ... [خصومت دارند]. نعیم گفته است چرا پختونستان مستقلاً در داخل پاکستان درست نشود؟ (این جا نظر شاهنشاه را در مورد حرف بوین به سفیر گفتم. خیلی به فکر فرو رفت).

انگلیسها در مورد وضع بوتو نگرانی دارند که زیاده روی نکند، یعنی استدعا دارند شاهنشاه توصیه به بوتو بفرمایند. چنان که احساس می‌کنند در

مسافرت لندن، شاهنشاه به بوتو اشاره فرموده اند که با انگلیسها زیاد کج تابی نکند (من گفتم همین طور است و سفیر گفت در این صورت ما مدیون شاهنشاه هستیم).

بعد ... سفیر از من پرسید کمک ایران به پاکستان کمک نظامی است یا برای سیل است. من گفتم هر دو، ولی از این کمک هندیها خبر دارند که برای جنگ پاکستان و هند نمی‌تواند مؤثر باشد. برای جلوگیری از تجزیه پاکستان است. گفت خوب شد این مطلب را گفتم، چون ما با هندیها روابط خوب داریم. اگر از ما توضیح می‌خواستند باید بتوانیم جواب بدهیم. به هر صورت سیاست ایران نسبت به افغانستان تا حالا [استوار، متین و نگران از آینده] steady, sober and apprehensive است که غیر از این در این برهه از زمان نمی‌تواند باشد. ضمناً باید در نظر داشته باشیم (نظر سفیر انگلیس) که داوود و دارو دسته اش شاید بی‌میل نباشند از زیر بار روسها شانه خالی کنند. شانس ماندن داوود، طبق پیش بینیهای اینها، در سال آینده پنجاه پنجاه است. در این چند ماهه انقلاب فقط رنگ تاکسی ها را عوض کرده و سرجوخه ها را نایب سوّم کرده اند و حقوق نظامیها (افسرها) را ۳۰٪ بالا برده اند.

در خاتمه یادداشتی هم از وزیر خارجه انگلیس [الک هیوم] به من تقدیم کنم و من این جا می‌گذارم.^{۶۵}

شاهنشاه فرمودند، در جواب به سفیر بگو، چه طور افغانها هر گهی بخورند خوب است، ولی در قبال مزخرفات آنها اگر بوتو حرفی بزند یا عملی بکند باید جلوی آن را گرفت؟ خیلی عجیب است. وانگهی افغانستان [در امور داخلی] پاکستان مداخله می‌کند، این را به چه می‌توان تعبیر کرد؟ پس ما هم باید ادعاهای خود را بر هرات از سر بگیریم، یا اصولاً بر تمام افغانستان.

من عرض کردم، «چرا نکنیم؟» شاهنشاه خندیدند. [گفتم] «ما که هزاره ها و افشارها و بربری ها را تقریباً به طور قطع می‌توانیم در این قسمت در دست بگیریم.»

فرمودند، در مورد هلیکوپترهای ما در پاکستان، به سفیر انگلیس بگو من فقط به این شرط هلیکوپترها را داده ام که کاملاً مشخص و معین باشد که مال ایران است و خلبانها هم با لباس نظامی باید پرواز کنند. شترسواری دولاً دولاً نمی‌شود. ما در قبال تقاضای پاکستان این کار را می‌کنیم. به علاوه این سیاست خود را برای تمام دنیا روشن کرده ایم. [راجع به] هند هم که به طور جداگانه با آنها کنار آمده ایم و گفته ایم این کار ما برای جلو گیری از تجزیه پاکستان است.

...

۱۱۴ نخست وزیر بلژیک را پذیرفتم. نشان درجه ۱ تاج از طرف شاهنشاه به او اهدا کردم. سر ناهار که نخست وزیر بلژیک و نخست وزیر ما و هیئت بلژیکی (و طرف ایرانی متقابل) شرفیاب بودیم، از هر دری سخن می‌رفت. بلژیکیها از وسعت نظر و اطلاعات دقیق شاهنشاه به حیرت افتاده بودند (از مسائل نفت و اتم و سیاست دنیا و امور اجتماعی و اقتصادی) و بعد به من گفتند چنین شخصی باچنین کالیبر و با این عظمت هرگز نه تنها ندیده بودیم، تصور هم نمی‌کردیم.

... سر شام رفتم. ... فرمودند اگر سفیر انگلیس را دیدی، به او بگو آقایان افغانها با ما هم سر به سر گذاشته، روزنامه های اطلاعات و آیندگان را قدغن کرده اند که به داخله افغانستان نرود...

...

SECRET

British Embassy

Tehran

445

A MESSAGE TO HIS IMPERIAL MAJESTY FROM
HER MAJESTY'S SECRETARY OF STATE FOR
FOREIGN AND COMMONWEALTH AFFAIRS

" Thank you for your recent message about the situation in Afghanistan. I, too, am greatly concerned about the direction in which the new régime's policies may lead, and about Soviet aims and intentions in the area.

Although the Russians almost certainly had foreknowledge of the coup, we do not think they instigated it, and the new régime's relationship with the Soviet Union is still not clear. Daoud obviously still regards the Russians as his principal friends, but the government's attitudes so far seem to support his public statements that Pakistan is the only country with which Afghanistan has a dispute. We, ourselves, have seen no indication that the Afghans now regard Iranian Baluchistan as part of "Pakhtunistan": in fact, such evidence as we have, suggests the contrary, though I look forward to hearing what you have to say to Sir Peter Ramsbotham about this.

The Afghan reticence about the Helmand (Hirmand) waters agreement is disquieting, but we very much hope that good sense will prevail and that they will decide to implement it.

Peter Carrington will, of course, be very glad to discuss developments in Afghanistan with you during his visit."

SECRET

یکشنبه یکم مهر ماه ۱۳۵۲

صبح شرفیاب شدم. شاهنشاه خوشحال نبودند. ناراحت شدم. ترجمه مصاحبه شاهنشاه را با مخبر تلویزیون فرانسه دادم ملاحظه فرمودند. خوب نبود، عصبانی شدند. چای چینی که داده بودم میل کنند که بدون قند هم مطبوع است، پیشخدمت آورد، ایراد گرفتند. معلوم شد نوع آن را عوض کرده است، براوقات تلخی بدون تظاهر البته افزوده شد.

فرمودند یک زن ترک روزنامه نویس پدر سوخته آمده با اقوام این دختره پدرسوخته ملاقات کرده [است]. آنها گفته اند موضوع عروسی در بین نبود، ولی رفیق شاه بوده است. فوری تحقیق کن موضوع چیست. اینها دیگر باید تنبیه بشوند. راجع به بزرگ علوی، توده ای معروف تبعیدی. عرض کردم می‌خواهد به ایران برگردد و این جا بمیرد.^{۶۶} فرمودند بیاید، ولی از توده ای های انگلیسی بود (حزب توده، حزب کمونیست سابق ایران بود که غیر قانونی شده).

...

بعد از ظهر شاهنشاه به دانشگاه تشریف بردند به مناسبت یکم مهر ماه. صبح هم ساعت ۸ والاحضرتها را به مدرسه رساندند که من نرفتم، ولی به دانشگاه رفتم. سر شام رفتم. یواشکی عرض کردم، پول زمینهای والاحضرت ثریا را از دولت گرفتم. خیلی خوشحال شدند. سؤال فرمودند سفیر انگلیس را دیدی؟ عرض کردم، فردا صبح. فرمودند، بگو این افغانها دائماً دارند تهمت می‌زنند. این چه معنی دارد؟ عرض کردم چه تهمتی؟ فرمودند، روزنامه

۶۶- بزرگ علوی (جزو گروه معروف ۵۳ نفر) در زمان رضا شاه به جرم فعالیت کمونیستی بیش از چهار سال در زندان ماند. از رهبران حزب توده ایران بود ولی پس از چندی از همکاری با این حزب دست کشید و از حدود چهل سال پیش به برلین (بخش آلمان شرقی پیشین) رفت. نویسنده سرشناسی است. از کتابهای او «پنجاه و سه نفر» و «چشمهایش» را باید نام برد. کار عمده اخیر بزرگ علوی تدوین فرهنگ بزرگ فارسی- آلمانی است.

های امروز را بخوان خواهی فهمید. صحبت از [رسانه های گروهی] mass media آمریکا و اروپا شد. بیشتر از آمریکا شاهنشاه راضی بودند که حالا خیلی خوب شده است و دیگر آزار نمی‌رسانند. من پیش خودم حساب می‌کردم یک ناخدای کشتی که کشتی به این بزرگی را در دریای متلاطم امروزی جهان هدایت می‌کند، لابد پیش خودش حساب می‌کند که اگر دولت هویدا ضررهایی دارد، شاید منفعت‌هایی دارد و لابد نفع و ضررش را پیش خودش می‌سنجد و حساب می‌کند. به هر صورت چون من به قضاوت آن هم این مرد بزرگ تاریخ ایمان دارم، اعمالش را صحّه می‌گذارم. در عالم خدمتگذاری و صداقت اگر مطالبی ادراک کردم، البته اظهار می‌کنم، ولی بعد دیگر هرچه او خواست می‌کنم.

دوشنبه ۲ مهر ماه ۱۳۵۲

صبح زود سفیر انگلیس را خواسته بودم که اوامر شاهنشاه را به او ابلاغ کنم. آمد. گفتم شاهنشاه می‌فرمایند که چه طور است افغانها هر غلطی می‌خواهند بکنند خوب است، ولی اگر پاکستانیها حرکتی بکنند، باید جلوی آنها را گرفت؟ گفت من ابداً چنین چیزی نگفتم. خیلی تعجب کردم. گفت روال صحبت بر آن بود که افغانها چه می‌گویند، نگفتیم که این عقیده ماست. برعکس ما خیلی نسبت به کار افغانها [نگران] concerned هستیم. هم چنین خیلی میل داریم فعلاً به پاکستان کمک کنیم و سفیر ما هم در جواب نعیم گفته است که شما چه طور در کار داخلی کشور دیگری می‌توانید مداخله کنید؟ منتها من حرفهای سفیر را به تو نگفتم و شاید اشتباه کردم که باعث این [سوء تفاهم] misunderstanding شدم. گفتم به هر صورت افغانها دائماً دارند تحریک و کارشکنی می‌کنند. اخیراً روزنامه اطلاعات و آیندگان را هم جلوگیری کرده اند که به افغانستان نرود. به علاوه بازداشت‌های داخلی را تمام به گردن پاکستان می‌اندازند. یعنی هر کس را که می‌گیرند

[عامل] agent پاکستان [می‌خوانند]. این حرفها یعنی چه؟ از این پیش آمد هیچ خبر نداشت، یا خودش را به خیریت زد.

...

بعد ... شرفیاب شدم. مطالب سفیر انگلیس را عرض کردم. فرمودند معلوم نیست آن وقت هر چه دلش خواسته بود و مکنون قلبش بود گفته، یا حالا درست می‌گوید. عرض کردم به هر صورت تاکتیک افغانها که به هر صورت تاکتیک عراق است که مخالفین را وسیله ایادی خود تحریک به دسته بندی کنند، بعد بگیرند و از بین ببرند. اگر قبول داشته باشیم که آن جا کار روسها است، این هم همان است. فرمودند نسبت به عراق من هنوز به انگلیسها مشکوک هستم که البکر آدم خود آنها باشد، ولی راجع به افغانستان نمی‌توانم قضاوت کنم.

نامه سفیر شاهنشاه در مراکش را خواندند (این جا می‌گذارم).^{۶۷} فرمودند هیچ نمی‌دانم نامه پادشاه مراکش را کجا گذاشته ام، برو پیدا کن. ... آخری عرض کردم، آیت الله خوانساری بابت این که بخشنامه شده در بعضی دبیرستانها که به نام دبیرستان اسلامی معروف است، بعضی دخترها چادر دارند باید چادر را بردارند، ناراحت است. او از لحاظ خودش ناچار است ناراحت باشد، چون پیشوای شیعه است و از لحاظ شیعه حرف او درست است. فرمودند درست است، ولی من هم چاره ندارم. اگر این کارها را نکنیم که نمی‌توانیم جلوی چپ یا چپ گراها را بگیریم. به هر قیمتی شده این کار را خواهیم کرد ولو به [قیمت] بستن این مدارس. مگر تمام انقلاب ما را همین آخوندها تخطئه نمی‌کردند؟

۶۷- گزارش عباس نیری، سفیر ایران در مراکش، حاکی از این است که ملک حسن دریافت نکردن پاسخ نامه اش را حمل به کدورت شاه کرده و گمان داشته برادرش، مولای عبدالله، در سفر تهران مطالبی علیه او به شاه گفته است.

بعد مرخص شدم. قبل از مرخصی دو موضوع کوچک را عرض کردم. یکی استعفای [رضا] قطبی رئیس تلویزیون که دایی زاده علیاحضرت است و دیگری این که کنسرسیوم خریداران گاز بلژیک مرکب از روهر گاز و الپاسو (El Paso) گردن کلفت تر و معتبرتر از انی ایتالیایی می‌باشد. در مورد اول فکر می‌کنم به علت شهبانو تأمل فرمودند و در مورد دوم هم به علت این که نمی‌دانم به چه مناسبت انی بیشتر طرف توجه است، جوابی ندادند.

...

سه شنبه ۵۲/۷/۳

صبح به چاه بهار رفتم. بهانه برای سرکشی کارهای عمرانی بود، ولی حقیقت این بود که می‌خواستم ببینم کار گریلاها در بلوچستان چه طور پیش می‌رود. عیسی مبارکی و فرمانده عملیات ژاندارمری، هر دو را فرستادم با هلیکوپتر آوردند به چاه بهار. کاملاً بررسی به عمل آوردیم. به حمدالله تقریباً کار تمام است و جای نگرانی نیست. چند نفری که باقی مانده اند، در همین چند روزه دستگیر یا تسلیم خواهند شد. مراقبت مرزهای دریایی هم از راه هوا و دریا بسیار خوب و دقیق انجام می‌گیرد.

در مراجعت از چاه بهار، نقشه عملیات را در ستاد نیروی دریایی بندر عباس دیدم. معلوم شد بسیار خوب مراقبت می‌کنند. چنان که دو لنج مشکوک را گرفته اند. معلوم شده هر کدام چند تن طلا و نقره دارند، ولی چون طلا متعلق به شیخ دویی بوده است که با ایران دوست است مرخص شده. به هر حال مراقبت کاملاً دقیق است. شیخ دویی از راه قاجاق طلا به هند زندگی می‌کند. اخیراً نفت پیدا کرده [است]، آن هم به مقدار کم.

گرفتاری مهم بلوچستان هنوز فقر و گرسنگی است به خصوص در منطقه اهوران که فعلاً قرار است کمک های جنسی و نقدی به آن جا بکنیم.^{۶۸}

پنجشنبه ۵۲/۷/۵

صبح ... شرفیاب شدم. ... به عرض مبارک رساندم که کار بلوچستان دیگر نگرانی ندارد. تمام جریان و این که چه جور تعقیب کردیم و چه عملیاتی انجام دادیم، همه را به عرض رساندم. و وقتی توضیح می خواستند، عرض کردم که به نظرم عراقیها یک عمل مذبحخانه انجام داده اند. با این فاصله چه می توانند بکنند؟ باز اگر در مرز کردستان و لرستان عملی انجام دهند قابل قبول و ادراک است، ولی آن سر دنیا چه طور ممکن است بتوانند عملاً اقدام مؤثری بکنند؟ مگر این که فکر بکنیم یا به بلوچستان پاکستان، یا به افغانستان، امید دوخته باشند. شاهنشاه فرمودند، باید همین طور باشد. بر فرض چهار نفر گریلا بفرستند، دیگر در بلوچستان خان و فئودالی نیست که دنبال آنها راه بیفتد. من از این فرمایش، خیلی گوشه و کنایه حس کردم و به روی خودم نیاوردم. فرمودند به هر حال مطالبی که در نظر داری باید در بلوچستان از لحاظ مبارزه با فقر یا سایر کارها بشود، به دولت ابلاغ کن. عرض کردم اطاعت می کنم. ... بعد در جواب کنایه شاهنشاه عرض کردم، خبر نداشتم که امر فرموده اید صد نفر آدم های عیسی خان به عنوان چریک و به نام دلاوران در ژاندارمری استخدام شوند، خیلی مفید و خوب است! دیگر چیزی نفرمودند!

عرض کردم آیت الله خوانساری باز پیغام فرستاده است در مورد حجاب بچه های مدرسه. با آن که امر مبارک شاهانه به نظر من هم منطقی و هم مطاع است که در دنیای امروز و ایران امروز نمی شود دنبال این حرفها رفت، ولی

۶۸- اهوران، روستایی در نزدیکی بمپور است.

چون با ایشان دوست هستیم و او هم اخلاص کیش شاهنشاه است، بهتر این است که برای او مفری پیدا کنیم. دکتر باهری این طور فکر کرده که به او بگوییم شما به هر صورت در مقام خود که دارید و خلاف کلام الله هم در مورد حجاب نمی‌توانید حرفی بزنید. می‌توانید توصیه بکنید که اگر کسی نخواست بچه اش بدون حجاب باشد، به مدرسه نرود. از طرفی دولت هم بگوید بچه هایی که با چادر می‌آیند در مدرسه پذیرفته نمی‌شوند. هم ایشان به وظیفه دینی خود عمل کرده و هم دولت به وظیفه اجتماعی خود و مطلب تمام می‌شود. شاهنشاه فوق العاده عصبانی شدند. فرمودند، مگر من پریروز در رامسر نگفتم که هیچ کس نمی‌تواند کسی را از تحصیل منع کند؟ این که خلاف امر من است. این چه مزخرفاتی است که باهری می‌گوید؟ عرض کردم، مزخرفات نیست. ما می‌خواهیم از این سید استفاده کنیم و اتفاقاً مرد پاک منزهی است. چرا او را در محظور بگذاریم؟ ما باید کار خودمان را بکنیم، او هم وظیفه دینی خودش را انجام بدهد. بالاخره هم به نتیجه خودمان می‌رسیم. فرمودند، داری مرا عصبانی می‌کنی. اصلاً باهری مداخله نکند. او را چه به این فضولی‌ها؟ دیگر من عرضی نکردم.

فرمودند دیگر چه کاری داریم؟ عرض کردم گوشت و خواربار خیلی گران شده [است]. قیمت گوشت ران از ۱۲ تومان کیلویی به ۱۶ تومان معامله می‌شود، آن هم ظرف دو روز. گوشت مخلوط از ۱۰ تومان به ۱۴ تومان. [آن] هم وسیله گوشت فروشیهای وزارت کشاورزی! شاهنشاه خیلی عصبانی شدند. فرمودند وقتی گوشت نیست، چه باید کرد؟ عرض کردم چرا نباید باشد؟ من ناچارم از لحاظ وظیفه غلامی و خدمتگذاری به عرض برسانم که مردم فوق العاده ناراحت هستند. آن هم سر زمستان و سر [ماه] رمضان، همه چیز غفلتاً گران شده [است]. درست است که یک قسمت تحت تأثیر دنیاست، ولی غلام فکر می‌کنم مسئولین امر هم خیلی غفلت کرده و می‌کنند، و مخصوصاً این تشکیلات اصناف مشغول سوء استفاده های کلان است. فرمودند ابداً

چنین چیزی نیست. شما خارج گود هستید، نمی‌دانید چه می‌گذرد. عرض کردم، البته همین طور است، ولی مطلب این است که به هر صورت عدم رضایت مردم زیاد است و غلام این امر را خطرناک می‌بیند. شاهنشاه خود دانید. دیگر چیزی فرمودند.

...

شب سر شام رفتم ... صحبت از مبارزه با بیسوادی بود. والاحضرت اشرف گزارش می‌دادند که هیچ پیشرفتی نصیب نشده [است]. یعنی به علت ازدیاد سریع جمعیت ... با همه مدارس جدید و سپاهیان دانش، باز همان هشت ملیون نفر بیسواد را داریم. من از دور گوش می‌کردم و مطلقاً با جریانات صبح، دیگر خودم را آلوده نکردم. به علاوه به من ربطی نداشت. خواهر و برادر حرفی می‌زنند که خواهر هم مسئول است و خوب هم از عهده حرفها بر می‌آید. به من چه ربطی داشت که فضولی کنم؟

شنبه ۵۲/۷/۷

صبح ... شرفیاب شدم. ... از شرکت چینی فروشی [اسپود] Spode انگلستان که برای جشنهای ۲۵۰۰ ساله بشقاب مخصوص ساخته بود، خواستم یک سرویس صد و پنجاه نفره بخرم. نمونه را به شرف عرض رساندم. خوب بود، تصویب فرمودند. بعد فرمودند، علیاحضرت شهبانو هم ببینند. در این ضمن فرمودند، راستی این درویش خانم، می‌دانی بهترین سرویس غذاخوری مرا برده است؟ به جا نیاوردم. فرمودند، فریده خانم، مادر شهبانو، بهترین سرویس غذاخوری که داشته ام به خانه خودش برده است. عرض کردم به اجازه چه کسی؟ فرمودند، نمی‌دانم (خیلی با عصبانیت). عرض کردم، عصبانیت ندارد، از نو سفارش می‌دهیم. فرمودند آن شرکت در دانمارک به کلی برچیده شده [است]. بعد فرمودند، من حرفی ندارم کسی صاف و صریح زیادت طلبی بکند و از انسان همه چیز بخواهد، ولی ادعای درویشی و این حرکات با هم

جور در نمی‌آید. فرمودند، خواهرم اشرف هم متأسفانه همین طور است. من دیدم دیگر ارزشی ندارد بیشتر در این زمینه حرف بزنم و شاهنشاه را عصبانی بکنم. کاغذهای خوبی و مفصلی هم رسیده بود. با دقت خواندند آرام شدند. ...

...

سر شام رفتم. صحبت از انفلاسیون پیش آمد. شاهنشاه فرمودند، مگر من ویلسون هستم که نتوانم از عهده انفلاسیون برآیم؟ نخست وزیر هم حضور داشت. اتفاقاً مطلب همین طور است. شاهنشاه ابداً ویلسون نیستند. مرد قوی الاراده و شدیدالتأثیر و با عکس العمل شدید [ی هستند]. ولی اگر اطلاعات و [داده ها] *données* را به این مرد بزرگ اشتباه بدهند، چه باید کرد؟ چون مجلس مناسب نبود، عده زیادی غیر از نخست وزیر هم بودند، عرضی نکردم.

...

یکشنبه ۵۲/۷/۸

امروز صبح در رکاب اعلیحضرت همایونی برای بازدید منطقه عمرانی قزوین رفتیم. در این جا ده سال است که فعالیت می‌شود، واقعاً یک [مجموعه] *complex* کشاورزی و صنعتی بزرگ و مدرنی به وجود می‌آید. به این صورت که سد طالقان بسته می‌شود و آب به دشت قزوین سرازیر می‌گردد و در محل زیاران یک سد انحرافی ساخته می‌شود و آب را در تمام دشت قزوین پخش می‌کند. ضمن این برنامه، منابع آب زیر زمینی هم تمام اندازه گیری شده و مورد استفاده قرار می‌گیرد. سیلابها هم به جای این که به نمک زار بریزد، در مخازن کوچک جمع آوری می‌شود که نفوذ کرده، بر منبع آبهای زیر زمینی اضافه [می]شود. خود حوزه قزوین وسیله یک شرکت اسرائیلی و ایرانی در حال توسعه سریع و وسیع کشاورزی است (وقتی من نخست وزیر بودم

اسرائیلیها را آوردیم). مجموعاً حدود هشتاد هزار هکتار در فاز آخر زیر کشت خواهند آورد. ولی تا حالا بیست و شش هزار هکتار زیر کشت رفته است. دامداری و مرغداری هم می‌شود که همگی اینها مورد بازدید قرار گرفت (با هلیکوپتر و اتومبیل). در عین حال قزوین اولین منطقه نزدیک تهران است که [از مقررات عدم تمرکز صنایع در] تهران (خارج از شعاع ۱۲۰ کیلومتر) [بهره برده است] و قهرأً چون نزدیک به تهران است، اولین مرکزی شده که سرمایه هنگفت خصوصی به آن جا سرازیر گشته [است]. کارخانجات کوچک و بزرگ زیادی چه تأسیس شده و چه در حال تأسیس است و پیش بینی می‌شود که جمعیت آن هم به نزدیک یک میلیون نفر برسد. دهکده های نمونه بسیار قشنگی هم آن جا ساخته می‌شود و در مجموع دو برنامه چهارم و پنجم مجموعاً برای بخش دولتی تنها ۱۵۰۰ میلیون تومان یعنی دویست میلیون دلار در آن جا خرج خواهد شد.

من که واقعاً لذت می‌بردم و تمام مدت به شاه دعا می‌کردم. سر ناهار عرض کردم این آبادیها را که امروز می‌دیدم، با این شبکه آبیاری مدرن که طول کانال اصلی آن ۹۰ کیلومتر یعنی از زیاران تا قزوین خواهد بود، به یاد سفرنامه مظفرالدین شاه که به فرنگ می‌رفته است افتادم. فرمودند چه بود؟ عرض کردم، می‌گوید نزدیک قزوین از راه دور یک کلاغی را با تفنگ گلوله زنی زدیم. الحق خوب زدیم! امیربهادر جنگ صد اشرفی دست خوش تقدیم کرد. شب هم به علت پا درد نمک کارلسباد خوردیم. چون نخوابیدیم، فکرهای خوبی برای قزوین کردیم. شاهنشاه خیلی خندیدند. ولی من غافل بودم که نوه مظفرالدین شاه، سرتیپ ... پسر ... فرمانده لشکر قزوین و سر ناهار نشسته است.^{۶۹} بعد از ظهر ملتفت شدم. به اتاق خواب شاهنشاه رفتم و مطلب را عرض کردم و مجدداً خیلی بیشتر خندیدیم. در سفر امروز،

۶۹- نقطه چین های این جمله از علم است.

نخست وزیر هویدا، وزیر کشاورزی روحانی، و وزیر تعاون ولیان در رکاب بودند.

بعد از ظهر با نخست وزیر دو نفری نشسته بودیم. به من گفت چه خوب است لااقل من و تو هر هفته [ای] یک بار با هم ناهار بخوریم. خیلی مسائل ما حل می‌شود و می‌توانیم مشترکاً مسائلی را به عرض برسانیم. وقتی دو صدای یک جور شدیم، شاهنشاه زودتر قبول می‌فرمایند. گفتم من حاضرم راجع به مسائل کشوری این کار را بکنم، در صورتی که خودم متقاعد بشوم که این یک امر کشوری و مهم است. ولی شما انتظار نداشته باشید که بنده کارهای نامناسب شما را بخواهم به شاهنشاه بقبولانم یا لااقل سعی در این کار بکنم. آن وقت بر خلاف وجدان خودم در وهله اول و بعد بر خلاف عهد صداقت خودم به شاه عمل کرده‌ام و این کار میسر نمی‌شود. خیلی به ظاهر از این اظهار من خوشوقتی کرد، ولی با این حرف فکر نمی‌کنم دیگر ما با هم ناهار بخوریم!

شاهنشاه سؤالات دقیق و عجیبی از مسئولین و متخصصین می‌فرمودند که همه را به حیرت انداخته بود، هم ایرانیها و هم خارجیها.

دوشنبه ۵۲/۷/۹

صبح شرفیاب شدم. کاغذ دیگری از سفیر شاهنشاه در مراکش رسیده بود... فرمودند نمی‌دانم چه منفعتی برای آمریکاییها داشت که ملک حسن را بردارند.^{۷۰} عرض کردم نمی‌دانم، گاهی اینها زیاد احق می‌شوند. این خرم

۷۰- اشاره به دو توطئه ای که علیه ملک حسن صورت گرفت و برخی بی‌هیچ دلیلی آن را زیر سر آمریکا می‌دانستند.

که مرد بیلمز کنتراتیچی می‌باشد^{۷۱} و شاهدوست است، به غلام می‌گفت زمان رئیس الوزرائی امینی که شاهنشاه می‌خواستند در دوشان تپه میتینگ بدهند، آمریکاییها به من سخت گرفتند که آدم و وسائل نفرستم، ولی با وصف این فرستادم. فرمودند، باید درست بگوید، آن وقت از امینی خیلی جانبداری می‌کردند و او را تنها امید ایران می‌نامیدند. فرمودند، نمی‌دانم از سرنگون کردن نگودین دیم چه طرفی بستند؟^{۷۲} عرض کردم احمق هستند و خیلی اشتباه حساب می‌کنند، منتها چون قدرت دارند، زود به زود اشتباهات آنها احساس نمی‌شود. گو این که مال اینها که زود هم برملا می‌شود. فرمودند علاوه بر آن، وقتی به کسی بند کردند، به زودی هم ول نمی‌کنند، حتی تا پای جانش ایستاده اند. حالا وضع بیچاره پادشاه مراکش بهتر شده، چون آن پدرسوخته راکول (همان حامی منصور) را از آن جا منتقل کردند.^{۷۳}

یک عده بچه احمق پیدا شده بودند که خواستند به جان شاهنشاه و شهبانو و ولیعهد سوء قصد کنند. عرض کردم چه لزومی دارد این خبر منتشر شود؟ فرمودند لازم است، چون بعد باید محاکمه شوند. عرض کردم با وصف این مصلحت نیست. فرمودند چرا مصلحت هست، تو نمی‌فهمی!

عرض کردم، امشب سفیر انگلیس به مناسبت ورود لرد کارینگتون وزیر دفاع انگلیس دعوت کرده، اگر لازم است بروم، و گر نه من معمولاً به سفارتها نمی‌روم. فرمودند لازم نیست.

۷۱- رحیم علی خرم، به رغم کم سواد، برای چند سالی در پایان دهه ۱۳۳۰، مقاطعه کار موفق بود و علت آن گویا مشارکت یکی از اطرافیان نزدیک شاه با او بود.

۷۲- Ngo Dinh Diem رئیس جمهور ویتنام جنوبی در کودتایی که با تأیید کندی صورت گرفت، کشته شد.

۷۳- درباره رابطه راکول با منصور، نگاه کنید به «یادداشت‌های علم» جلد یکم، صفحه ۴۰.

... سر شب شاهنشاه تلفن فرمودند که همین الان به سفیر آمریکا بگو چشم شما روشن! روسها بمب افکنهای TU 22 به عراق داده اند. بعد هم شما باید به ما بگویید هواپیماهای اف-۱۴ را کی به ما می‌دهید. ...

سه شنبه ۵۲/۷/۱۰

صبح شرفیاب شدم. عرض کردم پیام دیشب شاهنشاه را به سفیر آمریکا دادم. فرمودند چه گفت؟ عرض کردم، گفت ... فکر نمی‌کنم موضوع هواپیماها آن قدر جدی باشد. مقدار زیادی نامه خارجی به عرض رساندم، از آن جمله یک نامه مربوط به یک معامله نفت.

فرمودند راستی با نخست وزیر صحبت کردم که این دخترهای مدارس به اصطلاح اسلامی باید در داخل مدرسه چادر را بردارند. اگر خواستند وقتی که از مدرسه بیرون می‌روند چادر سر کنند، مانع ندارد. فوری به باهري بگو به آیت الله خوانساری خبر بدهد. گو این که دیشب به نخست وزیر گفتم به باهري تلفن بزند. عرض کردم باهري صبح پیش من بود، خبر نداشت.

... شب سفیر چین پیش من مهمان بود. موضوع مسافرت احتمالی شاهنشاه و قبول دعوت را برای سپتامبر آینده به او گفتم. خیلی خوشحال شد. از خبر سوء قصد به شاهنشاه که امشب در جرائد درآمد خیلی اظهار تأسف می‌کرد و با اصرار می‌خواست این مسئله را هم به گردن روسها بیندازد! ... سیاست ایران در خلیج فارس را خیلی تأیید می‌کرد و می‌گفت حالا ما در افغانستان وارد عمل شده ایم که نگذاریم داوود تماماً در دامن روسها بیفتد. تعجب است که چنین حرفی می‌گوید. خیلی دیر وقت نشست، خسته مان کرد. [احمد] میرفندرسکی قائم مقام وزیر خارجه را دعوت کرده بودم (وزیر

خارجه نیویورک است).^{۷۴} میرفندرسکی هم نسبت به قدرت ایران و عمل متقابل ما در امور کشورهای دیگر خیلی حرف زد.

چهارشنبه ۵۲/۷/۱۱

صبح شرفیاب شدم. فرمودند پس عیسی خان چه می‌کند؟ [چرا] این چند نفر باقیمانده را در بلوچستان دستگیر نمی‌کنند؟ عرض کردم عجله نفرمایید، طولی نخواهد کشید. فرمودند ۴۸ ساعت بیشتر وقت نمی‌دهم. عرض کردم قربان این کار تمام است، عجله نفرمایید. فرمودند، همین است که گفتم. شاهنشاه معمولاً از این جور ضرب الاجلها می‌دهند. انسان باید قبول کند و هم کارش را بکند.

صحبت افغانستان و عبدالولی شد. فرمودند، خبر داری میمندوال، رئیس الوزرا اسبق، در محبس خود را کشته است؟ عرض کردم صبح در اخبار [بی‌بی‌سی] شنیدم. البته او را کشته اند. فرمودند باید این طور باشد. عرض کردم، به نظر می‌رسد کار از دست داوود خان خارج می‌شود. فرمودند، به هر حال ما باید شروع به کارهای خودمان در افغانستان بکنیم. عرض کردم، اگر اجازه فرمایید ما هرات را ادعا می‌کنیم و قدرت هم داریم که آن جا را لااقل به هم بریزیم. فرمودند، بروید فکرهای خودتان را بکنید. فرمودند، راجع به فرار عبدالولی چه کردی؟ عرض کردم فقط مطالعه!

راجع به [بی‌بی‌سی] شاهنشاه خیلی عصبانی بودند. چون اخبار عجیبی گفته است... ولی شاهنشاه هم در مصاحبه ای که با آنها کرده اند پدرشان را درآورده اند و چند روز پیش نگران این بودند که عکس العمل آنها شدید باشد. به نخست وزیر تلفن ... فرمودند که عجیب است، من باید این مسائل

۷۴- احمد میرفندرسکی از دیپلماتهای با سابقه ایران بود. در دولت شاپور بختیار وزیر خارجه شد.

را به شما بگویم؟ عکس العمل جرائد در مقابل سوء قصد به ما و حرفهای مزخرف [بی‌بی‌سی] هیچ نبود، چرا دستورات مرا اجرا نمی‌کنید؟ فرض کنید من دستور ندهم، پس وظیفه اخلاقی و وطنی شما کجا رفته است؟ بعد که گوشی را گذاشتند، فرمودند، عجیب است که هرچه می‌گویم فراموش می‌کند.

...

پنجشنبه ۵۲/۷/۱۲ و جمعه ۵۲/۷/۱۳

در مشهد بودم. پنجشنبه تمام به کار گذشت. مسائل مربوط به فروش اراضی و ساختمانهای چند طبقه در آن اراضی و تزئینات حرم مطهر و دو تا صحن و کارخانجات قند و مسئله گله داری در خراسان که با شرکت آستان قدس می‌شود و تأسیس کارخانه پوست و غیره و غیره را بررسی کردم. ولی شب متأسفانه خسته و ناخوش شدم.

جمعه والاحضرت همایونی برای اهداء جام ولیعهد به بازیکنان برجسته تیم خردسالان کشور که بین خراسان و اصفهان به فینال رسیده بود، به مشهد تشریف آوردند. عندالورود، طبق معمول، ایشان را به حرم مطهر بردیم. ماشاءالله بچه باهوش و با فطانتی است و من تعجب کردم از این که در مقابل ضریح واقعاً با خلوص نیت ایستاده، دعا کرد به پایا و مامان و مردم ایران. من دو سه دقیقه صبر کردم که واقعاً شاید دعا می‌کند. بعد دیدم حرکت نمی‌کند. به ایشان نزدیک شدم و عرض کردم حالا می‌توانید حرکت کنید. مثل این بود که واقعاً از خواب بیدارش کرده باشم. تمام آن تشریفات و ما را به کلی به کلی فراموش کرده بود. بچه ۱۳ ساله! خیلی تعجب کردم.

عصر تشریفات فوتبال برگزار شد. ولی دو ساعتی که والاحضرت همایونی در باغ ملک آباد بودند، تمام خودشان فوتبال بازی کردند. من را هم به بازی

کشاندند. چه عرض کنم خستگی با کسالت و ناخوشی دیشب با من چه کرده است.

عصری به تهران برگشتیم.

شنبه ۵۲/۷/۱۴

صبح شاهنشاه مجلسین را افتتاح فرمودند ... بعد من شرفیاب شدم. ... جریان مسافرت والا حضرت همایونی به مشهد را عرض کردم، خوشحال شدند. باز در مورد [بی‌بی‌سی] صحبت فرمودند. فرمودند، نمی‌دانم این لطائلات را از طرف خودش می‌گوید، یا دولت انگلیس هم دست دارد؟ فرمودند، فکر نمی‌کنم از طرف دولت انگلیس با این همه لاف دوستی که با ما می‌زند، تحریک شوند. عرض کردم هیچ معلوم نیست. مگر پریروز عرض نکردند معاون وزارت خارجه را که بازنشسته می‌شود [سر آرتور دنیس گرین هیل] Sir Arthur Denis Greenhill را می‌خواهند آن جا بگذارند. فرمودند تعجب است. بعد فرمودند، [بی‌بی‌سی] به تایمز نوشته است که ما به شاه ایران فرصت دادیم که از خودش دفاع بکند. مگر من می‌پایست از خودم دفاع کنم؟ ببین این پدرسوخته ها نظر امپریالیستی دارند. عرض کردم، فکر می‌کنم این سیاق عبارت باشد.

سر آرتور دنیس گرین هیل در سال ۱۹۷۳ معاون دائمی وزارت خارجه انگلستان بود. این شخص از متخصصین مسائل کشورهای عربی است. سر گرین هیل فعلاً لرد می‌باشد و از اعضای مجلس لردها است.

...

بعد از ظهر جنگ مصر و سوریه با اسرائیل شروع شد. فوری به شاهنشاه تلفنی عرض کردم، هنوز خبردار نشده بودند. فرمودند، فوری بگو رؤسای ستاد و نیروها [به] سعدآباد بیایند، اوامر احتیاطی بدهم.

سر شام رفتم. تمام صحبت جنگ بود. من معتقد بودم یکی از دو حالت است: یا این جنگ به صوابدید خود آمریکاییها توسط مصریها به راه افتاده که افکار عمومی آمریکا بیشتر برای فشار بر اسرائیل آماده شود، یا این که اسرائیلیها مصریها را تحریک کرده اند که مقدّم بشوند و کتک بخورند که تلافی عملهای وحشیانه اخیر اسرائیل در افکار عمومی بشود. شاهنشاه می‌فرمودند چند نظر دیگر را هم باید گرفت. ... شاید شورویها با آمریکا کنار آمده اند که فعلاً ... کنار [بکشند] ... تا اعراب و اسرائیل خود حساب یک دیگر را برسند، روی آن پایه نهائی می‌توان اقدام به صلح کرد که قوای هر دو برای خود آنها و دنیا روشن شده باشد، یا که اسرائیلیها خود به مصریها گفته باشند شما تا یک جایی از سینا را بگیرید که بعد با هم کنار بیاییم و کانال سوئز هم باز شده باشد. عرض کردم، فکر می‌کنم اسرائیل می‌داند که اگر چنین فتحی با سازش با اعراب نصیب اعراب بکند، دیگر هیچ کشور عربی و هیچ لیدر عربی حاضر به مذاکره و صلح و سازش نیست. باری از این صحبتها زیاد شد. حالا مصریها ادعا دارند که از کانال سوئز گذشته اند. ممکن است هم درست باشد، ولی اگر با این تجاوز دوباره یک شکست مفتضحی بخورند، دیگر جبران ناپذیر خواهد بود. ...

یکشنبه ۵۲/۷/۱۵

صبح شرفیاب شدم. تمام صحبت جنگ اعراب و اسرائیل بود. من به عرض رساندم نمی‌توانم باور کنم مصریها به این آسانی از کانال بگذرند. الا این که تله [ای] برای آنها فراهم شده باشد. فرمودند ممکن است این طور باشد، به هر حال حالا که مصریها ساحل شرقی کانال را اشغال کرده اند و به قول خودشان برای تصرف زمینهای اشغالی اسرائیل به پیش می‌تازند.

کاغذی از حالات پادشاه افغانستان از سفیر شاهنشاه در رم رسیده بود. دادم به دقت مطالعه فرمودند،^{۷۵} ... فرمودند، فوری سفیر عربستان و کویت را بخواه و با آنها مطلب را در میان بگذار. عرض کردم، جسارت می‌کنم، ولی ارزش ندارد. ماهی ده هزار دلار را خود شاهنشاه مرحمت فرمایند. قدری تأمل فرمودند. فرمودند، شاید خودش راضی نباشد که از ما تنها بگیرد. عرض کردم ما که محرمانه می‌دهیم. شاید اگر بخواهد منزلی یا قصری بخرد، احتیاج به کمک عربستان و کویت باشد. تازه من عرض می‌کنم اعلیحضرت همایونی آن را هم مرحمت فرمایید. فرمودند، پس بنویس که ما این ده هزار دلار را [برای] مخارج ماهیانه شما ... می‌دهیم، اگر بیشتر لازم است و می‌خواهید منزلی بخرید (اگر در این موقع مصلحت در خرید منزل برای شما باشد)، آن وقت شاید کمک کویت و عربستان لازم بشود. آیا می‌خواهید ما با آنها تماس بگیریم، یا خود شما تماس خواهید گرفت؟ من هم اطاعت کردم. مدتی راجع به [بی‌بی‌سی] صحبت شد. فرمودند مردکه پدرسوخته گفته است با این همه اسلحه که ایران می‌خرد، احتمال انقلاب در ایران نمی‌رود، چون با قوای انتظامی سرکوب می‌شود. پدرسوخته! کارگر و دهقان راضی ما می‌خواهد انقلاب کند؟ خیلی عصبانی بودند. ضمناً فیننشال تایمز هم مقاله بسیار بدی راجع به انفلاسیون در ایران نوشته بود. پرسیدند خواندی؟ عرض کردم بلی. ...

صبح پیامی از کیسینجر برای شاهنشاه آمده بود که ما سعی داریم برای صلح وساطت بکنیم، ولی اگر به جای باریک کشید، ناچاریم به تعهدات خود نسبت به اسرائیل وفادار بمانیم. فوری فرستادم. تقدیم شد، ولی جوابی نفرمودند. جوابی هم نداشت.

۷۵- متن نامه علینقی سعید انصاری، سفیر ایران در ایتالیا، به دنبال این یادداشت آمده است.



وزارت شاهنشاهی ایران
نم

۴۱۳

مردم

سعدی که به طایفه را می‌برد محمد طایفه الهام فرودند

منابع بدیده و طایفه انزلی پس در راه انداخته اند و بدیده

اگر چه نام به عفو فرستاده اند و تقویت بخوبی کرده

خوش است به بدیده و طایفه را می‌برد

در راه و بدیده و طایفه را می‌برد و در راه

خوبه و بدیده و طایفه را می‌برد و بدیده

تایفه را می‌برد و بدیده و طایفه را می‌برد

در راه و بدیده و طایفه را می‌برد



معاونت شاهنشاهی ایران
زم

صفحه ۴

از لحاظ یادداشت‌ها که مندرج در جدول است، به بودیم که نه تا به هم
که نه به یادداشت‌ها که مندرج در جدول است، به بودیم که نه تا به هم
با داده‌ها را به یادداشت‌ها که مندرج در جدول است، به بودیم که نه تا به هم
مدرسه‌ها را به یادداشت‌ها که مندرج در جدول است، به بودیم که نه تا به هم
اتفاق می‌آید که به یادداشت‌ها که مندرج در جدول است، به بودیم که نه تا به هم
تمام سلیقه و خوشی را به یادداشت‌ها که مندرج در جدول است، به بودیم که نه تا به هم
و به سلیقه و خوشی را به یادداشت‌ها که مندرج در جدول است، به بودیم که نه تا به هم
با سلیقه و خوشی را به یادداشت‌ها که مندرج در جدول است، به بودیم که نه تا به هم
چند مورد را به یادداشت‌ها که مندرج در جدول است، به بودیم که نه تا به هم
چند مورد را به یادداشت‌ها که مندرج در جدول است، به بودیم که نه تا به هم
چند مورد را به یادداشت‌ها که مندرج در جدول است، به بودیم که نه تا به هم
چند مورد را به یادداشت‌ها که مندرج در جدول است، به بودیم که نه تا به هم



مفارت شاهنشاهی ایران
نوم

صنحه ۷

بریت و اداسه دارند وضع مانا بعد از
 خارج شدند چنانچه... بنظر دارد و گفته می‌شود که
 در این خانه که بنام ازده احاطه ندارد با ۲۲ نفر هستند که ازده
 کتیم ۵ به ۲ دختر و نوزاد ☒ با بدین متهم در همان
 ملک بازداشت کرده اند که به حسب حدیث در آن نزدیکی
 جمع شده اند... منبع ملک خود هستند و ادعا می‌کنند از خود
 جدا شده اند ☒ و به واسطه این که به دیده صادر کرده اند
 که در آن از ده جزیره هستند و به واسطه این که به دیده صادر کرده اند
 متوجه مردم و بنابر زنده اند احاطه دارند که برادر
 رتبه از وضع مانا دارند که به واسطه این که به دیده صادر کرده اند
 این چنین می‌باشد که به واسطه این که به دیده صادر کرده اند
 از این جهت که به واسطه این که به دیده صادر کرده اند



وزارت معارف ایران
نوم

صفحه ۱

اهمیت سببه یاد فاضل ماحدی نیست و از نگاه ماه از صلی
 با برسد باید برادر را از صلی ماستند نیز حتماً درین باره
 برساند بن عزیزم و چون برگه بنی و دکتر را ببرد آرد در خط
 به یاد داشته باشد که نامه اس کرده باشد شکر شده باشد
 شکر تمام و بوجدنم و ادبها بیالفا اند و کعبه دارد
 و کعبه کعبه شکر است برادر مارا زیاد نموده که ما این
 که شکر به شکر فاضل باید برادر کسی دیگر
 به یاد داشته باشد و شکر فاضل و شکر علی او
 شکر دارد و مادر خود را شکر کند او را کرده او
 برادر میورد ما را به شکر او را شکر دارد
 شکر کرده ام فاضل ماحدی
 فقط بنویسیم تا دو ماه دیگر بعد



سفارت شاهنشاهی ایران
دم

9

[illegible]



معاونت شاهنشاهی ایران
زم

صفحه ۱۰

بدون جست‌وجوی بی‌پایان و کمال در منزلت و سعادت و نجات با کیه؟
 بازی و شوق و سرور و بهر از اینها که در قوف و دست و پایی من و شایری
 در خارج تمام و با همه کار و گذاشته خانه ما را با تو و خواب کرده
 را و در درازمان گشته و چه بین و روز شده
 نکت و دریا بود و طبعی که کرد در زندان از طرف خود با را داد
 خود گشتا نمود من و سلطنت که و بگفته خود گفت و دادم خدا
 که نه را حاکم کند و در راه آت و برانده داد و به جز را بر باد
 و با بگذر دست و برادرش که حفظ شد و با رایی
 تا خیر است و گشتا کند داد و وطن که است و بهر
 که تا خیر غم و دور است راه ملک میرود و بهر
 منم ملک است و شش که در هر بار در راه
 که چه نگردد و طبعی با چه کرد و داد و آید
 خیر و بهر و راه که در این وقت و گشتا



معاونت شاهنشاهی ایران

نم

شماره ۱۱

در نظر وادار آید که در این باره
 تصمیم که در روز گذشته
 توقیف شده به برگرداندن از خط مادی
 فائز سلطنت بهر سر از گزند حکومت
 که برود برادران و از این خون
 بر از یک دست و کلید و هیچ دفعه
 فرزند قهرمان نباشد فخره
 سینه قهرمان را که در عرض کرد
 سوار فرزند ما هیچ نشانی
 بیهوشی و کما در حالت غرق
 را در حالت غرقه صبح
 در حال برادران بهر
 در این بهر دست و پاهای



معارف شاهنشاهی ایران
زم

۱۲

[illegible]

دوشنبه ۵۲/۷/۱۶

صبح شرفیاب شدم. ... عرض کردم به نظر می‌رسد جنگ به نفع اسرائیلیها برگشته و پلمهای مصریها را روی کانال سوئز بریده اند. فرمودند هنوز که خبر رسمی داده نشده، ولی مسلم است که بالأخره اسرائیلیها شکست نمی‌خورند. مدتی بحث شد که چرا سادات حالا جنگ را شروع کرد. یک دلیل هم شاید این باشد که تحت فشار افسران بوده است. اگر شکست بخورد، می‌گوید دیدید که شما هیچ گوزی نبودید. اما در این صورت وضع خودش چه می‌شود؟ یا پیشدستی کرده که اگر جنگ نفت شروع بشود، باز هم سادات سخنگوی اعراب باشد. به هر حال آمریکا هم نمی‌گذارد اسرائیل به این آسانیها شکست بخورد چون یک لولو خورخوره بالای سر اعراب لازم دارد.

بعد باز راجع به برنامه [بی‌بی‌سی] و بدگویی انگلیسها صحبت شد. شاهنشاه را خیلی [نگران] دیدم. تعجب است. تازه اگر دشمنی هم می‌کردند، این قدر فکر نداشت. عرض کردم باکی نیست. فرمودند البته باکی نیست، ولی این پدرسوخته‌ها که اخیراً این قدر راه آمده بودند، چه طور یک دفعه برگشتند؟ به هر صورت دیگر اعتنای سگ به آنها نکنید.

...

بعد از ظهر ... برنامه پانورامای بی‌بی‌سی انگلیس را که باعث این همه صحبت شده است، رفتم در عمارت تلویزیون ایران تماشا کردم و یادداشت‌هایی برداشتم که فردا به عرض برسانم. شب منزل کار کردم. حالا نصف شب است. این کسالت اخیر خیلی مرا خسته و فرسوده کرده است. امروز آن دختر خانم ایرانی که گاهی ملاقات می‌کنم، به من تلفن می‌کرد که چرا تو را نمی‌بینم؟ بلکه سرت جای دیگر گرفتار شده [است]. گفتم درد پیری است!

...

سه شنبه ۵۲/۷/۱۷

صبح شرفیاب شدم. عرض کردم، دیشب برنامه پانورامای انگلیس را رفتم اداره تلویزیون دیدم. به نظر من فوق العاده خوب بود. مخصوصاً فرمایشات شاهنشاه خیلی محکم بود، پدرشان را در آوردید، حالا گله هم می‌فرمایید؟ در مورد خداپرستی و آزادی و آینده ولیعهد به قدری خوب جواب داده اید که حد ندارد، با آن که سؤال کننده خواسته است پدرسوختگی زیاد بکند. من عقیده دارم باید عیناً در تلویزیون ما پخش شود. فرمودند، بد فکری نیست، بگویید یک کمیسیون مطالعه بکند، ولی در ... [تفسیر]، خیلی پدرسوختگی کرده است. عرض کردم او خواسته است اعراب را از قدرت ما بترساند. بعد هم بگوید در ایران آزادی نیست. بعد هم بگوید قدرت شاهنشاه زائل شدنی است، چون قدرت یک شخص قابل دوام نیست. خوب، جوابش را می‌دهیم. ولی در عوض فرمایشات شاهنشاه غرور ملی را خیلی تحریک می‌کند، عالی است. فرمودند، بسیار خوب عمل کنید. فرمودند، جواب اینها را جور دیگر خواهم داد، در صحنه تجارت. آن جا ست که می‌توان دم آنها را پیچاند. خیال می‌کنی پمپیدو که با این اصرار به دیدن ما آمد، اگر فشار تجارتي ما نبود این کار را می‌کرد؟ همه کارهای آنها را قطع کردم، منجمله مطالعه در متروی تهران را. به این جهت به گه خوردن افتاده اند.

صحبت جنگ را کردیم. فرمودند، به هر صورت اعراب را نمی‌توان آن قدرها هم حقیر گرفت. اسلحه دارند و مخصوصاً موشکهای ضد هوایی SAM که شورویها به اعراب داده اند، خیلی در انداختن هواپیماهای اسرائیل مؤثرند. عرض کردم عاقبت کار با عقیده و ایمان تعیین می‌شود. هر طرف مؤمن تر بود از پیش می‌رود. فرمودند، وسیله و مخصوصاً کمیّت و کیفیت آن را در دنیای امروز نمی‌توان از نظر دور داشت. عرض کردم، صحیح است ولی فاصله زیادی بین اسلحه آنها نیست.

بعد مرخص شدم. بعد از ظهر دختر خانم ایرانی را دیدم. این شعر را برایش خواندم، در جواب گله [ای] که از ندیدن من کرد:

جوانی گفت پیری را چه تدبیر؟ که یار از من گریزد چون شوم پیر
جوابش داد پیر نفز گفتار که در پیری تو هم بگریزی از یار

...

چهارشنبه ۵۲/۷/۱۸

صبح شرفیاب شدم. سفیر آمریکا نامه هایی فرستاده بود که روسها ۱۴ هواپیمای TU 22 به عراق داده اند. بعد هم در نامه دیگر گفته بود هنوز تاریخ تحویل هواپیماهای اف-۱۴ و اف-۱۵ معلوم نیست. فرمودند، جواب بنویس در قسمت اول که خود ما مطلع بودیم. در قسمت دوم هم اسلحه موقعی لازم است که به درد بخورد. اگر چند سال دیگر دادید، چه نتیجه دارد؟ و عصبانی شدند.

باز هم صحبت جنگ شد. فرمودند، این دیوار آهنی که مصریها از تانک ساخته اند، هر قدر هم اسرائیل شجاع باشد، نمی‌تواند از آن بگذرد. به خصوص که هواپیماهای اسرائیل مثل گذشته بر اثر موشکهای SAM آزادی عمل کامل ندارند. عرض کردم، همین طور است و تاریخ جنگ چالدران بین شاه اسمعیل و ترکها را عرض کردم که با همه شجاعت شاه اسمعیل، ما شکست خوردیم، چون ترکها هم زیاد بودند و هم اسلحه داشتند.

تلگرافی از [امیر خسرو] افشار سفیر شاهنشاه آریامهر از لندن رسیده بود که سفیر جدید افغانستان او را دیده و خیلی خواستار عنایت شاهنشاه شده است و گفته است بین داوود و افسرهای جوان به هم خورده و تنها تقویت داوود ممکن است از کمونیست شدن افغانستان جلوگیری کند. ...

عرض دیگرم در خصوص تند راندن ماشین وسیله والا حضرت همایونی بود. عرض کردم به صورت وحشتناکی در این خیابانهای سعدآباد تند می‌روند. فرمودند، خودت برو با ولیعهد صحبت کن که تو تعلق به کشور داری، چرا این کار را می‌کنی؟ عرض کردم، با بچه سیزده ساله چه جور حرف بزنم؟ با آن که ماشاءالله منطقی و خیلی باهوش است، ولی بچه است و علاقه به سرعت دارد. فرمودند برو حرف بزن! بچه منطقی است قبول می‌کند.

دکتر غلامحسین مصدّق، پسر دکتر مصدّق معروف نخست وزیر اسبق، استدعا کرده بود اتوموبیلی برای خود از طریق دربار وارد کند.^{۷۶} اجازه فرمودند. عجباً از روی اولی و گذشت دومی.

در مورد بلوچستان و جمع آوری اسلحه این سه چهار نفر که از دسته اعزامی از طرف عراق باقیمانده اند، صحبت شد. عرض کردم به زودی تمام می‌شود، فعلاً جای نگرانی نیست. ولی چراغ شیرانی را سازمان امنیت [احضار کرده است]. این یک آدم وحشی است، اما به کسی کاری ندارد. در خانه خود نشسته است. چرا به گرده اش سیخ بزنیم؟ با وصف این آدم پیش غلام فرستاد که اگر تو اطمینان می‌دهی می‌آیم. اگر او را نخواهند گرفت، اطمینان بدهم. فرمودند، بده.

...

... بعد در مورد پادشاه یونان، عرض کردم این پسر می‌خواهد پول املاک خود (۴ میلیون دلار) را از رژیم یونان بگیرد و یونان را بفروشد. نباید قبول می‌کرد. فرمودند، املاک خودش بود. عرض کردم باشد، ولی معنی آن این است که من سلب امید از بازگشت خودم کرده‌ام.

۷۶- اتوموبیل‌هایی که به وسیله دربار وارد می‌شد از پرداخت حقوق گمرکی و سود بازرگانی معاف بود.

پنجشنبه ۵۲/۷/۱۹

صبح شرفیاب شدم. فرمودند، محافل آمریکایی و انگلیسی حالا معتقد شده اند که در مورد قدرت جنگی اعراب اشتباه کرده اند. فرمودند، این را که ما می دانستیم و دائماً هم به آنها تذکر دادیم ولی گوش شنوایی نبود. عرض کردم، شاهنشاه خیلی دقت و به علاوه [عقل سلیم] bon sense دارید. فرمودند، علاوه بر آن اطلاع دارم این آمریکاییها و انگلیسها واقعاً کون گشاد شده اند.

عرض کردم، دیشب سفیر انگلیس به غلام تلفن کرد و گفت تا امروز می ترسیدم به تو تلفن کنم. امروز که با سلوین لوید وزیر خارجه اسبق انگلیس و رئیس فعلی مجلس عوام شرفیاب شدم و شاهنشاه را خندان دیدم، می توانم صحبت کنم. به او گفتم دلیل نداشت بررسی تلفن بکنی. جواب داد تو خیلی بد اخلاق هستی. وقتی عصبانی باشی نمی توان با تو حرف زد. وقتی عصبانی هستی که شاهنشاه عصبانی باشند. به این جهت می دانستم که نمی توانم به تو نزدیک شوم. شاهنشاه خیلی خندیدند. فرمودند. خوب! چه می خواست؟ عرض کردم، اولاً می خواست مقداری اطلاعات راجع به جنگ اعراب و اسرائیل بدهد. گفتم بنویس و بفرست، که اینک تقدیم می کنم. ثانیاً می خواست غلام را برای ملاقات سلوین لوید به شام دعوت کند، قبول نکردم. ثالثاً می خواست مرا ببیند، نپذیرفتم. فرمودند، نه دیگر تو هم زیاد تند رفتی. اگر خواست تو را ببیند او را ببین. عرض کردم، فعلاً که گفته ام تا هفته آینده وقت ندارم. باز هم خندیدند. ...

...

اسرائیلیها معتقدند جبهه سوریه را شکافته، به طرف دمشق پیشروی می کنند. باید درست هم باشد، چون بعد از ظهر سفیر شوروی با عجله به من تلفن کرد و از شاهنشاه استدعای وقت شرفیاب خیلی فوری نمود. فرمودند ساعت ۶ بیاید (معمولاً وقت شرفیابی را سفر از طریق تشریفات می خواهند، مگر

در موارد خیلی ضروری و فوری که نمی‌توانند منتظر جریان عادی تشریفات بشوند که یا من را می‌بینند و یا استدعای شرفیابی می‌کنند).

جمعه ۵۲/۷/۲۰

امروز بیستم مهر مصادف با روز شروع جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی است. پارسال به این مناسبت مراسمی داشتیم ولی امسال از پیشگاه شاهانه استدعا کردم که نباشد. هم رمضان بود و هم فکر کردم موضوع، خنک و کوچک می‌شود. یک کار بزرگی کردیم، یادگار بماند و به تاریخ سپرده شود، بهتر است.

با آن که جمعه بود شرفیاب شدم. بودجه [دربار] را عرض کردم و به تصویب نهائی رساندم. ماشاءالله شاهنشاه در کار خودش چه قدر سختگیری می‌کند! نفس ما را گرفتند. برای مثال فقط پانصد هزار تومان اضافه نظارتخانه خواسته بودم. فرمودند، به هیچ وجه لازم نیست، قطعاً بزنید، مخارج گاراژ را بزنید، اصطبل را بزنید، فقط حقوق حقه و اضافه حقوق نوکرها و باغبانها را تصویب فرمودند. بالأخره کل بودجه دربار را با حقوق والاحضرت همایونی که از اول تغییری نکرده و ماهی فقط پنجاه هزار تومان است، در ... تومان بستم.^{۷۷} فرمودند، معنی ندارد ما هم در پول دولت اسراف نکنیم.

بعد فیلم [پانورامای بی‌بی‌سی] BBC Panorama را ملاحظه و دستور فرمودند که در تهران [نشان] داده شود. جوابش را هم بدهیم. [ریپورتر] Reporter یا [سر شاپور] Sir Shapoor که بچه فضولی است، در این خصوص نامه [ای] نوشته بود. دادم، ملاحظه فرمودند ...

...

۷۷- نقطه چین در این جمله از علم است.

سلوین لوید رئیس مجلس انگلیس نامه [ای] به من نوشته و عریضه [ای] تقدیم کرده بود. دادم، ملاحظه فرمودند. خیلی تعریف و تمجید از شاهنشاه و اظهار بندگی کرده بود. فرمودند، جواب گرمی بدهید.

راجع به قیمت جدید نفت که به دو برابر افزایش می‌یابد و عایدات هنگفت عجیب و غریب آن، مدتی صحبت کردیم. عرض کردم، همان طور که فلّاح عرض می‌کند، باید فورمولی پیدا کرد که هر سه ماه یک دفعه مجبور به دبه کردن نشویم. فرمودند، صحیح است.

عرض کردم، رئیس این حزب مردم، [ناصر] عامری، جای تشریفاتی خودش را می‌خواهد تعیین کند اجازه می‌فرمایید اقدام کنیم؟ خندیدند. فرمودند، این هم رئیس حزب انقلابی ما! به چه چیزها فکر می‌کند؟ عرض کردم اجازه کار دیگری که ندارد. باز هم خندیدند. فرمودند، اگر می‌داشت هم نمی‌کرد! من وقتی این عرضم را کردم، پشیمان شدم، ولی به خیر گذشت. اجازه فرمودند والا حضرت همایونی ریاست هیئت امناء دانشگاه بوعلی همدان را که جدیداً تأسیس می‌شود و فرانکوفون خواهد بود، قبول فرمایند.^{۷۸}

مقداری از دعوای پریشب خودم با فریده خانم عرض کردم. فرمودند کار بسیار خوبی کردی. ولی با وصف این مادر زن من است. حقوقشان را اضافه کردم. عرض کردم، البته باید بفرمایید.

گزارشات محرمانه که انگلیس و آمریکا از جبهه جنگ داده بودند ملاحظه فرمودند. به نظر می‌رسد که جبهه سوریه را تثبیت کرده، حساب مصر را خواهند رسید.

...

۷۸- ریاست هیئتهای امنای بیشتر دانشگاههای کشور با اعضای خاندان سلطنتی بود.

شنبه ۵۲/۷/۲۱

صبح شرفیاب شدم. ابتدا به ساکن شاهنشاه فرمودند، نمی‌دانم این مطلب را به آمریکاییها بگوییم یا نه؟ عرض کردم مطلب چیست؟ فرمودند، سفیر شوروی که پنجشنبه پیش من آمد، تقاضا داشت هواپیماهای شوروی از راه ایران به بغداد و دمشق بروند، من رد کردم. بعد اصرار کرد که [آئروفلوت] که خط سیویل است، برای یک پرواز جهت بردن وسایل یدکی خودشان، به بغداد برود. آن را اجازه دادم. عرض کردم، از دو حال خارج نیست. یا آمریکاییها دوست هستند، یا نیستند. اگر دوست هستند، باید مسائل را به هم بگوییم و اگر نیستند که باید سیاست خودمان را عوض کنیم. من عقیده دارم باید به آنها گفته شود. فرمودند، بسیار خوب، پس سفیر آمریکا را بخواه و به او بگو. بعد هم بگو که من دائماً به شما می‌گفتم که باید راه حلی بین اعراب و اسرائیل پیدا کنید، نتوانستید یا نخواستید. به هر صورت حالا کار بالا گرفته و شما و همه آلوده خواهند شد. همین الآن عربستان سعودی از من هواپیمای حمل و نقل خواسته است، البته برای داخله خودش، که خدمه ایرانی هم داشته باشد. من به دو دلیل قبول کردم: یکی این که با عربستان سعودی می‌خواهیم دوست بمانیم و مدتهاست در پی فرصت هستیم که تقاضایی بکنند. حالا که چنین تقاضایی کرده، نمی‌توانم رد بکنم. ثانیاً یک کشور مسلمان است و کوچکترین چیزی است که خواسته است. اگر چیز دیگر هم بخواهند ممکن است بدهم.

...

در مورد بلوچستان عرض کردم، عیسی خان مبارکی آمده، عرض می‌کند ستون اعزامی ژاندارم می‌خواهد برای سه نفر مسکین و بدبخت، دست به عملیات نظامی بزند. من که اسلحه آنها را گرفته ام، خود آنها را هم می‌گیرم. چه معنی دارد که این سر و صداها راه بیفتد؟ فرمودند، جلوی این کار را بگیر. ...

شرحی که آیت الله خوانساری به رئیس جمهور مصر و سوریه نوشته بود تأیید فرمودند و اجازه دادند که فردا سفرای اسلامی بروند با آیت الله نماز بخوانند و برای مسلمین دعا کنند.

تشریفات [دربار] اعلامیه ای حاضر کرده بود که ملکه انگلیس که بر حسب دعوت اعلیحضرتین در سر راه استرالیا در تهران توقف می کند، ناهار را در پیشگاه مبارک صرف خواهند کرد. فرمودند، این گوزها چیست که این قریب (رئیس تشریفات) در غریبی می اندازد؟ بگو مهمان ما هستند! مگر من هم فتحعلی شاه هستم که شمشیر بکشم و بگویم وای به حال روس؟ واقعاً از این طرز تفکر شاهنشاه لذت بردم.

بعد مرخص شدم، سفیر آمریکا را خواستم. مطالب را به او گفتم. او یکی دو سؤال داشت که فردا به عرض برسانم، جواب خواهم داد. راجع به جنگ خاورمیانه صحبت کردیم. پرسیدم اگر روسها به این صورت اسلحه به اعراب بدهند شما چه کار خواهید کرد؟ گفت ما هم به اسرائیل خواهیم داد. گفتم نتیجه؟ گفت خودمان هم نمی دانیم. به به! گفت دو جنگ گذشته را بین اعراب و اسرائیل من چون رئیس سیا بودم، کاملاً تحت نظر داشتم و می دانم که آن هم بی نتیجه بود.

... سر شام رفتم. صحبت از جنگ بود و این که چه طور روسها که به اعراب کمک می کنند کسی چیزی نمی گوید، ولی نسبت به آمریکا همه ایراد دارند. علیاحضرت قضاوت های بچه گانه می فرمودند. من چیزی عرض نکردم. تشریفات مختصری برای تولد علیاحضرت شهبانو با حضور علیاحضرت ملکه برگزار گردید.

...

یکشنبه ۵۲/۷/۲۲

صبح سفیر انگلیس دیدنم آمد. در موضوع جنگ و نفت و ملک حسین و شرکت او در جنگ اعراب صحبت کردیم. مخصوصاً این که نفت به چه صورتی ممکن است مورد استفاده اعراب قرار گیرد. او عقیده داشت باید به اعراب حالی کرد در مورد استفاده از این اسلحه، فعلاً آمریکا صدمه نمی‌بیند، کشورهای اروپایی صدمه می‌بینند که ممکن است بعضی یا اکثر آنها دوست اعراب باشند و خواست که این مطلب را من به عرض برسانم.

مقداری راجع به برنامه پانوراما صحبت کردیم. گفت، من حق دارم گله کنم. وقتی کسی را برای برنامه از انگلیس می‌آورید، قبلاً باید با من هم مشورت کرده باشید. بعد هم این برای برنامه های داخلی ماست. در هیچ کشور خارجی [نشان] داده نشده است و خلاصه قصد اصلاح داشت، به خصوص که تهدید پولی و مالی هم شده اند، یعنی ما گفته ایم این کار و این پدرسوختگی شما در کارهای تجارتي شما مؤثر خواهد بود. از این جهت انگلیسها خیلی می‌ترسند. از من توضیح خواست. به او گفتم شما سختگیری ما را در مورد [بی بی سی]، می‌گویید در افکار عمومی انگلیس برای ایران ناخوش آیند خواهد بود، ولی این تمام چیزی است که ما گم می‌کنیم. ولی شما ممکن است تمام این معاملات بزرگ و حتی نفت را از دست بدهید. حالا فرض کنیم افکار عمومی انگلیس پشتیبان ما نباشد. ثمّ ماذا؟

راجع به آمدن ملکه صحبت کردیم و برنامه آن را دیدم و تصویب کردم. التماس دعا داشت که دیگر برای آمدن ملکه روزنامه ها دست از سر ما بردارند. گفتم به عرض می‌رسانم، ولی مگر شما نمی‌گویید روزنامه ها آزاد هستند.

بعد شرفیاب شدم. جریان ملاقات دیروز سفیر آمریکا و ملاقات امروز سفیر انگلیس را عرض کردم. در مورد نفت اروپا و آمریکا فرمودند، اتفاقاً من این حرف را به مخبر مجله مصری Egyptian Gazette زده ام. هم برای او مجله

را بفرست و هم برای سفیر آمریکا. در مورد آمدن ملکه انگلیس فرمودند، اگر شوهرش همراه نیست، چرا علیاحضرت به فرودگاه تشریف بیاورند؟ عرض کردم یقین دارم فیلیپ همرا نیست، باز هم تحقیق می‌کنم. بعد مرخص شدم. تحقیق کردم، معلوم شد نمی‌آید. ...

بعد از ظهر تمام کار و ملاقات داشتم. شب مهمانی تولد علیاحضرت شهبانو بود، توسط شهرام. آن جا رفتیم. خوشبختانه چون فردا صبح علیاحضرت عازم فرانسه هستند که نشان خیریه [ای] را دریافت فرمایند به نام (Couronne Civique)، مهمانی نصف شب تمام شد. ...

دوشنبه ۵۲/۷/۲۳

صبح به فرودگاه رفتم که علیاحضرت شهبانو تشریف بردند. فوری با هلیکوپتر برگشتم، به شرفیابی ساعت ۱۰ رسیدم. دیشب عرض کرده بودم، بگو کسب اجازه کرده تهران بیاید. فرموده بودند برای چه؟ به هر حال امروز برنامه را عرض کردم که فردا خواهد آمد. تصویب فرمودند.

نامه دیگری از [علی نقی] انصاری [سفیر ایران در ایتالیا] راجع به پادشاه افغانستان رسیده بود که این جا می‌گذارم.^{۲۹} فرمودند، به هر حال بیست هزار دلار بفرست که به ایشان برساند تا جواب ایشان از افغانستان برسد و ضمناً بگو که از این جریان جز من و تو و انصاری کسی آگاه نیست. ... بعد مرخص شدم. فوری کار پادشاه افغانستان را راه انداختم.

۷۹- در این گزارش از قول پادشاه افغانستان چنین نقل شده است: «شاهنشاه همیشه به ما محبت داشتند و در این موقع بدطالعی بیشتر از همیشه عنایت می‌فرمایند. زبان ما قاصر است که تشکر نماییم. فقط چون نامه ای به داوود نوشته ام و به وسیله دامادش راهی کرده ام، منتظر پاسخ هستم. اگر از طرف دولت افغانستان کمک برسد، برای ادامه زندگانی ما کافی خواهد بود و دیگر راضی به زحمت برادر خود نیستیم. وقتی پول برسد، نزد خود نگهدارید تا ما در طی همین یکی دو هفته که تکلیف معلوم می‌شود، به شما نتیجه را اطلاع بدهیم.»

سفیر آمریکا دیدنم آمد. خلاصه مذاکراتش را ضمن ... عریضه ... [ای] عرض کردم، ...

سه شنبه ۵۲/۷/۲۴

صبح به اختصار شرفیاب شدم. فقط عرض کردم، دیروز که سفیر آمریکا پیش غلام بود، مطلبی هم راجع به تقاضای اسرائیلیها که کردها فوری بر علیه عراق وارد جنگ شوند می‌گفت. ولی خودش عقیده داشت این کار، کردها را بر باد می‌دهد، چون اسلحه ای که بتوانند خارج از کوه و زادگاه خود جنگ کنند ندارند. فرمودند، درست می‌گوید. فوری به او تلفن کن، بگو عقیده او صحیح است و ضمناً ما نمی‌خواهیم کردها حالا آلت دست اسرائیل و آمریکا شناخته شوند. ... فرمودند، به سفیر آمریکا بگو من از نیروی هوایی گزارش خواستم، به هیچ وجه هواپیمایی از آسمان ما نگذشته است که به عراق یا سوریه برود. لابد از راه دیگری [کمک هوایی] airlift روسها عملی می‌شود. و ضمناً به سفیر آمریکا بگو مطالبی که دیروز به تو نوشته است [همان است] که ما همیشه می‌گفتیم، شماها می‌گفتید [ارزیابی] assessment ما غیر از این است.^{۸۰}

عرض کردم، سفیر پاکستان هم استدعا دارد اعلیحضرت به استقبال بوتو تشریف ببرید، چون دوست شماست. فرمودند گه خورده. عرض کردم وقتی مطلب را به من گفت رد کردم. فرمودند اگر غیر این کرده بودی که چشم روشن می‌شد. به عجله با هلیکوپتر به فرودگاه رفتم. هواپیمای بوتو به زمین

۸۰- در بند ۳ یادداشت سفیر آمریکا به تاریخ ۱۵ اکتبر ۱۹۷۳ چنین آمده است:

"We hope that His Imperial Majesty will understand that an Arab victory in the present conflict, obtained as it would be by the use of the Soviet arms, coupled with the victory by the Soviet arms in the Indo-Pakistan conflict of 1971, would most certainly lead to a radicalization of regimes in the area and, at least to some extent, globally."

این یادداشت، پیام رئیس جمهور و وزیر خارجه آمریکا [کیسینجر] به شاه بوده است.

نشسته بود و روی زمین حرکت می‌کرد. به موقع رسیدم، او را برداشته، با هلیکوپتر به سعد آباد آوردم. در کاخ پذیرایی نخست وزیر (منزل سابق [سپهبد تیمور] بختیار، پهلوی وزارت دربار) گذاشتم. (این هم گویا مورد ایراد بوتو بود). بعد شرفیاب شدم. عرض کردم بوتو روزه است. باور نفرمودند. فرمودند، حالا برو، با او بیا این جا، که احترامی بیشتر به او کرده باشیم. همین کار را کردم. تا ساعت یک و نیم بعد از ظهر شرفیاب بود. من با عزیزاحمد وزیر خارجه اش و چند نفر از همراهانش در اتاق دیگر حرف می‌زدیم.

به من تلفن شد والا حضرت همایونی را زنبور زده، کهیر ریخته اند و حالت خفقان دارند. با عجله خودم را رساندم. در همین کاخ سعدآباد در عمارت خوابگاه کوچک رضا شاه هستند. حال بچه بد بود. خوشبختانه خانم دکتر پیرنیا برای تب والا حضرت فرحناز آمده بود، آمپول ضد آلرژی تزریق کرد، حالشان بهتر شد. گفتند باید تا ۲۴ ساعت سرم به دستشان بست که مبادا خونریزی داخلی بکنند. من خیلی برای بچه ناراحت شدم، ولی گفتم به هر صورت هرچه لازم است بکنید. برگشتم به کاخ، اعلیحضرت سر ناهار بودند. رفتم، شرفیاب شدم، جریان را عرض کردم. فوق العاده ناراحت شدند. پرسیدند ولیعهد حرف می‌زند؟ عرض کردم، البته! قدری راحت شدند. فوری خودشان تلفن کردند و حرف زدند، تا اندازه [ای] راحت شدند.

... [بعد از ناهار] فرمودند، انشاءالله حال ولیعهد خوب بشود که خیال ما راحت باشد. شاهنشاه را خواباندم و پیشخدمت مشغول ماساژ شد. خودم دوباره پیش ولیعهد رفتم. دیدم خیلی بهتر است و گرسنه شده، غذا می‌خواهند. فوری آش خوبی حاضر بود دادم با ماکارونی به اتاق ایشان بردند، با اشتها خوردند. خیالم راحت شد. گفتم بی‌جهت سرم به ایشان نبندید، بچه به این راحتی غذا خورد، هیچ لازم نیست اذیتش کنید. تلفن به شاهنشاه کردم، گویا در حال خواب بودند. نخواستم ناراحتشان کنم. آمدم یادداشتی

عرض کردم که خیالتان راحت باشد، حال ولیعهد خوب است و سرم هم وصل نکردیم.

ساعت ۳¼ بعد از ظهر منزل رسیدم، ناهار خوردم. بعد از ظهر منزل ماندم، تمام کار کردم، ملاقات زیاد بود. شب برای شام بوتو مهمان من بود. ... بوتو خواسته بود که سفیر آمریکا هم باشد، او هم بود. بوتو قبل از شام ویسکی و سر شام شراب زیادی خورد. مایه تعجب شد. گفتم مگر شما امروز روزه نبودید؟ گفت، بودم، فردا هم روزه می‌گیرم. ولی حساب شب و روز با هم جداست. تا نصف شب بود. مجموعاً خوش گذشت.

...

چهارشنبه ۵۲/۷/۲۵

صبح به اختصار شرفیاب شدم. سؤال فرمودند، دیشب چه کار کردید؟ عرض کردم، مطلب خاصی مذاکره نشد. سه چهار ساعتی نشستیم. سفیر آمریکا هم بود. ولی جداگانه با هم مذاکراتی کرده بودند. آخر شب سفیر آمریکا خیلی خسته و خواب آلود بود که بپرسم چه کرده اید و چه گفته اید؟ در مورد دستور چای که فرمودند و رئیس تشریفات نفهمید، مدتی گله و شکایت فرمودند که همین یک کار کوچک مرا هم انجام نمی‌دهند. حق هم دارند. آقایان تمام به فکر افکار و منافع خودشان هستند. واقعاً من خجالت کشیدم.

در مورد والاحضرت شهنواز مدتی صحبت کردم که وضع ایشان بهتر شده [است]. فرمودند چون آن پسر (منظور خسرو جهانبانی شوهر والاحضرت) فهمیده که از آن راهی که می‌رود، به جایی نمی‌رسد، والاحضرت را هم تغییر داده است. به هر حال معلوم می‌شود شاهنشاه برای والاحضرت و تصمیمات ایشان ارزشی قائل نیستند. باز من سعی کردم و مدتی در مورد هیپیگری و این که از روی [عقده] complex یا از روی [سرکشی] revolt و جوانی

این کارها را می‌کنند، عرایضی بکنم که شاهنشاه را نرم کرده باشم، قانع نشدند.

بعد مرخص شدم به کارهای جاری رسیدم. بوتو دو ساعت و نیم شرفیاب بود. من ساعت ۱/۴ ۲ به کاخ پذیرایی [رفتم] و بوتو را با هلیکوپتر به فرودگاه بردم.

... ساعت ۶ بعد از ظهر نماینده غیر رسمی جدید اسرائیل را پذیرفتم. مدتی درباره جنگ صحبت کردیم. می‌گفت موشکهای SAM-6 که متحرک هستند و همچنین موشکهای کوچکتري که سربازان روی دوش خود حمل می‌کنند و از اختراعات اخیر شورویهاست، هواپیماهای ما را خیلی ناراحت می‌کنند. اول دفعه است که یک اسرائیلی شکایت می‌کند! به قراری که دیشب سفیر آمریکا محرمانه به من می‌گفت، اسرائیل یک صد و پنج هواپیما از دست داده است. البته اعراب عقیده دارند ششصد هواپیما. در حالی که از اول هم بیش از چهار صد تا نداشته است ولی آمریکاییها همه چیز را می‌دهند. ... سفیر اسرائیل عصری به من می‌گفت اگر حساب کنید که تمام تانکهای آلمان در جبهه شوروی بیش از ۲۰۰۰ هزار نبود، می‌توانید بفهمید که ما با ۲۰۰۰ تانک مصری و ۱۴۰۰ تانک سوری چه می‌کشیم.

...

پنجشنبه ۵۲/۷/۲۶

صبح سفیر انگلیس دیدنم آمد. مدتی در خصوص تغییر شغل خودش که سفیر در واشنگتن می‌شود صحبت کرد و غصه می‌خورد. گمان نمی‌کنم درست می‌گفت. از شرفیابی دیروز خودش صحبت می‌کرد. من گفتم ... اعلیحضرت همایون شاهنشاه امر فرمودند به شما بگویم همان طور که ونزوئلا و نیجریه قیمت نفت را بالا می‌برند، ما هم بالا می‌بریم ... شما چه طور مال

آنها را قبول می‌کنید، ولی برای ما از طرف هیت پیام می‌آورد.^{۸۱} پیام یعنی چه؟ ... گفتم، شاهنشاه می‌فرمایند چرا باید کمپانی‌ها این قدر استفاده ببرند و به مصرف کننده تحمیل بکنند؟

...

قدری راجع به [بی‌بی‌سی] صحبت کرد که آن مخبری که با شاهنشاه مصاحبه کرده است، سخت مورد اعتراض واقع شده، بیرونش خواهیم کرد. می‌گفت با کیسینجر در دانشگاه دفاع انگلیس هم کلاس بود و به این جهت یک دیگر را می‌فهمند. شاید علت انتصاب او بعد از استعفای سفیر فعلی انگلیس این باشد. به خصوص که آمریکایی‌ها از سیاست اروپایی [انگلستان] قدری دلخور شده اند.

بعد شرفیاب شدم. مذاکرات با سفیر را عرض کردم. فرمودند، واقعاً شرکت‌های نفتی چه حق دارند این قدر استفاده کلان ببرند؟ فرمودند پمپیدو می‌گفت من شاید تاکس دولتی را روی نفت کم بکنم که قیمت آن زیاد بالا نرود. ولی هیت نخواهد توانست، چون همیشه خزانه آنها تهی است. راجع به [بی‌بی‌سی] فرمودند، کاش به او می‌گفتی فعلاً که شما فقط حرف می‌زنید ما شما را ... مرد و زن شما را ... (اشاره به کارهای تجارتي و نفت و دخترهای انگلیسی). از [امیر خسرو] افشار تلگرافی رسیده بود که روزنامه تایمز به علت این که می‌گوید من این حرف‌ها را به [بی‌بی‌سی] افترا می‌زنم، چاپ نمی‌کند (منظور نامه اعتراضیه افشار است به [بی‌بی‌سی] که باید در تایمز چاپ شود). فرمودند جواب بده چه طور حرف‌های او افترا نیست و چاپ می‌کنند، ولی حرف‌های سفیر ایران را چاپ نمی‌کنند. افشار پافشاری کند، حتی اگر لازم شد وکیل بگیرد.

...

۸۱- پیام هیت به دنبال این یادداشت آمده است.

بعد از ظهر شرفیاب شده گزارش جنگ ... [و] کارهای جاری را عرض کردم. ... در مورد بیمارستانی که دریانی، تاجر تبریزی، درست کرده و ده سال است در دست علیاحضرت شهبانو باقی مانده، تصمیم اتخاذ نمی‌فرمایند، عرض کردم. شاهنشاه فرمودند، فوری بین باید چه کار کرد. بعد آهی کشیده فرمودند علیاحضرت شهبانو سختگیر و بی‌تصمیم هستند. هرکس هرچه می‌گوید بر ایشان تأثیر می‌گذارد و خودشان هم نمی‌دانند چه می‌کنند. من مکرر با ایشان قهر کرده ام، دعوا کرده ام، به جایی نمی‌رسد و اصلاح نمی‌شوند. این اطرافیه‌های احمقشان هم کار را خرابتر می‌کنند. هر یک هم از دیگری بدتر است و همه مفرض و اهل سوء استفاده هستند. علیاحضرت هم به زندگی و همه چیز بدبین و در حقیقت [متعارض] contestataire هستند. بعد به شوخی فرمودند، خدا مرا عمر بدهد، شما هم دعا کنید! و گرنه این [نهاد] institution جامعی که به وجود آورده ایم، دردی را دوا نمی‌کند و من نگرانم. عرض کردم در دعای من شک نداشته باشید.

بعد مرخص شده منزل آمدم. سفیر آمریکا دیدنم آمد و خبر آورد که اطلاعاتی که راجع به پرواز هواپیماها داشتید به نظرم درست است و کسی که خبر داده بود از مرز ایران و ترکیه هواپیماهای شوروی گذشته اند، درست نگفته [است].

بعد تعداد دقیق تلفات طرفین را داد. پس از سیزده روز جنگ:

تلفات انسانی اسرائیل

از همه جور یعنی کشته و اسیر و مفقود	۳۲۰۰
تلفات انسانی اعراب	۱۴۰۰۰
هواپیمای اسرائیل	۱۱۰-۱۲۰
اعراب (مشکوک) حدود	۳۰۰
تانک اسرائیل	۷۵۰
تانک اعراب	۱۵۰۰

سفیر آمریکا استدعا داشت اگر از مسافرت کاسیگین، اطلاعی از سفیر شاهنشاه در قاهره رسید، به او بدهیم.

صبح که شرفیاب بودم، در خصوص پیامی که پادشاه عمان و مسقط داده بود جويا شدم که جواب چه می‌فرمایند. فرمودند، آمدنش، هر وقت خواست، مانع ندارد. راجع به [کارآموزی] training افراد او هم موافقم، ولی این که ظفاریها زیاد می‌شوند و کم نمی‌شوند، نکند دل خود انگلیسها می‌خواهد این طور باشد! عرض کردم برای چه؟ فرمودند جنگ باشد و آنها استفاده کنند!

...

جمعه ۵۲/۷/۲۷

صبح سواری رفتم. هوا مثل بهشت بود (با آن که بارندگی دیر شده). با وصف این اوقات من بسیار تلخ بود. از بد اخلاقی خانم علم که چرا صبح، به جای عصر، سواری می‌رویم (به علت لکه‌های پوست، خانم از سواری در آفتاب پرهیز می‌کنند)، دیگر این که نوه ام نیلوفر ناخوش است.

والاحضرت همایونی سواری آمده بودند. قدری با ایشان رفتم. ماشاءالله خوب سوار می‌شوند. دیشب به شاهنشاه عرض کردم فردا سواری تشریف می‌آورید؟ فرمودند، فردا قتل امیرالمومنین است (۲۱ رمضان)، من نمی‌آیم، ولیعهد می‌تواند برود. عرض کردم، خدا به شما عمر بدهد که همه چیز را با عقیده و طبیعی انجام می‌دهید و قصد تظاهر ندارید.

بعد از ظهر منزل کار کردم. دیدن سردارفاخر رئیس اسبق مجلس رفتم. مرد بسیار محکمی است در دوران مصدق مثل کوه ایستاد.

...

چاه نفت شیخ نشین دوبی که دوست ماست آتش گرفته [است]. به شاهنشاه عرض کردم. فرمودند فوری کمک بفرستید.



BRITISH EMBASSY,
TEHRAN.

17 October, 1973.

His Excellency
Mr Amir Asadollah Alam,
Minister of Court.

Your Excellency

I am sending you herewith, on the instructions of my Government, the enclosed personal message to His Imperial Majesty The Shahanshah from The Prime Minister, The Rt. Hon. Mr Edward Heath.

Yours sincerely
Peter Ramsbotham

(Peter Ramsbotham)
H M Ambassador



British Embassy

Tehran

PERSONAL MESSAGE TO HIS IMPERIAL MAJESTY
THE SHAHANSHAH
FROM THE PRIME MINISTER, THE RT. HON.
MR. EDWARD HEATH

"I was most interested to hear from Peter Carrington an account of his recent visit to Iran and in particular of his audience with Your Imperial Majesty. I know how pleased he was to have this opportunity of seeing for himself the striking progress in all fields which Iran has achieved under Your Majesty's guidance and leadership.

"Your Majesty reminded Peter Carrington of the close inter-dependence between Western Europe and Iran, and indeed between Europe and the oil producers of the Middle East. It is for this reason that I am now writing to Your Majesty. When I heard of the proposals put forward last week by the OPEC representatives in Vienna, it seemed to me that these would if met in full have had immediate and grave repercussions on the economies of the oil consuming countries and serious effects on world inflationary trends, on trade and on the economic progress of all countries, whether developed or developing. The only people who, in the long run, can benefit from such a situation are the Communists.

"I have now seen reports which suggest that the OPEC Ministers' meeting in Kuwait may have decided unilaterally to break off negotiations and fix new prices 66% above the existing level.

"As Your Majesty well knows, I have admired the wise statesmanship and foresight with which Your Majesty has conducted past negotiations with the oil companies. I earnestly hope that



British Embassy

Tehran

20 October, 1973

Your Majesty will feel able to ensure that hasty decisions are not taken and that discussions with the companies can continue. I know that the companies recognise that an adjustment of posted prices is necessary. But it seems to me most important that adequate time should be allowed for these discussions to reach an agreed conclusion which would serve to promote stable and mutually beneficial economic growth in both producer and consumer countries."

17 October, 1973

شنبه ۵۲/۷/۲۸

صبح زود در حدود ساعت ۶½ در حمام مشغول ژیمناستیک بودم، تلفن زنگ زد. سفیر آمریکا می‌خواست صحبت بکند. پیامی از کیسینجر داشت که به شاهنشاه عرض کرده بود که ظرف چند ساعت آینده به مسکو خواهد رفت. برای من خواند. ... و خواهش کرد فوری به عرض برسد. من تا ساعت ۸ تأمل کردم به خیال آن که مبادا خواب باشند، بعد برای شاهنشاه خواندم. بعد عده زیادی را از بلوچ و کرد و لر و غیره و یک عده مفت خور پدرسوخته تهرانی (منظورم کاسه لیسهای تهرانی هستند) پذیرفتم.

بعد شرفیاب شدم. به محض ورود فرمودند، متن پیام را سفیر آمریکا به تو داد؟ عرض کردم، قرار ست ساعت ۱۱ بیاورد. فرمودند، پس وقتی آمد، به او بگو که: طوری که ما احساس می‌کنیم، بدترین خبرها را که لوموند، گاردین، اکونومیست و بدترین محافل ضد ایرانی منتشر می‌کنند، به عنوان خبر مهم به دست مقامات بالای آمریکا می‌رسد. مثلاً همین خبر عروسی من که یک خبر روزنامه [فرانس دیمانش] France Dimanche و یک خبر شاگرد آشپزخانه هاست، مقامات بالای آمریکا خیلی مهم تلقی می‌کنند. یا مثلاً دو نفر را در ارتش مورد تعقیب قرار می‌دهیم، فوری انعکاس آن این است که آیا ارتش ایران قابل اطمینان هست یا نه؟ یا موضوع [فساد] corruption را که یک روزنامه نویس مغرض می‌نویسد. اینها از لحاظ ما البته اهمیتی ندارد، ولی اگر واقعاً یک در هزار در طرز قضاوت مقامات بالای آمریکا اثر بگذارد، به نظر من برای روابط حسنه ما خوب نیست. خواسته بودم برای ما تحقیق کنید که این خبرها را چه جور این آقایان دریافت می‌کنند؟ عرض کردم اتفاقاً یک ماه است که نخست وزیر دو سه دفعه از من خواسته است که ما باید یک دیگر را ببینیم، برای این که خیلی مطالب هست که می‌توانیم با هم حل کنیم. از آن روز که در قزوین بودیم، مکرراً مرا دنبال می‌کند. من فکر می‌کردم که زیر دم او سست شده [است].

حال بعید به نظر نمی‌رسد که وقتی احساس سستی می‌کند، او هم در سم پاشی بی‌دست نباشد. فرمودند، فکر نمی‌کنم، علت تقاضای نخست وزیر سختگیریهای اخیر ما به دولت بوده است.

...

بعد مرخص شدم. سفیر آمریکا آمد، مطالب را به او گفتم. می‌گفت، قطعاً از طرف سفارت نیست. جریان را فوری کتباً به شاهنشاه عرض کردم.

...

بعد از ظهر ... [عده ای]، منجمله وزیر آموزش عالی سابق را که حالا از کابینه خارج شده [است پذیرایی کردم] ...^{۸۲} چه چیزها از درد دل مردم می‌گفت. گفتم چه طور حالا از درد دل مردم مستحضر می‌شوید؟ آدم بدی نیست، تصدیق کرد. هنگام سواری انسان زیر پای خودش را نمی‌بیند.

سر شام رفتم. باز پیامی از هیت رسیده بود. چون فوریت داشت، تقدیم کردم.^{۸۳} فرمودند همین امشب با وزیر دارایی جواب آن را تهیه کنید. مدتی هم درباره مذاکرات صبح با سفیر آمریکا صحبت فرمودند. مرخص شدم. به وزیر دارایی فوری تلفن کردم. خوشبختانه مهمان داشت. گفت صبح زود ساعت ۷ خواهم آمد.

...

صبح فلّاح گزارشی عرض کرده بود راجع به قیمت حقیقی و [قیمت اعلام شده] posted price و این که این دو را چه جور می‌توان با هم تلفیق داد. فرمودند، کمیسیون با فلّاح و وزیر دارایی بکنید و گزارش مشترکی به من

۸۲- حسین کاظم زاده، کاریر اصلی او در سازمان برنامه بود. وزیر مشاور و دبیر کل سازمان امور اداری و استخدامی کشور و سپس وزیر علوم و آموزش عالی شد. در سالهای پیش از انقلاب رئیس هیئت مدیره بانک ایران و مصر بود.

۸۳- پیام هیت به دنبال یادداشت ۵۲/۷/۲۸ آمده است.

بدهید. بعد هم پیشنهاد کرده بود حالا که این قدر از قیمت نفت گیرمان می‌آید، بهای نفت مصرف داخلی را تخفیف بدهیم. فرمودند، نمی‌خواهیم مصرف نفت داخله زیاد بالا برود. من چون در این زمینه فکر نکرده بودم، با آن که نظر فلّاح به نظرم صحیح می‌آمد، دیدم ناپخته پافشاری نکنم. ولی فکر می‌کنم فلّاح صحیح می‌گوید. آخر مردم یک چیزی لمس کنند، در مردم هم مؤثر است.

از اخبار مهمّ جهان در هفته گذشته یکی انتخابات آزاد ترکیه است که حزب خلق اقلیت برنده شد. البته با اکثریت ضعیف، ولی به هر صورت برنده شد. آنها عصمت اینونو را کنار گذاشته و رهبری جوان چپ رو جدیدی حزب را زنده کرده [است]. حزب دمیرل، اکثریت سابق، که به نام عدالت است بازنده شد. این کار روی ما چه تأثیری خواهد گذاشت، قابل توجه است.

...

یکشنبه ۵۲/۷/۲۹

... صبح ساعت ۷ وزیر دارایی را خواستم و یادداشت‌ها [یی] ... را که هیت تقدیم کرده به او دادم که جواب تهیه بکند. ساعت ۷¼ به کارخانه ایران ناسیونال رفتم که پیشرفت موتور سازی آنها را ببینم و به شاهنشاه گزارش بکنم، چون گزارش به عرض رسیده بود که خوب پیشرفت ندارد. اینها باید سال آینده ۱۵۰۰۰۰ موتور بسازند و بعد به ۳۰۰۰۰۰ در فاز دوم برسانند، با این شرط که ۵۸٪ تمام وسائل اتوموبیل در داخل کشور ساخته شود. رفتم دیدم کارشان خوب بود.

ساعت ۱۰ شرفیاب شدم. به محض ورود به من فرمودند، به کیهان اینترنشنال (کیهان روزنامه انگلیسی زبان) تلفن کن این مزخرفات را چرا نوشته و ارتش انگلیس را کونی خوانده است؟ باید اصلاح کند. این دیگر صحیح نیست. به من به فارسی فرمودند، باید بنویسد ارتش انگلیس ارتش متفق ماست و ما

British Embassy

Tehran

20 October, 1972.

His Excellency
Mr Amir Asadollah Alam,
Minister of Court.

Your Excellency

You will remember that, under cover of my letter of 17th October, I conveyed to you the message from my Prime Minister about the current oil situation which I also submitted to His Imperial Majesty in the course of an audience on the same day.

I transmitted at once to Mr Heath the comments which His Imperial Majesty had made, and these have been carefully studied in London. I have been instructed to transmit the following further points with the request that these should be submitted to His Imperial Majesty.

Mr Heath is concerned over the magnitude and sudden impact of the OPEC decision. The new "market price" may be only 17% above the price at which some "participation" oil may have been sold; but it is vastly higher than the price at which the great bulk of Middle Eastern oil has been moving in international trade. The new price for Arabian Light of \$3.65 compares with a realised price just after the Tehran Agreement was signed in 1971 of \$1.70 and thus represents a rise of about 115%.

During the same period, producer government income from oil has risen from \$1.26 to \$3.14, an increase of nearly 150%.

/Apert



2.

Apart from the immediate effect on the balance of payments of consuming countries, the most worrying feature is the inflationary effect which the consequent price rises are bound to set in train and which will inevitably be reflected in the export prices from industrialised countries. For these reasons, Her Majesty's Government are especially concerned over the reported decision to adjust posted prices when "market prices" move by 1%. It has not been made clear how OPEC intend to measure market prices for this purpose and it is, in the opinion of Her Majesty's Government, most important that whatever formula is adopted should avoid causing further general inflation. There is clearly a risk that some sales of oil may attract high prices because of the needs of a particular consumer and, if such sales were then taken as setting the standard for a revised posted price, great instability would be introduced into the market and the damage to the world economy would be greatly increased, with the results referred to by the Prime Minister, in his message.

Her Majesty's Government feel sure that His Imperial Majesty shares their anxiety that the stability and growth of the world economic system should not be jeopardised by inflation. They express the hope that Iran's wise counsels may prevail within OPEC to ensure that the arrangements for future price adjustments do not endanger this further. Even if there can be no negotiation with the companies about the newly-determined price levels, Her Majesty's Government hope that OPEC would wish to discuss the arrangements for future price adjustments with the companies in order to work out a system that can satisfy the needs and aspirations of both the producers and consumers

/and



3.

and so contribute to stable development
of the world's economy and trade.

I avail myself of this opportunity to
renew to Your Excellency the assurances of
my highest consideration.

Peter Ramsbotham

(Peter Ramsbotham)
H M Ambassador

به آن احترام می‌گذاریم. من یادداشت کردم. بعد جریان مفصل ملاقات دیروز را با سفیر آمریکا عرض کردم. جریان مذاکره صبح را با وزیر دارایی عرض کردم. باز هم تعلیماتی فرمودند که به ایشان ابلاغ کنم، تا جواب تهیه شود. کارتهای تبریک عید فطر به رؤساء کشورهای اسلامی را توشیح فرمودند. فرمودند، برای الجزایر لازم نیست، مردکه بی‌جهت در کنفرانس غیر متعهدین به ایران بد گفت. من پرسیدم آیا برای کاردار سوریه و عراق کارت عید فطر بفرستم؟ فرمودند، بلی عیب ندارد. عرض کردم سفراء اسلامی از من وقت خواسته اند مرا ببینند. فرمودند، عیب ندارد. وقت بده. ...

... [بعد از ظهر] پنج نفر از سفراء اسلامی مراکش، مصر، کویت، عربستان سعودی [و] لبنان به دیدنم آمدند. یک ساعت با آنها سروکله زدم، چون گله می‌کردند که در ایران ... [از] پشتیبانی عمیق از اعراب خبری نیست. گفتم برعکس! چند هزار دفعه باید شاهنشاه این پشتیبانی را اعلام فرمایند؟ همان روزهای اول بعد از جنگ ۱۹۶۷، شاهنشاه تهاجم (agression) را محکوم فرمودند که هیچ یک از کشورهای جهان هنوز حرفی نزده بودند. به علاوه ما باید از شما گله کنیم که با این همه محبت که ما به شما می‌کنیم، یک طرف رئیس جمهور الجزیره به ما بد می‌گوید، یک طرف شما خلیج فارس را در هر محفل بین المللی خلیج عربی می‌نامید و می‌خواهید هر جا هم که دست شما می‌رسد بر سر جزایر ما هوچی بازی راه بیاندازید. به علاوه ما بیش از این چه گذشت بکنیم که یک حکومت ظالم بدخواه و خون خوار را مثل حکومت عراق که شصت هزار ایرانی به خارج عراق تبعید کرد، شناختیم که بتواند سه لشکر خود را از مرز ایران به سوریه ببرد؟ شما نمی‌دانید چه اندازه از طرف مردم ایران به این عمل [اعتراض] می‌شود. ولی چون همه به شاهنشاه معتقدند، این [اعتراض] ها به صورت عریضه و تلگراف فقط به دربار می‌رسد. باری یک ساعت نوک آنها را چیدم. بعد با خود آنها به منزل سرکار فریده خانم برای افطار رفتم. وزیر دارایی تلفن کرد. جواب هیت را

حاضر کرده [است]. گفتم آورد آن جا. تا ساعت ۹ شب جواب را به اتفاق همایون بهادری معاون دربار تنقیح کردیم تا حاضر شد. وزیر دارایی رفت. من ساعت ۱۰ منزل آمدم ... سفیر آمریکا تلفن کرد فوری می‌خواهم تو را ببینم. ساعت ۱۱ شب آمد، پیام کیسینجر را آورد و رفت.^{۸۴} من به شاهنشاه تلفن عرض کردم. جواب تبریک به کیسینجر مرحمت کردند که:

Thank you for letting me know about your achievements.
I congratulate you whole-heartedly.
Sincerely,

من باز جواب را به سفیر آمریکا تلفن کردم. خیلی تعجب کرد، چه طور به این زودی جواب مرحمت فرمودند. از طرز کار ما تعجب داشت. گفتم تمام ۲۴ ساعت است.

...

دوشنبه ۵۲/۷/۳۰

صبح مصباح زاده مدیر کیمهان را پذیرفتم که شرح لازم در کیمهان اینترنتشنال نوشته بود، برایم آورد. ...

بعد شرفیاب شدم. اصل پیام کیسینجر را که سفیر آمریکا فرستاده بود، تقدیم کردم. بعد هم عرض کردم شورای امنیت هم گویا همین الساعه جلسه داشته باشد. فرمودند، خوب اسرائیلیها که چیزی گم نمی‌کنند. عرض کردم همین طور است. فرمودند، مضافاً که تحت فشار آمریکا و روس وارد مذاکره مستقیم با اعراب می‌شوند. اعراب هم ناچار تن در می‌دهند. من عرض کردم،

۸۴- پیام کیسینجر درباره نتیجه سفر او به مسکو برای برقراری آتش بس میان اسرائیل و اعراب بود. شاه یکی از کسانی بود که از پیش از این سفر و نتیجه گفت و گوهای مسکو آگاه می‌شد.

باید همین طور باشد. امّا چند نکته هم مسلّم شد که به هر صورت هیچ کدام از گردن کلفتها دوستانشان را رها نکردند. بعد هم مثل این که راهی جز این نبود که جنگی بشود، طرفین ببینند از پس یک دیگر بر نمی‌آیند، بعد بنشینند فکری بکنند و ناچار رضایت هم بدهند. چون آبروی آنها هم نریخت. امّا مسلّم شد که اعراب هم دیگر آن عربهای ۱۹۶۷ نیستند و جنگی می‌کنند. فرمودند، همین طور است، مخصوصاً این موشکهای روسی پدر اسرائیلیها را درآورد. بعد فرمودند، نکند بعد از این کنار آمدن، آمریکا و شوروی، خاورمیانه را بین یک دیگر تقسیم بکنند و ساخت و پاختی در این زمینه شده باشد. فرمودند، ولی من که در آمریکا بودم چنین قراری در بین نبود.

جواب هیت را تقدیم کردم، پسندیدند. قدری اصلاح کردند، مخصوصاً این نکته را که اگر ما پیشنهاد مذاکره و مطالعه می‌کنیم برای آینده قیمت اجناس دنیا است. آن هم با دولتها خواهد بود، نه با شرکت‌های نفت...^{۸۵} منوی ناهار فردا را که ملکه انگلیس می‌آید تقدیم کردم. تمام را تقریباً عوض کردند. فرمودند ملکه خاویار نمی‌خورد، به جای آن جگر غاز بگذارید. معلّم عربی بچگی شاهنشاه، آیت الله برقی، پایش شکسته است، در بیمارستان دربار است. عرض کردم دکتر یحیی عدل عرض می‌کند عمل کنیم می‌میرد، عمل نکنیم هم می‌میرد، چه می‌فرمایید؟ فرمودند به هر صورت باید عمل کرد، متجاوز از صد سال دارد ولی چاره [ای] نیست.

۸۵- پیش نویس پاسخ شاه با تصحیحی که خود او در حاشیه صفحه سوم کرده، به دنبال یادداشت ۵۲/۷/۳۰ آمده است.

نامه سفیر شاهنشاه را در رم در مورد پادشاه افغانستان دادم ملاحظه فرمودند. فرمودند این بیچاره پادشاه!^{۸۶} ...

قبل از مرخصی فرمودند، همین الان سفیر انگلیس را بخواه، هم جواب پیام هیت را به او بده و هم ببین از جریان امروز کیهان راضی است یا نه؟ خبرش را به من بده. من مذاکرات دیروز با سفرای عرب را عرض کردم. فرمودند، خوب جواب دادی، ولی باز هم کم گفتی.

من مرخص شدم ... سفیر انگلیس را خواستم، آمد. هم از پیام شاهنشاه به هیت راضی شد و هم از کیهان صبح راضی بود. جریان را با تلفن عرض کردم. او می گفت مسئله قیمت نفت در انتخابات آینده هیت بسیار مؤثر است. ... زودتر شام خورده، به فرودگاه رفتم که علیاحضرت شهبانو از اروپا برمی گشتند. شاهنشاه هم تشریف آوردند، برخلاف مشایعت، استقبال فرمودند. نخست وزیر هم در رکاب علیاحضرت شهبانو به پاریس رفته بود، برگشت. در این موقع جنگ، یک هفته برای تفریح، علیاحضرت که به ایشان لطف مخصوص دارند ایشان را همراه برده بودند. در صورتی که به مجارستان نرفت که دعوت رسمی داشت، به بهانه این که جنگ شده است! ...

سه شنبه ۵۲/۸/۱

صبح شرفیاب شدم، به اختصار فقط چند نکته را عرض کردم که فوریت داشت برای شرفیابیها و تلگرافات لازم. گزارشی که این جا ضمیمه می گذارم، دکتر فلّاح داده بود ملاحظه فرمودند.^{۸۷} خیلی ناراحت شدند. فرمودند این

۸۶- گزارش علینقی سعید انصاری، سفیر ایران در ایتالیا، به دنبال یادداشت ۵۲/۷/۳۰ آمده است.

۸۷- گزارش دکتر رضا فلّاح، مدیر امور بین المللی شرکت ملی نفت ایران، به دنبال یادداشت ۵۲/۸/۱ آمده است.

HIS EXCELLENCY

THE RIGHT HONOURABLE MR. EDWARD HEATH, M. P.,

BRITISH PRIME MINISTER

LONDON

I THANK YOU FOR YOUR MESSAGE OF 17TH OCTOBER 1973 AND FOR THE FURTHER POINTS ON THE RECENT DEVELOPMENT IN THE FIELD OF OIL WHICH YOU HAVE TRANSMITTED THROUGH THE BRITISH AMBASSADOR IN TEHRAN AND WERE BROUGHT TO MY ATTENTION. IN THE LIGHT OF THE MATTERS WHICH YOU HAVE RAISED, I HAVE DEEMED IT NECESSARY TO DRAW YOUR ATTENTION TO THE FOLLOWING FACTS:

WITH REGARD TO YOUR CONCERN FOR THE MAGNITUDE OF THE NEW MARKET PRICE OF OIL, I WOULD LIKE TO POINT OUT THAT IN ARRIVING AT THIS PRICE NOT ONLY THE ACTUAL SALE OF CRUDES IN THE PERSIAN GULF, WHICH IN MANY INSTANCES WERE ABOVE POSTED PRICES, WERE TAKEN INTO ACCOUNT, BUT ALSO THE SALES AND SALES OFFER OF CRUDE OIL ELSEWHERE SUCH AS IN THE MEDITERRANEAN BASIN AS WELL AS IN VENEZUELA, INDONESIA AND NIGERIA WERE CAREFULLY CONSIDERED. NO JUSTIFIABLE DIFFERENCE BETWEEN THE PRICES OF MIDDLE EASTERN OIL AND OIL PRODUCED IN THESE OTHER AREAS CAN BE IMAGINED EXCEPT FOR THE FREIGHT ADVANTAGE, GRAVITY DIFFERENTIAL AND SULPHUR CONTENT ALL OF WHICH HAVE BEEN TAKEN INTO ACCOUNT.

REGARDING YOUR REFERENCE TO THE NEW PRICE FOR ARABIAN LIGHT, I MUST STRESS THE FACT THAT DURING THE PERIOD FOLLOWING THE SIGNING OF THE TEHRAN AGREEMENT OF 1971 THE WEIGHTED AVERAGE OF PRODUCT PRICES IN ROTTERDAM, ACCORDING TO THE PUBLISHED FIGURES, HAVE RISEN FROM \$4 PER BARREL TO \$6.44 PER BARREL REPRESENTING AN INCREASE OF \$2.44 PER BARREL. THE EX-REFINERY WEIGHTED AVERAGE PRICE OF A COMPOSITE BARREL IN SEVEN MAJOR CONSUMING COUNTRIES OF EUROPE DURING THE SAME PERIOD HAS BEEN

- 2 -

INCREASED BY NEARLY \$2.00 PER BARREL, WHEREAS THE POSTED PRICE OF THE CRUDE IN THE PERSIAN GULF DURING THE SAME PERIOD HAS BEEN RAISED FROM \$2.18 TO \$3.01, A DIFFERENCE OF ONLY \$0.83. THUS THE PRESENT INCREASE IN CRUDE OIL PRICES ONLY FOLLOWS THE ALREADY INCREASED PRODUCT PRICES.

CONCERNING YOUR STATEMENT THAT DURING THE SAME PERIOD PRODUCER GOVERNMENT INCOME FROM OIL HAS INCREASED BY NEARLY 150%, I WOULD LIKE TO DRAW YOUR ATTENTION TO THE FACT THAT DURING ONE YEAR ALONE THE PRICES OF VEGETABLE OIL, WHEAT, SUGAR, CEMENT, WOOL, IRON AND STEEL, SYNTHETIC FIBRES AND PLASTICS HAVE INCREASED FROM 200 TO 400 PER CENT. AS AN INDICATION, LAST YEAR ONE BARREL OF OIL COULD BE EXCHANGED FOR ONE BUSHEL OF WHEAT WHEREAS THIS YEAR THREE BARRELS OF OIL ARE REQUIRED FOR SUCH AN EXCHANGE.

IT IS FURTHER INTERESTING TO NOTE THAT EVEN A PRODUCER GOVERNMENT INCOME OF \$3.14 PER BARREL IS ONLY BETWEEN 10 TO 14 PER CENT OF THE WEIGHTED AVERAGE PRICE OF A COMPOSITE BARREL OF PRODUCT PAID BY THE CONSUMER IN WESTERN EUROPE. YOU HAVE ALSO EXPRESSED CONCERN WITH REGARD TO THE INFLATIONARY EFFECT OF THE PRICE RISES. I WISH TO INDICATE HERE THE FACT THAT THE INCREASE IN EX-REFINERY PRICES, WHICH REQUIRED A REVIEW OF THE CRUDE OIL PRICES, WERE NOT MADE BY THE PRODUCING GOVERNMENTS. INDEED IT WAS THE OIL COMPANIES WHO CAUSED THIS INCREASE. WHAT THE PRODUCING COUNTRIES IMPLEMENTED LAST WEEK WAS MERELY THE INEVITABLE REFLECTION OF THE HIGHER PRODUCT PRICES ON CRUDE. ONE ALSO WONDERS WHY AN INCREASE OF FROM 200 TO 400 PER CENT ON THE GOODS MENTIONED ABOVE IS NOT CONSIDERED AS A "MOST WORRYING FEATURE", BUT A MUCH LESS AND YET MORE JUSTIFIED INCREASE IN THE PRICE OF OIL IS CONSIDERED TO BE SO; MOREOVER, NO ONE SPEAKS OF THE CONSIDERABLE INCREASING CONSUMING GOVERNMENT TAXES ON OIL PRODUCTS.

-3-

SO FAR AS THE EFFECT ON THE BALANCE OF PAYMENTS OF THE MAJOR CONSUMING COUNTRIES IS CONCERNED, I BELIEVE THAT YOU HAVE GIVEN THE ANSWER WHEN YOU STATED IN YOUR MESSAGE THAT: "OIL PRICE RISES WILL INEVITABLY BE REFLECTED IN THE EXPORT PRICES FROM INDUSTRIALIZED COUNTRIES". I AM SURE YOU WILL AGREE THAT THIS HAS ALSO BEEN THE CASE IN THE PAST. BUT THE VICIOUS CIRCLE OF RAISING PRICES WAS NEVER PUT INTO MOTION BY PRODUCING COUNTRIES.

ONE CANNOT OVERLOOK THE FACT THAT DURING THE DECADE OF THE FIFTIES THE OIL COMPANIES ACTUALLY REDUCED THE PRICE OF OIL TIME AFTER TIME WHILE PRICES OF MANUFACTURED GOODS FOLLOWED THEIR ROUTINE INCREASES.

NEEDLESS TO SAY, WE ARE VERY MUCH CONSCIOUS OF THE SERIOUS EFFECTS OF RUN-AWAY INFLATION ON TRADE AND ON THE ECONOMIC PROGRESS OF ALL COUNTRIES. BUT THIS IS A SUBJECT TO BE DEALT WITH AMONG THE GOVERNMENTS AND NOT WITH THE OIL COMPANIES. AS TO THE PROCEDURE TO BE FOLLOWED IN MEASURING MARKET PRICES IN FUTURE THE PRODUCING GOVERNMENTS HAVE IN MIND TO ADOPT A PROCEDURE SIMILAR TO THAT NEGOTIATED BETWEEN ARAMCO AND SAUDI ARABIA ON BUY-BACK PRICES OF BRIDGING AND PHASE-IN OIL, IE. ON THE BASIS OF THIRD PARTY SALES.

2
FOR THE FUTURE - HOWEVER, MY COUNTRY HAS ALWAYS FOLLOWED A LOGICAL AND REASONABLE ATTITUDE AND WE WILL THEREFORE BE PREPARED TO CONSIDER ANY SUGGESTIONS THAT YOU MIGHT HAVE IN THIS RESPECT AND ALSO TO REVIEW WITH YOUR GOVERNMENT ANY POSSIBLE MEASURES THAT MIGHT BE NECESSARY TO ARRIVE AT FAIR AND REASONABLE OIL PRICES IN ORDER TO COPE WITH THE INFLATIONARY TRENDS IN THE INDUSTRIALIZED COUNTRIES OF THE WORLD. AND KEEP

IN HAND / ALWAYS THE PURCHASING POWER
SUPPLY OF OIL INTACT

انرژی
و
آب

*I GREATLY APPRECIATE THE FRIENDLY SENTIMENTS WHICH YOU
HAVE EXPRESSED IN YOUR MESSAGE AND I SEND YOU MY BEST
WISHES AND CORDIAL REGARDS.*

MOHAMMAD REZA PAHLAVI

کار که گذشته است، دیگر کمپانی‌ها چه می‌خواهند بگویند؟ فرمودند، شاید دکتر فلّاح مبالغه کرده است. عرض کردم دیروز که سفیر انگلیس پیش من هم بود و یادداشت شاهنشاه را به او دادم، او هم موضوع قیمت گذاری اوپک را یک امر تمام شده و گذشته تلقی می‌کرد و من هم چند بار مخصوصاً برگشتم و این مطالب را تأکید کردم. او فقط به آینده اهمیت خاص می‌دهد. در این مورد هم به او گفتم این یک مسئله ایست که در سطح بالای بین المللی، شاهنشاه حاضرند با دولتها گفت و گو فرمایند، نه با کمپانی‌ها. گفت مسئله ترانسپورت چه می‌شود؟ این را باید با کمپانی‌ها گفت. به هر صورت شاهنشاه فرمودند، بسیار خوب، الآن که فرودگاه رفتم با سفیر مذاکره خواهم کرد. بعد من مرخص شده [به] فرودگاه رفتم. به سفیر انگلیس گفتم الآن شاهنشاه تشریف می‌آورند و با شما در مورد مذاکرات کمپانی‌ها [گفت و گو] خواهند فرمود. ولی استنباط من از مذاکرات شما این بود که این کار تمام شده است. گفت، ولی استنباط کمپانی‌ها این نیست. فکر می‌کنم امشب در این زمینه به وزیر دارایی امر شود التیماتوم بدهند که اگر قیمت اوپک را قبول نکردید، ما نفت را قطع می‌کنیم.

ساعت ۱۱/۴۰ ملکه انگلیس وارد شد. قبل از ناهار یک ساعت مذاکره داشتیم. من را هم فرمودند در مذاکرات باشم. مذاکرات [مختلفی] شد، در مورد تسلیحات غرب و اثرات تسلیحات شوروی ... و موشک‌های سام و جنگ اعراب و اسرائیل و این که این دفعه اعراب خوب جنگ کردند و ... حالا که اعراب قدری آبرو پیدا کردند شاید بهتر حاضر به مذاکره باشند. صحبت امنیت خلیج فارس و اقیانوس هند و مسافرت آینده شاهنشاه به استرالیا [شد]. ملکه از مسافرت به استرالیا اظهار رضایت می‌کرد. راجع به اپرایی که ساخته اند و ۶۰ میلیون پوند خرج کرده اند صحبت و کریتیک می‌کرد. راجع به عراق و گله [ای] که عربها از انگلیسها می‌کنند، در صورتی که ما آن قدر به آنها کمک کرده ایم. راجع به همکاریهای غرب و ایران و قیمت نفت و وضع

عربستان سعودی و ثروت لایتنهای آنها و امکان کشف [منابع] جدید نفت و گاز در کشور ما. [امنیت] security اروپا و بستگی آن به گاز و نفت ما و لوله نفت و گاز ایران به اروپا چه از طریق چهار کشور ترکیه، بلغاری، رومانی و یوگسلاوی به ایتالیا، و چه از طریق بنادر مدیترانه و بندر اسکندرون در ترکیه، اسلحه ای که غرب به اسرائیل رساند و این که انگلیسها [لوازم یدکی] را ندادند و از این جهت ملکه می گفت من پیش خودم خجل بودم. تمام این مسائل مختلف پیش از ناهار صحبت شد، ولی برنامه خاص صحبت نبود. به هر حال ملکه کاملاً سرحال و وارد به همه مسائل بود. علیاحضرت شهبانو تشریف داشتند، ولی کمتر در صحبت [مداخله] می فرمودند. ... سرناهار [معینیان] رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی هم بود. چون رمضان بود، ایشان که مرد بسیار خوب و صوفی و با صفات عالی است، متأسفانه مشروب نمی خورد (گو این که غیر رمضان هم نمی خورد). دیدم زبان انگلیسی هم خوب نمی داند، قدری بین انگلیسها نشسته ناراحت است. من پهلوی ملکه نشسته بودم. دیدم پهلوی سه پادشاه، یعنی شاهنشاه، ملکه انگلیس، و علیاحضرت شهبانو نشسته ام. شعری از حافظ به خاطر رم رسید، برای معینیان رئیس دفتر مخصوص نوشتم:

بر در شاهم گدایی نکته ای در کار کرد
گفت بر هر خوان که بنشستم خدا رزاق بود

ایشان شعر را خواند. دیدم منقلب شد. چون من هم واقعاً از روی اخلاص نوشته بودم، از انقلاب ایشان منقلب شدم. بعد از ناهار می گفت، تو مرا مست کردی.

بعد از ظهر تمام کار کردم. یک جلسه برای خرید بعضی ابنیه جهت آستان قدس داشتم و دیگری برای پیش بینی جشنهای پنجاه ساله سلطنت خاندان پهلوی ...

چهارشنبه ۵۲/۸/۲

صبح ... شرفیاب شدم. شرفیابی خیلی کوتاه بود چون شاهنشاه با معاون وزارت خارجه شوروی که برای مذاکرات اقتصادی به تهران آمده است ملاقات داشتند. فقط عرض کردم والا حضرت شهناز را ببخشید، چون خیلی مرتب شده اند. فرمودند من این جور ترتیب نمی‌خواهم که هر وقت شوهر خواست به هر طرف افسار ایشان را بکشد. عرض کردم به هر صورت آن چه که مورد علاقه ماست مرتب بودن زندگی ایشان و سعادت ایشان است، حالا این کار را خود یا با راهنمایی دیگر بکند به نظر غلام آن قدرها مهم نیست. قدری تأمل کرده، قبول فرمودند که چهارم آبان ماه، مولود مسعود خودشان، والا حضرت بروند دست شاهنشاه را ببوسند. من خیلی خوشحال شدم.

جریان مذاکرات فلّاح را با نفتیها که مجددا دیشب صحبت کرده، عرض کردم. فرمودند، به انگلیسها و آمریکاییها حالی کن که اگر بخواهید حرفی بزنید و به قیمت اعتراض کنید ما به هر صورت نفت را می‌بندیم. آن وقت فقط به خریداران، نفت خواهیم فروخت [و این به معنای پایان زندگانی شرکتهای عضو کنسرسیوم خواهد بود] and it will be the end of consortium companies. عرض کردم، فلّاح خیلی سخت با آنها حرف زده است. فرمودند، تو هم بگو. در مورد هدیه [ای] که باید برای پنجاهمین سال جمهوری ترکیه فرستاد، ما قالی تهیه کرده بودیم، نپسندید. فرمودند، یک شیئی تاریخی باشد.

بعد مرخص شدم. به سفیر آمریکا و انگلیس تلفن کردم و امر شاهانه را ابلاغ نمودم. به فلّاح هم گفتم مجددا تأکید بکند. او هم گفت من به آنها گفته ام

عجابه آنرا علم

مذکره باغمانه گان کسیریم دتیزان

- ۱- حسب الامر دیروز با آنرا دکتر امروز کار نه کرده شد. ایشان مطالبی را در این باب از من پرسیدند و من به آنجا که لازم آمد تا به غایت در این زمینه گزارشی تهیه و تقدیم نموده شد. دکتر امروز کار با من به هم عقیده و پیشه و اخیراً یک شرکت با من عقد کرده و در این مورد گفت که من نیز تمام فنی را در کار با من در شرکت نه کرده و این طرفین روشن شود.
- ۲- امروز که روی شرکت های نفتی در لندن جلسه تشکیل شده تا جواب نامه های شرکت های تویه گفته و نامه های ارسال دارند.
- ۳- در گذشته باغمانه گان کسیریم که عطف و قبل نظر در بوده و نامه دیروز با این باب در خصوص شرکت های نفتی در لندن اینطور است که که شرکت های اتفاق دارند که نامه شرکت با من قرار دارند و اینها مطابقت ندارد و باید که در دفتر من قرار گیرد حتی شرکت های من در وقتیه دارند که باید صحت از دادوی پنی دارند.
- ۴- در فیاتی که در پب باغمانه گان کسیریم برپا شده و در من به باطله و قبلی دکتر امروز کار و بخش ایشان به رئیس بیات و باغمانه گان CFP و هر دو ان درین شرکت کردم که وضع در شرکت های تویه گفته و فوق العاده حس است و یک شرکت با من است و است که در عدول و گفتگو نیست و صحبت آنها است که در قبول تن آن تویه که در راه نه من چون کسیریم من به (کفصص ارجع باوری) در جواب آنها به نامه های روزهای دارا و مسلم

عوات نامطلوب با بر مجله اینها در روزنامه داشت

- ۵- تصدیق کنم امروز صبح آنرا Daner و آنرا Van Reeuen نگراخ را در بر شب های خوشی روی رانده روی خود به من ارسال دارند. من به می خواهم که در تنی شرکت با الله من دارا بشخص من به با بر روزنامه

رضی

این که می‌گویند موقعیت حسّاس است، حرف مفت می‌باشد. موقعیت برای شما [انفجار آمیز] explosif است و آخر عمر شما ممکن است برسد. به شاهنشاه با تلفن عرض کردم.

بعد پیش دوستم رفتم که دیشب آمده است. قدری چاق شده و بی‌ریخت! چائی خورده منزل رفتم که احکام اضافات را با سر فارغ، قبل از چهارم آبان ماه، امضاء کنم. متأسفانه حالا هزار تا که امضاء کردم، بعد از سه ساعت، دستم درد گرفت. پیری است!

بعد از ظهر به دانشگاه تهران رفته، پیام شاهنشاه را به مناسبت روز ملل متحد خواندم. ... برگشته باز دیدن دوستم رفتم. احساس صبح را تأیید می‌کنم. نمی‌دانم در این تابستان در جنوب فرانسه چه کرده که به این حال افتاده است!

از اخبار مهم جهان این که عصر امروز باز آتش جنگ شعله کشید. من فکر می‌کنم تقصیر اسرائیلیها باشد چون در داخل مصر به موفقیت‌های چشمگیر رسیده اند و می‌خواهند استفاده کنند.

...

پنجشنبه ۵۲/۸/۳

صبح گویی شهر تهران را به منزل من ریخته بودند. به هر دفتر و اتاق و گوشه و کنار منزل که می‌رفتم آدم می‌جوشید. به هر زحمت بود همه را راه انداختم. امروز ... نخست وزیری و اغلب وزارتخانه ها تعطیل می‌باشند، ولی ما هرگز و به هیچ مناسبتی تعطیل نداریم. فردا هم که سلام مولود مسعود همایونی است، روز پر مشغله ای خواهیم داشت.

بعد شرفیاب شدم. شاهنشاه سر حال نبودند. به اختصار کوشیدم. نامه [ای] مرحمت کردند که محرمانه به بوتو برسانم. خواستم قدری آتمسفر را عوض کنم، موضوع برنامه مسافرت جنوب را مطرح کردم. جواب خیلی مختصر و

سر بالایی دادند! بعد برای کارهای داخلی کسب تکلیف های زیادی کردم که تمام با شکست رو به رو شد. ...بالاخره در آخر کار توانستم ترتیب شرفیابی والاحضرت شهناز را برای فردا بدهم. فرمودند با علیاحضرت شهبانو ترتیب کار را بده.

...

امشب به تالار رودکی رفتیم. اپرای کارمن برای تولّد شاهنشاه داده بودند. بسیار خوب بود، ولی سر شب خبر عجیبی دنیا را تکان داد و آن این که روسها به [پیام] انور سادات رئیس جمهور مصر جواب مثبت داده و برای نظارت بر آتش بس خاورمیانه قوا اعزام می‌دارند. این خبر مثل بمب در دنیا ترکید و آمریکا فوری در بعضی نقاط جهان آمادگی نظامی اعلام کرد و بلافاصله هم اعلام کرد که این آمادگی نظامی برای این است که آمریکا موافق نیست ارتش شوروی در خاورمیانه پیاده شود و جلوی آن را خواهد گرفت. کیسینجر هم فوری نطق کرد که ما و شوروی نباید رو در روی هم بایستیم و دنیا را به خاک و خون بکشانیم. نیکسون نطق خود را به مناسبت قضیه واترگیت در تلویزیون و هم چنین مصاحبه مطبوعاتی خود را موقوف کرد. وقتی شاهنشاه به تالار رودکی تشریف آوردند، فوق العاده نگران بودند. فرمودند پس تو به داخل سالن نیا و مواظب اخبار جهان باش. من در اتاق استراحت شاهنشاه ماندم و به گوش کردن اخبار و گرفتن اخبار از تلکسهای دربار و وزارت خارجه مشغول شدم. خوشبختانه رادیو ایران فال حافظ گرفته بود و نیم ساعتی کاملاً مرا سرگرم ساخت. فکر می‌کنم فوق العاده بهتر از اپرای کارمن بود. آخرین خبری که از دنیا گرفتم این بود که هشت کشور غیرمتعهد از شورای امنیت خواستند که قوای خود را به خاورمیانه بفرستند، غیر از قوای کشورهای بزرگ. چینیها گفته اند ما با آن مخالفت نخواهیم کرد و بلافاصله هم روسها گفتند ما اصلاً اصراری به اعزام قوا نداریم!

شاهنشاه فرمودند اگر آمریکا تجهیز نکرده بود، محال بود روسها چنین گذشتی کنند. به هر صورت نفس راحتی همه کشیدیم.

اما در همین بین انتراکت که شاهنشاه و شهبانو به سالن استراحت تشریف آورده و با حضور چندین تن از والاحضرتها و نخست وزیر برای تولد پنجاه و چهارمین سال مشغول بریدن کیک بودند، رئیس ستاد وارد شد و گزارش به شاهنشاه عرض کرد. شاهنشاه به دقت خواندند، فرمودند، فوری به علم بده بخواند. حاضرین تعجب کردند. من که خواندم، دیدم خبر زد و خورد بین ژاندارمری ما و افغانها می باشد که یک افسر افغانی و دو سرباز در نزدیک دوست محمد کشته شده اند. قضیه، چنان که من سابقه داشتم، از این قرار بود که در کنار پریان چند میله سرحدی خراب شده و افغانها می خواهند به این طرف رودخانه بیایند و زمینهایی را تصرف کنند که البته شدیداً جواب آنها داده می شود. و خوشبختانه وقتی این آدم آمده که به قول خودش زمین تصرف کند، با آن که مکرر به او گفته اند باید از طریق گفت و گو باشد، قبول نکرده و باز هم این طرف آمده است، او را زده اند. بعد معلوم شد فوری افغانها عکس العمل شدید نشان داده، قوای نظامی آورده و فوری افغانهای مرز را مسلح ساخته اند. به من فرمودند، فوری شما هم آن جا اسلحه توزیع کنید. عرض کردم هر اقدامی لازم باشد می کنم. تا ساعت یک صبح در این تالار رودکی! با این همه کار و فردا صبح [هم سلام] می رویم!

...

جمعه ۵۲/۸/۴

سحر از خواب برخاستم. فوری به شهر رفته، رئیس ستاد، رئیس ژاندارمری [و] تیمسار نصیری رئیس ساواک را خواستم. تصمیمات در مورد آمادگی یک گردان برای احتیاط در مشهد و هم چنین مسلح ساختن تمام عشایر مرز گرفتیم.

شاهنشاه ساعت ۸½ برای سلام تشریف آوردند. جریان را عرض کردم. تصویب فرمودند. شاهنشاه سرحال بودند. سلام تا ساعت یک طول کشید. خسته کننده بود. اخبار جهان هم رضایت بخش بود. راحتی خیال شاهنشاه از این جهت است. ...

راجع به نفت و مذاکرات، اوامری به من و وزیر دارایی و فلّاح صادر فرمودند. البته من از طریق سیاسی باید اقدام بکنم. بعد از ظهر هم به استادیوم صدهزار نفری آریامهر رفتیم که نمایشات خوب ورزشی بود.

...

شنبه ۵۲/۸/۵

صبح شرفیاب شدم... عرض کردم فردا یکشنبه را که برای دادن جام آریامهر^{۸۸} به کلوب شاهنشاهی قرار است تشریف ببرید، گارد عرض می‌کند آن جا بلیط فروخته شده، کنترلی نداریم و بهتر است شاهنشاه تشریف نبرند. فرمودند گارد گه خورده! مگر من مصدّق السلطنه هستم که از زیر پتو بخوادم حکومت کنم؟ عرض کردم، مسعودی عرض می‌کند، فردا به مناسبت عید فطر سفرای عرب انتظار دارند شاهنشاه اظهار مرحمتی به آنها بفرمایید. فرمودند مسعودی (مدیر اطلاعات) هم گه خورده!

نقشه‌های مربوط به آمادگی برای اغتشاش راه انداختن در افغانستان به عرض رساندم که از طریق هرات شروع کنیم. عرض کردم اجازه فرمائید ارتشبد نصیری رئیس ساواک را برای شناختن بیشتر مردمی که باید پول بدهیم، به مشهد و به مرز بفرستیم. فرمودند، فوری انجام بدهید.

عرض کردم، سفیر انگلیس می‌خواهد برای جشن عروسی پرنسس آن مهمانی به والاحضرتها و به من بدهد، اجازه می‌فرمایید؟ فرمودند، مانعی ندارد.

۸۸- این جام، به مناسبت مسابقه‌های بین‌المللی تنیس در ایران، به برنده اول داده می‌شد.

موضوع استعمال موشکها را که تقریباً دارد استراتژی جنگ را تغییر می‌دهد به عرض رساندم. فرمودند ما به هر صورت غفلت نکرده ایم و موشکهای تاکتیکی و زمین به هوا و هوا به هوا همه جور سفارش کرده ایم. عرض کردم، ماشاءالله اعلیحضرت همایونی آن قدر کار کرده اید و حق به گردن مردم دارید که اگر یکی از هزار را قدر بدانیم، باز هم ملت ایران سالیان دراز مدیون شاهنشاه خواهند بود. مگر همین قراری که با روسها همین دو روزه اخیر گذاشتیم، کوچک است؟ فروش گاز از راه شوروی به اروپا به جای خود، همین قراری که راجع به هریرود می‌گذارند و معلوم می‌دارد که ما را به افغانها نمی‌فروشند، مگر کوچک است؟ منتها آن قدر کار پشت سر هم انجام می‌شود که مردم آنها را [طبیعی می‌دانند] they take it for granted. فرمودند، علاوه بر این می‌خواهند خط آهن خراسان را به عشق آباد هم بکشند.

...

یکشنبه ۵۲/۸/۶

یکشنبه عید فطر سلام خاص بود. هیئت دولت و هیئت رئیسه مجلسین شرفیاب شدند. رئیس مجلس شورای ملی [در تبریک خود] طرفداری از برادران مسلمان در جنگ کرد. شاهنشاه بر آشفتنند. در گوش او فرمودند، این برادران بزرگترین دشمنان شما هستند، خودتان نمی‌دانید. بعد که به اتاق خصوصی رفتیم، به من فرمودند، این مسلمان بازی را هم نمی‌دانم که مد کرده است. فرمودند، من خودم مسلمانم، ولی این عرب بازی خطرناک است، چنان که می‌دانی من مسلمان فناتیک هم هستم، ولی این چه کار به عرب بازی دارد؟

...

بعد از ظهر به کلوب شاهنشاهی برای تماشای تنیس بین المللی کاپ آریامهر رفتیم. اگر صحبت خطر برای شاهنشاه نشده بود، من اجازه می‌گرفتم نروم.

ولی چون این صحبت شده بود، دلم آرام نگرفت، با تمام خستگی رفتم. بیچاره [نیوکامب] Newcomb قهرمان ۳۴ ساله بین المللی مقهور یک جوانک بیست ساله مکزیکی به نام [رامیرز] P. Ramirez شد.

دوشنبه ۵۲/۸/۷

صبح به اختصار شرفیاب شدم ... دیروز سفیر آمریکا در [کلب شاهنشاهی] تلگراف محرمانه ای از کیسینجر به من داد که به شرف عرض برسانم. تلگراف عنوان شاهنشاه بود که نامبرده نهم نوامبر به تهران خواهد آمد (ضمن بازدید از بعضی ممالک افریقایی و خاورمیانه). در همان جا فرمودند عیبی ندارد. من به سفیر آمریکا گفتم. امروز به عرضشان رساندم که دیروز که جواب را به آن فوریت به سفیر آمریکا دادم، آرزو می‌کرد که کاش طرز کار آنها هم مثل ما بود. شاهنشاه خندیدند. با آن که خندیدند، خیلی خوشحال نبودند، چون یکی دو انتظاری که خوب بود و باید بر آورده می‌شد بر آورده نشده بود! ... خوب شد من کار زیادی نداشتم که به عرض برسانم، وگرنه به سنگ می‌خورد.

بعد از ظهر ... به سفارت ترکیه برای جشن پنجاهمین سال تأسیس جمهوری ترکیه رفتم. من نمی‌دانم موفقیت حزب اقلیت ترکیه چه تأثیری در این جا خواهد گذاشت. مطلب مهم است، با چشم و هم چشمی که با ترکها داریم. معلوم نیست این کار بر اثر فشار آمریکاییها در آن جا بود و یا عقل (!) خود ترکها. به علت هرکدام که باشد در ما بی‌تأثیر نخواهد بود.

...

سه شنبه ۵۲/۸/۸ تا جمعه ۵۲/۸/۱۱

... موفق نشدم یادداشتی بکنم، چون ... گرفتاریها زیاد بود. در این زمان ماورر Maurer نخست وزیر رومانی آمد و رفت. تولد والاحضرت ولیعهد بود و یکی

دو تا مهمانی و هم چنین وجود دوست من در این جا که هر ساعت بی‌کاری که داشتم با او می‌گذراندم، به جای آن که یادداشت کنم. چون تا کنون:

به هرزه بی‌می و معشوق عمر می‌گذشت

بطالت بس بود و این چند روزه کار کردم^{۸۹}

... وضع خاورمیانه می‌رود که بر دنیا اثر عمیق بگذارد. چون بالاتر دید این جنگ تبدیل به جنگ نفت خواهد شد و دنیا اسیر انرژی است. به این جهت تمام جبهه‌های دنیا چه شرق و چه غرب به صورتی گرفتار و آلوده آن خواهد بود. باید ببینیم چه می‌شود. در این اثناء در ایران اعلامیه صادر شد، از طرف شاهنشاه، که وزرا نمی‌توانند در کارهای جالب نفع شریک باشند. ... این را نخست وزیر برای خود فتح و فیروزی بزرگی می‌شمارد و حال آن که به نظر من بزرگترین فحش است، چون معلوم می‌شود که تا کنون در این کارها شریک بوده‌اند. قیمت نفت هم در دنیا روز به روز بالا می‌رود.

شنبه ۵۲/۸/۱۲

صبح پس از ملاقاتهای منزل شرفیاب شدم. ملاقات مهم من در منزل، با علینقی سعید انصاری سفیر شاهنشاه در رم بود که وضع پادشاه افغانستان و تقاضاهای ایشان را بیان می‌داشت. گویا نه تنها [دولت افغانستان] پول به ایشان نمی‌دهند، پاسپورت هم نمی‌دهند و ایشان فعلاً تبعه هیچ جا نیستند. چون انصاری ظهر شرفیاب می‌شود، به ایشان گفته‌ام چه عرض کند که اگر

۸۹- علم در حاشیه یادداشت، متن صحیح شعر معروف حافظ را نقل کرده است:

به هرزه بی‌می و معشوق، عمر می‌گذرد بطالت بس! از امروز کار خواهم کرد

یادداشت

شرکت ملی نفت ایران

محمد زکریا

جنب آبر بر کسب علم

کتاب

نماینده گان کسریم روز روشن و روشن جبهه نفت
در تهران تشکیل دادند در طول دوره شرکت خدمت در زمانه مار و زط به آید
ناظر به بازیافت مجدد و بهبود ضرب بهره دهی مخازن نه کارات منضم به ایام
گزارش منضم را در از تر فرض شده بود و در کتب منتهیات لازم و باسغ
شرکت خدمت خواهد گذشت

حاج آقا محمد زکریا
در اطلاع به کارگاه

در مکتب

Secondary

Recovery

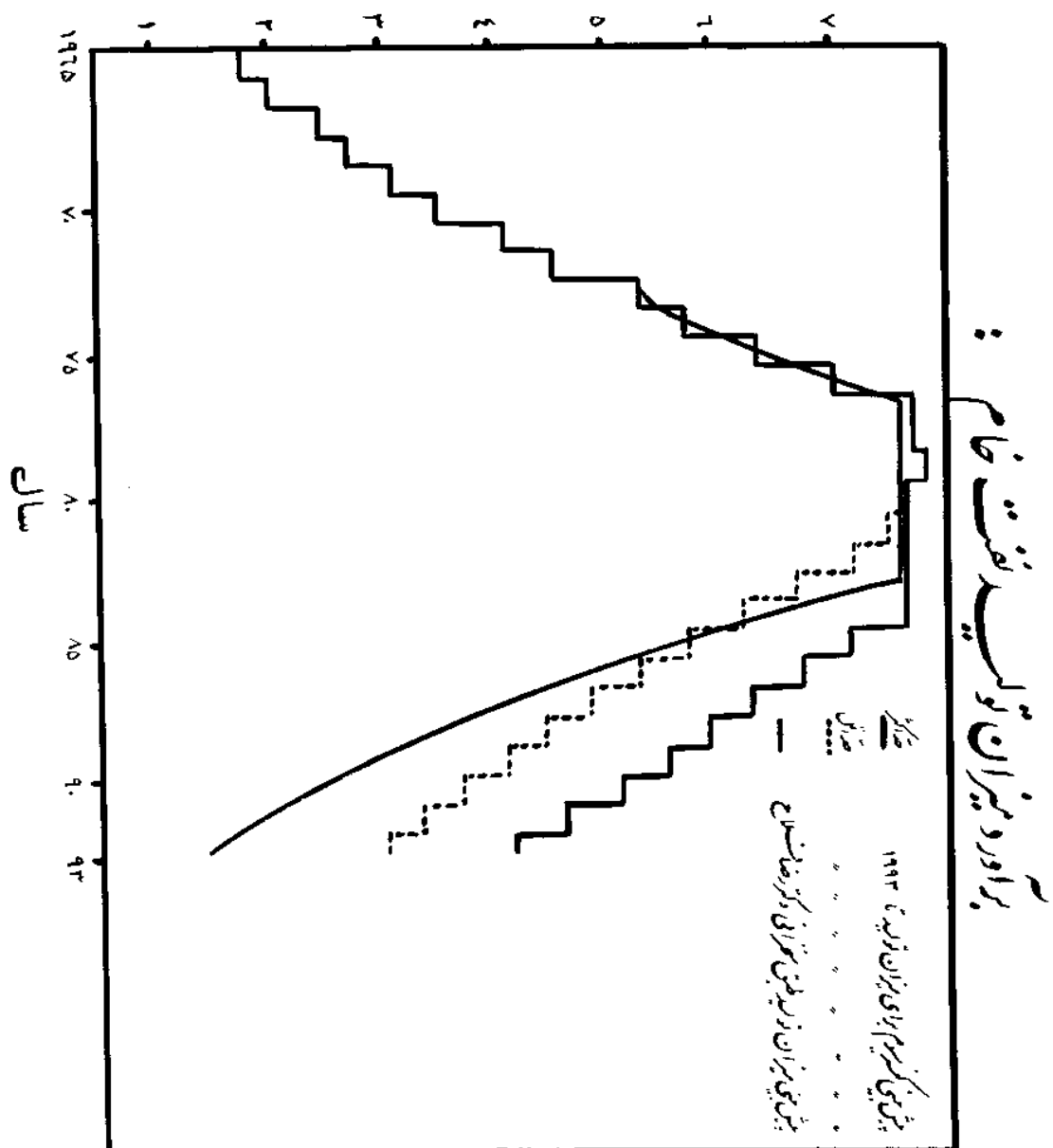
پایه اول آل

۵۲-۸-۸

مدرک طب در این جهت و ربط در صورت خریداران نفت (مختص کسریم)
در خصوص میزان تولید نفت خام از این منطقه مخصوص در طرف بیت دل
اینده در کد به در وضع حاضرک پیش بینی بیشتر نیست
حد اکثر پیش بینی کسریم با خطوط شرط چین در حد اثران به خطوط پر در گرافیک
ضمیمه ن در آید به در بکته نام و خدمات نفت که گرافیک ستران آید (خط قرمز)
در ۵ ماه گذشته در این شرکت که در وقت در طبعات خارجی در ۵۲
قرار گرفت به برابر در کسریم (نقطه چین) یعنی ضعیف تر است رضا فلاح
در اطلاع به کارگاه

۵۲ ۵۵ ۱۱ ۴

ارقام بسیجین بشک در روز



جناب قاری میرزا محمد علی علم

در پیشانی او در سطح موکانه دیر و در خف ۱۲ که تمام گردید به استحضار رسید که گویه شیرینی و باره

بہترین اب گناہ دہو، ضرب ہر دہی گناہن پیشہ فضی و ہار زید استغفرین کل ترلیہ

و حضرت مرتبت سال قنوار و پیشه و شیوه

پیشرونی انسیرم : حد تیر ۴۵ بیون شد ، حد ہتر ۵۰ بیون شد

طبق دستور این آب نشی که شش و شش میبرد و از فروش عرضه شود ۴۲ مین باشد و حال این

نفت قمر توبه از این نجیث پرتماوز از ۶۵ برون که به شمس در پایان سال

تبدیل از ۲۳ به ۲۴ نیست تا به شرح در کتاب این حوزه ۲۴ خواهد ماند

بنده بادجبهه افراشید هر روز از خون نیت عبادت ناشی از نیل و دیگر این (عجم از کائنات)

بنظر من لازم باشد که کثرت قمار تبه در این بجه را از پیش عرضه گردد و اجرا شود.

میزانہ پر شکر و کباب بنام ریت میوانہ میزان قوسہ را از خورشید

اور دینہ

05/4/10

مرحمتی بشود، ما باید چه بکنیم. بعد که مرا دیدند در این زمینه خواهم نوشت.

...

گزارش ضمیمه دکتر فلّاح را عرض کردم.^{۹۰} هم چنین این که قیمت نفت را که شرکتها به گردن گرفتند. فرمودند، غیر از این چه می‌توانستند بکنند؟ تعجب است که شاهنشاه موافقت فرمودند به آلمانها تا موقعی که پالایشگاه را در ایران نساخته اند، نفت خام داده شود. من به سفیر آلمان اطلاع دادم، خیلی خوشحال شد. ...

سر شام رفتم. صحبت از سفر سنت موریتز بود که برنامه امسال شاهنشاه به مناسبت بازیهای زمستانی المپیک که در آن جاست به هم می‌خورد. مدتی جهات مختلف و جانشینی آن را بحث کردیم. علیاحضرت شهبانو از این که گارد حتی لباسهای شخصی ایشان را بازرسی می‌کند و دست به همه چیز می‌زند، شکایت داشتند. حق هم دارند، ولی چه می‌شود کرد؟ شاهنشاه فرمودند مأمور زن برای اسبابهای علیاحضرت شهبانو بگذاریم.

یکشنبه ۵۲/۸/۱۳

صبح به تشییع جنازه مرحوم [عیسی] ساعد نخست وزیر اسبق رفتم.^{۹۱} مرد

۹۰- گزارش دکتر فلّاح به دنبال یادداشت ۵۲/۸/۱۲ آمده است.

۹۱- عیسی ساعد مراغه ای از سیاست پیشه گان خوشنام ایران بود. ولی مطالب مقاله ای که در ۱۹۸۵ در Middle East Journal درباره اقدامات پشت پرده برای شناسایی دو فاکتوی اسرائیل به وسیله ایران نوشته شده است، به شرط صحت، لگه ای بر نام ساعد می‌گذارد. نگاه کنید به:

Yuri Bailer, "The Iranian Connection in Israel's Foreign Policy 1948-1951." *Middle East Journal*. vol. 39 no. 2, Spring 1985, pp. 292-315.

همچنین نگاه کنید به تفسیر سیروس غنی در:

خدمتگذار، قرص و با استخوانی بود. ... خدا رحمتش کند. در موقع بسیار سخت، بسیار سخت ایستاد. کمتر از این مردان داریم. بعد شرفیاب شدم. جریان مذاکرات دیروز سفیر آمریکا را به عرض رساندم. برنامه آمدن کیسینجر را تصویب فرمودند. عرض کردم بیچاره سفیر ناراحت است که باید باز هم برای توضیحات در مورد مسئله واترگیت به آمریکا برگردد. در مورد بیچاره [احمد] میرفندرسکی معاون وزارت خارجه که اخراج فرموده اند، پرسیدم تقصیرش چه بود؟ فرمودند مرد که به روسها گفته بود هر قدر می‌خواهید هواپیما از روی ایران عبور بدهید. بعد هم می‌گفت چه عیب دارد؟ این پل پیروزی است!^{۹۲} من نفهمیدم با دستورات صریح من چه طور چنین اشتباهی کرده، جز این که بگویم تعمد داشته است یا نوکر روسهاست.

...

برنامه سفر جنوب را تصویب فرمودند. خدایا چه گرفتاری برای من خواهد بود. چند هزار نکته را باید بسنجم که هر کدام اشتباه بشود، بسیار خطرناک است.

بعد مرخص شدم، نامه ضمیمه رسید، مجدداً تقدیم کردم.^{۹۳} دوباره احضار فرمودند، و فرمودند به سفیر بگو، اولاً چه قدر نفت می‌خواهید؟ ثانیاً بهتر این خواهد بود که نفت را ما به [نیروی دریایی] خودمان بدهیم، شما از آنها بگیری. بعد هم چون ما هم هواپیمای P3 خریده ایم، به صورت ظاهر این هواپیماها به عنوان تعلیم خلبانهای ما و نشان دادن پرواز بیایند. از من سؤال فرمودند، انصاری، سفیر رم را دیدی؟ عرض کردم، بلی، اوامر شاهانه را

Cyrus Ghani: Iran and the West, pp. 745-6.

۹۲- پل پیروزی نامی است که به مناسبت استفاده از شبکه راههای ایران برای رساندن کمک به شوروی طی جنگ دوم جهانی، بر ایران نهاده شد.

۹۳- نامه سفیر آمریکا به علم به دنبال یادداشت ۵۲/۸/۱۳ آمده است.

[ابلاغ] کردم که اعضاء خاندان پادشاه به ایران بیایند و خودش فعلاً به کویت یا عربستان سعودی برود. چیزی که هست این که فرموده اید خود انصاری با سفیر این دو کشور در رم صحبت کند، غلام مصلحت نمی‌دانم چون آنها ناچار گزارش می‌دهند و مطالب درز می‌کند. پس بهتر این خواهد بود که ما در محل در سطح بالا اقدام بکنیم. فرمودند، این طور بهتر است. عرض کردم، ولی به هر صورت امر شاهانه که هر جا برود مخارج او را ما خواهیم داد، نهایت مصلحت است ...

بعد عرض کردم، به هر صورت کمک به پادشاه باید در عوض اطلاعاتی باشد که به ما می‌دهد.

...

دوشنبه ۵۲/۸/۱۴

از عجایب دنیا این که با آن که خیال ناراحتی داشتم، صبح خواب ماندم و به جای ۶½ صبح که هر روزه برمی‌خیزم ساعت ۸½ برخاستم ... اما ناراحتی خیال من از این جهت بود که دیشب برنامه فارسی رادیو بی‌بی‌سی از خانواده من تعریف کرده است. یعنی چه؟ هرچه فکر کردم نفهمیدم. با سوءظن فوق العاده شاهنشاه چه بگویم و چه جور تعبیر بکنم؟ دیشب آخر شب دوست من رسول پرویزی، به من تلفن کرد. به مضمون و به مصداق جمله الملك عقیم با آن که از مرحمت و اعتماد شاه تا حد زیادی بیش از دیگران برخوردارم، بسیار ناراحت شدم.

باری صبح که شرفیاب شدم، اول این مطلب را عرض کردم. شاهنشاه هم تعجب فرمودند. یعنی اول دادم نطق هیوم را در یک مجلس مهمانی در [شورای اروپا] Council of Europe خواندند که راجع به [تنش زدایی] détente در بین قدرتهای بزرگ و اروپا و شوروی بود، تأیید فرمودند. بعد مطلب دوم را عرض کردم و عرض کردم پرویزی مطلب را خوب نشنیده

SECRET

Tehran, November 4, 1973

Dear Mr. Minister:

I would be grateful if you would convey to His Imperial Majesty the following message which I have just received from the Secretary of State. As His Imperial Majesty is aware, the United States has sent the U.S.S. Hancock and accompanying destroyers into the Indian Ocean. The movement of this task force is part and parcel of the United States Indian Ocean policy of the periodic and temporary augmentation of our naval forces in the area. The task force exists to threaten no state in the area and we have no intention at present of having it make port calls or visits. It is presently planned that the task force will move on November 6 to a holding area station some 180 miles southeast of Muscat in the Northern Arabian Sea.

The United States would be grateful for the Shah's personal, frank and considered reaction to our intention. Further, should we proceed in this course we would appreciate an indication from His Imperial Majesty as to whether he would permit the United States to use the air base at Bandar Abbas for long-range surveillance missions by P-3 aircraft, as well as logistic and short-range aircraft flights to the Hancock while the task force is in the immediate area. We would expect the flights to conduct training and exercise operations for a period of approximately 30 days. The frequency of the flights is not yet known but we would provide

His Excellency
Assadollah Alam,
Minister of the Imperial Court,
Tehran.

SECRET

SECRET

His Imperial Majesty with this information as soon as it is available. I understand that this subject may earlier have been raised with His Imperial Majesty through other channels.

Should His Imperial Majesty indicate that he is positively inclined to the deployment of our task force in the Arabian Sea, I have been asked to request whether he would authorize the sale to the United States of fuel oil for the task force. If he is in agreement, the fuel could be picked up and transported by the U.S. Navy for the refueling at sea of the task force.

I await His Imperial Majesty's reaction to the above.

With high esteem and warmest personal regards,

Sincerely,



Richard Helms
Ambassador

SECRET

چون پارازیت داشته [است]. حالا اصلش را می‌گیرم به بینم چیست. و به هر صورت منظورم این بود که اول خودم گزارش داده باشم. و ضمناً عرض کردم که پرویزی می‌گفت ببینیم چه پدرسوخته پشت این برنامه است. تا چه اندازه رفع خطر و سوءظن کرده باشم، نمی‌دانم. بعد هم نمی‌دانم واقعاً این پدرسوخته ها از جان من چه می‌خواهند؟ شاهنشاه اوامری صادر فرمودند که در مورد آمدن [هواپیمای] P-3 آمریکایی به بندرعباس چه جور عمل شود که ظاهر و نام تعلیماتی داشته باشد.

بعد مرخص شدم. شرفیابی کوتاه بود، چون پرنس فهد از عربستان سعودی آمده است، عرایض داشت. بعد سفیر عربستان سعودی را پذیرفتم. ضمن تشکر از مرحوم شاهنشاه تقاضای کوچکی داشت که جلوی پرواز هواپیمای اسرائیلی ال آل را بگیریم و نفت هم به لوله نفت اسرائیل ندهیم.^{۹۴} خنده ام گرفت. گفتم نفت را که ما نمی‌دهیم، ما به کمپانیها می‌فروشیم، آنها می‌دهند، ما چه کنیم؟ ولی راجع به ال آل، ما که در جنگ نیستیم. چه طور این کار خارجه ملاقات داریم.

...

از اخبار مهم جهان فعالیت عجیب اعراب است که همه سران و وزرای خارجه آنها با یک دیگر و رؤساء جهان مشغول مذاکره شدید و جدی هستند ... مسئله مهم دیگر قیمت نفت است که با وزرای اوپک در کویت اجتماع کردند که برای اضافه قیمت نفت به صورت طبیعی در دنیا (یعنی بنا بر عرضه و تقاضا) فورمولی پیدا کنند و برای همیشه اعمال قدرت کمپانیها در قیمت گذاری درهم پیچیده شد. دیگر آن حرفهای [قیمت اعلام شده]

۹۴- ال آل از اواخر دهه ۱۳۳۰، پرواز هفتگی مرتب داشت. نفت را هم شرکت ملی نفت ایران به اسرائیل می‌فروخت و خود در شرکت لوله نفت اسرائیل شریک بود. نگاه کنید به : یادداشتهای علم، جلد یکم، پانویس ۳۱، صفحه ۳۹۹.

posted price و [قیمت واقعی] realized price و اینها که کمپانیها داشتند و تحمیل می‌کردند، به کلی از بین رفت. حمد خدا را.

سه شنبه ۵۲/۸/۱۵

صبح در منزل پذیرایی داشتم، سناتور عباس مسعودی مدیر روزنامه اطلاعات را پذیرفتم. کارهای مطبوعاتی داشتیم. او شرحی می‌گفت که مرحوم ساعد یادداشت کرده است و از جمله این که وقتی سفیر ایران در مسکو بود و جنگ دوم جهانی شد و کشور ما پایمال قشون روس و انگلیس گردید، انگلیس و روسها در آن جا پیش ایشان رفته و خواسته اند که نایب السلطنه شود و یکی از پرنسهای خردسال ایران به عنوان ولیعهد انتخاب گردد (چون می‌ترسیده اند که ولیعهد آلمان فیل باشد) و ساعد این مسئله را به شدت رد کرده است. گویا سر استافورد کریپس سفیر انگلیس و مولوتف هر دو به طور جداگانه با ساعد صحبت کرده اند. من این مطلب را، خیلی به اختصار، سابقاً از شاهنشاه شنیده بودم، اما نه به این تفصیل. خدایش رحمت کند. بعدها هم در ایران خواستند مرحوم ذکاءالملک فروغی را رئیس جمهور بکنند، او هم مرد بزرگی بود، قبول نکرد.^{۹۵} خداوند چنین مردان بزرگ را غریق رحمت فرماید و باید عمل آنها سر مشق باشد. افسوس که کمیابند.

۹۵- محمد علی فروغی (ذکاءالملک)، ادیب و سیاستمدار، دوبار در زمان رضا شاه نخست وزیر بود. در ۱۳۱۴ مفضوب و از کار برکنار شد. پس از اشغال ایران به وسیله نیروهای متفقین، در شهریور ۱۳۲۰، به دعوت و اصرار رضا شاه و تصویب مجلس، به رغم ناراحتی قلبی، مقام نخست وزیری را پذیرفت. در جریان استعفای رضا شاه و بر تخت نشستن محمد رضا شاه، فروغی نقش مهمی در ایجاد تفاهم با متفقین و استوار کردن پایه های سلطنت داشت. فروغی در اسفند ۱۳۲۰ از مقام خود استعفاء داد و چند ماه بعد درگذشت. کتاب او به نام «سیر حکمت در اروپا» هنوز پس از شصت سال نخستین و بهترین کتابی شناخته می‌شود که درباره تاریخ فلسفه غرب به وسیله یک ایرانی نوشته شده است.

مرحوم پدرم یکی از آنها بود که به استحکام کوه دماوند بود. چون شرح حال او را خیال دارم جداگانه بنویسم، این جا نمی‌نویسم که برای سلطنت شاهنشاه در شب ۲۳ شهریور چه کارها کرد.

... شرفیاب شدم. هوا ناگهانی سرد شده [است]. شاهنشاه شکایت داشتند، ولی شکایت بیشترشان از نیامدن باران است که دیگر از اول آبان ماه هر روزه انتظارش را دارند و نمی‌آید. فرمودند، بی‌وقت و بی‌تناسب، در غرب برف مختصری باریده است که هیچ به درد نمی‌خورد و این سرما را هم ارمغان آورده [است].

...

کارهای جاری را عرض کردم. منجمه پیشنهاد فرمانده نیروی هوایی را که جهت استتار آمدن هواپیماهای آمریکایی، او تقاضا بکند که چند فروند از این هواپیماها به عنوان تعلیمات بیایند. تصویب فرمودند، ولی فرمودند، نامه اش را قبلاً ببینم. ...

برنامه سفر جنوب را تصویب فرمودند. ولی فرمودند، احمق رئیس تشریفات (هرمز قریب) به من می‌گوید بین بوشهر و شیراز بیست میل است! و فرمودند عجیب است که ما این قدر بی‌دقت هستیم و بی‌علاقه! خیلی عصبانی بودند.

نقشه میز ناهار جمعه کیسینجر را به عرض رساندم. اسم رئیس تشریفات خودمان را که گذاشته بودم، حذف کردند. فرمودند، می‌خواهم دنباله مذاکرات سر ناهار باشد. هر چه کمتر، بهتر. از طرف آنها کیسینجر خواهد بود و [ژوزف سیسکو] SISCO معاون وزارت خارجه در امور خاورمیانه و افریقا و سفیر آمریکا. طرف ایران شاهنشاه آریامهر، من و وزیر خارجه.

...

چهارشنبه ۵۲/۸/۱۶

صبح ... شرفیاب شدم. جواب نامه وزیر دفاع آمریکا را خوب تهیه کرده بودیم، احتیاج به تصحیح نشد، توشیح فرمودند. عرض کردم، سفیر عربستان سعودی استدعا دارد ولیعهد آن جا برای شکار هوبره بیاید. فرمودند، ولیعهد را دعوت کنید، احترام هم بکنید، ولی شکار هوبره باید تحت ضابطه قوانین شکار ما بشود. آن قتل عام سابق را دیگر اجازه نمی‌دهیم.

...

ملتزمین رکاب سفر جنوب را عرض کردم، تأیید فرمودند. درباره اشخاص صحبت شد که در سابق چه کرده و حالا چه می‌کنند که چون ممکن است برای خانواده های آنها در آتیه خوب نباشد، چیزی نمی‌نویسم.

... ناهار نخست وزیر مهمان من بود که درباره ساختمان کتابخانه بزرگ پهلوی که در خاورمیانه بی‌نظیر خواهد بود، طرحی تهیه کنیم. وزیر علوم، وزیر اطلاعات، وزیر فرهنگ، رئیس سازمان برنامه و معاون مطبوعاتی من بودند. مقدمات طرح ده ساله را تهیه کردیم که در اراضی عباس آباد ساخته شود. بعد خانه آمدم حالت سرماخوردگی بدی داشتم. فکر می‌کنم به علت ناراحتی است. عصری سفارت شوروی رفتم، به مناسبت جشن سالگرد انقلاب و با حالت بد به منزل برگشتم. تا برگشتم، سفیر آمریکا وقت فوری خواست. آمد، نیم ساعتی او را دیدم که در باب پرواز هواپیماها به خاک ایران از ناو هواپیمابر که در اقیانوس هند است با تفصیلات بیشتری صحبت کنیم و ببینیم طرز افشاء آن چه جور در تهران و واشنگتن هم آهنگی داشته باشد. از اخبار مهم جهان ... دیروز شورای وزیران خارجه اتحادیه اروپا از اعراب طرفداری کرد و پیشنهاد نمود که با تضمین استقلال اسرائیل، اسرائیل باید از زمینهای عرب خارج شود. البته از ترس کمی نفت است! از قدیم گفته اند شکم گرسنه، ایمان ندارد. مضحک این است که حزب کارگر انگلیس به حزب

محافظه کار در این خصوص ایراد گرفته است. خودتان اگر بودید چه می‌کردید؟

جمعه ۵۲/۸/۱۸

امروز با آن که گرفتار سرماخوردگی شدیدی هستم، از صبح گرفتاری دارم.
...

سفیر یوگسلاوی را که کار فوری داشت در منزل پذیرفتم. نامه [ای] از مارشال تیتو رئیس جمهور برای شاهنشاه آورده بود ... بعد سفیر انگلیس آمد در مورد قیمت نفت و نامه (پیامی) نخست وزیر انگلیس صحبت می‌داشت. گفتم نامه شما را دریافت داشتم و به عرض شاهنشاه رساندم، جواب آن هم روی میز من است ولی تا شاهنشاه نبینند، نمی‌توانم به شما [نشان] بدهم. او را راه انداختم. بعد محلی که باید همراهان کیسینجر پذیرایی شوند و هدایایی را که بدهم، بازدید کردم. ...

به کاخ نیاوران رفتم. کیسینجر رسیده و شرفیاب بود. من ماندم تا سیسکو با وزیر خارجه آمدند. شاهنشاه مقرر فرمودند کیسینجر تنها شرفیاب باشد. من به جای وزیر خارجه خجالت کشیدم (با کیسینجر سفیر آمریکا هم بود، ولی بقیه نبودند). من مکرر نوشته‌ام که الملک عقیم. کافر و گبر و یهود باید بدانند که در این ملک رئیس فقط یکی است، گو این که به وزیر خارجه بربخورد! می‌توانم حدس بزنم که چون وزیر خارجه با نخست وزیر صمیمیت دارد، از این جهت هم شاید نخواسته‌اند مسائل در حضور او بحث شود. خدا و شاه می‌داند و بس!

تا وقتی که شاهنشاه برای ناهار تشریف آوردند، من، وزیر خارجه و سیسکو معاون وزارت خارجه آمریکا در مورد امور خاورمیانه صحبت می‌کردیم. او گفت امشب موافقت مصر و اسرائیل روی شش ماده پیشنهادی ما اعلام

می‌شود و بعد مدتی درباره این موافقت نامه صحبت شد ... از این که شخصاً خود سیسکو در تل آویو چه قدر زحمت داشته تا این مواد را به اسرائیلیها بقبولاند، تعریف می‌کرد ... گفت سه شبانه روز است که بیش از سه ساعت نخوابیده‌ام. همین طور کیسینجر.

بعد شاهنشاه و کیسینجر تشریف آوردند. سر ناهار رفتیم. صحبتها مختلف بود، از جمله شرکت آمریکاییها در ساختن تصفیه خانه های نفت بوشهر. کیسینجر به هیچ وجه آن آدم قبلی نبود. خیلی مؤقترتر شده بود و به نظر من متکبرتر. ... در مورد وضع مذاکره با روسها صحبت می‌کرد که چه قدر با حقّه بازی انعطاف پذیر هستند. می‌گفت مثلاً در مورد ویتنام که صحبت می‌کردیم، سه ساعت تمام مشّت به میز می‌کوبیدند و یک دفعه می‌گفتند مثلاً شام یا ناهار حاضر است. سر شام یا ناهار مردم دیگری بودند. اگر نیکسون خونسرد و مقاوم نبود، ممکن بود یا پاره کند، یا تسلیم شود، ولی هیچ کدام را نکرد. بعد ما فهمیدیم که این سخت گیریها برای ضبط صوت و صورت جلسه است که بعد به ویتنامیها نشان بدهند که چه قدر طرفدار آنها بوده اند. ولی خودشان چیز دیگر می‌خواستند.

شاهنشاه جریانات اشغال آذربایجان را وسیله روسها تعریف کردند. او از شاهنشاه پرسید [بسیج] mobilisation ارتش شما چند روز طول می‌کشد. فرمودند، اگر بخواهیم احضار کنیم، زیاد. فواصل در کشور ما زیاد است. مثلاً اگر من بخواهم یک لشکر از شرق به غرب بفرستم، حداقل پنج روز طول می‌کشد. به این جهت این قدر راجع به ساختن فرودگاه و داشتن هواپیمای نیروبر مصر هستم. صحبت موشک ضد تانک و ضد هواپیما شد. شاهنشاه فرمودند، من در این زمینه غفلت نکرده بودم و همه چیز داریم که از شما گرفته ایم.

...

بعد از ناهار من خواستم کیسینجر را تا جلوی هلیکوپتر مشایعت کنم. شاهنشاه فرمودند لازم نیست (با اشاره سر). فراموش کردم بنویسم، سر ناهار سفیر آمریکا و کیسینجر خیلی از من تعریف کردند که کارها با چه سرعت می‌گذرد و جواب آنها را می‌دهم اما تمام با خوشرویی و خنده رویی. شاهنشاه فرمودند، علت دادن جواب به سرعت، این است که تمام اوقات، حتی اگر من خواب باشم، به من دسترسی دارد. ولی علت خوشرویی او این است که گیلان شراب در دست می‌گیرد و با خوبرویان بی‌رابطه نیست!

...

شنبه ۵۲/۸/۱۹

از تهران به شیراز آمدم. صبح در فرودگاه سه نامه حضور شاهنشاه تقدیم کردم، یکی در جواب ملک فیصل، دیگری در جواب تیتو، سومی در جواب نیکسون. جواب نامه نیکسون در مورد نامه پیام ماندنی است که وسیله کیسینجر فرستاده است. ... نخست وزیر هم در رکاب بود. جای تعجب است که نخست وزیر ابداً در جریان این امور نیست. از جمله این که من امر شاهنشاه را ابلاغ کرده بودم که وزیر دارایی باید برای بردن پیام همایونی پیش ملک فیصل برود^{۹۶} و وقتی نخست وزیر امروز صبح وزیر دارایی (آموزگار) را در فرودگاه دید، از او پرسید که شما برای چه به فرودگاه آمده اید؟ و او گفت برحسب امر همایونی و دستور وزیر دربار، و خودم نمی‌دانم برای چه؟ باری بگذرم از این که نخست وزیر چه قدر ناراحت بود و حق هم داشت. اگر من [هم] به جای او بودم، ناراحت [می‌شدم] که در جریان کارها

۹۶- جمشید آموزگار حامل نامه محرمانه ای از شاه به ملک فیصل بود. شاه در این نامه کمکهای ایران به کشورهای عربی هنگام جنگ با اسرائیل، اجازه هواپیماهای شوروی به پرواز از فضای ایران به همین منظور، و کمک نظامی مستقیم به عربستان سعودی را یادآور شده بود. آموزگار در فرودگاه هنوز از محتوای این نامه و مأموریت خود آگاهی نداشت.

نیستم. ولی چه باید کرد؟ الملک عقیم است و خدا و شاه باید یکی باشد. هر چه اعضاء و زیردستان هم پست تر و مخدول، همان بهتر است. باری شیراز آمدیم. به حرم مطهر شاه چراغ رفتیم. آئینه کاری آن جا که به خرج دربار رضوی می‌شود، واقعاً شاهکار است و کار شاه. بعد هم صحنی در آن جا ساخته خواهد شد، به بزرگی دو صحن مشهد، که از زیباییهای شیراز خواهد بود. کاشی کاری مدخل صحن و آئینه کاری مدخل حرم تمام می‌شود.

بعد از ظهر تصفیه خانه نفت دو ملیون تنی (در سال) آب باریک افتتاح شد. خیلی شیک و تمیز و مدرن است. خیلی به شاه دعا کردم که:

هر دم از این شاه گلی می‌رسد^{۹۷} تازه تر از تازه تری می‌رسد

...

چند کار جالب امروز اتفاق افتاد. یکی این که در فرودگاه استاندار که می‌دانست شاهنشاه نسبت به نیامدن باران ناراحتی دارند، پیش بینی یکی از عشایر که در آخر آبان و اول آذر و ... چه روزهایی باران خواهد آمد، در جیب گذاشته بود و وقتی شاهنشاه اظهار نگرانی فرمودند، فوری صورت را در آورده و نشان داد. شاهنشاه فرمودند انشاءالله! در دل دوست به هر حيله رهی باید کرد! دیگر این که بعد از ظهر، پس از آن که شاهنشاه استراحت فرمودند، به محض آن که تشریف آوردند بیرون، به من فرمودند، مثل این که در نامه نیکسون به او تبریک نگفتم. فوری تلفن کن که نامه را عوض کنند و از این موفقیت‌های نیکسون در خاورمیانه به او تبریک بگویند. ماشاءالله از این هوش و توجه! دیگر این که در پالایشگاه یک دفعه مرا احضار و در

۹۷- متن اصلی «هر دم از این باغ بری می‌رسد» می‌باشد.

گوشم فرمودند، موضوع نفت دادن به آمریکاییها در بندر عباس چه طور شد که گفته بودم بحریه و خود آمریکاییها هم پیش بینی بکنند. عرض کردم مشغول هستند. ...

دوشنبه ۵۲/۸/۲۱

صبح به بوشهر رفتیم. شاهنشاه از تشکیلات نیروی هوایی و پادگان تاکتیکی هوایی که دارای شکاریهای تاکتیکی و شکاری بمب افکن اف-۴ است بازدید فرمودند. بسیار خوب و عالی بود. ساختمانها و باشگاه افسران آنها خیلی خوب بود. واقعاً هر جا انسان می‌رود، آثار زحمات بی‌شائبه شاه برای کشور نمایان است. در بوشهر فرمودند، به زودی این جا سه پالایشگاه نفت پانصد هزار بشکه ای در روز ساخته خواهد شد، یعنی سه برابر آبادان. عصر برگشتیم. به دبیرستان عشایری تشریف بردند.^{۹۸} این جا سه سال پیش ۴۰ نفر دانش آموز داشت و حالا ۸۰۰ نفر دارد. چه مغزهای روشن و بکر و بیدار! واقعاً جای شکرگزاری و تعجب است. به شاهنشاه عرض کردم، هرچه از این بیچه ها زیاد شوند، به نفع کشور است. ... سال گذشته ۴۰ نفر داوطلب کنکور دانشگاهها شده اند و ۳۸ نفر با نمره عالی قبول شده اند. ...

سه شنبه ۵۲/۸/۲۲

صبح شاهنشاه به بازدید مرکز آموزش زرهی ارتش تشریف بردند و پادگان شیراز را هم بازدید فرمودند. من اجازه گرفتم نروم. ... بعد از ظهر به مانور و نمایش تیر تانکهای ارتش به دارنگون رفتیم که ۳۶ کیلومتری جنوب غربی

۹۸- آموزش عشایری که در سراسر ایران اجرا می‌شد، از برنامه های موفق بود. مبتکر و مسؤول آن، محمد بهمن بیگی، از افراد تحصیل کرده قشقایی، مورد پشتیبانی کامل علم بود.

شیراز است. تانکها واقعاً عالی و دقیق تیراندازی کردند که باعث تعجب شد. عیناً مثل تفنگ هدفها را می‌زدند، یعنی با همان دقت. خیلی خوب شد، چون اوقات تلخی شاهنشاه را از نیامدن باران تخفیف قابل ملاحظه داد. شب هم تیراندازی شد، با سه نوع تانک و سه نوع نور که آن هم بسیار عالی برگزار شد.

...

چهارشنبه ۵۲/۸/۲۳

صبح از شیراز عازم بافق شدیم در این جا تشکیلات مهم برای استخراج سنگ آهن است و به نتایج بسیار درخشان رسیده اند هم از لحاظ کمیت و هم از لحاظ کیفیت ... باز هم به شاهنشاه دعا کردم. یادم می‌آید تقریباً نه سال پیش در رکاب شاهنشاه به مسکو می‌رفتیم. روی کوههای قفقاز، با سفیر شوروی در تهران که در رکاب بود، صحبت همین کارخانه ذوب آهن را می‌کردم. من آن وقت پس از نخست وزیری بی‌کار و فقط رئیس دانشگاه پهلوی بودم. او به من می‌گفت این پروژه عالی است که شما به ما گاز بدهید و ما به شما کارخانه ذوب آهن، ولی آمریکاییها و اروپاییها نخواهند گذاشت. من گفتم آن دوره گذشت که نمی‌گذاشتند، خواهی دید، انجام می‌شود. سفیر خندید. امروز به یاد آن روز افتادم که این تشکیلات به وجود آمده است و تا ده سال دیگر چه از این طریق کوره بلند و چه از طریق [احیای مستقیم] direct reduction ما پانزده ملیون تن [فولاد] خواهیم داشت.

واقعاً به شاه دعا کردم. من گاهی فکر می‌کنم چرا باید مردم شکایت از رژیم [اقتدارگرا] authoritarian داشته باشند؟ آن هم از چنین شخصی که وجود خود را وقف کشورش کرده است و می‌بینیم که اگر به صورت دیگری کشور ما اداره می‌شد، محال بود این پیشرفت‌ها نصیب شود. من اگر عقیده دارم که باید مردم را بیشتر در سرنوشتشان دخالت داد، فقط از این جهت است که

اولاً این کار کاملاً حالا امکان دارد و باعث به هم ریختگی نمی‌شود، ثانیاً مردم در آن صورت قدر این پیشرفت‌ها را بیشتر می‌دانند و خود را سهیم خواهند دانست. افسوس که دولت این مسئله را درک نمی‌کند یا نمی‌خواهد بکند که راحت تر باشد. باری بعد از ناهار شاهنشاه در بافق به من فرمودند که هیچ احساس کرده‌ای که روس‌ها بدون ملاحظه دارند حزب توده را تقویت می‌کنند و آنها تلگرافات تبریک به عراق و افغانستان مخابره می‌نمایند؟ عرض کردم بلی، این خطر همیشگی ما و سیاست محاصره ما از طرف شوروی است، از شمال و شرق و غرب.

پنجشنبه ۵۲/۸/۲۴

صبح شاهنشاه در اصفهان از بازار جدید فرش که جلوی هتل شاه عباس ساخته می‌شود و توسعه هتل بازدید فرمودند. هم چنین از پانصد خانه ارزان قیمت سر راه شیراز. بعد تهران آمدیم.

...

جمعه ۵۲/۸/۲۵

صبح خواستم سواری بروم. شاهنشاه تلفن فرمودند که شرفیاب شوم و کارهای عقب افتاده را عرض کنم. شرفیاب شدم. دو ساعت و نیم طول کشید و کارها تمام نشد!

از مسائل قابل توجه که صحبت شد، تذکر به بهبانیان بود (کارهای خصوصی شاهنشاه را انجام می‌دهد و معاون دربار هم هست) که سهام شخصی شاهنشاه و همه والاحضرت‌ها را قطعاً فوری همان طور که به سایر

مردم امر فرموده اند، در شرکت‌های مختلف تبدیل به پول بکند".... فرمودند، چه طور می‌شود به مردم طور دیگر امر بدهم و خودم طور دیگر عمل کنم؟ خدا به شاه عمر بدهد. واقعاً با انصاف و واقع بین است. عرض کردم، در جلسه امروز فدراسیون ورزش‌های آسیایی تایوان خارج شد (در تهران تشکیل شده و ما دنبال این کار بودیم) و به جای آن چین کمونیست شناخته شد. فرمودند، همین را می‌خواستیم. عرض کردم، حالا حکومت تایوان تلگرافی عرض و تظلم کرده است. فرمودند، با حرفی که پریشب کیسینجر در پکن زد که ما تایوان را جزء چین می‌شناسیم، دیگر از ما چه توقعی دارند؟ عرض کردم، واقعاً کیسینجر مرد با جرئت عجیبی است. تمام نقشه‌های چندین ساله آمریکا را در مورد چین و فرمز به هم زد. فرمودند، چاره ندارد. عرض کردم، بار دیگر دوربینی شاهنشاه که نمی‌توان به خارجی تکیه داشت، در مورد چیان کای چک و کار فرمز و آمریکا ثابت می‌شود. فرمودند، بلی. تلگرافی از رئیس جمهور الجزیره، بومدین، رسیده بود که تشکر از تلگراف تبریک شاهنشاه بود. خیلی تملق گفته بود (چون ما سفیر خودمان را به علت حمله بی‌ربطی که اخیراً در کنفرانس بی‌طرفها به ما کرد، احضار کرده ایم). فرمودند، چاره ندارد، بیشتر هم تملق خواهد گفت. ...

از اخبار مهم جهان همان حرف‌های کیسینجر درباره تایوان است و دیگر خرابی وضع اقتصادی انگلیس. امروز [بی‌بی‌سی] می‌گفت زمستان امسال ما عیناً مثل زمستان بلافاصله بعد از جنگ دوم خواهد بود. شاهنشاه در برنامه پانوراما به مخبر [بی‌بی‌سی] فرمودند که شما با این تنبلی و وضع اجتماعی به زودی به غارها برخواهید گشت! این ماه سیصد میلیون پوند کسر موازنه

پرداخت دارند. به علاوه صنایع مهم اتومبیل و برق و ذغال در اعتصاب هستند. به علاوه قیمت نفت به وضع سرسام آوری بالا رفته که تمام حسابهای اقتصادی آنها را بر هم زده است. تقاص مفت خوریهای سابق است که می‌پردازند به علاوه که عامل تنبلی و بیکارگی بر آن افزوده شده است.

...

شنبه ۵۲/۸/۲۶

صبح ... شرفیاب شدم. ... جواب نامه بوتو را مرقوم فرمودند. بوتو خواسته بود کنفرانس سران اسلامی، بر حسب تقاضای دبیر کل شورای اسلامی، تونکو عبدالرحمن، نخست وزیر اسبق مالزی، تشکیل گردد، در مورد صلح خاورمیانه مفید خواهد بود. شاهنشاه جواب فرمودند، برعکس ممکن است نظرات مختلف پیچیده اشخاص مختلف، کار را مشکلتر کند. من حدس می‌زنم تا آن جا که شاهنشاه اطلاع از تصمیمات روسها و آمریکاییها دارند، بوتو ندارد که در این زمینه این قدر پافشاری کرده بود.

جواب نامه رئیس جمهور سودان [جعفر] نمیری را دادند و از او دعوت فرمودند که به ایران بیاید. او هم شنیده است که شاهنشاه در فوریه به کنیا تشریف می‌برند، دعوت کرده بود که شاهنشاه تشریف ببرند ولی ما این طور دعوت کردیم و بهتر هم بود. با آن که شاهنشاه می‌فرمودند چون ما [عقده] complex نداریم، نباید هم دعوت او را رد کنیم. برنامه کنیا را با همین نظر تصویب فرمودند. چون ... [رئیس جمهور کنیا] هم پیر مرد هشتاد ساله است، شبها زود می‌خوابد، شب اول معاونش به شام دعوت کرده، روز بعد او ناهار دعوت کرد. عرض کردم صحیح نیست. فرمودند ما که [عقده] complex نداریم. چه عیب دارد؟ آنها خیلی کوچکتر از ما هستند. نباید به این مسائل ایراد بگیریم.

بعد مرخص شدم. در شرفیابی فرموده بودند از سفیر آمریکا بپرس وزیر دارایی را دیده است یا نه؟ (منظور این است وقتی که از عربستان سعودی برگشته). من تلفن کردم، پرسیدم. گفت همان روز مرا دید. لابد پیامهای بین ملک فیصل و شاهنشاه را باید اطلاع می‌داد. "ضمناً" پرسید، یک نفر دیگر را هم قرار بود شاهنشاه به جای دیگر بفرستند. من اظهار بی‌اطلاعی کردم و اطلاع هم نداشتم. فردا خواهم پرسید.

...

یکشنبه ۵۲/۸/۲۷

صبح زود ناصر عامری دبیر کل حزب مردم که جای دکتر کنی است، با سبیل‌های آویزان پیش من آمد که از نطق‌های من در گرگان که گفته ام باید تحصیلات و معالجه برای مردم مجانی باشد، شاهنشاه عصبانی شده اند. بعد هم کاندیدی را که ما فکر می‌کردیم خوب است و پیش مردم رأی دارد، به عنوان این که طرفدار مصدق بود، (ساواک) [خطا] زده اند و به ما گفته اند یکی دیگر [را] انتخاب کنیم. در صورتی که حزب مخالف کاندیدی که [انتخاب کرده] است توده ای بود و می‌گویند او عیبی ندارد. حالا هم اجازه شرفیابی خواسته ام، به من نمی‌دهند. چه خاکی به سر بریزم؟ در دلم خیلی خندیدم. گفتم، حالا چه می‌گویید؟ گفت، ترتیبی بده که شرفیاب شوم. گفتم، بسیار خوب سعی خواهم کرد. در دلم گفتم، ولی شما باید در ته چاه به عشق عمر مار بگیرید. کجایش را خوانده ای؟ به این صورت حکومت دو حزبی محال است و لازم هم نیست. نمی‌دانم چرا شاهنشاه این قدر اصرار می‌فرمایند.

...

بعد شرفیاب شدم ... در خصوص پسر سناتور کندی که پایش را می‌پرند، عرض کردم اجازه فرمایید احوالپرسی شود. با اکراه اجازه فرمودند به اردشیر زاهدی تلگراف کنم ... که احوالپرسی نماید. شاهنشاه به سابقه مداخلات کندیها در امور ما، خیلی از آنها بدشان می‌آید. دو برادر که مرده اند، این آخری است (سناتور کندی).

باز شکایت از نیامدن باران بود. عرض کردم فردا ۲۸ است که غیبگوی قشقائی قبلاً گفته است باران خواهد آمد! این دفعه شاهنشاه هم خندیدند. تلگرافات خارجی دیگری بود که توشیح فرمودند از جمله این که گابون که کشور کوچک نفت خیز است [در اوپک] پذیرفته شود. عرض کردم شترهای شاهی را نعل می‌کردند پشه هم پای خود را بالا نگاه می‌داشت. شاهنشاه خندیدند. ...

بعد رفتم کاخ سفید [سعد آباد] را برای پذیرایی ملک حسین [سرکشی کردم]. برای استقبال از ملک حسین به فرودگاه رفتم. سر ناهار شاهنشاه و ملک حسین و همراهان ملک و من بودیم. تمام صحبت از جنگ بود. آن چه مسلم است، ملک حسین در جریان کار شروع جنگ نبوده و اسرائیلیها هم غافلگیر شده اند. مصریها فقط نقشه عبور از کانال داشته و به هیچ وجه نتوانسته اند از فتوحات اولیه استفاده بعدی بکنند، همچنین سوریهها. ... خود اسرائیلیها اظهار کرده اند که سوریه ایها ممکن بود تا تل آویو پیش بتازند و چیزی در مقابل آنها نبود. مسلم است که نقشه اولیه صحیحی برای فتوحات اولیه از طرف روسها تحت حمایت موشکها به مصریها و سوریهها

داده شده و شاید روسها نخواسته اند که اینها استفاده بیشتری بکنند.^{۱۱} به هر حال تمام اینها را ما هم از اخباری که داشتیم استنباط می‌کردیم.

...

بعد از ظهر شاهنشاه با ملک حسین دو به دو سه ساعت صحبت فرمودند. شام مهمانی در کاخ نیاوران بود (ملک حسین در کاخ سفید سعدآباد است و ناهار هم همان جا صرف شد). بعد از شام فیلم دیدیم. خوشبختانه باران هم آمد.

از اخبار مهم جهان باز اجتماع وزراء نفتی اوپک در وین است که می‌خواهند در قیمت نفت تجدید نظر کنند و شرکتها قبول نمی‌کنند. به علاوه عربها می‌خواهند باز هم صدی پنج در این ماه استخراج را تخفیف بدهند، مگر نسبت به کشورهایی که به اسرائیل سمپاتی ندارند.

...

دوشنبه ۵۲/۸/۲۸

صبح شرفیاب شدم. کار زیادی نداشتم. ولی اول شاهنشاه گله فرمودند که باران کم بارید و در سایر نقاط کشور هم نبوده است. من چه تقصیر دارم؟ اوقات شاه از این بابت تلخ بود. راجع به ملک حسین و وضع او قدری صحبت شد. عرض کردم، امر فرموده بودید او را برای شکار دعوت کنم ولی قبول نکرد. حالا هم که ساعت ۱۰ صبح است هنوز خوابیده [است]. فرمودند دیشب چه کار کرده؟ عرض کردم از این جا که رفته، با نخست وزیر و وزیر دربار و رئیس ستاد خود تا ساعت ۳ صبح نشسته، حرف زده است. وضع

۱۰۱- طرح عبور از کانال سوئز با همکاری افسران شوروی تهیه شد و شماری از سربازان مصری این مانور را در آسیای میانه با عبور از آمودریا، تمرین کردند. این موضوع یکی از اسراری بود که مصریها توانستند خوب نگهدارند و اسرائیلیها را به کلی غافل گیر کنند.

سیاسی اردن را قدری صحبت فرمودند. به هر حال ملک حسین مرد شجاع قابل احترامی است. شاهنشاه هم به او علاقه دارند.

...

سر شب به دیدن والا حضرت شهنواز رفتم. شام امشب شاهنشاه به اتفاق ملک حسین به منزل والا حضرت فاطمه رفتند. من توانستم عذر بخواهم، چون خیلی خسته هستم.

...

سه شنبه ۵۲/۸/۲۹

صبح شرفیاب شدم. در خصوص عامری، عرض کردم ... که می‌خواهد به تبریز برود برای انتخابات (!) کرسی خالی سنا. برود یا نرود؟ فرمودند، البته برود، ما که به او کاری نداریم. آقایان که این همه سیاستمدار هستند که می‌گویند حالا که پول نقد گیرمان آمده است باید تحصیلات دانشگاهی مجانی باشد و معالجات مجانی باشد، دیگر خود می‌دانند. می‌خواهد برود، می‌خواهد نرود. هرچه اصرار کردم فایده نبخشید. هیچ نتوانستم شاهنشاه را نرم کنم. فرمودند، آخر یا باید مثل کشور شوروی بود که تحصیلات مجانی [است]، ولی اگر کسی خواست تکان بخورد پدرش را در آورد، یا اگر کسی بی‌استعداد بود، به دانشگاه راه نداد. ولی در کشور ما فلان بچه تاجر که احیاناً ممکن است علاوه بر بی‌استعدادی، خبیث و شلوغ کننده هم باشد و ما او را به دانشگاه راه می‌دهیم، چرا باید پول ندهد که هیچ، جای دیگران را بگیرد؟ لااقل ۹۰٪ آنها که پول می‌دهند به خاطر همین پول هم که شده، قدری رعایت مقررات را می‌کنند. به علاوه ما در کنفرانس رامسر که این مطلب را شیر فهم کرده ایم که هر کس استعداد دارد، ولو بی بضاعت، باید درس بخواند و دولت مکلف است به او مخارج تحصیل را بدهد. اما دیگران چرا باید مفت خوری بکنند؟ این آقایان سیاستمداران (بدبخت بی‌چاره!) چرا

نطق‌های ما را نمی‌خوانند؟ اصولاً چرا یک دقیقه نمی‌خواهند به خود زحمت بدهند که خطّ مشی کشور را بدانند. فرمایشات شاهنشاه صد در صد صحیح است ولی مطلب دیگر این است که اگر رئیس حزب مخالف هم نتواند هیچ جور وعده و وعید بدهد، مخالفت هم نکند، پس چه بگوید؟ می‌گوییم مخالفت سازنده، چه جور، که به جای دیگر برنخورد؟ البته باید در چهارچوب سیاست کلی کشور احزاب با هم زد و خورد بکنند. اما اگر بر فرض یک حرفی هم زیادی زد که نمی‌شود پدرش را در آورد. [به این ترتیب دیگر] چیزی نمی‌ماند، یعنی حزبی نمی‌ماند و مردم دیگر جرئت جمع شدن اطراف کسی نمی‌کنند. رئیس حزب مخالف، کسی را به نعمت نمی‌تواند برساند، به مقام هم که نمی‌تواند برساند، حرف هم که نباید بزند، مخالفت هم که نمی‌تواند بکند. به این جهت [مبتذل] banal می‌شود و من به این جهت می‌گویم که لازم نیست. چرا باید تقلید بی‌موضوع در بیاوریم؟ احتیاج به این کارها نیست.

عرض کردم ملک حسین برای خودش و نخست وزیر و وزیر دربار و رئیس ستاد ۲۵ کیلو خاویار و ۲۵ کیلو تخمه خواسته است. فرمودند، هدیه کنید، ولی وای به این اشتها! قدری باز راجع به ملک حسین صحبت شد. فرمودند می‌گوید عراقیها در جنگ افتضاح در آورده اند و هیچ ارزش ندارند. عرض کردم، مثل این که نقشه ملک حسین برای تشکیل دولت فلسطینی در غرب اردن را هم روسها دارند قبول می‌کنند. فرمودند، برای مشورت در همین امر آمده است.

شاپور حمیدرضا که به علّت کارهای ناشایست تر از دیگران از لقب والا حضرتی محروم شده، بیمار است. می‌خواهد به مسافرت برود. عرض کردم اجازه می‌فرمایید؟ (چون باید رفتنش با اجازه باشد). فرمودند، علاوه بر آن که اجازه می‌دهم، مخارج سفر و بیمارستان او هم هرچه شد بدهید. نباید که بمیرد. واقعاً شاه ملائکه است.

ظهر ملک حسین رفت. من بی‌پالتو به فرودگاه رفته بودم سرمای سختی خوردم. در فرودگاه نخست وزیر اردن در خصوص کمک به یمن شمالی برای فشار به عدن با من صحبت می‌کرد و می‌گفت با این کار فشار بر عمان و مسقط که شما [به آن] کمک می‌کنید، خیلی کم می‌شود. به شاهنشاه از قول من عرض کن.

...

شب مهمانی برای پرنس هنریک، شوهر ملکه دانمارک، بود. سر شام رفتم. بعد فیلم مضحک خوبی دیدیم که خنده دار بود. مطلب مهمی نبود. شنیده بودم که این آقا [اواخواهر] queer است. وقتی که او را دیدم، یقین کردم درست است.

چهارشنبه ۵۲/۸/۳۰

صبح با آن که تعطیل است و امروز با رحلت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می‌باشد، باز شرفیاب شدم و کار کردیم. صبح، بدبخت عامری دبیر کل حزب مردم را پذیرفته بودم. عرض کردم، حالا تکلیف این بیچاره چیست؟ فرمودند، نمی‌دانم، هر غلطی می‌خواهد بکند. عرض کردم اگر نظر مبارک آن است که به کلی این حزب از بین برود، مطلب دیگری است، وگرنه این طور که نمی‌شود. بالأخره آن قدر اصرار کردم که تکلیفی برای او روشن شد. یعنی برود در آذربایجان بگوید من گه خوردم، در گرگان اشتباه کرده بودم. گرچه مساوی با از بین رفتن است ولی لااقل تکلیفش [روشن شد].

عرض کردم دیروز سفیر عربستان سعودی برای شکار ولیعهد سعودی که من گفته بودم می‌تواند بیاید و از امتیازات والاحضرت‌های ایران برخوردار باشد، خیلی عجز و لابه داشت که حالا تو می‌گویی نمی‌تواند هوبره شکار کند، آبروی من می‌رود و دچار محذور شدید شده‌ام. به او گفتم این امتیاز را خود والاحضرت‌های ایران هم ندارند. ما شکار هوبره را برای سه سال

قدغن کرده ایم و اجازه نمی‌دهیم. گفت آخر من گفته ام. [به شاهنشاه عرض کردم]، حالا اجازه بفرمایید چند عددی فقط با باز شکار کند که آبروی غلام هم کم و بیش می‌رود، چون روز اولی که به او گفتم، خودم هم نمی‌دانستم که این شکار به کلی قدغن است. فرمودند، می‌خواستی بدانی، حالا بگو من اشتباه کرده ام. باری دیگر راهی نمانده است.

...

چون تعطیل بود، من پیش دوستم رفتم و دو سه ساعتی با او گذراندم:

هر وقت خوش که دست دهد مفتنم شمار

کس را وقوف نیست که پایان کار چیست

دوست من از اصفهان به جزیره کیش رفته بود، دیشب برگشت.

...

پنجشنبه یکم آذر ۱۳۵۲

«روز تاریخی عجیبی که شاهنشاه تقریباً وصیت سیاسی کردند»

دیشب که سر شام بودم، شاهنشاه به من فرمودند، صبح نیایید. ساعت ۱۱½ بیا منزل، چون من صبح به کاخ جهان نما نخواهم آمد، جلسه [ای] از فرماندهان ارتش دارم، بعد هم در جلسه دیگری که با حضور فرماندهان و نخست وزیر و رؤسای مجلسین و تو و رئیس دفتر مخصوص دارم، حرفهایی دارم که باید بزنم. من جلسه رؤسای ارتش را می‌دانستم، ولی از این یکی خبری نداشتم. عرض کردم، نخست وزیر به کیش رفته است. فرمودند، گفته ام بیاید.

باری به این جهت صبح ... به کاخ رفتیم. هنوز جلسه فرماندهان تشکیل بود. ساعت ۱۱½ آن جلسه تمام شد و ما رفتیم و من دیدم که شهبانو هم تشریف آوردند. بیشتر جای تعجب شد.

شاهنشاه آن گاه چنین فرمودند [که] من خلاصه می‌نویسم:

من این جلسه را مرکب از فرماندهان ارتش خودم و نخست وزیر و رؤسای مجلسین و اعضاء برجسته دربار با حضور شهبانو تشکیل دادم که مطالب لازمی را یادآوری کنم. همه ما می‌دانیم که با وسائل تخریبی امروز و وسائل تروریستی امروز، گو این که مرگ و حیات در اختیار خداوند است، ولی زندگی و حیات من ممکن است هر لحظه در خطر باشد. به این جهت خواستم در حضور همه شما بگویم که اگر من از بین بروم، تا موقعی که ولیعهد به سن قانونی نرسیده، شهبانو و اعضاء شورای نیابت سلطنت، وظایف سلطنت را انجام خواهند داد. فرماندهان ارتش مکلف هستند اوامر شهبانو یا بعد ولیعهد را که شاه می‌شود با همان قدرت و استحکامی که در زمان من انجام می‌دهند، انجام بدهند. فکر نکنند که چون یک زن یا یک بچه فرمان می‌دهد، ممکن است سستی به خرج بدهند، آن وقت زندگی همه شما در خطر خواهد بود. شما موقعی می‌توانید زندگی کنید که در همه امور با اتحاد و استحکام قدم بردارید.

ضمناً امروز می‌خواستم در این جلسه تکلیف همه را در صورت بروز چنین پیش‌آمدی قطعاً بررسی بکنم. فایده اساسی این کار این است که وقتی دشمن خارجی یا داخلی بداند که ما همه چیز را قبلاً پیش‌بینی کرده ایم و در صورت بروز هر واقعه سیاست و اصول مملکت داری عوض نخواهد شد، ممکن است از تعقیب افکار پلید خود صرف نظر کند. ولی به هر حال ما باید تکلیف همه را در موقع چنین پیش‌آمدی روشن کنیم و قبلاً پیش‌بینی‌های لازم را به عمل آورده باشیم.

ابتدا وظایف نیروهای مسلح را تعیین می‌کنم. محتاج به توضیح نیست که اولین وظیفه قوای مسلح مملکت، آماده بودن برای دفاع از تمامیت کشور است. دوم بدون آن که اجازه دخالت [در] سیاست را ... [به] ارتش بدهیم و بدون این که خودش در سیاست دخالت بکند، باید حافظ کلمه به کلمه قانون اساسی باشد. البته آن قانون اساسی که امروز من آن را اعمال می‌کنم. ارتش در اختیار کامل پادشاه مملکت یا در اختیار کامل آن کسی است که برابر قانون اساسی وظایف پادشاه را انجام می‌دهد. البته اگر ولیعهد به سن قانونی رسیده باشد، در اختیار و تحت فرمان او خواهد بود و اگر احیاناً به سن قانونی نرسیده باشد، برطبق پیش بینی که در قانون اساسی شده، تا موقعی که به سن قانونی برسد، در اختیار مادر او یعنی مادر ولیعهد خواهد بود. البته ارتش و نیروهای مسلح باید مثل همیشه سلسله مراتب را حفظ کنند. دستورات فرماندهی از طریق رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران ابلاغ می‌شود. البته اگر رئیس مملکت اطلاعات نظامی داشته باشد، خودش تصمیم می‌گیرد و دستور می‌دهد و اگر اطلاعات نظامی نداشته باشد، با شورای فرماندهان یا مشاوران نظامی خود مشورت خواهد کرد، ولی تصمیم را خودش می‌گیرد و هیچ مرجع و مقام دیگری تصمیم گیرنده نخواهد بود و امری که به این طریق به وسیله رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران ابلاغ شد، باید از طرف نیروها کورکورانه اطاعت شود. تکلیف دیگر نیروهای مسلح این است که اگر خدای نخواستہ رئیس مملکت بخواهد کوچکترین تخطی یا خودداری از اعمال اختیارات قانونی خودش بکند، قوای مسلح موظف هستند که به او یادآوری بکنند که وظایف قانونی و مصلحت کشور این است که او این اختیارات را همین طور که الآن از طرف خود من اجرا می‌شود به مرحله اجراء درآورد. نیروهای مسلح موظف خواهند بود، هیچ وقت زیر بار تغییر نظامی که آن نظم ما را به این درجه از پیشرفت و ترقی رسانده، نروند. البته بدون آن که اجازه

مداخله در سیاست داشته باشند. ولی جایی که موجودیت کشور در میان است، شما باید حتماً یک تنه و یک سره بایستید.

مسلماً هیچ یک از فرماندهان این قدر بی‌عقل نخواهد بود که با دیگری برای مقاصد شخصی خود و یا با سیاستمداران، بند وبست کنند. به خصوص که ما الآن می‌بینیم که هیچ یک از فرماندهان زیر بار فرمانده دیگر نمی‌روند و فقط مطیع پادشاه هستند و فقط پادشاه را می‌شناسند و به خوبی می‌دانند که در این کشور برقراری دیکتاتوری نظامی امکان ندارد. مبادا در نیروهای مسلح مملکت کسی فکر کند که می‌تواند با بند و بست داخلی یا خارجی بر کشور مسلط شود. این خیال باطل است. خانواده ارتش وقتی باقی می‌ماند که همه یک پارچه باشند.

وظیفه دیگر نیروهای مسلح این است که بدانند کلمه تسلیم در برابر دشمن از قاموس ملی ما حذف شده است. اگر ایران مورد تجاوز قرار گرفت و خدای نکرده در خطر سقوط افتاد، شما باید آن چه را که از لحاظ نظامی و اقتصادی ممکن است برای دشمن مفید واقع شود، نابود کنید. به خصوص خطوط مواصلاتی و کارخانه‌هایی را که اگر به دست دشمن بیفتند مورد استفاده او قرار گیرد. ... در شهریور ۲۰ اگر دشمن چنین احساسی می‌کرد، هرگز جرئت حمله به ما نمی‌کرد.

وقایع دوران سی و دو سال سلطنت ما نشان می‌دهد که آن چه می‌گویم، به حکم تجربه است. در حادثه آذربایجان وقتی نخست وزیر وقت^{۱۰۲} پیشنهاد می‌کرد که درجات افراد ارتش پیشه‌وری^{۱۰۳} با درجه بالاتر در ارتش ما

۱۰۲- احمد قوام (قوام السلطنه).

۱۰۳- جعفر پیشه‌وری، از کمونیست‌های قدیمی، رهبر حزب دموکرات آذربایجان، که با پشتیبانی آشکار ارتش شوروی کوشید آذربایجان را خودمختار و بالمآل از ایران جدا کند. نگاه کنید به یادداشت‌های علم، جلد یکم، صفحه ۲۵.

قبول شود، یا آن که ما آنها را به این صورت بشناسیم، من احساس کردم که تسلیم در برابر چنین پیشنهادی به منزله موافقت با سقوط و امحاء استقلال مملکت است. به همین جهت گفتم که اگر دستم را قطع کنند، چنین سندی را که به منزله قبول جدایی آذربایجان است، امضاء نمی‌کنم. بعداً هم تصمیم گرفتم قوا به آذربایجان بفرستم و خوب به خاطر دارم که بعضی فرماندهان می‌گفتند می‌دانید چه می‌کنید؟ اعزام قوا به منزله جنگ با ارتش خارجی است. ولی ما تسلیم نشدیم و دستور اعزام قوا را دادیم و خدا خواست و آن نتیجه حاصل شد و آذربایجان نجات یافت. پس وقتی ما می‌گوییم اگر قرار باشد تسلیم دشمن شویم، مرگ و نیستی را ترجیح می‌دهیم، به حکم چنین تجربیات تاریخی است (شمه [ای] از ۲۸ مرداد بیان فرمودند). در شهریور ۲۰ هم خدا خواست و معجزه ای روی داد که این کشور نجات پیدا کرد ولی معجزه همیشه روی نمی‌دهد. در سیاست، هر ملتی که بخواهد زنده بماند، باید برای دفاع از خود همیشه آماده باشد. باز راجع به وقایع آذربایجان فرمودند: آن موقع برای ما دو موضوع وجود داشت یا حمله و مرگ شرافتمندانه یا بی‌غیرتی و صبر و حمله از طرف دشمن و مرگ بی‌شرفانه، که همه شما اطلاع دارید. ما از دستوراتی که به قوه مجریه که مختص پادشاه است می‌دهیم، توانسته ایم کشور مان را به جایی برسانیم که دنیا را به حیرت و تعجب واداشته است و تازه اول کار است. قطعاً تا ده سال یا ۲۵ سال دیگر مملکت از نظر پیشرفت و ترقی به کلی شکل دیگری خواهد داشت و به مراحل عالی تمدن خواهد رسید.

پس مجدداً مطالب را خلاصه می‌کنم:

۱- با خطرات موجود باید همه چیز را پیش بینی بکنیم. پیش بینی اداره کشور به همین ترتیب است که گفتیم و وظایف قوای مسلح را روشن کردیم. وظایف هر سه قوه معین است. باز هم تکرار می‌کنم، وظیفه قوای مسلح این

است که سیستمی که ما را به این مرحله از ترقی رسانده، حفظ کنند تا این که کشور به حد اکثر امکان شکوفایی و ترقی و تعالی برسد.

۲- موضوع دیگر تسلیم نشدن به خارجی است. به این ترتیب که مرگ شرافتمندانه بهتر از زندگی غیر شرافتمندانه است. کشوری که تصمیم به دفاع از خودش ندارد، مستقل نخواهد ماند و از یک کشور غیر مستقل چیزی باقی نمی‌ماند. این [قانون] code شرافتی ارتش است که تسلیم در قبال خارجی با مرگ مساوی است.

۳- قوه مجریه و مقننه هم دنبال همین فکر را خواهند گرفت، چه در مورد سیاست داخلی و چه در مورد سیاست خارجی که سیاست ملی ماست که اساسش بر پایه انقلاب ششم بهمن استوار است و این هم آهنگی در آینده، مملکت ما را محفوظ نگاه خواهد داشت.

البته ما همان طور که گفتیم، نهایت احتیاط را می‌کنیم، به طوری که من و شهبانو و ولیعهد تقریباً به صورت زندانی در داخل کاخها هستیم. ولی خارجی و داخلی باید بدانند که اگر اتفاقی بیفتد، در وضع مملکت و اداره کشور کوچکترین تغییری پیدا نخواهد شد و تصمیم و اراده شماها نمی‌تواند کمتر از اراده خود من باشد که می‌گویم مملکت بهتر است نابود شود، تا به دست خارجی بیفتد و آنها بدانند که با تغییر رهبر راه عوض نخواهد شد. البته امیدواریم به خواست خدای متعال مراحل اولیه تمدن بزرگ را به چشم خودمان ببینیم و جشن بگیریم. ولی ما وقتی به دوران عظمت ایران خواهیم رسید که چه در دوره خود من و چه بعد از من دستوراتی که دادم اجرا شود و قطعاً هم اجرا خواهد شد زیرا هر عقل سلیمی آن را قبول دارد و به نفع خود اوست. در خاتمه هم می‌گویم، این تجربه کسی است که کشور شما را از شهریور ۲۰ به یکم آذر ۱۳۵۲ رسانده است و هنوز برای این کشور آرزوها دارد.

در این جا فرمایشات شاهنشاه در میان بهت و سکوت حضار تمام شد و هیچ کس هم کلمه [ای] بر زبان نیاورد. من هم به قدری متأثر شده بودم که اصلاً نمی‌دانستم چه کنم. چون برای من زندگی بعد از شاه نه مطرح است و نه قابل تحمل می‌باشد و همیشه آرزو دارم و از خدا می‌خواهم که پیش از او بمیرم. بعد که بیرون تشریف آوردند، در سرسرا با نخست وزیر و رؤسای مجلسین و من قدری صحبت کردند که چه طور است به یک صورتی این مسائل گفته و شناخته بشود. به همان دلیل که خطر را تخفیف می‌دهد. من جداً مخالفت کردم و عرض کردم که یک کلمه از این مقوله بین مردم، کشور را به هم می‌ریزد و تولید پانیک و وحشت عجیب و تعبیرات عجیب تر می‌کند. قبول فرمودند از راههای غیر مستقیم اگر گفته شود که تکلیف جانشینی و همه چیز این کشور معلوم است، شاید خوب باشد. قرار شد در این زمینه مطالعه کنم که در مدارس و احزاب (!) و اجتماعات چه طور به این امر تفوه بشود.

علیاحضرت شهبانو هم مطالبی فرمودند. چون شاهنشاه خطاب به ایشان فرمودند که شما ناچارید وظیفه خود را انجام بدهید و از احساسات چشم بپوشید. مثلاً اگر به شما بگویند فلان کس را باید اعدام کرد، برای مصالح کشور احساس ترحم بی‌ربط نکنید. علیا حضرت خیلی در جواب جرئت ادعا کردند و فرمودند که من کار خودم را خوب می‌دانم. حتی اگر به گارد دعوا می‌کنم که چرا در حفاظت ما این قدر مبالغه می‌کنید و مردم را مزاحم می‌شوید و حتی جلوی مردم به آنها پرخاش می‌کنم، یک دماغ‌کوژی است، انتظار دارم با وصف این آنها کار خودشان را بکنند! خیلی خیلی من ناراحت شدم و افسوس خوردم. ولی جا نداشت که عرضی بکنم. شاهنشاه زیر عینک نگاهی به من فرمودند. من فوری چشم خودم را به زمین دوختم. بعد هم فکر نمی‌کنم زیاد زیبا بود که برای جانشینی شاهنشاه به خوبی و پاکیزگی این طور سخن رفته باشد، از طرف شهبانو، نمی‌دانم.

بعد راجع به زد و بند با خارجی فرمودند. رو به شریف امامی کردند که آن روزها که شما نخست وزیر بودید و می‌گفتید آمریکاییها دارند امینی را می‌آورند، من باور نمی‌کردم. بعد که استعفاء کردید و رفتید، معلوم شد که همین طور است. اصولاً کندی به من می‌گفت دو نخست وزیر بزرگ و مهم در جهان هستند: یکی نخست وزیر شما و یکی هم کارامانلیس در یونان. و راجع به امینی که حتی آمریکاییها می‌گفتند آخرین امید ایران است. من در این جا فقط گوش می‌دادم و به قیافه هویدا خیره شده بودم و در دلم می‌گفتم (در تأیید فرمایشات شاهنشاه) اگر شریف امامی از زد و بند خارجی نترسیده بود، چه طور می‌توانستند او را ساقط کنند؟ با کشته شدن یک معلم و داد و فریاد راه انداختن، آقا ترسیدند و جا زدند^{۱۴} و شاهنشاه یک وقت دیگر به من فرموده بودند که از ترس داشت گریه می‌کرد. بعد آمریکاییها (بعد از امینی که من نخست وزیر شدم) ابتدا خواستند مرا هم با این داد و فریادها بیندازند. به شاهنشاه عرض کردم اسلحه و قدرت در دست من است، چه طور تسلیم بشوم؟ البته به ظاهر اغتشاش کنندگان بودند، ولی من مقاومت کردم. جاده‌ها صاف شد و همه چیز و حتی قدرت آخوند، که به نظر من بزرگترین کار دولت من بود، درهم نوردیده شد. بعد خود شاهنشاه فرمودند استعفاء کن. با دل و قلب اطاعت کردم. ولی موقعی بود که دیگر هیچ از این جریان‌ات اثر و خبری نبود. بعد از من منصور آمد که کم و بیش تفصیل آن را شاید سابقاً نوشته باشم.

...

سر شام نرفتم. زیاد خسته بودم، هم روحاً و هم جسماً. در مورد اوامر شاهنشاه، من بعداً که حالم جا آمد، نظر خودم را خواهم نوشت. شک نیست که

۱۰۴- در بهار ۱۳۴۰ در جریان تظاهرات معلمان در تهران و برخورد با نیروهای انتظامی، معلمی به نام خانعلی کشته شد. به دنبال این حادثه دولت شریف امامی استعفاء داد و دکتر علی امینی جانشین او شد.

در نهایت خلوص بود و در نهایت روشن بینی و در نهایت وطن پرستی و اهم مطلب آن هم مداخله ارتش است در کار کشور که با دقت و ریزه کاری بیان فرمودند. ماشاءالله از نهایت تیز بینی شاه و در عین حال خوش بینی! اما واقعاً اگر کشور این وصیت سیاسی را کار بندد، حقاً حفظ خواهد شد. به هر صورت خوشبختانه ما که نخواهیم دید.

شنبه ۵۲/۹/۳

صبح شرفیاب شدم. امروز شرفیابی سه سفیر بود [از] مغولستان، بلغارستان و افغانستان، که البته مهم از لحاظ ما افغانستان است. سفیر افغانستان، محمد غازی، داماد داوود می باشد. نطق او کوتاه بود ولی نه زیاد خشک بود و نه زیاد تملق آمیز. ... محمد غازی از دیپلماتهای زرنگ افغانستان است و همین شخص بود که به کمک نورمحمد اعتمادی صدراعظم اسبق ... و سفیر فعلی آنها در رم، از پادشاه استعفاء [نامه گرفت] ... و او را به زیر پرچم جمهوری کشانید. همان وقت که ما نجنیدیم! محمد غازی با دختر داوود رابطه شکرآبی دارد، ولی به هر صورت داماد اوست. خیلی هم تمیز و مرتب در پیشگاه شاهانه عمل کرد.

من در بین شرفیابیها به اندازه مجموعاً پنج دقیقه شرفیاب شدم. شاهنشاه چند تلگراف و دستخط را باید توشیح می فرمودند. باز هم قرقر شاهنشاه از نیامدن باران در سایر نقاط کشور بلند بود. رئیس دفتر مخصوص قبل از ورود یکی از سفرا عرض کرد که از شیراز خبر می دهند ابرهای سیاه خوبی نزدیک می شود. شاهنشاه آن قدر بلند و با عصبانیت خندیدند که سفیری که نزدیک تالار می آمد، قدری ناراحت شد، خیال کرد به او می خندند (خیال می کنم سفیر بلغارستان بود).

بعد از ظهر سفیر چین کمونیست را پذیرفتم. تشکر چوئن لای را از اقدامات ایران که باعث قبولی چین کمونیست در فدراسیون بازیهای المپیک شده است،

آورده بود. به او گفتم این ابتدای همکاری ماست. ما بعد ها باید در همه زمینه ها اقدامات مشترک بکنیم، چون منافع مشترک زیاد داریم. امنیت خلیج فارس و اقیانوس هند، منافع تجارتي، منافع بین المللی در [سازمان ملل] U.N. و غیره ... همه را تصدیق کرد. از آمدن نخست وزیر مغولستان [خارجی] که مهمان نخست وزیراست خیلی ناراحت بود. می‌گفت معاون او در فرودگاه گفته است که ما راجع به امنیت دسته جمعی آسیا خیلی علاقمند هستیم.^{۱۰۵} کدام آسیا؟ این حرفهای شورویهاست و ما آن را جداً رد کرده ایم. ژاپن هم رد کرده است، حتی هند هم رد کرده است. من گفتم هند رد نکرده است، شما اشتباه می‌کنید. قدری ناراحت شد.

بعد سفیر پاکستان را به اتفاق پیرزاده، وزیر دادگستری پاکستان، که پیامی برای شاهنشاه آورده است پذیرفتم. این پیام در مورد تشکیل کنفرانس اسلامی است که شاهنشاه حالا آن را نمی‌پذیرند و فکر می‌فرمایند، و درست هم فکر می‌فرمایند، که تشکیل این کنفرانس کار صلح خاورمیانه را مشکلتر خواهد کرد. ولی بوتو مرد جاه طلبی است و برای این که کنفرانس را در پاکستان تشکیل بدهد تلاش می‌کند. امروز پیرزاده می‌گفت که تلاش ما برای این است که بعد از مذاکرات کنفرانس سران عرب و کنفرانس صلح بین اسرائیل و اعراب، چنان که اراده شاهنشاه است، این کنفرانس تشکیل گردد. راجع به افغانستان هم می‌گفت روسها، گویا بر اثر فشار آمریکاییها به آنها، به افغانها گفته اند باید معقولانه تر عمل نمایید. مدتی هم راجع به کاراکتر غیر قابل درک فیصل پادشاه عربستان سعودی صحبت کردیم.

...

۱۰۵- دولت شوروی می‌کوشید زیر نام امنیت دسته جمعی در آسیا، کشورهای منطقه از جمله ایران را علیه چین کمونیست بسیج کند، ولی هیچ گونه موفقیتی در این زمینه به دست نیاورد

یکشنبه ۵۲/۹/۴

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم. منجمله پولی که باید برای پادشاه افغانستان برسانیم (ماهیارنه ده هزار دلار) از بودجه سری دولت باید بگیریم. فرمودند بلی! ولی دولت نباید بداند. اصولاً هیچ کس غیر از تو و انصاری سفیر ما در رم نباید بداند.

مدتی باز در مورد فریده خانم، مادر زنشان، صحبت فرمودند. اصولاً شاه از خاله زنک بازی خسته شده اند. هر چه هم من می‌خواهم به شوخی برگزار کنم، ممکن نمی‌شود. اوامر روز پنجشنبه شاه هم صریحاً متوجه علیاحضرت شهبانو ست، که ممکن است زیاد تحت تأثیر حرف این و آن قرار بگیرند که در آن صورت باید ارتش مداخله در کار بکند.

ناهار نخست وزیر مغولستان و خانمش که روس است شرفیاب بودند. تمام مسائل عادی منجمله شیر مادیان و این حرفها بحث بود!

...

شب هم سر شام رفتم. مطلب مهمی در آن جا هم نبود. مقداری اوامر عادی صادر کردند. فقط از مقاله فایننشال تایمز عصبانی بودند.^{۱۰۶}

...

۱۰۶- در مقاله فایننشال تایمز به تاریخ ۲۲ نوامبر ۱۹۷۳ زیر عنوان Why was Shah Gentle to Israel تصریح شده بود که تا پیش از جنگ اعراب و اسرائیل ایران ادعا داشت که قدرت نظامی او ضامن صدور منظم نفت از حوزه خلیج فارس است. جنگ اخیر فرضیه های پیشین را دگرگون ساخته و عدم صدور نفت در نتیجه تحریم خود تولیدکنندگان منطقه است و نه مداخله نیروهای ثالث. در این شرایط آرزوی شاه برای داشتن نقش نگهبان در خلیج فارس و تأمین جریان منظم نفت مفهوم خود را از دست داده است.

دوشنبه ۵۲/۹/۵

صبح شرفیاب شدم. عصبانیت شاهنشاه از مقاله تایمز مالی باقی بود. فرمودند، این خایه مالی از اعراب است، به جهت این که بی ربط بی ربط به ما پریده است. عرض کردم اتفاقاً خیلی صحیح می‌فرمایند. همین الان نامه [ای] از سفیر شاهنشاه در لندن رسیده و بریده [ای از] Evening Standard فرستاده است که خیلی گویای این مطلب است. ...^{۱۰۷} بقیه مطالب جاری را عرض کردم. نخست وزیر قدغن کرده بود اخبار مربوط به مسافرت شهردار ژوهانسبورگ که به تهران می‌آید، در رادیو گفته نشود. خبر به شاهنشاه رسیده، امر فرمودند، عیناً ابلاغ کن: نخست وزیر را چه به این فضولیا؟ (گویا نخست وزیر محض خاطر سیاست نژادی افریقای جنوبی و مغایرت آن با میل افریقاییها و اعراب این دستور را داده بود). نطق دبیر کل حزب مردم را در تبریز دادم ملاحظه فرمودند که تقریباً گفته بود در گرگان گه خوردم. فرمودند، خوب است.

...

سه شنبه ۵۲/۹/۶

صبح زود عباس مسعودی و سفیر پاکستان را در منزل پذیرفتم. سفیر پاکستان استدعای خرید نفت توسط پاکستان داشت. عباس مسعودی کارهای روزنامه اش را می‌گفت که چرخ آن لنگ است. ... بعد شرفیاب شدم. ... راجع به خرید نفت پاکستان فرمودند، چرا از اعراب که این همه تملق آنها را می‌گویند نمی‌گیرند؟ [سفیر پاکستان] استدعا کرده که وزیر سوخت پاکستان که یک نفر بلوچ است شرفیاب شود. اجازه فرمودند.

۱۰۷- بریده ایونینگ استاندارد، به دنبال این یادداشت آمده است. کاریکاتور شخصی که در بالای پله ها در دست راست دیده می‌شود، داگلاس هیوم وزیر خارجه انگلستان است.

EVENING STANDARD TUESDAY, NOVEMBER 29, 1973



"Oh, come on Cohen—everyone at the Foreign Office is wearing them!"

گزارشاتی از شلوغی دانشکده کشاورزی کرج رسیده بود، به عرض رساندم. شاهنشاه خیلی ناراحت شدند (چون اخیراً شلوغی یونان از دانشگاه‌ها آغاز شده بود). البته شاه استحکام عجیبی دارد، خدا حفظ کند. ولی از این که چرا دانشجویان وارد به پیشرفتهای کشور نیستند، خیلی عصبانی شدند. عرض کردم، بد عمل می‌شود. مستقیم ارتباط با مردم و به خصوص دانشجویان نداریم. در محل هم برای مسائل جزئی بد عمل می‌شود. مثلاً پلیس مداخله بی جا می‌کند چنان که در یک امر درسی داخل دانشکده، اصولاً نمی‌بایست پلیس مداخله می‌کرد.^{۱۰۸}

...

چهارشنبه ۵۲/۹/۷

صبح شرفیاب شدم. ... عرض کردم، سفیر اسرائیل (سفیر غیر رسمی) پیش من آمده بود و از فرمایشات شاهنشاه در جریده الحوادث اظهار سپاسگزاری می‌کرد و استدعای شرفیابی داشت.^{۱۰۹} فرمودند حالا باشد. از آیت الله خوانساری گله رسیده بود که وزارت فرهنگ و هنر از تعمیر مسجد ایشان (مسجد آقا سید عزیزالله) جلوگیری کرده [است]. فرمودند، فوری رفع گله بکنید. عرایض شیخ عثمان نقشبندی را عرض کردم که صبح زود به دیدنم

۱۰۸- از پاییز ۱۳۵۰ به بعد، پلیس در همه دانشگاههای ایران مستقر شده بود.

۱۰۹- شاه در مصاحبه ای با سلیم لوزی، سردبیر مجله لبنانی الحوادث، گفته بود که با توجه به برقراری آتش بس میان اعراب و اسرائیل، دلیلی برای ادامه تحریم نفتی کشورهای عربی علیه ژاپن و کشورهای اروپایی وجود ندارد. پس از جنگ یوم کیپور، کشورهای عرب صادر کننده نفت از صادرات خود به کشورهای دوست اسرائیل کاستند و این امر وحشت فراوانی در ژاپن و اروپای باختری ایجاد کرد. شاه از این فرصت نهایت بهره برداری سیاسی را کرد و در همه جا، از جمله در مصاحبه با الحوادث، یادآور شد که با بستن نفت به روی کشورهای دیگر مخالف است.

آمده بود (در کردستان مرد متنفّذی است، هم چنین در عراق پیروان زیادی دارد). خواسته بود در تهران خانقاه بسازد. فرمودند کمک کنید. عرض کردم فرمانده نیروی دریایی آمریکا در ژانویه می‌آید، استدعای شرفیابی دارد. شاهنشاه در آن موقع تشریف ندارید. آیا وقتش را عوض کند؟ فرمودند، لازم نیست عوض کند. عرض کردم، وزیر بازرگانی انگلیس که یک بار استدعا کرده بود در شرفیابی منجمله منشی مخصوص او شرفیاب شود، باز استدعا کرده بود که معاون پارلمانی او هم همراه باشد. من سخت رد کردم و گفتم مگر خانه خاله شماست که هر دقیقه یک تقاضای تازه می‌کنید؟ شاهنشاه خندیدند. فرمودند، خوب کردی.

بعد در مورد طرز ابلاغ صورت جلسه پنجشنبه گذشته، عرض کردم، چه جور باشد؟ فرمودند، به هر صورت باید آن صورت جلسه با امضاء من دستور کار ارتش باشد. حاضر کنید که امضاء کنم. عرض کردم، اهمیت بسزایی دارد، در حقیقت شاهنشاه قیّم علیاحضرت شهبانو و والاحضرت همایونی را تعیین فرموده اید! فرمودند، همین طور است، به همین جهت هم گفتم. عرض کردم، رئیس ستاد عرض می‌کرد که من جرئت ابلاغ این امر را ندارم، فرمودند، امر من است به او چه؟ به علاوه من برای این گفتم که آنها خجالت نکشند. فرمودند، تا رده تیپهای مستقل، تمام باید بیایند صورت جلسه را ببینند و پای آن را امضاء کنند و هر کس که به جانشینی فرماندهان هم انتخاب می‌شود باید زیر این صورت جلسه را امضاء کند. فرمودند، اگر این کار را نکنیم، کشور در خطر می‌افتد. این امر خجالت ندارد. باز هم شمه [ای] از نگرانی خود بیان فرمودند.

...

سر شام رفتم. تصادفاً موضوع [شلوغی] دانشکده [کشاورزی] کرج مطرح شد. باز شاهنشاه اظهار ناراحتی از طرز فکر دانشجویان فرمودند. علیاحضرت شهبانو فرمودند، خیلی جوش نزنید، بچه های خود ما امروز در مدرسه گفته

اند درس ما سنگین بود، همه تصمیم گرفته ایم در جواب امتحانات کتبی نصف سوالات را جواب بدهیم. حال شما خواهید گفت پلیس بیاید آنها را متفرق کند؟ خیلی مطلب قشنگی بود. به هر صورت گاهی چنان که سابقاً هم نوشته ام، علیاحضرت شهبانو عامل تعدیل کننده هستند، ولی اغلب در اشتباه می‌باشند و تحت تأثیر عوامل اطراف خود هستند که جای افسوس است. موضوع رد کردن شرفیابی معاون پارلمانی وزیر بازرگانی انگلیس را هم شاهنشاه خود عنوان فرمودند و فرمودند، وزیر دربار حساب آنها را رسیده است.

...

پنجشنبه ۵۲/۹/۸

صبح ... در ساعت مقرر برای شرفیابی در کاخ نیاوران حاضر شدم. شرفیابی زیاد طول نکشید، چون قرار بود وزیر تجارت انگلیس شرفیاب شود. عرض کردم، سفیر غیر رسمی اسرائیل ضمن ابراز تشکر از مراحم همایونی که مقرر فرموده اید، اولاً اسرائیل یک واقعیت است، ثانیاً بستن خط هوایی اسرائیل و دفتر تجارتی آنها در تهران (که اسم مستعار سفارت آنهاست) هیچ فایده و لزومی ندارد، استدعای شرفیابی می‌کند. فرمودند، لازم نیست. گزارش دانشگاه و پیش آمد دیروز دانشکده کشاورزی را عرض کردم. فرمودند با آن که تو و علیاحضرت معتقد هستید که بر سر بد رفتاری گارد دانشگاه این پیش آمد شده است (اشاره به مذاکرات سر شام دیشب)، ولی من گزارش دارم که حداقل بیست نفر عناصر نامطلوب و افراد مخرب در آن جا داخل دانشجویان هستند که دستور داده ام آنها را بگیرند. فرمودند، اصولاً باید انسان خیلی [ساده لوح] naïf باشد که قبول بکند یک انحراف کوچک گارد ممکن است کار را به این جا ها بکشانند. واقعاً شاه مجرب است و با اطلاع. خدا وجود مبارکش را برای ما حفظ کند. فرمودند، نمی‌دانم چه طور

در دانشکده کشاورزی و پلی تکنیک و دانشکده فنی دانشگاه تهران از همه جا بیشتر عناصر مخرب یافت می‌شوند. البته برای این است که اینها بعدها بین گروههای وسیعتری از مردم می‌روند و از همه مؤثر تر هستند. عرض کردم البته همین طور است. حتی وقتی ما می‌بینیم برای تهیه مطلبی در [لاروس] Larousse مخربین از هیچ اقدامی فروگذارنکرده اند و برای نشان دادن ایران امروز مطالب غلط و چرندی به لاروس فرستاده اند که تصادفاً ما می‌فهمیم و اصلاح می‌کنیم، البته یک چنین مراکز بزرگی را فراموش نمی‌کنند. ولی باید تصدیق بفرمایید که طرز اداره و رسیدن به درد شاگرد هم شرط است، چنان که در چند سالی که من رئیس دانشگاه پهلوی بودم، فقط یک دفعه چنین اتفاقی رخ داد و آن هم تمام شد. بعد هم در دانشسرای مامازن ورامین که دکتر بیرجندی رئیس است، با آن که آن جا همیشه لانه فساد بود، در این سه چهار ساله که او آن جا ست اتفاقی نیفتاده است، چون دائماً با دانشجویان دمخور است. ... فرمودند، البته این هم به جای خود مطلبی مهمی است.

...

جمعه ۵۲/۹/۹

صبح خیلی دیر وقت از خواب برخاستم، ساعت ۸ بود. امروز را جمعه کرده بودیم! وقتی بیدار شدم، بدون هیچ دلیلی خانم علم را باز ناراحت و بغض در گلو یافتم. یاللعجب برای چه؟ به هر صورت صبحانه [ای] به هر زحمت بود صرف شد. قدری رمان جنگ و صلح تولستوی را خواندم. چون بهبودی در اوضاع پیدا نشد، از منزل خارج شده پیش دوستم رفتم و در هوای بسیار عالی پاییزی در آفتاب گیر خانه او قهوه [ای] با استراحت خوردم. ساعت ۱۱¼ شرفیاب شدم و کارهای عقب افتاده را در سلمانیه در حدود یک ساعت و نیم به عرض رساندم.

از جمله بیوگرافی [سر موریس اولدفیلد] Sir Maurice Oldfield رئیس کلّ اینتلجنس سرویس انگلیس را که به زودی به تهران می‌آید و شرفیاب خواهد شد، به عرض رساندم که نوشته بود زن ندارد. شاهنشاه فرمودند، عجب مرد با سعادت است که زن ندارد! بعد مدّتی درباره زن‌ها صحبت کردیم. عرض کردم اتفاقاً امروز صبح جمعه که می‌خواستم نفسی تازه کنم و قدری خوابیدم، از خواب که بر خاستم، باز آن غنچه خندان عبوس شده بود! خیلی خندیدیم! شاهنشاه فرمودند، مسلماً مردانی که زن ندارند در زندگی جلو هستند و مسلماً بیشتر عمر می‌کنند. چون حدّاقلّ اقلّ این است که نصف غصّه دنیا را کمتر می‌خورند! عرض کردم هشتاد در صد! مگر همین سلب آزادی انسان غصّه کوچکی است؟

مطالب دیگری هم علاوه بر کارهای عقب افتاده صحبت شد از جمله این که جرائد اروپا حالا از یک دیگر در تعریف از ایران و شاهنشاه سبقت می‌گیرند. فرمودند، در مجلس آلمان مخالف و موافق آن قدر نسبت به ما [ستایش] éloge کرده اند، که در مجلس منتهی به دست زدن و هلهله شده است. عرض کردم صبح در اخبار خواندم، و جای تعجب است که الآن حسنین الهیکل در الاهرام می‌نویسد که چرا باید اعراب نفت خود را به روی اروپاییان ببندند؟ از این کار در موقع صلح هیچ نتیجه عاید نمی‌شود جز تنفر مردم اروپا از اعراب. زیرا اروپایی‌ها که در صلح خاورمیانه آن قدر ها مؤثر نمی‌باشند که بتوانند فشاری بر اسرائیل وارد بیاورند، ولی [تحریم صدور] embargo نفت هم که فعلاً اثر فوری بر آمریکا ندارد. این فرمایشات شاهنشاه را که چند روز پیش در الحوادث فرمودند واقعاً باید مردم دنیا با آب طلا بنویسند.

مدّتی راجع به یونان صحبت کردیم. عرض کردم، اگر خودپرستی چشم کودتاجی جدید را کور نکند، حالا که قانون اساسی را بر اثر این که می‌گویند رفراندوم اخیر قلبی بود لغو کرده اند، باید رژیم پادشاهی را

برگردانند که ثباتی در آن پیدا بشود. گو این که غلام به این بچه مزلف اعتقادی ندارم، ولی رژیم سلطنت مسئله دیگر است. فرمودند، نه بیچاره، به این بدی هم که تو تصور می‌کنی نیست. ...

سفیر آلمان توسط من پیامی عرض کرده بود که پالایشگاهی که ما در [بوشهر] می‌سازیم از بهترین پالایشگاههای جهان است. فرمودند بلی، ولی همه [فراورده‌ها] product را نمی‌سازد. بگو باید قطعاً همه را بسازد. بعد عرض کردم، استدعا داشتند تا ساخته شود، مقداری نفت خام ببرند. تا یک ملیون و نیم تن در سال بیشتر اجازه نفرمودید، در حدود ۳ ملیون می‌خواهند. فرمودند، حالا که نفت را با مزاید می‌فروشیم، بیایند داوطلب بشوند، دیگر لازم نیست ما به آنها [سهمیه] quota بدهیم. بعد فرمودند، یادت هست چه قدر التماس می‌کردیم که این کمپانیهای نفتی قدری بیشتر استخراج کنند و آنها به ما ناز می‌کردند؟ حتی [قیمت اعلام شده] posted price را که خودشان تعیین کرده بودند، چندین دفعه از ۱/۶۰ دلار پایین آوردند، به بهانه این که [قیمت واقعی] realized price ۱/۲۰ دلار در دنیا بیشتر نیست.^{۱۱} حالا قیمت اعلام شده ۴/۶۰ دلار است و ما می‌گوییم بیایید به مزایده ببرید. عرض کردم اینها انتقام طبیعت، یا انتقام خداوندی، هر چه حساب کنیم هست.

مدتی هم راجع به افغانستان و سیستان صحبت شد. عرض کردم تقریباً تمام عشایر ما مسلح شدند و من یقین دارم هیچ نوع سوء استفاده از این سلاح

۱۱۰- اشاره شاه به جریانات اواخر دهه ۱۹۵۰ و آغاز دهه ۱۹۶۰ است که عرضه نفت از سوی شوروی و شرکت‌های مستقل موجب پایین آمدن شدید قیمت نفت شد و شرکت‌های بزرگ نفتی چندین بار بهای اعلام شده نفت کارائیب و خلیج فارس را کاهش دادند. تشکیل اوپک از سوی کشورهای نفت خیز برای مقابله با این وضع و رویایی گروهی در برابر رفتار خودسرانه شرکت‌های نفتی بود. باید یادآور شد که بهای اعلام شده نفت در آن زمان هیچ گاه پایین تر از ۱/۶۰ دلار در هر بشکه نبود.

نخواهند کرد، چون همه وطن پرست هستند. ملاحظه فرمودید که عیسی مبارکی چه طور غائله خطرناکی را به تنهایی خواباند. اما غلام تعجب دارم که برای پاک کردن نهر شیردل که میان کنگی سیستان را سیراب می‌کند و در داخل خاک ایران است و فقط آب از پریان مشترک می‌گیرد، استاندار می‌گوید باید نظر افغانها توسط وزارت خارجه جلب شود. فرمودند در رژیم سابق ما گفته بودیم قبل از آن که قانون قرارداد هیرمند از تصویب مجلس افغانستان نگذشته، حتی الامکان [تحریک] provocation نشود. حالا که دیگر معنی ندارد. زود رسیدگی کن بین موضوع چیست.

...

فراموش کردم بنویسم، راجع به یونان که صحبت کردیم، شاهنشاه فرمودند، کیسینجر به من می‌گفت اینها جیره بگیر ما هستند و تازه اجازه عبور هواپیماهای شوروی را از روی خاک خود می‌دهند و اجازه عبور هواپیماهای ما را نمی‌دهند و خیلی خیلی عصبانی بود. من همان وقت احساس کردم که سلب اعتماد آمریکا از آنها شده و به زودی مرخص می‌شوند.^{۱۱۱}

...

شنبه ۵۲/۹/۱۰ و یکشنبه ۵۲/۹/۱۱

به واسطه گرفتاریهای مضحک ... نتوانستم یادداشت بنویسم. مطلب مهمی هم نبود. فقط عصر یکشنبه جلسه ساختمان و معماری و [توسعه] development کلی مملکت، بر حسب تقاضای علیاحضرت شهبانو، با نخست وزیر و وزیر آبادانی و مسکن، فرهنگ و هنر، تعاون روستایی، رئیس سازمان برنامه و من و چند نفر دیگر در حضور اعلیحضرتین بود. به نتیجه

۱۱۱- در تابستان ۱۳۵۳، به دنبال جریانات قبرس و تیرگی شدید روابط با ترکیه، رژیم نظامی یونان فرو پاچید و دوباره درآن کشور دموکراسی برقرار شد.

مثبتی نرسید، یعنی برنامه به تصویب نرسید. دیگر این که رئیس حزب مردم شکایت کرده بود که انتخابات مخدوش بود که ما شکست خوردیم. فرمودند، ابداً! هیچ وقت با این بی‌طرفی انتخابات انجام نشده [است]! بعد عرض کرده، کاندید حزب ایران نوین در گرگان توده [ای] بود. فرمودند این را باید بررسی کنند و با اعتبارنامه اش مخالفت کنند، البته با دلایل.

روز شنبه هم حضور شاهنشاه عرض کردم، غیبت شاهنشاه از ۲۵ دسامبر الی بیست فوریه خیلی زیاد است و من از این حیث ناراحت هستم. با تمسخر به من فرمودند ناراحت نباشید. عرض کردم، دنیا از حادثه خالی نیست، به علاوه مردم از این غیبت طولانی شاهنشاه خوششان نمی‌آید. فرمودند، نصف آن بازدید رسمی است. عرض کردم، باشد، بگذارید علیاحضرت و بچه‌ها تشریف ببرند، خودتان بمانید. فرمودند آخر باید قدری در محلی دیگر باشم، خفه می‌شوم. دیگر عرضی نکردم،

...

دوشنبه ۵۲/۹/۱۲

صبح ... شرفیاب شدم. عرض کردم، دیشب در مهمانی منزل اردشیر زاهدی که توسط والاگهر مهناز به افتخار سناتور گلدواتر داده شده بود، با سفیر آمریکا در مورد قیمت نفت که به ناوگان آمریکا در اقیانوس هند داده خواهد شد، صحبت کردم که به هر صورت چون مقدار آن زیاد و ماهیانه پانصد هزار بارل، آن هم از [فراورده‌های] products مختلف و برای مدت طولانی است، ما دیگر نمی‌توانیم مثل نفتی که برای یک دفعه در چند روز گذشته دادیم، به قیمت داخلی بدهیم. باید قیمت روز باشد. او هم با گشاده رویی قبول کرد. حتی من گفتم مگر شما قیمت فانتومها را که به ما می‌فروشید به قیمت سه سال قبل می‌دهید؟ در مورد آمدن هواپیماهای P-3 از این [ناوگروه] task force به بندرعباس هم باز تأکید کردم که باید به عنوان تعلیم

خلبانهای ایرانی باشد و اگر هواپیمای دیگری از اروپا برای کمک به این [ناوگروه] می‌آید باید به عنوان مانور مشترک باشد و خیلی کم و به ندرت بیایند و گرنه بهانه به دست روسها می‌دهیم که علاوه بر اعتراض به ما که به حق هم خواهد بود، فوری از هندوها [پایگاه] base بخواهند.

عرض کردم، سفیر آمریکا گفت به عرض برسان که موضوعی را که چندی قبل فرموده بودید که چه طور محافل آمریکایی از [فساد] corruption در ایران اظهار نگرانی می‌کنند؟ این گزارشات را که می‌دهد؟ (البته منظور اعلیحضرت این بود که به او حالی کنم که خودت می‌دهی). گفت من تحقیق کردم ابداً چنین چیزی نیست. فرمودند، پس چه طور این حرف را کیسینجر به اردشیر زده است؟ ... به هر صورت فرمودند عجب حرف مضحکی است کشوری که در آن رئیس جمهور و معاون رئیس جمهور به جرم [فساد] corruption محاکمه می‌شوند، به ما بگویند [فاسد] corrupt. به علاوه کدام [فاسد] corrupt؟ معاملات نظامی که تمام بر پایه دولت به دولت و F.M.S است.^{۱۱۲} اگر در معاملات تجاری هم کسی منفعت نکند که معامله نمی‌کند. عرض کردم، اعتنا نفرمایید. البته باید سختگیری بشود، ولی انسان نباید فکر خودش را به این حرفها مشغول بکند. ولی در ادارات باید عرض کنم دله دزدی هست و در سطوح بالا، از معاملات و قراردادهای استفاده می‌شود. اما البته قابل مقایسه با آمریکا و حتی اروپا نیست. آنها خیلی فاسدتر هستند. بعد سفیر هم عرض می‌کرد که سیاست نفتی شاهنشاه به قدری غرب را تحت تأثیر قرار داده است که حدی بر آن متصور نیست و اصولاً این حرفها مطرح نمی‌باشد. فرمودند، بسیار خوب! حالا فرمانده نیروی دریایی را بخواه و با شرکت ملی نفت ترتیب قیمت روز را برای سوخت کشتیهای آنها بده.

عرض کردم، سفیر یمن پیش من آمد (سفیر صنعا) و می‌گفت الآن اگر با یمن جنوبی بجنگیم، قطعاً شکست می‌خوریم. شاهنشاه فکری برای ما بفرمایند. عربستان سعودی به خیال این که اگر ما قوی بشویم برای او خطرناکیم، کمکهای پراکنده بی‌قاعده می‌کند. آن هم بیشتر مستقیماً به رؤسای عشایر. در صورتی که اگر به ما کمک کند، می‌توانیم یک ارتش حداقل دوست هزار نفری مجهز بکنیم. فرمودند، قابل تأمل است، در نظر داشته باش، باید اقدام کنیم.

عرض کردم، باز سفیر عربستان سعودی پیش من آمده و اصرار دارد که به ولیعهد سعودی اجازه شکار هوبره بفرمایید، با آن که رسماً نوشتن نمی‌شود. فرمودند، دیگر اعتنا نکن. عرض کردم دیشب [جورج بال] George Ball معاون سابق وزارت خارجه آمریکا را که می‌دانید و می‌شناسید و حالا کارهای خصوصی می‌کند، دیدنم آمد. وی برای واشینگتن پست و نیویورک تایمز مقالاتی می‌نویسد و معتقد بود که نیکسون باید کنار برود، چون یک سال دیگر انتخابات کنگره و سنا در پیش است و مسلماً وضع نیکسون آبروی حزب جمهوری خواه را ریخته است و شدیداً اعضاء حزب به او فشار خواهند آورد که کنار برود.^{۱۱۳} فرمودند، منطق او صحیح است.

عرض کردم، یک ساعتی هم [بررسی کلی] tour d'horizon کردیم. تمسخرآمیز پرسیدند، مثلاً چی؟ من جدی عرض کردم، راجع به مسئله خاورمیانه، و نظرات او را به عرض رساندم که می‌گوید حالا آمریکا می‌تواند

۱۱۳- از ژوئیه ۱۹۷۳ (تابستان ۱۳۵۲) تحقیقات کمیته ویژه سنای آمریکا در مورد جریان واترگیت منجر به اعتراف جان دین (John Dean) و دیگر کارمندان عالی‌رتبه کاخ سفید شد. در اکتبر همان سال الیوت ریچاردسون (Elliot Richardson) وزیر دادگستری آمریکا، و چند تن از دستیاران او، به عنوان اعتراض به تصمیم نیکسون درباره برکناری آرچیبالد کاکس (Archibald Cox) بازپرس ویژه این قضیه، از مقام خود استعفا دادند.

و باید به اسرائیل فشار بیاورد که عقب بکشد و سازمان ملل و قدرتهای بزرگ کمک به این کار بکنند که این کار دائمی باشد. ... کارهای جاری را عرض کردم و منجمله این که در همه دانشگاهها، تهران، آریامهر و پلی تکنیک ناراحتی وجود دارد. ممکن است به علت نزدیک شدن ۱۶ آذر باشد که چند سال قبل در این روز سپهبد بختیار با قوای نظامی به دانشگاه ریخت و دو دانشجو را کشت و همه ساله خون سیاوش به جوش می‌آید و یا علت دیگر داشته باشد که قابل امان نظر است. فرمودند، فکر می‌کنم قطعاً تحریک روسپاست. تقریباً برای من روشن است. به هر صورت شما دستور سختگیری بدهید...

سه شنبه ۵۲/۹/۱۳

امروز صبح پس از ملاقاتهای منزل و از جمله ملاقات با [جواد] شهرستانی،^{۱۴} وزیر راه، که خراسانی است و پسر خوبی است و خواسته بودم که راجع به راههای خراسان با او مذاکره کنم، شرفیاب شدم. عرض کردم، دیروز سفیر آمریکا را دیدم و او استدعا داشت تعیین کنم قیمت نفت با آنها بر چه مأخذی حساب خواهد شد. قیمت روز، هر روزه تعیین خواهد شد یا هر ماهه، یا بیشتر؟ فرمودند، ترتیب کار را خودت با فرمانده نیروی دریایی و اقبال، رئیس شرکت ملی نفت، بده.

بقیه کارهای جاری بود. از جمله این که پسر آیت الله میلانی (میلانی در مشهد است) که عازم حج بود، در عراق گرفتار شده، چون در جیبش تریاک جسته اند و حالا ما باید اقدام کنیم آزاد شود. فرمودند، قطعاً این کار را

۱۱۴- جواد شهرستانی نخست رئیس سازمان آب و برق خراسان و سپس شهردار مشهد، شهردار تهران، استاندار کرمانشاه و وزیر راه شد. شایع بود که در هنگام شهرداری تهران، به علت مخالفت با خرم (مقاطعه کار)، برخی مقامهای متنفذ کوشیدند برای او دردسرهایی فراهم آورند. با این همه وی مورد پشتیبانی شاه و علم بود.

بکنید، ولی در نظر داشته باشید که پرونده کار را محکم بکنید. چون این آخوندها دائماً زیر منتهی که باید داشته باشند، می‌زنند و مطلب را فراموش می‌کنند. بعد فرمودند که تعجب است یک آیت الله زاده خوب هم پیدا نشود، مگر پسر خوانساری. عرض کردم پسر بزرگ میلانی هم بد نیست. فرمودند، به هر حال اینها هم که مرد خدا، مثل پدرانشان، نیستند، مرد سیاست هستند که دیگر حالا بازاری برای آنها نیست.

...

سفیر جدید افغانستان دیدنم آمد سابقاً نوشته ام داماد داوود است. مرد تحصیل کرده ایست، در هاروارد و کلمبیا درس خوانده [است]. انگلیسی و فرانسه را خوب می‌داند، فارسی را هم شیرین صحبت می‌کند. من قبلاً خیلی فکر کرده بودم که کار را از کجا شروع کنم که بتوانم از او حرف در بیاورم. خوشبختانه دیدم خودش پرحرف است و هیچ احتیاجی به سعی من در حرف در آوردن نبود. برای من حکایت کرد که اخیراً برای پادشاه افغانستان پول برده است (باید درست باشد، چون پادشاه به سفیر گفته بود که وضع تحصیلی فرزند کوچکم رو به راه شد، وقتی که سفیر شاهنشاه پول مرحمتی اخیر را برای او برده بود). بعد هم حکایت کرد که به چه صورت استعفاء نامه مفتضح را از شاه گرفت که شاه می‌گوید من زیر پرچم جمهوری می‌روم. بعد هم گفت ممکن است تا شش ماه دیگر وضع داوود محکمتر بشود و آن وقت قدری به طرف راست برود. از افسران جوان دل پری داشت که نادان و جاهل و نشناخته هستند. معلوم شد از عبدالولی خان ... دل خوشی ندارد، چون او را مسخره می‌کرد. و از جمله این که کسی با این قدرت وقتی در تابستان با پادشاه در لندن بود، از کابل به او تلگراف شد که وضع خطرناک است، اعتنا نکرد و به پادشاه گفت خبری نیست! بعد هم که کودتا شد و او گرفتار شد، از کشوی میز او اسامی کودتاچیان در آمد و این آقای مقتدر آنها را نگرفته بود! بعد هم علت این که از اول بین داوود و پادشاه به هم

خورد، این بود که در قانون اساسی، عدم مداخله بستگان و عموزادگان شاه را در امور سیاسی گنجانند و داوود خیال کرد که این اصل بر علیه اوست. از همان وقت بر علیه پادشاه ناراحت شد، چهارسال قبل، یا پنج سال قبل. مقداری هم به شفیق و میمندوال و امثالهم بد گفت. خلاصه این که یک ساعت و نیم صحبت کرد. من گفتم به هر صورت میل و اراده شاهنشاه این است که داوود را تقویت بفرمایند، چون اگر داوود رفت نمی‌دانم وضع افغانستان چه می‌شود؟ پرسیدم کنترل داوود روی آرتش چه گونه است؟ نتوانست جوابی درست بدهد ولی به هر حال از پیش من راضی رفت. فکر می‌کنم با این احساس که من عاشق دلسوخته داوود هستم!

...

چهارشنبه ۵۲/۹/۱۴

صبح پس از ملاقاتهای منزل و کمیسیون مختصری که برای تهیه و قیمت گذاری نفت آمریکاییها با دکتر اقبال و فرمانده نیروی دریایی داشتم و معلوم شد اصولاً تحویل پانصد هزار بارل [فراورده] product در ماه، متغیر است، چه رسد به قیمت آن. شرفیاب شدم و جریان را عرض کردم. فرمودند یک قسمتی هم باید از حق کنسرسیوم سابق گرفت، ولی قیمت به هرصورت باید به قیمت بین المللی باشد. با همین اصول مذاکره و کار را تمام کن. مذاکرات دیروز با سفیر افغانستان را عرض کردم و دو دفعه شاهنشاه را خنداندم. یکی این که خودش آن قدر مایل به حرف زدن بود که برای این که مطلبی از او در بیاورم من هیچ [تلاشی] نکردم و دیگر این که با این احساس از پیش من رفت که من عاشق دل خسته داوود هستم. شاهنشاه خیلی خندیدند ولی فرمودند در مورد این که صورت کودتا کنندگان پیش عبدالولی بود و اقدامی نکرده [علتش این است که] پادشاه نگذاشته است. ...

کارهای جاری را عرض کردم، منجمله این که در ساختمان کتابخانه علیاحضرت شهبانو در کاخ نیاوران، علیاحضرت شهبانو هیچ کاری را به من از ابتدا رجوع نفرمودند، نه نقشه، نه برآورد مخارج، نه تعیین مهندس مشاور، نه معمار و هیچ و هیچ. همین قدر می‌دانم که نقشه دو میلیون تومان بود، حالا می‌شود ۱۲ میلیون. به این هم کار ندارم، حالا که همه چیزش گیر کرده، علیاحضرت شهبانو به من دیروز می‌فرمایند که این چه درباری است که این کار از پیش نمی‌رود؟ باز هم شاهنشاه خندیدند.

بعد مرخص شدم. جلسه امنیتی مسافرتهاى شاهنشاه را به اتریش و سوئیس و سنگال و کنیا و سودان تشکیل دادم. خیلی بحث کردیم، چون من بی‌اندازه نگران هستم. سفیر سنگال را خواستم و از او پرسیدم برای امور امنیتی آن جا چه تعهدی به ما می‌دهید؟ گفت هیچ! ولی بیچاره گفت شما هر اقدامی بخواهید بکنید، با کمال میل همکاری می‌کنیم.

...

سر شام رفتم. شاهنشاه از سرمقاله کیهان که به عراق نتاخته است، در قبال مزخرفاتی که عراقیها راجع به شطّ العرب گفته اند، عصبانی بودند. ولی مجموعاً حالشان خوب بود.

...

پنجشنبه ۵۲/۹/۱۵

صبح ... شرفیاب شدم. ... در مورد درگذشت مرحوم سناتور سید مهدی فرخ مدتها مذاکره کردیم که بیچاره مرد صریح و محکم و وطن پرست و شاه دوستی بود. خدا رحمتش کند. اما در مورد فاتحه ایشان، چون مقرر شده دیگر غیر از نخست وزیران سابق در مسجد سپهسالار مجلس فاتحه برگزار نشود، اجازه نفرمودند. مرحوم فرخ با مرحوم پدر من و خود من سوابق نزدیک داشت. به او عموجان می‌گفتم، چون در دوره کلنل محمد تقی خان

که به بیرجند فرار کرد ... پدرم او را به قوام السلطنه که می‌خواست به علت نزدیکی فرخ با کلنل [او را] بگیرد و اعدام کند، تحویل نداد.^{۱۱۵} همه را برای شاهنشاه تعریف کردم.

عرض کردم دیشب رادیوی فارسی [بی‌بی‌سی] گفته است که ارتش و پول شاهنشاه ایران و هلیکوپترهای ایران بلوچهای طاغی را در بلوچستان پاکستان می‌کوبند و این امر بین بلوچها و پاتانها نفرت برانگیخته است. عرض کردم باید به شدت به این پدرسوختگی اعتراض کرد. فرمودند، جای تعجب است. آیا این ممکن است نتیجه توافق اخیر وزیر خارجه انگلیس که به مسکو رفته است باشد؟ عرض کردم ابداً. اولاً که به این زودی نتیجه آن منعکس نمی‌شود. ثانیاً به هیچ وجه انگلیسها چنین میلی ندارند که روسها از راه بلوچستان به خلیج فارس برسند، آن هم دولت محافظه کار! این امر غیر ممکن است. ولی ممکن است پدر سوختگیهای دیگری بر علیه ایران در این گفتار باشد. فرمودند، از این که انگلیسها نمی‌خواهند روسها در این قسمتها پیشرفتی کنند، تردیدی نیست. مگر ندیدی خانم گاندی در مسافرت برژنف به هند هیچ امتیازی مخصوصاً از لحاظ [پایگاه] base نداد؟

...

موضوع دانشگاهها را مدتی مذاکره فرمودند که این روزها شلوغ و ناراحت است. و هم چنین موضوع دیشب کیهان را که عرض کردم، بیچاره مصباح زاده در تاریکی است، تقصیری ندارد. مدیر فعلی آن جا هم که دوست آن

۱۱۵- فرخ در زمان مورد اشاره کارگزار وزارت امور خارجه در مشهد و از هواخاهان پر و پا قرص قیام کلنل محمد تقی پسیان بود. استاندار کرمان و در هنگام اشغال ایران در زمان جنگ دوم مدتی وزیر خوار و بار بود.

چنانی نخست وزیر است و خودش تعیین کرده و شاهنشاه هم که تأیید فرموده اید.^{۱۱۶} مدتی خندیدیم!

عرض کردم، ارتشبد مین باشیان در پاریس مریض و بستری است... فرمودند، فوری از سفارت شرح حال او را بپرس و بگو مخارج بیمارستان را هم ما خواهیم پرداخت. مرد جلفی بود، تنبیه شد، ولی نباید گرسنگی و سختی بکشد. واقعاً شاه مرد بزرگی است. بعد مدتی به فکر فرو رفتند. فرمودند، فکر نمی‌کنم که [روحیه] *qualité* جنگی داشت. هیچ نداشت جز قومپز در کردن و پزدادن به این یکی و آن یکی. بعد فرمودند، اصولاً فکر نمی‌کنم بین ژنرالهایی که بر سر کار داریم، آدم جنگی داشته باشیم. اینها همه اهل پز و نمایش هستند، جز شاید خود ازهاری رئیس ستاد که چون اهل تظاهر نیست و مرد جا افتاده ایست، ممکن است مرد جنگی باشد، گر چه امتحان نکرده ایم. اسامی یک عده را هم با دلایل فرمودند که فکر نمی‌کنم چیزی باشند. راجع به ارتشبد خاتم فرمانده نیروی هوایی فرمودند، او هم تا حالا نشان داده که اهل [سازمان دهی] *organization* هست، ولی در موقع جنگ نمی‌دانم چه بکند.

عرض کردم در جریانات ۱۵ خرداد و اغتشاش تهران و ایران که غلام نخست وزیر بود، جز ارتشبد نصیری که آن وقت رئیس شهربانی بود، بقیه تقریباً دست و پای خود را گم کرده بودند و به این جهت من ناچار شدم نخست وزیری را ترک کرده تقریباً تمام روز در شهربانی در ستاد عملیات باشم که اینها دستپاچه نشوند. فرمودند من هم در آن موقع ناچار شدم چندین دفعه به شدت به اویسی که آن وقت فرمانده گارد بود بگویم مجبورید تیراندازی کنید. عرض کردم، از نخست وزیر دستور کتبی هم گرفتند و باز هم می‌ترسیدند و دائماً به من می‌گفتند باید دید ریشه این کار کجاست! در

صورتی که نظامی هیچ لازم نیست که ریشه کار را جستجو کند. فرمودند، آخر آقایان سیاستمدار هم هستند! عرض کردم هفته گذشته، بعد از جلسه کذائی، به شریف امامی فرمودید که شما تصور می‌کردید که آمریکاییها می‌خواهند امینی را بر سر کار بیاورند و استعفاء دادید. فرمودند بلی همین طور بود. عرض کردم اتفاقاً در چنین موقعی باید شریف امامی یا هر نخست وزیری هم این نوع فکر نکند. و گرنه هیچ معنی دارد که آمریکاییها باعث قتل فقط یک نفر معلّم به نام خانعلی بشوند، بعد یک دولتی استعفاء کند. فرمودند، همین طور است که می‌گویی. بعد خود شاهنشاه فرمودند، در ۱۵ خرداد وضع تو خیلی سخت بود ولی جز شدت عمل کاری نکردی. عرض کردم، اتکا به پشتیبانی صد در صد اعلیحضرت همایونی داشتم و دیگر از هیچ چیز نمی‌اندیشیدم و ملاحظه فرمودید که پیشرفت کرد. یعنی طوری که همه جاده‌ها صاف شد. هم نفوذ خان و آخوند و هم نفوذ خارجی را در هم مالیدیم. فرمودند، همین طور است و من فکر می‌کنم که ۱۵ خرداد نقطه عطفی در تاریخ سلطنت من است. خیلی این فرمایش شاهنشاه باعث افتخار من شد.

بعد مرخص شدم ... به دیدن خانم مرحوم فرخ رفته از آن جا به کیش آمدم که کلنگ ساختمان هتل را زمین بزنم و کارهای عمرانی را بازدید کنم.

یکشنبه ۵۲/۹/۱۸

دیشب از جزیره کیش برگشتم که واقعاً هوا مثل بهشت بود و دیروز ظهر در دریا شنا کردم که نه سرد بود و نه گرم. کارهای زیادی برای عمران کیش از جمله برای جنگل کاری، ساختن اسکله، [محوطه سازی] landscaping، شروع ساختمان هتل و غیره و غیره انجام دادم. دیشب وقتی وارد شدم، خیلی خسته بودم. سر شام نرفتم.

امروز صبح شرفیاب شدم. مقدار زیادی تلگراف خارجی را ملاحظه فرمودند، از جمله تلگراف سفیر شاهنشاه در ژاپن که ژاپنیهای چانه زن سابق، هر شرطی را برای هر کاری در ازاء گرفتن نفت قبول می‌کنند و حالا یک میسیون به ریاست معاون نخست وزیر شاید آخر دسامبر به ایران خواهد آمد. فرمودند، آن وقت که من نخواهم بود، اطلاع بده.

از شلوغ بودن دانشگاهها بسیار ناراحت بودند. فرمودند، قطعاً دستور مسکو رسیده که همه دانشگاهها ناراحت شده اند به استثناء دانشگاه پهلوی شیراز. سایر دانشگاههای تبریز، مشهد، اصفهان، اهواز، آریامهر تهران و دانشگاه ملی و پلی‌تکنیک و دانشگاه تهران تمام کم و بیش ناراحت است. عرض کردم، مسلماً یک تحریک خارجی است ولی یک نکته را هم نباید از نظر دور داشت که اگر زمینه آماده نباشد، خارجی کاری نمی‌تواند بکند. عمده این است که من مطمئن هستم [گفت و شنود] dialogue بین دستگاههای اداری دانشگاهها و دانشجویان نیست و این امر در تمام شئون ما صادق است. یعنی مثل این است که دستگاه حاکمه [ما] دستگاه حاکمه یک کشور غالب نسبت به مردم مغلوب بیچاره است و این خیلی حیف است. با این همه کوشش و تلاش خستگی ناپذیر شبانه روز شاهنشاه و این نتایج بزرگ و درخشان که حاصل شده است، مردم کارها را از خود نمی‌دانند. این یعنی چه؟ فرمودند، درست می‌گویی، من هم این مطلب را احساس می‌کنم و باید فکری برای آن کرد.

تلگراف مجددی از خود پرنس فهد عربستان سعودی رسیده بود که باز استدعای شکار هوبره کرده بود. فرمودند، با امضاء من جواب بنویس که بابا جان این قانون است و قانون برای خود من هم غیر قابل تخلف است. چه طور من می‌توانم بگویم مرغی که قانوناً شکار آن قدغن است، شما شکار بکنید؟ بعد فرمودند، ببین کار دنیا حالا به دست چه کسانی افتاده، که پشت آمریکا

و ژاپن و اروپا از ترس آنها می‌لرزد! من عرض کردم، شعری از سعدی است که می‌گوید، خداوند:

به نادان آن چنان روزی رساند که صد دانا در آن حیران بماند

قدری خندیدند و فرمودند، هیچ بعید نیست اقدامات سعودیها تمام به دستور کمپانی نفتی نیوجرزی آمریکا باشد که صاحب نفت آنهاست.^{۱۱۷} آمریکا که ضرر فاحش نمی‌کند ولی اقتصاد ژاپن و اروپا، به خصوص، آلمان چنان صدمه دیده و می‌بیند که مطلقاً قابل رقابت با آمریکا نخواهد بود. در صورتی که تا کنون ژاپن و آلمان، آمریکا را کلافه کرده بودند و فشار بر افزایش قیمت ین ژاپن و مارک آلمان از طرف آمریکا هم برای قابل رقابت کردن اجناس آنها بود که به ظاهر به عنوان موازنه پولی بین المللی و کم کردن فشار بر دلار عنوان شده بود. عرض کردم، منطقاً صحیح است، ولی گمان نمی‌کنم آمریکاییها این قدر [زرنگ] smart باشند. فرمودند، هیچ بعید نیست. ... از این صحبت‌های جدی ... [زیاد] داشتیم ...

خواستم موضوعات را عوض کنم، بعد بقیه عرایض و کارها را بکنم. عرض کردم ... [چند روز پیش] وقتی برای تشییع جنازه مرحوم سناتور مهدی فرخ به مسجد سپهسالار رفتم، فکر کردم حالا که [به] شمیران می‌آیم و او را هم به مقبره ظهیرالدوله می‌برند، لااقل تا شمیران جنازه را تشییع کنم. یک وقت دیدم [کاروان] cortège متوقف شد. من با اتوموبیل خودم از خط خارج شدم و جلو آمدم ببینم چه شده. دیدم در عقب آمبولانس حامل جنازه باز شده و جنازه بیچاره فرخ به زمین افتاده است. کسی هم نبود آن را بلند کند.

۱۱۷- منظور استاندارد اوایل نیوجرزی است که صاحب ۰۳٪ سهم آرامکو بود. بقیه سهام از آن شرکت‌های تکراس اوایل، استاندارد اوایل کالیفرنیا و سوکونی بود.

ناچار از عابرین اتوموبیل سوار که به ناچار متوقف شده اند کمک گرفتیم و جنازه را مجدداً در آمبولانس گذاشتیم. فرمودند ای وای بیچاره! و قدری خندیدند. عرض کردم بیچاره خانواده خیلی ناراحت شدند. من هم که علاقه مفرضی به آن مرحوم داشتم، در وهله اول ناراحت شدم، ولی در همان وقت این شعر به خاطر رسید:

چون از تن من کند روانم پرواز این کالبد مرا به دریا انداز
گور پدر کسی که قرآن خواند ... زن آن کسی که آید به نماز

شاهنشاه خیلی خیلی خندیدند. فرمودند شعر از کیست؟ عرض کردم نمی‌دانم، یک وقتی دکتر خانلری برایم خواند.

...

دوشنبه ۵۲/۹/۱۹

صبح شرفیاب شدم. ... شاهنشاه فرمودند، در این دانشگاهها چه خبر است؟ خیلی باید اقدامات شدید کرد. روسها جداً وارد عمل شده اند. به تمام رؤسای دانشگاهها ابلاغ کن که مسامحه و سهل انگاری را نخواهیم بخشید. بعد هم گفته ام چک لیست برای درجه فعالیت استادان تهیه شود که مثل نظامیها نمره بگیرند. به باهری بگو به ... وزارت علوم [برود] ... و باسرلشگر فیروزمند ترتیب کار را بدهد. عرض کردم، اطاعت می‌شود، ولی باز هم باید عرض کنم که با دانشجویان اصلاً [گفت و شنود] dialogue برقرار نیست. شاید هم با تمام مردم این طور باشد! فرمودند، چه طور؟ عرض کردم،

ملاحظه می‌فرمائید برای انتخاب مرحوم سیدامامی، سناتور [انتخابی] تبریز،^{۱۱۸} پارسال حزب ایران نوین ۲۱۴ هزار رأی به صندوقها ریخت. امسال برای انتخابات جانشین او که امر فرمودند انتخابات [بین اکثریت و اقلیت] آزاد باشد و کارتها شناسائی شود، این حزب بیش از ۳۴ هزار کارت نتوانسته است بگیرد و حزب مردم فقط با سر و صدا در حدود ۲۰/۰۰۰ رأی داشته است. اولاً عظمت تقلب را ملاحظه بفرمائید و ثانیاً عصبانیت مردم را که با آن که حزب مردم هیچ فعالیت نداشت، به این صورت از کار درآمده [است]. پس بلاشک مردم از وضع موجود راضی نیستند و برعکس ما با دروغهای ساختگی رضایت آنها را به صور مختلف می‌خواهیم نشان بدهیم. مثلاً سال گذشته ۲۱۴ هزار رأی! از کجا؟ برای چه؟ این تقلبات برای چه؟ چه فایده دارد؟ فرمودند، صحیح است. خدا به شاه عمر بدهد که اجازه حرف زدن به انسان می‌دهد.

...

سه شنبه ۵۲/۹/۲۰

امروز دو سفیر بلژیک و اتیوپی اعتبارنامه تقدیم کردند. شرفیابی کوتاه بود. فقط در مورد مسافرت به کنیا و سودان و سنگال، عرض کردم هرچه می‌کنم در مورد سودان دل چرکین هستم. پدر سوخته قذافی دیوانه در لیبی نشسته، پول هم دارد، سپتامبر سیاه هم که آن جا همه جور دست باز است.^{۱۱۹} چه

۱۱۸- دکتر احمد سیدامامی، فرزند سیدکاظم امامی (امام جمعه تبریز)، متخصص بیماریهای پوست، از دوستان نزدیک دکتر منوچهر اقبال بود. مجله ای به نام «تندرست» منتشر می‌کرد.

۱۱۹- در سپتامبر ۱۹۷۰ به دنبال زد و خوردی خونین، ارتش اردن عوامل مسلح تندروی فلسطینی مستقر در آن کشور را سرکوب کرد. مخالفان ملک حسین این ماه را سپتامبر سیاه

لزومی دارد شاهنشاه به سودان تشریف ببرید؟ فکری کرده، فرمودند، راست می‌گویی. باید به آنها خبر بدهی که ما علاقه داشتیم که بیاییم و شما را تقویت کنیم، ولی به علت امنیتی نمی‌شود. عرض کردم، و اگر اجازه فرمایید یک آدم موجهی بفرستیم. فرمودند، فکر کن، عیبی ندارد. عرض کردم، دیشب هم با سفیر انگلیس صحبت می‌کردم، هیچ نوع اطمینانی نمی‌توانند بدهند، در صورتی که در مسئله امنیت کنیا تقریباً اطمینان می‌دهند.

... قبل از مرخص شدن شاهنشاه فرمودند، در مورد دانشگاه‌ها چه کردی؟ عرض کردم، اوامر را به همه جا ابلاغ کردم. شاهنشاه از این حیث خیلی ناراحتی دارند، نمی‌دانم چرا؟ البته مهم است ولی نه این اندازه. شاید گزارشاتی می‌رسد که من بی‌خبرم.

بعد سفیر بلغارستان را پذیرفتم. در مورد خرید نفت و توسعه بازرگانی بین دو کشور خیلی التماس دعا داشت. خرید نفت را خیلی اصرار می‌ورزید که به قیمت پایین به ما بدهید، چون ما به شما گوشت و پنیر به قیمت نازل می‌دهیم (دو هزار تن پنیر و مقداری گوشت). البته نفت زیادی نمی‌برند (در حدود ۶ میلیون دلار) ولی خیلی سعی دارند که این روابط را با ما نگاهدارند و ارزان هم بخرند در صورتی که ما نفت را به مزایده فروختیم و بشکه [ای] تا حداکثر ۱۶ دلار خریدار پیدا شده [است]. یاللعجب! سابق [قیمت اعلام شده] posted price با هزار ناز و غمزه کمپانیها ۱/۶ دلار بود. البته قیمت آن مقدار مهمی که به کنسرسیوم سابق می‌دهیم، از روی این مزایده تعیین خواهد شد. هنگامه عجیبی است. فشار پول، کشور ما را له خواهد کرد! انشاءالله.

...

نامیدند و یک گروه تازه فلسطینی این نام را بر خود نهاد و دست به عملیات تروریستی چشمگیری زد.

سر شب سفیر سابق اسرائیل به دیدنم آمد. شرح مفصلی از جنگ می‌داد که چه غفلتهایی از طرف خود اسرائیلیها شده [است]. از جمله این که در خط بارلو که اسرائیلیها غیر نفوذ می‌پنداشتند، سیستم حریق وجود داشت که سرتاسر کانال سوئز را با یک نوع ماده احتراقی خیلی شدید بپوشانند و آتش بزنند که هیچ جنبنده‌ای نتواند از آن بگذرد. به این جهت وسایل دفاع معمولی را در آن جا خیلی کم کرده بودند و متأسفانه هنگام حمله، این سیستم کار نکرد! علت معلوم نیست. از موشکهای SAM-6 متحرک شوروی دل پر خونی داشت که بی امان هواپیماهای اسرائیل را سرنگون می‌کرد ولی البته اگر هواپیمای خودی هم در آن جا بود، چون سیستم آن فقط در جستجوی حرارت است آن را هم خود به خود سرنگون می‌کرد! ولی از آمریکاییها هم، ضمن تشکر از ارسال فوری اسلحه، دل پری داشت که اگر می‌گذاشتند پس از آن که ما خود را جمع و جور کردیم و از کانال گذشتیم و ارتش سوم مصر را در محاصره انداختیم، می‌توانستیم آن ارتش و ارتش دوم را در شرق کانال مضمحل کنیم و به دو کیلومتری قاهره برسیم. ولی فشار آمریکاییها بر ما مانع این کار شد. بعد هم می‌گفت بعد از جنگ، آمریکاییها ۲۰ هزار تن اسلحه و مهمات به ما داده‌اند و روسها یک میلیون تن به اعراب داده‌اند. می‌گفت ما هشتصد تا تانک از دست دادیم و همین اندازه از سوریه تانک گرفتیم. مصریها ۱۸۰۰ تانک از دست دادند ولی بلافاصله روسها ۲۰۰۰ تانک دیگر به آنها دادند.

چنان که الآن سوریه به اندازه قبل از جنگ تانک دارد و مصر هم بیش از قبل از جنگ، یعنی در حدود ۵۰۰۰ عدد. به هر صورت بازی عجیبی است. بازی که دنیا را دگرگون ساخته است و اسلحه نفت وارد کارزار شده، دنیا دچار بحران انرژی گردیده است.

چهارشنبه ۵۲/۹/۲۱

صبح رژه ارتش به مناسبت روز نجات آذربایجان بود. خیلی عالی و با شکوه بود. منجمه یک صد و پنجاه هواپیمای فانتوم رژه رفت و تانکهای چيفتن خودنمایی غرورآمیزی می کردند. هم چنین انواع موشکها جلب نظر می کرد. در آن جا صحبت های مهمی نشد. تمام صحبتها روی فروش نفت و قیمت آن بود که بشکه [ای] حد اکثر ۱۷/۳۴ دلار فروش رفت و واقعاً عجیب است. بنا بر این نیمه اول سال ۱۹۷۴ از مقدار ۱/۴ نفتی که از کل نفت استخراجی در اختیار داریم و تعهد فروش به کنسرسیوم نداریم، در این شش ماهه ۱۵۰۰ میلیون دلار عاید می شود. صحبت از این بود که با این پولها چه کار باید کرد. ثلث بودجه تنظیمی سال آینده اضافه داریم و بالأخره خلاصه این که باید پول را در خارج [سرمایه گذاری] ... کنیم و گرنه در داخل باعث [تورم] ... می شود. بعد شاهنشاه به من فرمودند، روز مناسبی است که سفیر شوروی را که وقت خواسته ببینم! بگو عصری بیاید (آخر شوروپها ... باعث [خودمختاری] ... آذربایجان بودند).

عصری سفیر آمریکا را پذیرفتم و ترتیب تحویل نفت به کشتیهای آنها را تا آخر ژانویه دادم. راجع به [امنیت] security شاهنشاه در سفر افریقا با سفیر آمریکا صحبت کردم. گفت گمان نمی کنم از دست ما زیاد کاری ساخته باشد و به هر صورت از سودان زیاد ناراحت هستیم. گفتم به آن جا تشریف نمی برند. بعد گفت، شاهنشاه پیغام فرموده بودند که پادشاه یونان می خواهد به آن جا برگردد و پادشاه محبوبیت زیادی در آن جا دارد و قبل از آن که (ظرف ده روز) قانون اساسی تنظیم شود، باید تکلیف پادشاه روشن شود. [گفت] باید به عرض برسانم که اولاً پادشاه نمی تواند برگردد، چون کودتاچیان به خصوص ژنرال [ژوانیدس] Joannides رئیس شهربانی که مغز کودتا ست به کلی مخالف مراجعت شاه است. ثانیاً ایشان آن قدر که ادعا می کند در آن جا محبوبیت ندارد. ثالثاً قانون اساسی به این زودی تنظیم

نمی‌شود. من گفتم ممکن است شما به علت قول و قرارهایی که با کودتاچیان دارید، نمی‌خواهید شاه برگردد، ولی به هر حال بودن یک [نهاد] institution ثابت بهتر از کودتا بازی است. نتوانست جوابی بدهد. (با آن که خودم به این پسر اعتقادی ندارم. یک playboy بیشتر نیست. ولی به هر حال از اراده و میل اربابم باید دفاع کنم).

...

پنجشنبه ۵۲/۹/۲۲

صبح شرفیاب شدم. مذاکرات دیشب با سفیر آمریکا [هلمز] را عرض کردم. فرمودند، به او بگو ما برای آینده لازم دانستیم این مطلب را بگوییم که برگشتن شاه بهتر از برنگشتن اوست و کودتا بازی خیلی هم در این کشورها پیشرفت ندارد. در حقیقت رفع تکلیف از خود کردیم. شما خود دانید، ولی بعداً پشیمان خواهید شد. عرض کردم، تعجب است چرا آمریکاییها این قدر مخالفت می‌کنند. فرمودند، می‌ترسند شاه که برگردد کار به دست [سیاست‌پیشگان] politicians بیفتد و حکومت‌های ضعیف روی کار بیایند. هنوز تکلیف مدیترانه و خاور میانه روشن نیست. این جا هم یک نقطه ضعفی در سیاست آمریکا می‌شود. به این جهت مخالفت می‌کنند. عرض کردم، اگر به شاه اطمینان بود، شاهنشاه می‌توانستید وساطت بفرمایید. فرمودند، چنین اطمینانی واقعاً خودم هم ندارم که بتواند با قدرت حکومت کند. از وضع برف دیشب که ۲۷ سانتیمتر است کاملاً راضی هستند ولی در جنوب باران نیامده، ناراحتی دارند.

...

... عصری هم ملاقاتهای زیاد در منزل داشتم، منجمله [محمد] سام وزیر کشور را پذیرفتم^{۱۲۰} که نخست وزیر می‌خواهد او را برکنار کند، چون در انتخابات فرعی وکیل گرگان و سناتور آذربایجان بی‌طرفی کامل حفظ کرده و به حزب ایران نوین اعتنایی نکرده است.

...

از اخبار مهم جهان مسافرتهاى پی در پی بوتو، نخست وزیر پاکستان، به شیخ نشینها و کویت و ممالک عربی است که شاید پولی برای خرید اسلحه به دست بیاورد و ضمناً سیاست مستقل خود را هم به رخ بکشد که خیلی محتاج ایران نیست....

جمعه ۵۲/۹/۲۳

با آن که هوا به شدت سرد بود، صبح ساعت ۹ سواری رفتم و دو ساعتی اسب تاختم. خیلی خوب بود. شکار زیادی دیدم، در دره رزک و هم چنین در بیابان فرح آباد.

به عجله برگشتم و ساعت ۱۱½ شرفیاب شدم. که کارهای عقب افتاده را در سلمانی به عرض برسانم. وقتی تشریف آوردند. فرمودند حالا که خانم [ایملدا] مارکوس، زن رئیس جمهور فیلیپین شرفیاب بود (دیشب آمده و از تهران می‌گذرد، استدعای شرفیابی کرده)، چه التماس‌ها برای معامله نفت می‌کرد که حتی ما حاضریم در قبال قیمت نفت، زمین پنجاه ساله در فیلیپین به اختیار ایران بگذاریم، برای برنج کاری یا گله داری و یا سیمان که حالا در دنیا کمیاب است، فوری دو میلیون تن بدهیم. به شوخی عرض کردم، چون

۱۲۰- سابقه خدمت او در وزارت آموزش و پرورش بود. مدتی قائم مقام این وزارت خانه و سپس استاندار، وزیر اطلاعات و وزیر کشور شد.

زن خوشگلی است، اگر این پیشنهادات را هم نمی‌داد، تقاضاهای او قابل رسیدگی بود. فرمودند، سنش دارد بالا می‌رود! ... شاهنشاه فرمودند، وضع جعفر بهبهانی، پسر آیت الله بهبهانی، را تحقیق کن که چه گونه می‌گذرد، و این پیرمرد بهبهانی چرا آخر عمری با ما مخالفت کرد، حال آن که همیشه موافق ما بود. ...

شنبه ۵۲/۹/۲۴

صبح ... درست چند دقیقه قبل از تشریف فرمایی شاهنشاه به کاخ جهان نما رسیدم و فوری احضار شدم. عرض کردم، رادیو مسکو به ما ایراد کرده است که چرا گفته ایم ما در استخراج نفت خودمان تقلیل نخواهیم داد و چرا گفته ایم که نفت نباید از طرف اعراب کم بشود و آیا این مسئله بر خلاف دوستی ما و اعراب نیست؟ بعد هم رادیو مسکو باز هم قرار داد ۱۹۲۱ را به رخ ما کشیده و تفسیر کرده است، برای چه؟ فرمودند، در قسمت اول، سفیر شوروی که پریروز پیش من آمد، هم صحبت می‌کرد. من گفتم ممکن است بر خلاف میل ظاهری اعراب گفته باشیم، ولی دلشان با ماست و سفیر خندید. اما شما جواب آنها را، بدون آن که حمله کرده باشید، بدهید. ...

راجع به دانشگاهها فرمودند، واقعاً هیچ دلسوزی در کشور ما نیست. چرا اینها [گفت و شنود] با بچه‌ها برقرار نمی‌کنند؟ فرمودند، اصولاً همه کارها را برای ادای تکلیف انجام می‌دهیم، نه انجام وظیفه ملی و اخلاقی. حتی در نظامیان هم همین طور است و من از این حیث نگران هستم که وضع این کشور چه خواهد شد؟ من عرض کردم که به هر حال مسئولیت این امر هم با شاهنشاه است که همه کار برای این مردم و این کشور فرموده اید. و این کار فوق العاده ظریفی است که با تحکم هم نمی‌شود. خیلی جهات باید

رعایت گردد. فرمودند، به هر حال باید بشود و باید در این خصوص به تفصیل صحبت بکنیم.

...

بعد مرخص شدم. به کارهای جاری رسیدم. منجمه کمیسیون مربوط به [امنیت] شاهنشاه در مسافرت سویس و سنگال و کنیا، که خیلی مسائل را با دقت رسیدگی کردم.

بعد دکتر فلّاح را پذیرفتم که از شرفیابی برگشته بود. می‌گفت به شاهنشاه عرض کردم که به هر صورت نفتی را که ما به این قیمتهای گزاف فروخته ایم، فقط ۷٪ کل استخراج و فروش ما ست. بقیه را به این قیمت نمی‌توانیم به فروش برسانیم. یعنی در حقیقت دنیا این قدر پول ندارد که بدهد. چون بقیه را به کنسرسیوم سابق می‌دهیم که قیمت آن از روی این فروشها تعیین می‌شود و به هر حال بیش از چهار دلار نیست. یعنی [قیمت اعلام شده] سابق که ۱/۶ دلار بود، حالا ۴ دلار شده است. برای این که باز شاهنشاه [رهبری] دنیا را داشته باشند، راه منطقی این است که بگوییم ما نفت را به دنیا به قیمتی خواهیم فروخت که آنها سایر سوختها را بتوانند به نسبت آن قیمت فراهم کنند. به نظر من هم مسئله درست است، به خصوص که واقعاً دنیا این همه پول ندارد و بعد هم این کار به افلاس و انفلاسیون هر دو منجر می‌شود. افلاس غرب و انفلاسیون شرق! ولی به هر حال قابل مطالعه است. شاهنشاه [به فلّاح] امر فرمودند برود در انگلستان و فرانسه و آمریکا، در این زمینه مطالعه و مذاکره کند و روز ۲۱ دسامبر در اوپک اظهاراتی در این زمینه خواهند فرمود.

بعد از ظهر به استقبال شهبانو رفتم که از بهکده جذامیان خراسان مراجعت فرمودند. خوشحال بودند. سر شام رفتم، مطلب مهمی نبود. فرمودند صبح اسکی می‌روم، شرفیابیها بعد از ظهر باشد.

...

یکشنبه ۵۲/۹/۲۵

صبح شاهنشاه اسکی تشریف بردند. به این جهت شرفیاب نشدم. سر راه پیش دوست اسبق خودم که یک خانم انگلیسی است رفتم و یک قهوه با او خوردم. چون زیاد گله کرده بود که مدت‌هاست او را ندیده‌ام. چه باید کرد؟ noblesse oblige.

بعد به دفتر رفتم. یک ساعت و نیم با دکتر [هوشنگ] نهاوندی راجع به وضع دانشگاه‌ها و تبلیغات در آن جا گفتگو کردم، به خصوص راجع به دانشگاه تهران. ما هر دو عقیده داشتیم که این باید یک قسمت از برنامه کلی کشور باشد. قرار شد من به عرض برسانم، بعد هم خودش شرفیاب شود.

بعد چند نفر ملاقاتی داشتم و سفیر لبنان را پذیرفتم. وزارت امور خارجه از او گله مند است که در یادداشتی که عرب‌ها (سفرای عرب) به ما دادند که دفتر تجارتی اسرائیل را ببندیم، او زیاد آتش بیاری می‌کرده است و خاطر شاهانه از این بابت مکدر است، به خصوص که از یک فامیل محترم شیعه لبنان می‌باشد. خواسته بود از من دعوت کند، رد کرده بودم. متوجه شد و آمده بود که رفع شبهه کند. خانواده او خلیل الخلیل است.

بعد از ظهر شرفیاب شدم... کارهای زیادی به عرض رساندم. منجمله جواب رادیو مسکو را که گفته بود رویه دولت ایران در قبال نفت بر خلاف رویه دوستی با اعراب است. باز شاهنشاه اصلاحاتی فرمودند... هم چنین در خصوص اعلامیه حزب توده در بغداد، فرمودند تمام آن را در روزنامه‌ها درج کنند و بعد درباره آن تفسیر بنویسند.^{۱۲۱}

۱۲۱- حزب توده در اعلامیه خود «...دستگاه مرتجع حکومت ایران...» را متهم کرده بود که «...به انواع تحریکات و عملیات تجاوزکارانه بر ضد جنبش آزادی خواهی اعراب دست زده و با امپریالیسم صیہونیسم توطئه کرده است.»

نامه ای از سفیر انگلیس رسیده بود. فرمودند چه جواب بدهم.^{۱۲۲} ... آخرین بررسیهای [مربوط به] سفر شاهانه را عرض کردم. عرض کردم، اجازه فرمایید قیمت تابلویی که از انگلیس به هفتاد هزار لیره خریدیم، از دولت بگیریم. فرمودند در سعد آباد می‌گذارید، ملک شخصی من است، چه طور پولش را دولت بدهد؟ عرض کردم، متعلق به دولت باشد. تابلوهای دیگری هم متعلق به دولت در سعدآباد گذاشته ایم. فرمودند، پس جزء [فهرست] inventaire بیوتات بیاید، مثل اثاثیه کاخ گلستان. عرض کردم، اطاعت می‌شود. واقعاً شاه دقت عجیبی در این امور می‌فرمایند.

...

در این ضمن شیروانی کاخ جهان نما صدای عجیبی کرد. خوشبختانه نه شاهنشاه و نه من وحشت زیادی نکردیم، ولی باعث تعجب شد. بعد صدای پای کبوترها را شنیدیم و قرقر آنها را! فرمودند مگر سوراخهای شیروانی را نگرفته اید؟ عرض کردم، لابد سوراخ دیگری پیدا کرده اند! شاهنشاه که قدری عصبانی شده بودند، از این حرف من خنده شان گرفت.

...

دوشنبه ۵۲/۹/۲۶

صبح شرفیاب شدم. عرض کردم، دو سه دقیقه قبل از شرفیابی، رئیس دانشگاه تهران تلفن کرد که یک عده دوستان نفری از پلی تکنیک راه افتاده، به طرف دانشگاه آریامهر می‌روند و شعارهای بد می‌دهند و کسی هم معترض نیست. خواستم به رئیس شهربانی تلفن کنم، احضار فرمودید. شاهنشاه خودشان تلفن فرمودند. رئیس شهربانی خبر نداشت! متغیر شدند. بعد از چند دقیقه تلفن کرد که خبر مهمی نبود، متفرقشان کردیم! البته

۱۲۲- رونوشت نامه های مورد اشاره در صفحه های پس از پایان این یادداشت آمده است.



British Embassy
Tehran

15 December, 1978.

His Excellency
Mr Amir Asadollah Alam,
Minister of Court.

Your Excellency

I have just read the feature article in KAYHAN INTERNATIONAL of 15 December, entitled "Factors of Destiny". I think you may share my view that this is one of the most unfortunate pieces of journalism touching on relations between our two countries to appear in an Iranian newspaper. The insinuations about British instigation of recent plots against His Imperial Majesty are disgraceful. I am particularly disappointed that, at a time when His Imperial Majesty's and Her Majesty's Government have come to value most highly their close relations, there should be those who see fit to make vicious allegations, which can only jeopardise what we are all working for. I recall that on 22 October the same newspaper declared, in disowning a slanderous letter against Britain, that its policy was to regard the British as Iran's allies and friends. I find it hard to understand what has induced those responsible not to adopt a policy contrary to that declaration.

I have not reported to London on these series of articles in the Persian and English language editions, with their strong bias against Britain, as I am hoping that there will be some early explanation and redress.

I avail myself of this opportunity to renew to Your Excellency the assurances of my highest consideration.

Peter Nicholson

(Peter Nicholson)
H. M. Ambassador

we regret

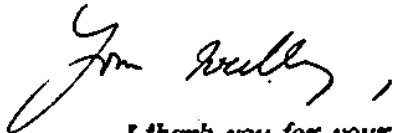
W. J. B. 2.10.78

it seems that the grammar is off in the

۵۲/۹/۷۳

LE MINISTRE DE LA COUR

17th December, 1973.



I thank you for your letter of 15th December, 1973.

Obviously we regret very much the article in *Kayhan International* of 15th December to which you have referred. But, I am bound to say that *Kayhan's* links with the Government of Iran are certainly less than those between the *B.B.C.* and the British Government.


Your Excellency no doubt recalls that in the course of a friendly talk we had together a few days ago, I mentioned to you that Mr. Blerman's report on Pakistan's affairs and his obvious belief that the money of His Imperial Majesty The Shahanshah of Iran is spent there to crush the Pakistani rebels can be much more of a concern than an article that appears in a newspaper.

Both these matters are a source of regret but you will agree that what the *B.B.C.*, which may almost be considered as a government organization, reports can make a greater impact in general.

I avail myself of this opportunity to renew to Your Excellency the assurances of my highest consideration.

Assadollah Alam
Minister of the Imperial Court.

His Excellency
The Honourable Sir Peter Ramsbotham, K. C. M. G.,
Her Britannic Majesty's Ambassador,
Tehran.



مطلب مهمّی نبود، ولی من گاهی از این بی خبری با این همه وسایل و ارتباطات در حیرتم و در تزلزل. شاهنشاه هم که به مسافرت تشریف می‌پرند، آن هم نزدیک به دو ماه. حرف ما را هم که قبول نمی‌فرمایند که تشریف نبرند. نمی‌دانم چه کنم؟

والاحضرت اشرف عرض کرده بودند که بوتو نخست وزیر پاکستان دعوت کرده که به آن جا بروم، ولی مطلب مهمّ او گرفتن نفت است. آیا شاهنشاه نفت به قیمت ارزان مرحمت خواهند فرمود، تا در این صورت دعوت را قبول کنم؟ فرمودند، ابدأ نخواهم داد. آقای بوتو هم حالا اسم خلیج فارس را خلیج تنها می‌گویند! بروند از دوستان عرب خودشان [نفت] بگیرند، به ما چه کار دارند؟ ([بوتو] به جای «خلیج فارس» فقط «خلیج» گفته بود. واقعاً شاهنشاه تعصب خاص نسبت به ایران دارند، خدا عمرش بدهد).

در این ضمن وزیر دارایی تلفن عرض کرد که تکلیف جریان جلسه اوپک روز شنبه چیست؟ فرمودند، من فکرهای مهمّی کرده ام و البته نسبت به اروپا [مساعدت] *faveur* خواهم کرد. نظر شاهنشاه بر تثبیت قیمت به نسبت قیمت تمام شده سوخت [های مشابه] است. چه سوخت از زغال سنگ و چه منابع دیگر، که البته قابل احتساب آن، همان زغال سنگ است و بعد هم قیمت که تعیین شد اروپا نسبه خواهد خرید. این کلیات افکار شاهنشاه است تا ببینیم چه خواهد شد.

...

امشب قرار بود نخست وزیر مغرب به ایران بیاید. هواپیمای پان آمریکن را در فرودگاه رم، گریلاهای عرب آتش زدند، همراهانش را کشتند، خودش نیامد. واقعاً این اعراب با این اعمال و سختگیریهایی که در خصوص نفت می‌کنند، در دنیا نفرت عجیبی بر علیه خود برانگیخته اند.

امروز بعد از ظهر ... ملاقاتهای زیادی داشتم. منجمه مصاحبه با یک فرانسوی که می‌خواهد بیوگرافی شاهنشاه را بنویسد. دوساعت و نیم حرف زدم! از یک

طرف باید جواب سؤالات فرانسوی را بدهم و از طرفی سعی کنم مهملی نگویم که بعدها ارباب عزیز ایراد بگیرند. کار بسیار بسیار مشکلی است. آخرین ملاقاتم ساعت ۸ بعد از ظهر با سفیر رومانی بود که از طرف چائوشسکو، رئیس جمهور رومانی، پیامی برای اعلیحضرت همایونی آورد بود که نفت می‌خواهد. ما تا حالا سالیانه دو میلیون تن نفت به چائوشسکو می‌دادیم، برای این که در قبال روسها قد علم کرده است او را تقویت کنیم. حالا که قیمت بالا رفته، این کار خیلی بر ضرر ماست. بالاخره متقاعد شد که انتظار قیمت کم نمی‌تواند داشته باشد، چون یوگسلاوی به همان قیمت ۱۷ دلار بشکه قبول کرده است! ولی ترس او این است که سال آینده دو میلیون تن ندهیم. گفتم چون شاهنشاه به چائوشسکو احترام دارند، فکر می‌کنم فکری به حال شما خواهند کرد. خوشحال از پیش من رفت.

بعد مهمان وزیر خارجه بودم. آن جا چند نفر سفرای خارجی بودند. مطلب مهمی پیش نیامد چون تمام صحبت بر سر رבוته شدن هواپیما بود و کشته شدن بدبختها مسافرین و گروگانها که هر بیست دقیقه یک گروگان را می‌کشتند و از هواپیما به بیرون می‌اندازند.

مجموعاً حساب کرده ام امروز بیش از ۱۶ ساعت کار کرده ام. اگر به این کار با این کمیت، کیفیت آن را هم علاوه کنم، واقعاً جانکاه می‌شود. مثلاً وقتی من شرفیاب حضور شاهنشاه هستم، که معمولاً بین ۳/۴ ساعت تا دو ساعت به طول می‌انجامد، چه اندازه باید مواظب نکات مختلف باشم. چه بگویم که تعبیر نامناسب نشود و چه بگویم که قبول افتد! اگر شاهنشاه از صحبت‌های جاری یکنواخت [خسته می‌شدند] آن وقت صحبت خوش به میان بگذارم و بعد از آن باز آن کارهایی که واقعاً باید انجام پذیرد، به عرض برسانم و تازه آن را چه جور به عرض برسانم. من باب مثال خانم مرحوم سپهبد رزم آرا نخست وزیر اسبق تقاضا کرده بود که اتوموبیلی برای خودش از طریق دربار بدون تشریفات گمرکی وارد کند. پریروز به عرض رساندم، رد فرمودند. دو

روز صبر کردم و امروز به این صورت به عرض رساندم که اتوموبیل خانم مرحوم رزم آرا را پریروز اجازه مرحمت نفرمودید. صحیح هم بود، معنی ندارد که ایشان اتوموبیل برای خودش بیاورد و از معافیت گمرکی دربار استفاده کند. حال اگر اراده مبارک تعلق بگیرد، اتوموبیل برای درباریاید، بعد شاهنشاه به او ببخشد. یک بخشش شاهانه خواهد بود. گو این که اصل پول اتوموبیل را خود او می‌دهد. فرمودند این عیبی ندارد! به هر صورت کار انجام گرفت ولی طریق و نحوه عرض آن تفاوت کرد. اولاً اصل امر شاهنشاه را منطبق بر منطق و دلیل و عقل صحیح دانستم، و بعد حس بخشندگی شاهنشاه را تحریک کردم و کار درست شد! منظورم این است که برای هر مطلبی که عرض می‌کنم، باید مقداری زیاد آمادگی داشته باشم و قبلاً طرز به عرض رساندن آنرا فکر کرده باشم و این کار واقعاً خسته کننده است و شب و روز باید در فکر بود، وگرنه با اشکال زیاد برابر می‌شود. منتها در این جا دو نکته اساسی وجود دارد که کار را تا اندازه [ای] آسان می‌کند: یکی این است که شاه واقعاً ملکوتی صفات و یک انسان واقعی است. این اندازه ها [غرور] vanity و خودخواهی لازمه هر انسانی است. به خصوص که یک حاکم قادر مطلق العنان باشد. دیگر این که من با خدای خود عهد کرده ام که مطالبی که به عرض می‌رسانم، خالی از غرض شخصی و صرفاً در راه منافع شاهنشاه عزیزم و کشورم باشد. بر فرض شاهنشاه نپسندیدند، من پیش خودم خجل نیستم. ولی به هر حال سعی می‌کنم که همین مطالب را هم در قالب شاه پسند (!) به عرض برسانم.

سه شنبه ۵۲/۹/۲۷

صبح ... شرفیاب شدم ... عرض کردم راجع به [امنیت] مسافرت شاهنشاه به کنیا، امروز انگلیسها اطمینان دادند، ولی من راجع به سویس ناراحت هستم. فرمودند، بیخود! قدری راجع به پیش آمد دیشب و به علاوه وضع مراکش

صحبت فرمودند که به هر صورت وضع مراکش خراب است و به پادشاه امیدی نیست. از یک طرف خون خود را نثار راه اهداف اعراب می‌کند و از طرفی با یک کشتی که سیصد هزار دلار اجاره کرده و هفت دختر کره ای خوشگل، بین طنجه و الجزایر برای سه روز مسافرت می‌کند. این یعنی چه؟

...

یک مسئله مملکتی را عرض کردم که سال دیگر بذر چغندر در کشور نداریم. فرمودند چرا؟ عرض کردم، نمی‌دانم. همین قدر می‌دانم که بلژیکیها برای کارخانجات امام رضا تمام بذر خود را از بلژیک آوردند و به من گفتند که چون در ایران بذر نخواهد بود، ما این کار را کردیم و تازه ایران اگر بخواهد بذر از خارج وارد کند، موفق نخواهد شد. چون هر کشوری به اندازه مایحتاج سال خودش بذر تولید می‌کند، چون بذر دو ساله از بین می‌رود و قابل استفاده نیست. شاهنشاه خیلی عصبانی شدند. فرمودند، فوری وسیله بازرسی شاهنشاهی تحقیقات عمیق در این باره بکنید و گزارش بدهید.

... بعد از ظهر تمام ملاقات و کار کردم. منجمه سرلشگر ضرغامی رئیس ستاد اعلیحضرت فقید را که مرد بسیار منزه و پاکی است و حالا از فقر و تنگدستی شکایت داشت، پذیرفتم و قرار شد وضع ایشان را به عرض برسانم. گو این که خیلی علو طبع دارد.

...

چهارشنبه ۵۲/۹/۲۸

صبح قرار بود شاهنشاه و شهبانو ساعت ۱۰^۱/_۴ صبح به پرورشگاه کودکان معلول تشریف ببرند. من فکر می‌کردم لااقل تا ساعت ۱۰ آزادی دارم. ساعت ۸ پیشخدمت مخصوص تلفن کرد ساعت ۹^۱/_۴ شرفیاب شوم و عرایضم را قبلاً به عرض برسانم. به این جهت سر صبحانه شاهنشاه رفتم، البته صبحانه تمام شده بود، مشغول مطالعه جرائد داخلی و خارجی بودند. ... مذاکره دیروز

با سفیر انگلیس را عرض کردم که به هر حال از وصول نامه فحش آمیز من گله می‌کرد و من به او گفتم که وقتی شما [بی‌بی‌سی] را که تقریباً یک مؤسسه دولتی است، نتوانید کنترل کنید، چه طور ما می‌توانیم روزنامه کیهان را کنترل کنیم؟ شاهنشاه خندیدند. فرمودند، به هر حال خوب نامه ای بود. عرض کردم، سفیر فرانسه را عصری خواسته ام که در خصوص مسافرت اعلیحضرت همایونی به سنگال صحبت کنم که از پلیس مخفی فرانسه به ما کمک کنند. فرمودند، عیبی ندارد. عرض کردم، سفیر سودان را هم که در قطر بود، خواستم که فردا به او بگویم که شاهنشاه تشریف نخواهند برد. فرمودند همان چند روز پیش دستور دادم، خیلی با نزاکت و tact بگو. ... نیم ساعتی صحبت کردیم ... در این ضمن علیاحضرت تشریف آوردند ... عرض کردم، سویسیها قبول کردند که مثل سال گذشته به ما پلیس بدهند و این که گفته بودند به علت بازیه‌های المپیک ما پلیس نخواهیم داشت که در اختیار شما بگذاریم، منتفی شد. فرمودند، چه کار کردید که قبول کردند؟ عرض کردم اولاً توپ زدم. مخصوصاً با قضیه دیروز فرودگاه رم، خوب گرفت. ثانیاً گفتم مخارج پلیسها را از هر کانتون که بیاورید ما قبول می‌کنیم پردازیم. شاهنشاه خندیدند ولی شهبانو هیچ نفرمودند. بیچاره این دختر جوان حق دارد از من بدش بیاید. هیچ گله [ای] از ایشان ندارم.

...

بعد ... مرخص شدم ... به دفتر آمدم، به کارهای جاری رسیدم. منجمله رئیس بازرسی شاهنشاهی، سپهبد فردوست، را دیدم که راجع به مسئله کمبود چغندر برود رسیدگی کند. دختر خانم فرانسوی که بیوگرافی شاهنشاه را می‌نویسد، پذیرفتم. یک ساعت با او صحبت کردم. خوشبختانه خوشگل است.

...

پنجشنبه ۵۲/۹/۲۹

صبح شرفیاب شدم ... دیدم شاهنشاه پرونده قطوری را به دقت می‌خوانند و علامت می‌گذارند. معلوم شد صورت پرونده بچه های بنیاد پهلوی است که در دانشگاههای داخل و خارج درس می‌خوانند که البته فعلاً عده آنها خیلی زیاد شده و سالیانه بیش از دویست هزار لیره بورس می‌دهیم. عرض کردم شاهنشاه وقتتان را دیگر به این کارها نباید بدهید. فرمودند، علاقه دارم! عرض کردم، شما الآن لیدر دنیایی هستید. مدتها صدای فقرا را به گوش اغنیا رساندید که این وضع دنیا نمی‌شود که اغنیا هر چه خواستند قیمت [کالاها] ساخته شده خودشان را به فقرا تحمیل کنند، حالا هم که کشورهای عقب افتاده می‌خواهند تعدی بکنند، شاهنشاه با کمال شجاعت جلوی این کار را می‌گیرید، چنان که همین حالا تلویزیون NBC آمریکا ملاحظه فرمایید چه نوشته و چه قدر استدعا کرده که فقط یک مصاحبه به او بدهید. فلان هم که از لندن برگشته، می‌گفت نظرات بلند شاهنشاه غوغایی در اروپا بر پا کرده [با آن که] هنوز ... اعلام رسمی نشده است. آن وقت به جزئیات رسیدن، واقعاً شما را تحلیل می‌برد. فرمودند، فرض کن این [کار تفریحی] hobby من است.

عرض کردم، دیشب سفیر پاکستان پیش من آمد و عرض می‌کرد ما که به وسیله دو نفر از وزرا در دو دفعه به عرض مبارک شاهنشاه رسانده بودیم که کنفرانس اسلامی را بوتو می‌خواهد در ژانویه تشکیل دهد، و خودش هم که با تلفن موضوع را به عرض شاهنشاه رسانده است. حالا می‌فرمایید در ژانویه نباشد و آخر فوریه باشد، به کلی آبروی ما از دست می‌رود. فرمودند (با عصبانیت)، آخر ملک فیصل نباید برای من تاریخ تعیین کند! عرض کردم، آن چه به خاطر دارم، بوتو این مطالب را به عرض مبارک رسانده است. فرمودند، آخر من هم گفتم که کنفرانس تا وقتی کنفرانس ژنو معلوم نشود، نتیجه ندارد. عرض کردم، آخر این بدبخت هم می‌خواهد سری توی سرها

بگذارد، به علاوه احتیاجات دارد، می‌خواهد نفت ارزان بگیرد و از این قبیل کارها. فرمودند، بسیار خوب! مثل اندونزی و ترکیه و لبنان، ما هم نخست وزیر را بفرستیم. عرض کردم، دیگر آبرویی برای او نخواهد ماند. به علاوه این همه شاهنشاه اظهار مرحمت به بوتو و پاکستان فرموده اند، یک مرتبه اگر او را رها کنید پدرش در می‌آید، برای ما هم خوب نیست. فرمودند، آخر از کار بی معنی خوشم نمی‌آید. بعد هم یک کار بی‌معنی که یک گرهی بر گرهها بیفزاید. آخر وقتی سران اسلامی جمع شدند، یک غلطی که باید بکنند و حرفی باید بزنند. از کنفرانس الجزیره که نباید کمتر باشد. عرض کردم، گویا طی کرده باشد که فقط در مورد عقب نشینی از زمینهای اعراب و بیت المقدس قطعنامه صادر شود. فرمودند، این که از الجزیره کمتر می‌شود. آن جا در مورد فلسطینیها و تشکیل کنفرانس صلح و هزار مطلب دیگر گفت و گو کردند. به هر صورت زورم نرسید شاهنشاه را متقاعد کنم. عرض کردم، از همه اینها گذشته اگر از اروپا تشریف بیاورید و چند روزی تهران بمانید و به پاکستان تشریف ببرید و باز به تهران برگردید، هم در این چند روزه نفسی به راحتی کشیده اید و هم این که در بین یک غیبت طولانی سری به کشور می‌زنید، این فایده را خواهیم برد. در این جا قدری تأمل فرمودند. فرمودند، به هر حال به شدت سفیر را رد نکن، فقط بگو به نظر ما کار بی‌نتیجه ایست، تا ببینیم چه خواهند کرد.

[عرض کردم] در مورد دانشگاهها و این که شاهنشاه فرموده بودید شاگردان در امور کشوری بی تفاوت هستند و اطلاعاتی از پیشرفتهای آنها ندارند، ما (قسمت امور اجتماعی دربار) آنکته کرده و ۱۳۰۰۰ پرسشنامه پخش کرده ایم. بدون اجبار نزدیک هفت هزار جواب داده اند که تقریباً ۸۰٪ آنها پیشرفتهای کشور را در نظر داشته و حتی پیشرفت چشمگیر آن را اظهار داشته اند. پس این گزارشات که به عرض رسیده [است] صحیح نبود. خیلی

به دقت گزارش باهری را خواندند. فرمودند، فوری برای نخست وزیر بفرست.

عرض کردم، سفیر فرانسه را دیشب خواستم و ترتیب [امنیت] سفر شاهانه را به سنگال دادم. خوشبختانه می‌گفت چون رئیس جمهور سنگور با پمپیدو رئیس جمهور فرانسه هم کلاس بودند، روابط خوبی بین دو کشور هست و حتی ما می‌توانیم چند نفر افسر [امنیتی] با افسران شما به محل بفرستیم. فرمودند، سفیر سودان را دیدی؟ عرض کردم، ظهر خواهم دید. فرمودند، به هر حال باید منت سر او بگذاری که چون شما دست فلسطینیها را باز گذاشته اید، ممکن است حالا بخواهید به آنها سخت بگیرید، خلاف سیاست ملی شما باشد و ما نمی‌خواهیم به علت سفر ما به این سیاست شما لطمه بخورد. به هر حال خیلی با تاکت با او صحبت کن.

عرض کردم، موزه پهلوی (کاخ مرمر) برای افتتاح در سوم اسفند که مصادف با کودتای اعلیحضرت رضا شاه است آماده می‌باشد. شهردار شرحی به عرض رسانده است، ولی باید به عرض برسانم خیلی بد و بی‌سلیقه درست شده و هیچ مناسب شأن رضا شاه و خودتان نیست. همه عکسها و وسائل را در منزل رضا شاه انباشته اند. در صورتی که باید اینها در انبارهای زیر زمینی باشد و منزل رضا شاه به همان صورت محفوظ بماند.

آن وقت در یک محوطه بزرگ کارهای بزرگ شما و پدر شما به معرض نمایش همیشگی گذاشته شود. فکری فرمودند و فرمودند، هنگام افتتاح آن جا این امر را خواهم داد.

... هنگام مرخصی فرمودند، این اتوموبیل قشنگ [رنج روور] Range Rover جلوی کاخ من امروز مال کی بود؟ عرض کردم مال والا حضرت شهنواز است که می‌خواهند با علیاحضرت اسکی تشریف ببرند. فرمودند عجب! این آقای هیپی (یعنی دامادشان جهانبانی) که پای خودشان را از پله اتوموبیلهای درجه

۱ دنیا پایین نمی‌گذارند، جیپ شان [رنج روور] Range Rover است و اتوموبیل سواری ایشان رولزرویس و لامبورگینی! (با عصبانیت).
سفیر سودان را پذیرفتم. اوامر شاهنشاه را با دقت به او گفتم. گفت فکر نمی‌کنم اشکالی در بین باشد و بعد هم ما آن وقت بر اثر فشار همه اعراب فلسطینیها را رها ساختیم (در سفارت عربستان سعودی مهمانی بود. فلیسطینیها ریختند و سفیر آمریکا را با چهار نفر دیپلمات دیگر کشتند. بعد از چند روز هم سودانیها آنها را آزاد کردند). بعد هم حالا در مورد آمد و رفت آنها خیلی دقت می‌کنم. به علاوه ارتش ما که با جیبوتی جنگ می‌کرد، دیگر حالا آزاد است و برای ایجاد نظم قوای زیادی داریم. خیلی هم ناراحت شد. من گفتم به هر حال تشریف بردن شاهنشاه عقب می‌افتد، موقوف نمی‌شود، ولی انتظار داریم که رئیس جمهور شما پیش ما بیایند.

...

امشب سالگرد عروسی فرخنده اعلیحضرتین بود. در کاخ والاحضرت اشرف مهمانی مختصری برگزار شد. مطلب مهمی نبود. شاهنشاه به من امر فرمودند، «وزرای اوپک که به تهران می‌آیند، صبح شنبه ساعت ۱۱ پیش من بیایند و قبل از آن هم خود جلسه تشکیل ندهند. ناهار هم پیش من بخورند. ترتیب کار را بده». عرض کردم لابد اقبال و فلاح هم، علاوه بر آموزگار، وزیر دارایی، باید باشند.^{۱۲۳} فرمودند، البته! گو این که اقبال کاری به این کارها ندارد!

۱۲۳- فلاح در مذاکرات اوپک معمولاً شرکت نداشت. نماینده شرکت نفت در نشستهای اوپک دکتر مینا بود. ولی مذاکرات محرمانه را جمشید آموزگار به تنهایی از طرف ایران انجام می‌داد.

شنبه ۵۲/۱۰/۱

صبح ... به اختصار شرفیاب شدم. ... عرض کردم به والا حضرت اشرف پریروز امر فرمودید که قطعاً به پاکستان تشریف ببرند، چون شاهنشاه تشریف نخواهند برد. حالا ایشان می‌فرمایند من دست خالی که نمی‌توانم بروم. بوتو قطعاً از من نفت خواهد خواست، تقاضاهای دیگر هم که خواهد داشت. تکلیف من چیست؟ با خنده رضایت آمیز فرمودند، حالا که محض خاطر ما کنفرانس اسلامی را به ۲۲ فوریه موکول کرد، دیگر رفتن خواهرم الزامی نیست. من عرض کردم، معلوم بود غیر از این نمی‌تواند بکند، چون برای او آبرویی باقی نمی‌ماند. فرمودند، بلی دیشب به من تلفن کرد. احساس کردم که واقعاً شاهنشاه ته قلبشان راضی شده [است]. حالا مطالب دیگر او هم فکر می‌کنم کم کم انجام شود.

...

بعد از عرض چند کار نسبتاً فوری دیگر اداری مرخص شدم. بعد کنفرانس اوپک در حضور شاهنشاه تشکیل شد و دو ساعت و نیم طول کشید. من سر ناهار رفتم، ولی در مذاکرات نبودم. به من هم شاهنشاه افتخار بزرگی مرحمت کردند، یعنی در نقشه میز مرا جلوی خودشان گذاشتند و [ترتیب تقدّم] presence از طرفین شاهنشاه و من شروع می‌شد. سر میز مذاکرات مهمی صورت نگرفت. مقداری که صحبت‌های متفرقه و زراعتی و این حرف‌ها شد، از جهت این که قدری آتمسفر ناهار با کنفرانس فرق داشته باشد. ولی مطلب مهم دیگری که صحبت شد، آخر کار این بود که شاهنشاه فرمودند از این سه راه که مذاکره کردیم، راه اول راه حلّ من است. راه‌های دوم و سوم، راه‌های حلّی است که شما گفته اید. فراموش نکنید که راه حلّ‌های شما را اگر من قبول بکنم، شما باید مسؤولیت آن را بر عهده بگیرید، ولی راه حلّ من البته مسؤولیت آن را خودم بر عهده می‌گیرم، چون من، هم می‌توانم در مقابل دنیا پای آن بایستم و هم ملت من از من حرف شنوایی دارد.

به قدری من از این فرمایش شاه لذت بردم که حدی بر آن متصور نیست. یک شاهنشاه قادر و دانا! خدا عمرش بدهد که مایه افتخار است. من جریان صحبتها را هنوز وارد نیستم. چون قرار بود عصری فلّاح بیاید، نیامد، لابد امشب شاهنشاه به من خواهند فرمود. ...

عصری سفیر پاکستان به دیدنم آمده بود که باز هفتصد هزار تن نفت ارزان می‌خواهند و همچنین توضیح این که در نطقهای خودش بوتو به جای خلیج فارس، خلیج نگفته و این گزارش که به عرض شاهنشاه رسیده است، صحیح نبوده.

...

سر شام رفتم ... شاهنشاه را خیلی خوشنود ندیدم ... فرمودند، برای فردا صبح ساعت ۱۰½ خبرنگاران داخلی و خارجی را خبر کن که من می‌خواهم یک مصاحبه دنیایی بکنم. عرض کردم پس کار تمام شد؟ فرمودند، خیر! من می‌خواهم بگویم عقیده ام چیست و چه گفته ام. چون واقعاً سر حال نبودند، من پا پی نشدم که چه گذشت. ولی مسلماً جریان بر طبق انتظار نیست. ... صبح زود دکتر فلّاح پیش من آمد. هنوز در حمام مشغول ورزش بودم. با عجله حمام گرفتم و لباس پوشیدم. دکتر فلّاح گفت دیروز بعد از ظهر نطقی کرده است که عین فرمایشات شاهنشاه در آن منعکس است.^{۱۲۴} اگر اجازه مرحمت فرمایند، به نمایندگان اوپک داده شود و نطق را برایم خواند. من هم کاملاً روشن شدم که مذاکرات صبح دیروز چه بود و قیمت (آن چه عاید ما می‌شود) هفت دلار و [قیمت اعلام شده] نزدیک ۱۲ دلار می‌شود. بعد با عجله رفتم به کاخ کاغذ فلّاح را ... فرستادم سر صبحانه شاهنشاه. خودم آماده برای شرفیابی سفیر جدید سوئد شدم. وقتی شاهنشاه ساعت ۱۰ تشریف آوردند، نامه فلّاح دستشان بود، به من دادند. فرمودند، چرا

۱۲۴- نامه فلّاح به علم پس از این یادداشت آمده است.

صحبت‌های خود مرا به آنها نمی‌دهد که این را می‌دهد؟ بگوئید صحبت‌های خود مرا بدهد. من می‌دانستم که چنین خواهد شد، چون هیچ کس حق این طور فضول‌ها را ندارد و انصافاً هیچ کس هم از شاه نه بهتر می‌فهمد و نه می‌گوید. این را هم باید بگویم.

باری سفیر سوئد نطق بسیار خوبی کرد و اعتبار نامه تقدیم داشت. در ایران سابقه داشته و گویا مرد بسیار خوب و انسانی است. چند سال قبل یک نفر را زیر ماشین گرفته، از آن تاریخ تا کنون مرتب برای بچه‌های او بدون هیچ اجباری پول می‌فرستد.

بعد شاهنشاه برای مصاحبه مطبوعاتی و تلویزیونی تشریف آوردند. قبل از مصاحبه، سفیر انگلیس به من نامه نوشته بود که شنیده‌ام [قیمت اعلام شده] خیلی بالا می‌رود و چنین قراری نبود.^{۱۲۵} فرصت نشد عرض کنم. فقط تذکری به عرض رساندم که شاهنشاه خیلی توجه فرمودند. مصاحبه تلویزیونی تمام شد. واقعاً عالی بود ...

من چند دقیقه شرفیاب شدم. نامه سفیر انگلیس را دادم، ملاحظه فرمودند. خیلی عصبانی شدند. فرمودند، به این احمق بگو، من با تو صحبت کردم، بعد هم فلان رفته لندن تمام جزئیات را به نخست وزیر شما و وزرا گفته [است]. آنها چه قدر تشکر کرده اند که یک راه عادلانه شاهنشاه جلوی دنیا گذاشته اند. به علاوه در شرفیابی چند روز پیش، من به تو گفته بودم هشت دلار، حالا گفته ایم هفت دلار عاید ما شود تا قیمت سوخت‌های دیگر تعیین شود، ببینیم چه مأخذی به دست می‌آید. این مزخرفات چیست؟ همین الآن او را بخواه و سخت به او پرخاش کن. من هم مرخص شده، به جای آن که بروم به منزل جمشید اعلم که شاهنشاه ناهار تشریف می‌پرند، بدبخت سفیر را خواستم و به او پرخاش کردم. خیلی دستپاچه شد که مبادا ما سهم انگلیس

۱۲۵- رونوشت نامه سفیر انگلستان به علم پس از این یادداشت آمده است.

را کم کنیم، یا بازی سر آنها در بیاوریم. خیلی خیلی معذرت خواهی کرد که من نفهمیدم! من هیچ وقت این شخص را این قدر بیچاره و دستپاچه ندیده بودم. باری ساعت ۳ برای ناهار به منزل جمشید اعلم رسیدم و شاهنشاه فوری مرا خواستند که جریان را عرض کنم. عرض کردم، خیلی دستپاچه و بیچاره شد ...

... صبح که با عجله صبحانه خوردم، در حمام سه عدد دندانهای مصنوعی خودم را جا گذاشتم. به این جهت به علّت نجویدن درست غذا تمام روز دل درد داشتم. به خاطر آمد که در یک بهاری در مزرعه بیدخت بیرجند که با جدّه ام رفته بودم، به همین نوع دل درد به علّت خوردن چغاله بادام دچار شدم. دایه پیر به نام کربلایی رقیّه مرا که بچه بودم خوابانده بود و انگشت را در ناف من داخل کرده بود و اطراف من می‌چرخید به عمر لعنت می‌کرد که شکم من معالجه شود. و خوب خاطر من هست که می‌گفت لعنت بر عمر، ثمّ عمر ثمّ ابابکر و عمر! و من در بچگی خیال می‌کردم سم عمر می‌گوید، یعنی عمر سم داشت! به هر حال سم داشت یا نداشت من به یک صورتی معالجه شدم و حالا احساس می‌کنم که واقعاً آن روزها ما در بهشت برین به سر می‌پرده ایم که زندگی را به این سادگی و راحتی برگزار می‌کرده ایم. باری، دل درد امروز همه خاطرات را در ذهنم روشن ساخت.

...

دوشنبه ۵۲/۱۰/۳

صبح شرفیاب شدم. امروز قدری خودم ناراحت بودم. به علّت این که امر دیروز را که فرمودند نامه سفیر انگلیس را نمی‌پذیرم، انجام نداده بودم. چون هرچه فکر کردم، چنین ارزشی نداشت. مرد بدبخت یک حرف غلطی زده، از لحاظ ما چه اهمیّت دارد که اصولاً به آن توجه بشود و اهمیّتی بدهیم؟ باری اولین چیزی که سؤال فرمودند، این بود که دیروز خوب یارو را



دربار شاهی

شماره _____

تاریخ _____

پیوست _____

عزیز آفرین

۱- اولم و قوت تان نسا به رسد امانت و عید بر کد بپا

ضمیمه متن دار ضبطند این نداشت

۲- همه خانه مان قوت در قتل در نش

۳- نیت است رخصت خواند مطرب در طبع درت به در عید

۴- درازند در دوزخ و عید بر کد (نه کوزد رخصت عید) به این

پس ص در دوزخ

۵- نه مان کوزد (عید تر رختی از این) که با این نه در کوزد

۶- در دوزخ این مطرب به در دوزخ در طبع درت می

عید و این رخصت به نه - به کم به این نه در دوزخ به این رخصت

در دوزخ
رخصت
۵۲/۱۰/۲



BRITISH EMBASSY,
TEHRAN.

23 December, 1973.

His Excellency
Mr Amir Asadollah Alam,
Minister of Court.

Your Excellency

I have been very disturbed to read in the newspapers this morning reports to the effect that a new and very much higher posted price may be set by OPEC for crude oil in the Persian Gulf.

I know that my Government, to whom I reported His Imperial Majesty's remarks to me three days ago about his desire for a moderate and sensible outcome of the current OPEC meeting, will also be very disturbed by these reports.

May I, therefore, at this late hour, ask you to convey to His Imperial Majesty my hope that he will be able to impress his own wise counsels on the representatives of the other OPEC states and, if it is unavoidable that there should be a further increase in posted prices, that it should be moderate; phased over a long period to enable the consumers to absorb yet another shock to their balance of payments, further disrupting their economies, so soon after that of the price rise of 16 October; and linked to all other aspects of the world economic situation, as envisaged by His Imperial Majesty.

I avail myself of this opportunity to refer to Your Excellency the assurances of my highest consideration.

Peter E. Ramboldt

(Peter Ramboldt)
First Secretary

محکم دقت نظر
در خصوص
این موضوع
و امیدوارم
که نتیجه
خوبی حاصل
گردد

مالیدی؟ عرض کردم، بلی. فرمودند، چه گفتی؟ عرض کردم، دیروز که به اختصار عرض کردم چه گفتم. فرمودند، نه، می‌خواهم به انگلیسی بگویی، درست بفهمم چه گفتی. به تفصیل عرض کردم. مثل این که خوشبختانه پسندیدند! بعد عرض کردم، دیروز سر میز بازی بریج ممکن نشد عرض کنم که پس دادن کاغذ به نظر من درست نیست. چه اهمیتی است که ما به این کار بدهیم؟ فکری فرمودند. فرمودند، درست می‌گویی، خوب شد ندادی، ولی جواب نده. عرض کردم چشم.

بعد مدتی مذاکره بر سر فرمایشات دیروز بود. عرض کردم، این خبر در دنیا مثل بمب صدا کرد. به علاوه فرمایشات شاهنشاه آن قدر منطقی و متین بود که جز تحسین دنیا چیزی را بر نمی‌انگیزد. حالا شاهنشاه بقیه خیالات خود را هنوز باز نکردید که حتی پول نفت ما ممکن است به صورت اعتبار طویل المدت بماند و ما در عوض اجناس دیگر بگیریم. فرمودند آن پدرسوخته حرام زاده، مخبر دیلی تلگراف مثل این که یا فکر ما را خوانده، یا انگلیسها چیزی به او گفته اند که این مطلب را سؤال کرد و ما از روی آن با زرنگی رد شدیم که دست خود را تمام باز نکنیم. ولی راجع به این که در قبال قیمت ثابت نفت، جنس با قیمت ثابت به ما بدهند که شمه [ای] گفتیم.

...

عرض کردم شوروی هم گفته است قیمت نفت خود را که به خارج بفروشد بالا خواهد برد و نفت خود را هم تحریم نخواهد کرد. عرض کردم ولی شاهنشاه بسیار عالی فرمودید که حیف است از این به بعد نفت بفروشیم. باید آن را به عنوان غذای آینده دنیا نگاه داریم و باید منابع انرژی دیگر پیدا

کنیم.^{۱۲۶} حتّی سر ناهار پریروز به نماینده سعودی زکی یمانی فرمودید، اگر نفت زیاد دارید به ما بفروشید. ما می‌گیریم و ذخیره می‌کنیم. قدری هم به او بر خورد، چون خیال کرد نظر مبارک این است که شما نمی‌دانید چه جور از آن استفاده کنید. فرمودند، چنین قصدی نداشتیم، ولی واقعاً این عقیده من است.

...

چهارشنبه ۵۲/۱۰/۵

مریض و بستری و تب دار، در منزل خوابیدم. کارها را با تلفن و عریضه به عرض شاهنشاه می‌رساندم. منجمله ترتیب حرکت وزیر کشاورزی به سودان را دادم. ایشان را به منزل خواستم و تعلیمات لازم را به او دادم که به چه صورت از تشریف بردن شاهنشاه عذرخواهی کند. کارهای مختلف دیگر را هم با تلفن عرض کردم. منجمله ترتیباتی که برای تحویل سوخت به [ناوگان] آمریکا در اقیانوس هند داده ام.

پنجشنبه ۵۲/۱۰/۶

امروز با آن که حالم بهتر است ولی روحیه ام خوب نیست. شاهنشاه تشریف بردند، من خیلی دل شکسته شدم. این مرد را قلباً دوست دارم و نبودنش مثل غیبت یک دوست بر من اثر بد می‌گذارد. باری با تلفن عرض خداحافظی و پابوسی کردم و عرض کردم که نمی‌توانم به فرودگاه بیایم. فرمودند البته لازم نیست بیایید. عرض کردم، آیت الله خوانساری عرض

۱۲۶- اشاره به پژوهشهایی که از همان هنگام آغاز شده بود تا به نحوی که مقرون به صرفه باشد. مولکولهای هیدروکاربور نفت خام را تبدیل به مولکولهای هیدروکاربور گوشت و فرآورده های خوراکی همانند کنند. در ایران این پژوهشها در آزمایشگاه بزرگ شرکت ملی نفت ایران در شهر ری دنبال می‌شد.

تهنیت می‌کند و می‌گوید گر چه من وارد به امور سیاسی و به خصوص مسئله نفت نیستم، ولی این شادی مردم را که می‌بینم، وظیفه دینی و وجدانی خود می‌دانم که تهنیت عرض کنم و به سلامتی و طول عمر و سلطنت شاهنشاه دعا کنم. شاهنشاه خوشوقت شدند.

...

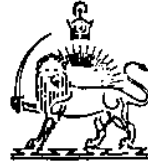
باری شاهنشاه امروز تشریف بردند و من از یک طرف غصه دارم و از طرفی نگرانم. غصه مربوط به خودم است، ولی نگرانی را باید این جا بنویسم. وضع سیاسی ما اکنون از لحاظ دنیایی در حد اعتلاء است. یعنی لیدرشیپی این منطقه دنیا مسلماً در دست شاهنشاه می‌باشد و کشورها و دوستان غربی هم به طور قطع در این لحظه از زمان در تقویت ما از هیچ فرو گذار نمی‌کنند و نخواهند کرد. ولی طرفین ما آتش است، یعنی عراق و افغانستان آتشی هستند که همه جور مایه دردسر که هیچ، مایه سوختن می‌تواند بشود. پاکستان هم که یک کشور فقیر است و مورد تهدید شوروی و هند و سربار ما. همین پریروز با حالت تب و بیچارگی من، سفیر پاکستان یک ساعت پیش من نشست و گریه و زاری می‌کرد که ما چه طور ممکن است نفت به ۱۲ دلار بخریم؟ گفتم از عربها چند خواهید گرفت؟ گفت نمی‌دانم، ما تا حالا ۳ دلار می‌خریدیم، حالا ۱۲ دلار؟ گفتم شکر خدا بکنید که به ۱۷ [دلار] ندادیم. ... گفت می‌دانم، ولی بدبخت و ورشکسته می‌شویم. پاکستان در سال ۳ میلیون تن احتیاج دارد که نزدیک یک میلیون تن آن را ما می‌دهیم.

باری از اینها گذشته پاکستان در معرض تجزیه و ترکتازی سیاست هند و شوروی است و اگر از دست برود خلیج فارس در معرض خطر قطعی است (از لحاظ ما و غرب). عین این نتیجه را و حتی خیلی بهتر و مهمتر و سریعتر، روسها می‌توانند با از بین بردن رژیم ما بگیرند. البته کار آسانی نیست، ولی یک کار ایدآلی است که تا اقیانوس هند برای آنها دیگر مانعی در بین نخواهد بود. تنها رکن استقلال ما فعلاً وجود شخص شاه است، و

گر نه اگر خدای نکرده نباشد، نفوذ آمریکا بر فرض بتواند رژیم را نگاه دارد، با دردسر عجیبی شبیه ویتنام [رو به رو] خواهد بود.

باچنین وضع حسّاس و خطیری، ماشاءالله شاه بی‌پاکانه خود را در معرض هزار خطر قرار می‌دهد. در فصل بازیهای المپیک چه موقع سویس رفتن است؟ آن هم سنت موریتز که بازیها در آن جاست. هرچه عرض می‌کنم، نتیجه نمی‌گیرم و با عصبانیت شاه رو به رو می‌شوم. بالأخره به من می‌فرمایند اگر این جا بمانم همین قیافه ها را هر روز باید ببینم. از این گذشته غیبت دو ماهه چه معنی دارد؟ به اطمینان کی؟ مگر دنیا از حادثه خالی است؟ از آن گذشته متأسفانه مردم هم راضی نیستند، یعنی طوری با آنها رفتار می‌شود که مثل مردم مغلوب در قبال یک قدرت غالب می باشند. با آن که نظر شاهنشاه واقعاً غیر از این است. شاهی که همه را می‌خواهد در همه جا شریک کند، کارگر در فواید کارخانه، حتی خرید سهم کارخانه و کارخانه چی باید تسهیلات این کار را برای او فراهم کند، زارع صاحب زمین شده و به علاوه باید سهام کارخانجات مربوط به کشاورزی را هم بخرد، خانه های انصاف باید بی‌غرضانه به کار مردم رسیدگی کنند و و و ... ولی طرز عمل دولت بر خلاف نظر شاه پیش می‌رود، بی بند و باری ادارات و بی اعتنائی دولت به مردم و ... می‌خواهم بگویم زمینه بسیار نامساعد است، در صورتی که هرگز بیش از این برای مردم کار نشده که هیچ، اصلاً چنین تصویری برای کسی نمی‌رفت که عایدات ما از نفت در سال ۱۶/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ دلار بشود و این همه پیشرفت صنعتی و اقتصادی. درست وضع حکومت نوری سعید است در عراق، که آن همه کار کرده بود و تصور می‌کرد همین کافی است. در صورتی که مردم میل دارند به حساب باشند و رفاه قضائی و اجتماعی داشته باشند. نمی‌دانم این چه سری است و این چه دستی است که پیش آرزوی بی‌دلان کشد دیوار. باری در عالم بیکاری و راجی کردم! ولی نگرانم و سخت نگرانم.

..... عنوان در
..... تاریخ
..... شماره
..... سمت دریافت



شرفرضی

وزارت امور خارجه

پیشگاه مبارک بندگان علیخیرت نمایون شاه آریامهرار و اخافدا

خبیب دکه رساندار سفریت منباه کردید در دی
لای تقیراف را خواسته ام شخصاً گفت فراموشی و غرض غلامی و
با بدی من بدو خبر خاکبای مبارک بهائی رب مندی
در روزی که در گذشته دسی سفری در کاه وقت فردی از من خواست
و من عتک به دیدن آمد و این پیام را از طرف حضرت رئیس جمهوری
در کاه به خاکبای بهائی میرساند ضمناً رضانه نماید که این پیام فوق
به خاکبای بهائی تقدیم شد و فعلاً کسی در جریان امر نیست و بعد از این پیام را
نفاهی خواند که من با دردت کردم :

"1. THE U.S. GOVERNMENT IS GREATLY CONCERNED
OVER THE DESTABILIZING IMPACT THAT THE PRICE
INCREASES AGREED TO AT TEHERAN FOR PERSIAN

(2)

GULF CRUDES WILL HAVE ON THE WORLD'S ECONOMY AND THE CATASTROPHIC PROBLEMS IT COULD POSE FOR THE INTERNATIONAL MONETARY SYSTEM STOP NOT ONLY WILL IT RESULT IN RAISING THE PRICES OF MANUFACTURED PRODUCTS BUT IT WILL HAVE SEVERE REPRESSIVE EFFECT ON THE ECONOMIES OF OIL CONSUMERS WHICH COULD CAUSE A WORLDWIDE RECESSION AND WHICH EVENTUALLY WOULD BENEFIT NO ONE INCLUDING OIL EXPORTERS STOP

2. WE BELIEVE THIS DRASTIC PRICE INCREASE IS PARTICULARLY UNREASONABLE COMING AS IT DOES WHEN OIL SUPPLIES ARE BEING ARTIFICIALLY RESTRAINED STOP IF THIS DECISION IS IMPLEMENTED IT IS OUR PRELIMINARY ASSESSMENT THAT THE WORLD'S OIL BILL IN 1974 WILL MORE THAN DOUBLE TO ABOUT 100 BILLION DOLLARS AND WOULD BE EQUAL TO ONE - FIFTH OF THE VALUE OF THE FREE WORLD'S IMPORTS STOP FOR THE U.S. ALONE IT WILL ADD AT LEAST 10 BILLION DOLLARS TO OUR OIL IMPORT BILL STOP THE ADDITIONAL IMPORT COSTS WILL BE AT LEAST 25 BILLION DOLLARS FOR WESTERN EUROPE AND 8 BILLION DOLLARS FOR JAPAN STOP FOR THE DEVELOPING COUNTRIES IT WILL BE AT LEAST 9 BILLION DOLLARS ADDITIONAL STOP THIS MAMMOTH RISE IN COSTS WILL PLACE AN INTOLERABLE BURDEN ON THE ECONOMIES OF MANY MAJOR OIL CONSUMERS AND WILL PROVE EVEN MORE HARMFUL FOR THOSE DEVELOPING COUNTRIES THAT DO

..... ملکوتی در
..... تیغ
..... شماره
..... سمت دریافت



شرفرضی

وزارت امور خارجه

پیشگاه مبارک بندگان اعظمیت نمایان شاه آریامهرارواحافدا

(3)

NOT HAVE ADEQUATE RESOURCES STOP

3. THE U.S. ENDORSES THE IDEA OF GREATER
CONSULTATION AND MUTUAL UNDERSTANDING
BETWEEN OIL PRODUCERS AND CONSUMERS WHICH
WAS MOST RECENTLY REAFFIRMED IN SECRETARY
KISSINGER'S INITIATIVE TO ESTABLISH AN
ENERGY ACTION GROUP STOP WE STRONGLY URGE
THAT :

- a. THE RECENT DECISIONS MADE IN TEHRAN
BE RECONSIDERED STOP
- b. STEPS BE INITIATED TO HOLD THE KIND
OF CONSULTATIONS THAT WE BELIEVE MOST
CONSUMER AND PRODUCER COUNTRIES ENDORSE STOP
- c. THE OIL PRODUCER COUNTRIES SERIOUSLY
EXAMINE THE DELETERIOUS EFFECT OF THESE
INCREASES ON THE BALANCE OF PAYMENTS '
POSITIONS OF PRACTICALLY ALL NATIONS IN

Tehran, December 29, 1973

To confirm our telephone conversation, I am informed that the USS Oriskany will depart the Indian Ocean on about January 15. It will be replaced in the Indian Ocean Task Group by the USS Bainbridge, a nuclear-powered guided missile frigate, which transited the Straits of Malacca on December 26 and will rendezvous with the Oriskany about January 3.

As I mentioned to you, we presume that fuel requirements for the Bainbridge will be lower than they were for the Hancock and Oriskany. As soon as we have clarified this, the Embassy will be in touch with the National Iranian Oil Company.

Sincerely,

Richard Helms

Richard Helms
Ambassador

His Excellency
Assadollah Alam,
Minister of the Imperial Court,
Tehran.

شنبه ۵۲/۱۰/۸

در منزل کار کردم. تمام صبح و بعد از ظهر به پذیرایی گذشت. منجمله پسر آیت الله خوانساری از جانب پدر به احوالپرسی آمدند. خوشبختانه از صبح ساعت شش تا حالا در سراسر غرب و مرکز ایران برف می‌بارد. ...

... باز هم بی‌کار هستم. با آن که چشم می‌سوزد، ناچارم دنباله تجزیه و تحلیل خودم را درباره نگرانی خویش بنویسم. در منزل مانده بودم و به استراحت پرداختم، به این جهت باز هم توانستم بر خلاف معمول قدری فکر بکنم! سه عامل ممکن است جلوی پیش آمدهای ناگوار را بگیرد. اول که خواست خداست، چنان که تا کنون واقعاً به صورت معجزه آسایی وجود مقدس شاه از خطرات و سوء قصدها حفظ شده است. عامل دوم سیاست عاقلانه شاه است به طوری که اولاً روسها در ایران صاحب منفعت شده اند. همین در دست گرفتن گاز برای روسها نعمت بسیار بزرگی است و با این گاز اروپا را تحت تأثیر خویش گرفته اند و به علاوه شاه را [آلت] stooge آمریکا نمی‌دانند.^{۱۲۷} معلوم نیست با نبودن شاه، منافع آنها تا این اندازه تأمین باشد. ماشاءالله شاهنشاه طوری سیاست خارجی خویش را اداره کرده که نه روسها ظنن شده و نه آمریکاییها رنجیده اند. گو این که روسها با رژیم سلطنتی بالأخره نمی‌توانند هم آهنگ باشند. عامل سوم این است که روسها حساب می‌کنند رسیدن به خلیج فارس از طریق ایران را شاید آمریکاییها به آسانی تحمل نکنند و یک درگیری مستقیم پیش بیاید یا این که جنوب ایران به کلی از تأثیر آنها مصون بماند و آمریکا آن جا را مجزا کند. آن وقت قسمتهای شمالی را اگر در دست بگیرند یا تحت نفوذ بگیرند، به هر حال قیمت آن گران تمام می‌شود. نه تنها گاز قطع می‌شود، بلکه وصول به خلیج فارس هم [مشکل تر] می‌شود. اینها عواملی است که ممکن است باعث تأمل

۱۲۷- اشاره به تحویل سالیانه ده میلیارد مکعب گاز به شوروی از راه شاه لوله گاز.

بیشتر روس‌ها در هر تصمیمی بشود. ولی باز هم دنیا از حادثه خالی نیست. آن فلسطینی دیوانه را که می‌تواند کنترل یا تضمین بکند؟

یکشنبه ۵۲/۱۰/۹

امروز پس از چهار روز به دفتر کارم در سعد آباد رفتم. برف بسیار زیبایی همه شمیران را فراگرفته بود. سفیر آمریکا به من [تلفون] کرد که پیام فوری از [رئیس جمهور آمریکا] برای شاهنشاه دارد که باید به من تسلیم کند.^{۱۲۸} ساعت یک بعد از ظهر آمد و تا نزدیک ۲ ماند. تمام مذاکرات را یا تلگراف کرده و یا عریضه کتبی به حضور شاهنشاه تقدیم کرده ام، که این جا می‌گذارم. دیگر احتیاج به توضیح نیست.

...

با عریضه [ای] که ضمیمه است گزارش سفر وزیر کشاورزی را که به سودان رفته بود، تقدیم داشتم. اطلاعاتی که در مورد امنیت سنگال و کنیا، آمریکاییها داده اند، تقدیم داشتم. هم چنین گزارش آمریکاییها را در مورد [ناوگروه] naval task force در اقیانوس هند، به عرض رساندم.^{۱۲۹}

...

۱۲۸- متن پیام رئیس جمهور آمریکا در تلگرافی که علم به شاه فرستاده به دنبال یادداشت ۵۲/۱۰/۹ آمده است.

۱۲۹- رونوشت نامه سفیر آمریکا درباره نفت مورد نیاز ناوگروه به پیوست است. شاه در حاشیه نامه نوشته است «بگوئید قیمت نفت معین است، مگر این که آمریکا از ایران تقاضای کمک مالی بکند!»

دوشنبه ۵۲/۱۰/۱۰

صبح به اداره رفتم به کارهای جاری رسیدم. چند ملاقات داشتم. ... امروز شاپور رپورتر دیدنم آمد. معلوم شد سفیر آمریکا دیدن سفیر انگلیس رفته و آن جا هم گفته است که این همه بالا رفتن قیمت نفت فقط به اصرار و پافشاری شاهنشاه ایران بوده است و از این حیث گله می‌کرده. اولاً که به تخم شاه! اگر راست می‌گویید. ثانیاً که این نعل وارونه برای چه؟ شما که چیزی گم نکرده اید. اروپا و ژاپن باید گله کنند! امشب اول سال مسیحی ۱۹۷۴ می‌باشد. ...

«نامه علم به شاه»

۹ دیماه ۱۳۵۲

پیشوای بزرگ من،

چنان که امروز بعد از ظهر به عرض خاکپای همایونی رساند، ساعت دوازده و نیم امروز سفیر آمریکا پیش غلام آمد و تا ساعت ۲ آن پیام را خواند که غلام یادداشت کرده و به عرض خاکپای همایونی رساند. البته غلام دستش انداختم، چون چکمه پوشیده بود (به علت برف). غلام گفت پیام شما با لباس شما هم آهنگی دارد. گفت چه طور؟ گفتم چندسال قبل در زمان دکتر مصدق که من محرمانه چریک‌هایی در بیرجند تهیه کرده بودم، هر وقت برای سرکشی آنها با جیب می‌رفتم، چکمه می‌پوشیدم. تا بالاخره خانم علم اعتراض کرد که تو که باجیب می‌روی، چرا چکمه می‌پوشی؟ گفتم احساس می‌کنم با چکمه سخت گیرتر و رذل تر می‌شوم! خیلی خندید. گفت اتفاقاً امروز به عنوان یک دیپلمات به دیدن تو آمده ام، چون کیسینجر به من دستور داده که پیش تو بیایم و این پیام را فوری تسلیم کنم که در سوئیس فوری به عرض خاکپای همایونی برسد. غلام بعد

که حرفهای او تمام شد گفتم، تعجب می‌کنم که اولاً چه طور شما ایشان را در جریان نگذاشته اید؟ آن چه به خاطر می‌آید پیش از این جریان افتخار شرفیابی داشتید و من مطمئن هستم که این برنامه تعیین قیمت منصفانه نفت را که منطبق بر مبنای واحد سوخته‌های دیگر باشد، شاهنشاه برای شما تشریح فرمودند. چنان که سفیر انگلیس هم همان وقت افتخار شرفیابی حاصل کرد و به من گفت که در این زمینه با او مذاکراتی فرموده بودند. گفت اتفاقاً به من هم فرمودند. گفتم به نظر شما از این منطقی‌تر می‌شود حرفی زد؟ کجای آن می‌تواند ایراد داشته باشد؟ گفت، من توضیحاتم را داده‌ام و حالا دستور دارم که این یادداشت را بدهم. گفتم این حرف دیگری است و من عیناً آن را به عرض پیشگاه همایونی می‌رسانم.

بعد گفت، مطلبی محرمانه می‌خواهم از تو بپرسم، اگر خیلی زیادی نباشد. گفتم نه، روابط ما طوری است که عیبی ندارد، همه چیز می‌توانید بپرسید. گفت تقریباً اغلب عرب‌هایی که اینجا بودند، و سردسته آنها زکی یمانی، به ما اطلاع دادند که ما خواستیم قیمت پائینتری بدهیم ولی چون امر شاهنشاه بر این قیمت تعلق گرفت ما اطاعت کردیم. تو در این زمینه می‌توانی خبر صحیحی به من بدهی؟ چون من باید روابط این جا و واشنگتن را مستقیم نگاه دارم. غلام گفت، من در جریان مذاکرات نبودم، فقط سر [ناهار] بودم و اگر هم در جریان بودم، در این زمینه تا اجازه از شاهنشاهم نمی‌گرفتم به شما جواب نمی‌دادم. اما آن چه مسلم است و می‌توانم به شما بگویم این است که اینها بعد از ظهر رفتند همه با هم مذاکره کردند و نتیجه آن به عرض شاهنشاه رسید. و آن چه را که من از دورویی اعراب می‌دانم، یعنی اعتقاد دارم، فکر می‌کنم آن چه را می‌گویند صحیح نباشد. ضمناً بد نیست حکایت دیگری از جنگ بین الملل اول که پرم برایم حکایت کرده [است] برای شما بگویم. گفت چیست؟ گفتم، در آن موقع انگلیسها و روسها می‌خواستند احمد شاه از تهران به اصفهان برود و رجال ژرمن فیل می‌خواستند احمد شاه در تهران بماند. چون آدم ضعیف‌النفسی بود نمی‌توانست تصمیم بگیرد، تا بالأخره سی نفر رجال

آن روز را به کاخ دعوت کرد که چه کنم؟ از سی نفر رجال حاضر ۲۸ نفر رأی دادند که بماند و ۲ نفر رأی دادند که برود (رأی محرمانه بود). ولی در حدود ۲۸ نفر به چرچیل نایب اول آن وقت سفارت که با پدرم دوستی داشت تلفن کرده بودند که ما رأی به رفتن شاه دادیم! فقط دو نفر تلفن نکرده بودند و آنهایی بودند که واقعاً رأی دادند برود! طرز فکر اعراب هم نظیر رجال آن روز است (در این جا شمه [ای] از عظمت اعلیحضرت رضا شاه کبیر که این طور مارها را در هم پیچیدند گفتم که لازم نیست به عرض خاکپای همایونی برسد).

بعد غلام گفت بر فرض هم چنین باشد که اعراب می‌گویند. ما بیمی نداریم. مگر چه شده؟ مگر حرف از این منطقی‌تر ممکن است زد؟ بر فرض منطقی نبود، باز هم بیمی نبود! ولی من به خاطر دارم که شاهنشاه سر [ناهار] به وزراء عرب می‌فرمودند، من آن مقام را پیش ملت خودم و درد نیادارم که حرفی را که می‌زنم بقبولانم و پای آن بایستم. آیا آقایان چنین تقبلی می‌کنند؟ که من از عظمت و بزرگی این حرف می‌خواستم سرم به سقف اطاق [ناهار] خوری بچسبید! از بس هواهای مختلف به سرم افتاد! بعد هم بی رودرواسی به شما بگویم. پیش خودم فکر کردم که آیا اینها لایق هستند که با شاهنشاه من [ناهار] بخورند؟ فقط به علت این که پول دارند؟.

جسارت است غلام عرض بکند، ولی خیلی لذت از حرفهای غلام برده بود. قرار شد جمعه هم شب، شام خصوصی با هم بخوریم. خودش می‌گفت می‌خواهم چشم و گوش باز بشود. چه قدر تعارف بود، نمی‌داند. او غلام را دعوت کرد.

الان که ساعت ۷ بعد از ظهر است باز هم برف دوباره شروع به باریدن کرده ولی گویا دنباله نداشته باشد. تا ساعت ۳ امروز می‌بارید، ولی بعد قطع شد. حالا هم دارد می‌بارد.

علیاحضرت شهبانو و والاحضرتها به حمدالله سلامت هستند.

غلام امیدوار است بین ۱۰-۵ ژانویه افتخار پابوسی پیدا کند. امیر متقی پس فردا می‌رود و برنامه غلام روشن می‌شود. غلام فکر کرده اول به

انگلیس برود و خانم را آن جابگذار و بعد افتخار شرفیابی حاصل کند و این برنامه را هم محرمانه نگاهداشته. جزئیات، موقع درک افتخار شرفیابی، را بهبهانیان به عرض خاکپای مبارک می‌رساند. با تمام قلب پابوس است.

غلام خانه زاد — علم

دستخط شاه در حاشیه نامه علم: می‌توانید عیناً به سفیر آمریکا بگوئید، حتی بنویسید: نماینده عراق می‌گفت این قیمت کم است. زکی یمانی می‌گفت زیاد است. مابقی همه موافق با نظر ما بودند، گو اینکه فردای آنروز در کویت وزیر نفت کویت گفته بود که قیمت تهران کم است!! گو اینکه اگر همه اعراب با قیمت مخالف بودند و فکر میکردند زیاد است باز ما سر نظر خود باقی می‌ماندیم.

سه شنبه ۵۲/۱۲/۱۴

صبح شرفیاب شدم. با این که برف خوبی بارید و خبر بارندگی از همه جابود، اوقات شاهنشاه را تلخ یافتم. معلوم شد از دیشب باز در مرز عراق زد و خورد است. با مطالب متعدد و جورواجوری که من عرض می‌کردم، رئیس ستاد ارتش هم دائماً تلفن می‌زد و وضع آن جا را به عرض می‌رساند و شاه با یک خونسردی فوق‌العاده دستورات تاکتیکی صادر می‌فرمودند: مثلاً می‌فرمودند توپ ۱۳۰ (با برد ۳۸ کیلومتر) می‌خواهید چه کنید؟ می‌خواهید توپ‌ها را در یک نقطه بگذارید که بیایند بمباران کنند؟ چرا توپ خودکش روی خودرو به آنجا نمی‌برید که قدرت مانور داشته باشید؟ هم جلو و عقب بروید و هم در طول مرز حرکت کنید؟ و از این قبیل دستورات. خیلی لذت بردم که شاه این همه مسلط و خونسرد است.

سر و ته گزارشاتم را کوتاه کردم. عرض کردم، یک قسمت پول زمین والاحضرت ثریا را که در سرخه حصار ملی شده، از دولت گرفتم ولی دولت

به من می گوید بنویس که این پول را (هشت ملیون تومان) دولت در اختیار دربار می گذارد و اسمی نبرید. فرمودند، دولت غلط کرده همچو حرفی زده است. بنویسید که باید بدهید تا به آنها که اجحاف شده پرداخته شود. عرض کردم قبلاً نوشته بودم، ولی می گویند این طور بنویسید تا دولت گرفتار توقعات دیگران نشود. فرمودند که خورده، همین طور بنویسید.

چهارشنبه ۵۲/۱۲/۱۵

صبح شرفیاب شدم. هم برف می بارید و هم دیروز در مرز سربازان ما تلفات سنگینی به عراقیها وارد کرده بودند. شاهنشاه بسیار سر حال بودند. عرض کردم امروز صبح در اخبار شنیدم که کشورهای اروپایی یک دست در بروکسل تصمیم گرفتند که قراردادهای دوطرفی با همه کشورهای نفت خیز منعقد نمایند. پس کار کنفرانس واشنگتن با آن همه داد و فریاد مالیده شد؟ فرمودند همین طور است و هیچ بدم نیامد که آمریکاییها مخصوصاً این آقای کیسینجر خیال نکند که هرچه می گوید و حی منزل است.

بعد فرمودند، در نیویورک تایمز، واشنگتن پست و دیلی استار خواندی راجع به پیشنهاد من در مورد کمک به کشورهای عقب افتاده چه قدر ستایش کرده بودند؟ عرض کردم بلی. فرمودند باید کارماک نامارا باشد چون او از دموکراتهای چپ گراست. عرض کردم شاید، ولی کار بزرگ و صحیح، فی حد ذاته اثر دارد، چه کسی درباره آن چیزی بگوید، چه نگوید.

دستوراتی فرمودند که به وزارت خارجه بگویم. فرمودند به وزارت خارجه گفته ام که هیچ مقامی غیر از خود من حق ندارد در کارهای وزارت خارجه مداخله بکند، حتی گفته ام برادر هویدا که نماینده ما در سازمان ملل است، حق ندارد به نخست وزیر گزارش بدهد، حتی تلفنی بکند. او را تو بیخ کردم که چرا به برادرت گزارشهای وزارت خارجه را میدهی؟ (معلوم نیست این دو برادر چه غلطی کرده اند که این طور آبروی آنها بر باد می رود).

باری دیدم شاهنشاه سر حال هستند. برای [امیر خسرو] افشار سفیر شاهنشاه در لندن که به همین مناسبت‌ها مورد بی مهری قرار گرفته بود، وساطت کردم. عرض کردم تمام پرونده را خواندم، بیچاره تقصیری ندارد. در موقع رفتن هویدا به لندن به این صورت افتاده است و شاهنشاه عرایض مرا تصدیق کردند و افشار نجات پیدا کرد.

پیامی از کیسینجر رسیده بود شاهنشاه جوابی مرحمت کردند که دیکته فرمودند بعد من رفتم پاکنویس کرده با عریضه حضورشان تقدیم کردم. بعد مرخص شدم به کارهای جاری رسیدم. مقدار زیادی اکراد از قبیله‌های مختلف که به تهران آمده اند به طور جداگانه دیدم و صحبت کردم. روحیه بسیار عالی داشتند.

... سر شام رفتم. صحبت تمام بر سر تنبیه شدن عراقیها و پیشرفت کشور ما بود که حقیقت هم دارد. عراقیها پنجاه کشته و مقداری اسلحه و دو زره پوش جای گذاشته فرار کرده اند و سربازان ما روحیه فوق العاده دارند.

پنجشنبه ۵۲/۱۲/۱۶

صبح پس از رسیدگی به کارهای مردم، در منزل، به فرودگاه رفتم. سلطان قابوس پادشاه عمان به وطن مراجعت کرد. از آن جا در رکاب شاهنشاه برای جشن درختکاری به محلّ سدّ فرحناز پهلوی رفتم. بسیار خوب بود، گو اینکه هوا در فرودگاه و آن جا خیلی سرد بود و گاه و بیگاه برف می بارید. شاهنشاه درختی غرض کردند. واقعاً این علاقه شاه جای امیدواری زیاد دارد، مثل دیگر کارهای شاه عالی است. در این ده سال اخیر بیش از ده میلیون درخت در اطراف تهران در پارک آریامهر و فرح آباد، لوشان و لشگرک و غیره کاشته شده است، مضافاً در تمام ایران سالی لااقل دویست سیصد هکتار جنگل کاری می شود.

... بعد از ظهر به رسیدگی به کارهای آستان قدس رضوی گذراندم. افسوس که مردم این زمانه چه قدر افسونکار هستند. این آقای نایب التّولیه یک حيله گر به تمام معنی کلمه است و وقت مرا بی جهت تلف می کند، با وصف این کارمان پیشرفت دارد.

امروز شاهنشاه در فرودگاه خوشحال بودند. اولاً عراقیها کتک حسابی خوردند و فرار کردند. ثانیاً امروز صبح در بغداد خواستند که ما دیگر تیراندازی نکنیم، آنها هم نخواهند کرد. ثالثاً سفیر شوروی در فرودگاه (برای مشایعت سلطان قابوس آمده بود) وقت فوری خواست و شاهنشاه را همان جا بعد از رفتن قابوس دید و مذاکره کرد. معلوم بود برای وساطت کار عراق است. صبح هم از داود، رئیس جمهور افغانستان، تلگراف وساطتی در این کار رسید.

سفیر شوروی مجدداً ساعت ۷ بعد از ظهر هم شرفیاب شد. سر شب سفیر پاکستان به دیدنم آمد که بگوید آقای بوتو چه دسته گلها آب داده اند. به این مرد سیاستمدار باید گفت: تو که میدانی غیر از ایران امیدی نداری، تو که میدانی قذافی دشمن ماست، تو که میدانی به خاطر آمدن قذافی به کنفرانس اسلامی لاهور، شاهنشاه به کنفرانس نیامدند، چه طور با قذافی قرارداد دوستی و همکاری نظامی، سیاسی و اقتصادی امضاء می کنی؟ حالا به گه خوردن افتاده، دیگر فایده ندارد. او که این همه اصرار می کرد شاهنشاه تشریف ببرند و خودش را طلبکار می دانست حالا استدعا دارد این جا بیاید، شاهنشاه قبول نمی فرمایند!

امشب شام مهمانی والا حضرت شاهپور غلامرضا بود، من که خسته و کوفته هستم، نتوانستم تا آخر بمانم. به علاوه آن قدر در این محیطهای بالا دروغ و دورنگی و قربون و صدقه ساختگی رد و بدل می شود که دیگر جان انسان به لب می رسد:

مرا به روز قیامت غمی که هست این است
که روی مردم دنیا دوباره باید دید

چه آن که این مردم را!

جمعه ۵۲/۱۲/۱۷

... از ساعت ۱۰ در منزل بعضی دوستان را پذیرایی کردم و ساعت ۱۱ شرفیاب شدم، تایک بعد از ظهر کارهای عقب افتاده را به عرض رساندم. مطلب مهمی در پیشگاه شاهانه مذاکره نشد. با آن که دیشب تا ساعت ۲ صبح از مهمانی مراجعت فرموده بودند، الحمدالله شاداب بودند، چون از صبح زود باران و برف می‌بارید، به علاوه در تمام کشور هم باران می‌بارد. واقعاً سال عالی است.

در خصوص دانشگاه قدری صحبت شد. فرمودند تعجب می‌کنم حالا که ما بر تمام مشکلات فائق آمده ایم و حتی سربازان مثل شیر در مرزها می‌جنگند و جانبازی می‌کنند، یک عده محدود چه طور باز هم جنجال راه می‌اندازند؟ جنجال بر علیه چی؟ عرض کردم، بعضی جوانها این کار را یک عمل قهرمانی می‌دانند، بعضی هم سیستم ما را با سیستم های دموکراتیک اروپایی مقایسه می‌کنند که البته قابل قیاس نیست. فرمودند مگر آنها به کجا رسیده اند؟ عرض کردم، کار ندارم پدر آنها درمی آید، ولی از لحاظ اجتماعی نوع دیگر است، این را باید قبول داشت. حالا قابل انطباق بر ما باشد یا نه، مسئله دیگری است، یا برای خود آنها خوب باشد یا نه، آن هم مسئله دیگری است. یک عده هم مزدورند، پدر اینها را باید درآورد. اما چه جور آنها را بشناسیم و فرق بگذاریم؟ فرمودن، بیشتر منحرفین مزدورند. عرض کردم اگر این طور فکرمان را پایه بگذاریم که با این پیشرفت‌ها حق گله و شکایت نیست، آنها مزدور در می‌آیند، ولی اگر قبول بکنیم که بالأخره معایبی هم داریم، مسئله

فرق می‌کند. فرمودند بالأخره باید به نهاوندی رئیس دانشگاه تهران بگویی که یک افکار میهنی حاد را من از دانشگاه انتظار دارم، هم چنین به سایر دانشگاهها. عرض کردم، اطاعت می‌کنم.

راجع به والا حضرت شهنواز مستدعیاتی داشتم، که همه را رد کردند. بعد از ظهر برف ایستاد. به سواری رفتم هوا کمی سرد بود ولی واقعاً لذت بخش و مفرح بود. شب در منزل کار کردم.

امشب خبر رسید که دانشجویان ایرانی (البته چند نفر معدود) در سفارتخانه های ما در استکهلم و لاهه و بروکسل بست نشسته و تقاضای رفع فشارها و مضایق را بر آزادیخواهان ایران داشته اند! بی بی سی هم مطلب را خیلی بزرگ جلوه می‌داد. مضحک است.

وضع اتیوپی هم به این جا کشید که بالأخره امپراطور امرداد قانون اساسی جدیدی تنظیم شود و انتخابات آزاد تعیین نمود و قرار گذاشت که نخست وزیر مسئول مجلس باشد.

...

نخست وزیر ما به آلمان رفت و آلمانیها تجلیل شایانی کرده اند. نخست وزیر هم در تشریح سیاست نفتی شاهنشاه خوب عمل کرده است. یعنی توجیه این مسئله که چرا ما قیمت نفت را بالا برده ایم.

شنبه ۵۲/۱۲/۱۸

صبح باز سفیر پاکستان دیدنم آمد و ضمن اظهار ندامت از حرکات آقای بوتو تفهیم کرد که می‌خواهد برای پابوسی بیاید! بعد شرفیاب شدم، مطلب را عرض کردم. فرمودند بالأخره نمی‌توانم بگویم که نیاید، بین کی می‌خواهد بیاید. عرض کردم، چطور است به کیش بیاید؟ فرمودند، عیبی ندارد. عرض کردم او هم راضی خواهد بود که در محفل خصوصی cercle intime

شاهنشاه وارد شده [است]. فکری کرده، فرمودند پس بهتر است قبل از رفتن به کیش بیاید!

عرض کردم، سفیر افغانستان پریروز در فرودگاه خیلی اصرار داشت که بطور خصوصی و برای مدت زیاد مرا ببیند. فرمودند، دعوتش کن ناهار یا شامی با تو بخورد. فرمودند، هزار دلار به ماهیانه ۱۰۰۰۰ دلاری پادشاه افغانستان برای مخارج تحصیل بچه های او اضافه کن. هم چنین ماهیانه ده هزار دلار به پادشاه یونان بده. بعد هم یک منزل برای پادشاه افغانستان در رم بخرید. همه این پول را از بودجه سری دولت بگیرید، آن چه راهم قبلاً حواله کرده اید، بگیرید، ولی صورت ریز به آنها بدهید. اخیراً شاهنشاه علاقمند هستند که هر چه پول می‌رود لزوماً از دولت می‌گیریم، صورت ریز به آنها بدهیم که به چه منظور است. مثل این است که سوء ظن هایی به دولت پیدا کرده اند که این طرف و آن طرف شاید حرفهای مزخرفی می‌گویند. مثلاً پیش اربابان آمریکایی. نمی‌دانم، به این جهت هم مردم را نمی‌خواهم مقصر بکنم. ...

ناهار هم افشار، سفیر شاهنشاه آریامهر در لندن، برای کارهای خودش پیش من آمد. ضمناً می‌گفت عراقی‌ها کلاهی سر ما گذاشته اند، بدین معنی که بازی مرزها را انداختند که شورای امنیت سازمان ملل را برای اختلاف شطّ العرب به مداخله وادار سازند. چون از سابق هم می‌گفتند که باید شورای امنیت نظر حلّ اختلاف شطّ العرب را بدهد و وارد می‌کردیم ولی گفتیم که این کار که صلح بین المللی را به خطر نینداخته است، یک قراردادی است، ما قبول نداریم، باید فیما بین خودمان حل کنیم و این چیزی بود که عراقیها نمی‌خواستند. و حرفش به نظرم حساب آمد و از این غصه سرم درد گرفت ... یاللعجب از این حس وطن که انسان نمی‌داند چیست.

یکشنبه ۵۲/۱۲/۱۹

صبح شرفیاب شدم. مطالبی مختصری عرض کردم، چون می‌دانستم شاهنشاه وقت کم دارند. ... البته اولین موضوعی که عرض کردم، قضاوت افشار درباره شطّ العرب و اختلاف با عراقیه‌ها بود (باید بگویم که این کار برای افشار هم خوب بود، چون مورد بی‌مهری قرار گرفته بود و حرف زدن درباره او خوب بود). چیزی که هست مقدماً باید به عرض برسانم که بیچاره ژولیده و پکر است و همین طور هم هست، تا شاهنشاه را آماده شنیدن حرف او بکنم و این کار را هم کردم. عرض کردم، نگران بود مبادا باعث ناراحتی وجود مبارک بشود. فرمودند، «نه برای چه؟ باید حرفش را بزند». آن وقت مطلب را عرض کردم. فرمودند، «نه! ما فکرش را کرده بودیم، به این معنی که مذاکرات در مورد شطّ العرب را قبول نکردیم». عرض کردم قبول نکردن ما کافی نیست، آنها قطعنامه گذراندند. فرمودند، «نباید این طور باشد، بروید مطالعه کنید». عرض کردم، اتفاقاً به افشار گفته‌ام فردا بیاید مرا ببیند.

شهردار که به دعوت شهردار لندن می‌خواست به انگلستان برود، عرض کردم چون نگران سیل تهران است ترجیح می‌دهد که نرود. فرمودن، بله بهتر است نرود. در صورتی که ابداً نگرانی ندارد. پریروز که فرموده بودند برای چه می‌خواهد برود، بیچاره ترسیده بود و پیش من آمد، گفت یک طوری ما را از شر این سفر خلاص کن، که راحتش کردم.

عرض کردم، دو سه روز قبل به والاحضرت همایونی عرض کردم چرا شکار کبک نمی‌روید؟ فرمودند، «خواهم رفت». بعد این طور دستگیرم شد که این پرستار فرانسوی پدر سوخته بچه را قدغن کرده که شکار نرود، چون کشتن مرغ و حیوانات خوب نیست. عرض کردم اعلیحضرت همایونی می‌دانید که خودم شکار را ول کردم و دلم نمی‌آید حیوانات را بکشم. اعلیحضرت همایونی هم به همین شکل ول کردند، ولی برای یک پادشاه آینده که این طور تربیت

صحیح نیست. استدعا دارم بچه را از دست این زن‌ها در بیاورید که آتیه خوبی نمی‌بینم. فرمودند، درست می‌گویی، فکری می‌کنم. بعد مدتی راجع به افسران گارد و روحیه فرد فرد آنها صحبت شد. از فرمانده گرفته تا پایین‌ها. ماشاءالله شاهنشاه به همه چیز وارد است حتی آنها که پاک هستند و آنها که پاک نیستند، همه را می‌شناسند. ماشاءالله به این فتانت و به این حوصله.

...

دوشنبه ۵۲/۱۲/۲۰

صبح در منزل، افشار، سفیر شاهنشاه آریامهر در لندن، را دیدم و از او خواستم که درباره اوامر دیروز اعلیحضرت همایونی توضیح بدهد. گفت متأسفانه فکر می‌کنم کلاه بر سر ما رفته است و عراقیها خیلی ماهرانه دستشان را بازی کرده اند و موضوع شطّ العرب را یک مسئله حقوقی (ضمن اعلامیه شورای امنیت) قلمداد کرده اند. باز هم ناراحت شدم و سرم درد گرفت و به هر حال باید این کار را عمیقاً مطالعه کنم. به افشار گفتم شرحی بنویسد. سفیر پاکستان را هم در منزل دیدم و به او گفتم بهتر است بوتو خودش به پابوسی بیاید، شاید رفع سوء تفاهات را بکند. قبول کرد. اطباء آمدند از من خون گرفتند، بعد شرفیاب شدم. در مورد این که [کیسینجر] با چه نوع طیاره و با چه وزنی می‌تواند در کیش بنشیند، تلگرافی که به اردشیر ... کرده بودم، دادم ملاحظه فرمودند. گزارش مهمانی دیشب سفیر شوروی را دادم. او می‌گفت عراقیها و ایرانیها که هر دو دوستان ما هستند نباید باهم بجنگند. نه سال حرف زدن بهتر از نه ساعت جنگ کردن است. می‌گفت با سفیر عراق ملاقات کرده و از طرف خودش به او گفته، ممکن است دولت ایران عجله به خرج داده باشد که بطور یک طرفی قرارداد شطّ العرب را ملغی دانسته، ولی به هر صورت حق با ایران است که

می‌گوید خطّ تالوگ باید سرحدّ بین دو کشور باشد. شاهنشاه فرمودند، «عجله به خرج دادیم؟ سی و هشت سال صبر کردیم. کدام عجله؟» بعد می‌گفت باید در تحدید حدود مرزی نرمش به خرج داده شود، همان طور که بین ما و شما به خوبی انجام شد. حتّی ما حاضر شدیم با چینیه‌ها رودخانه اُسوری را به همین صورت مرزبندی کنیم. بعد از چینیه‌ها مقدار زیادی بد گفت و می‌گفت اینها (یعنی نژاد زرد) خطر برای دنیا است نه شوروی تنها. بعد مرا برای دیدن شوروی دعوت کرد. گفتم از خودم اختیار ندارم و باید به عرض برسانم. بعد مسئله قراردادهای نفتی ما را در ساحل بحر خزر مطرح کرد که این قراردادهایی که شما می‌خواهید در آنجا با آمریکاییها و انگلیسیها و یا هر خارجی دیگر ببندید، ما در آن منطقه حساسیت داریم و خوشمان نمی‌آید. گفتم، اختیار دارید، یعنی می‌فرمایید ما در داخل مرزهای خودمان رعایت شمارا بکنیم؟ پس می‌گویید حق حاکمیت مطلق خودمان را خدشه دار بکنیم؟ به علاوه از کجا می‌دانید که وقتی می‌خواستیم لوله گاز به شما بدهیم، دیگران همین حرفها را به ما نزده باشند! این حرفها چیست می‌زنید؟ دید حرفم حسابی است، درز گرفت.

کارهای جاری دیگر را به عرض رساندم. قدری از اختلافات دختر خودم با شوهرش به عرض رساندم. فرمودند چه باید کرد؟ این گرفتاریها برای همه هست. مرحوم سید ضیاءالدین طباطبائی با همه حُقم خودش یک حرف حساب می‌زد که انسان تا زنده هست آسایش ندارد و استراحت فقط با مرگ حاصل می‌شود.^{۱۳۰} فرمودند، بلی! ولی یک حرف دیگر هم حسابی می‌زد

۱۳۰- سید ضیاءالدین طباطبائی در جوانی مدیر روزنامه رعد و از روز نامه نگاران انگشت شماری بود که از قرارداد نافرجام ۱۹۱۹ پشتیبانی کرد. دو سال بعد، با کمک انگلیسیها، به همراه رضا خان میرپنج (سردار سپه و رضاشاه بعدی) کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را ترتیب داد و برای چند ماهی نخست وزیر شد. گستاخی و بی‌پروایی او به سردار سپه فرصتی داد تا این رقیب سبک وزن مزاحم را وادار به کناره گیری و ترک ایران کند. سید ضیاءالدین

و آن این که شب انسان نباید در یک اتاق با زنش بخوابد، زیرا در رختخواب است که سر گله‌ها و حرف‌های مزخرف باز می‌شود و به انسان بی‌خوابی و ناراحتی می‌دهد، و این را واقعاً حسابی می‌گفت. من خندیدم. عرض کردم، معلوم می‌شود شاهنشاه خیلی گرفتاری دارید. فرمودند ناچار!

بعد مرخص شدم ... و برای این که وزیر خارجه بحرین ناهار در پیشگاه شاهانه صرف می‌کرد، برگشتم. محمد بن مبارک، وزیر خارجه بحرین، جوان بسیار باهوشی است. انگلیسی هم خوب حرف می‌زد. سر ناهار مقداری صحبت‌های فلاحی شد و این که امسال در ایران بارندگی خوب است و این که آب بحرین دارد شور می‌شود و می‌خواهند آب شیرین کن از دریا بگذارند و این که در زیر آب دریای بحرین آب شیرین هم هست و به این جهت به بحرین معروف شده و از این قبیل صحبت‌ها. بعد هم صحبت نفت و قیمت آن شد و این که معلوم می‌شود سابقاً قیمت نفت را چه مقدار ارزان به ما می‌دادند و حالا چرا آمریکایی‌ها اصرار به ارزان شدن قیمت نفت می‌کنند. شاهنشاه فرمودند آنها روی زکی یمانی حساب می‌کنند که آدم خودشان است، حال آن که صد زکی یمانی هم پیدا شود، نمی‌تواند این جریان را تغییر دهد. خیال می‌کنند زکی یمانی و ... ذخیره نفت آنها می‌تواند آنها برهاند و به مقصود برساند. این خیال باطل است. اتفاقاً بالا رفتن قیمت که به ضرر آمریکایی‌ها نبود. حداقل آن این بود که استخراج نفت را از سایر مواد برای آنها اقتصادی کرده است. بعد مقداری نسبت به این که اعراب نباید با آمریکایی‌ها بد باشند و باید تحریم صدور نفت را بردارند، گفتگو شد، زیرا حالا هم سیاست صلح پیش آمده و هم این که آمریکایی‌ها تنها کشوری هستند

چندی پس از استعفای رضا شاه (شهریور ۱۳۲۰) به ایران بازگشت و حزب اراده ملی را راه انداخت. در آغاز شاه با او میانه خوبی نداشت ولی پس از سوء قصد به شاه در بهمن ۱۳۲۷، وی توانست، با پا در میانی چندتن از دوستان درباریش، به دیدن شاه رود و از آن پس روابط بسیار نزدیکی با او برقرار کند و یکی از مشاوران مورد اعتماد شاه شود.

که می‌خواهند و می‌توانند صلح را در این منطقه برقرار سازند. او گفت ما اعراب همه همین عقیده را پیدا کرده ایم و به این جهت گرومیکو به مصر و سوریه آمد که از لحاظ نفوذ از آمریکاییها عقب نیفتد. بعد صحبت کنفرانس نفتی اعراب شد که عقب افتاده [است]. قرار بود در قاهره باشد، به تریپولی موکول شد. ... در آخر جلسه صحبت از [روابط ویژه] special relations بین ایران و بحرین شد که بالأخره به این آرامی که قضیه برگزار شد، تولید یک نوع حس برادری می‌کند. من که همیشه خیلی کم حرف می‌زنم، دیدم دیگر سکوت جایز نیست، باید منت بزرگی بر سر مرد که گذاشت. عرض کردم هیچ سیاستمداری در جهان چنین جرئتی نمی‌کرد که قضیه اختلاف بحرین با مارا به این نظر خواهی که تقریباً یک کنگاش داخلی بود واگذار کند، مخصوصاً سیاستمداران عوام فریب محال است به چنین امری تن در دهند. این کارها در همان کالبر امثال دوگل و اعلیحضرت همایونی است. شاهنشاه خیلی قشنگ جواب دادند. فرمودند، آخر من به ملتّم و ملتّم به من اطمینان دارد، به این جهت است که این طور تصمیم ها می‌توانم بگیرم.

سه شنبه ۵۲/۱۲/۲۱

صبح شرفیاب شدم. امروز دو سفیر ترینیداد و زائیر استوارنامه تقدیم کردند. سفیر زائیر فرانسه خوب می‌دانست. سفیر ترینیداد هم انگلیسی بد حرف نمی‌زد، ولی بیچاره شکم گنده ای داشت و جلیقه فراک به صورت زشتی بالا دویده، شکم گنده اش از آن خارج شده بود. معلوم بود فراک مال خودش نبود.

بعد از اینها شرفیاب شدم. کارها را خیلی مختصر عرض کردم. مصاحبه خودشان را با مخبر ساندی تایمز ملاحظه کرده و فرمودند عیناً منتشر شود.

گزارش مصاحبه‌های با NBC و CBS شبکه‌های آمریکا را ملاحظه فرمودند که اولی بسیار خوب و دومی تعریفی نداشت، خوششان نیامد.^{۱۳۱} راجع به گزارشات [حسن] زاهدی [استاندار خراسان و نایب التولیه آستان قدس] و این که بالأخره باید او را ممنوع‌الید از کارهای قند آستان قدس کرد، اجازه فرمودند و من راحت شدم. چون واقعاً در این گزارشات غرض زیاد به کار برده بود، چاره نیست.

...

بعد مرخص شدم، به کارهای جاری رسیدم. اردشیر [زاهدی] تلگراف کرده بود که کیسینجر ممکن است نتواند ایام عید بیاید، ممکن است ۲۰ آوریل بیاید. با تلفن عرض کردم. فرمودند باز هم از اظهارات سایمونز معذرت خواهی کرد (این مطلب را کیسینجر به او گفته است) آن را هم عرض کردم.

...

۱۳۱- در مصاحبه با CBS شاه یادآور شده بود که پس از تحریم صادرات نفت عرب، میزان نفتی که آمریکا وارد می‌کند، نه تنها کمتر نشده، بلکه بیشتر از گذشته است. هنگامی که CBS نظر ویلیام سایمون (William Simon) مدیر دفتر انرژی فدرال (Administrator of the Federal Energy Office) را خواستار شد، وی سخنان شاه را غیر مسؤول و بی معنی خواند.

